زندگانی حسن بن علی

نویسنده: باقر شریف قرشی

مترجم: فخر الدین حجازی

جلد(۴)

بسم الله الرحمن الرحیم

زندگانی حسن بن علی (علیه السلام)

نویسنده:

باقر شریف قرشی

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

زندگانی حسن بن علی علیه السلام جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : قرشی، باقر شریف، ۱۹۲۶ - م.

عنوان قراردادی : حیاه الامام الحسن بن علی علیهم السلام دراسه و تحلیل . فارسی

عنوان و نام پدیدآور : زندگانی حسن بن علی علیه السلام/ تالیف باقرشریف القرشی ؛ ترجمه فخرالدین حجازی.

مشخصات نشر : تهران: بعثت، ۱۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۳۰۰ ریال (ج.۲)

یادداشت : فهرستنویسی بر اساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : حسن بن علی (ع)، امام دوم، ۳ - ۵۰ق -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : حجازی، فخرالدین، ۱۳۰۸ - ۱۳۸۶.، مترجم

رده بندی کنگره : BP۴۰/ق۴ح۹۰۴۱ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۵۴۰۲۳

مقدمه مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ إِنَّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ نخستین مظهر و آیت کوثر که بر دامان پاک فاطمه اطهر پدید آمد حسن بود، نشانه ای از تجلی مقدسترین پدیده ای که از خجسته ترین پیوند برین انسانی پدید آمد، همان لؤلؤی که از برزخ دو اقیانوس نبوت و امامت بظهور پیوست و معجز بزرگ مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان را تجسم بخشید و کلام

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴

خـدا در کلمه وجود چنین موجودی ظاهر شـد از نیائی الهام گیر و پدری پیشوا وارثی پدید آمد با وراثتی ابراهیمی و مقصدی محمـدی و منهجی علـوی و درخششـی زهرائی کـه عصـای فرعـون کـوب موسـائی را در دست صـلح آفرین عیسـائی داشت و تنـدیس زنـده اخلاـق قرآنی بود و ابـدیت اسـلامی را در عمری از مجاهـدت و شـکیبائی تضـمین کرد و بقـاع امن و ایمـان را بجاویـدانگی در بقیع شـهادت برافراشت و مکتبش از خـاک گرم مـدینه بکـارآموزی آسـمانی انسانی بهمه سوی جهان جهت یافت و در برابر

سیاهی و تباهی جبهه گرفت و بمردمی وجهه داد و اصالت بخشید

زندگانی روشن و الهام بخشش در هر قدم و نفس درسی بود حقیقت آموز و سرمشقی انسان ساز و چهره اش در برابر زشتی و سیاهی قیافه اهریمنانه دشـمن چنان درخشـید که خورشـیدش غبار راه بود و کهکشانش کاهی نشانگر در مسیر صعود انسانی و معراج معنوی که خود مشکاه نور اللّه بود و زجاجه روشن چراغ هـدایت و نیرو گرفته از زیت پرتو جلال و جمال، نه شـرقی و نه غربی که در مسـیر وسـط و اعتـدال و هر روزش نوری بر چهره افزود و این فروغ از آتش سـرخ و ناپایـدار طبیعت نبود بلکه پرتوی بود از جایگاه تجلیات ناخاموش جلوه خدائی که هرگزش تاریکی و فسردگی بدنبال نیست.

فروغی در پرده جهـل دیـده وران و پیروزی بزرگی در نقاب شـکست و حقیقت روشـنی در ردای مظلومیت و واقعیت راستینی در محاق ناشناختگی نه در آن روز که در امروز نیز هم:

ای وای از ظلم تاریخ، این کتاب سـیاه مجهول و عامل زر و زور که همچنان سـطورش با مرکب سیاه تزویر و دروغ می کوشد تا سپیدی صحیفه حقیقت را فرو پوشاند و اوراق تاریکش بر افق حقایق انسانی وارونه گر سرگذشتهای دیرین باشد.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵

دردهـا و انـدوها که بر چهره مسـجد پیامبر پس از گـذشت چهارده قرن، در روزگار سنجشـها و پژوهشـهای تاریخی بازهم نام مقدس حسن را در کنار نام رسوای ابو هریره می بینیم همان صـحابی نااصـیل شکمباره و گربه باز و مال اندوز و دنیاپرست که بحرین را بروزگار حکومتش چاپید و ته کاسه بیت المالش را لیسید و عمر بن خطاب از

مسند حکومت به پائینش کشید و همه سرمایه انبوهش را طبق قانون از کجا آورده ای مصادره کرد.

همان آستان بوس دستگاه خلافت جور و همان بازرگان حدیث که ایمانش را در برابر مشتی پول سیاه فروخت و هزاران دروغ به زبـان پاک ابلاغ گر پیام خـدائی بست و امت مسـلمان را گمراه کرد و برای تقرب بـدرگاه غاصـبان ضـد مردم چنان گرد و خاکی براه انداخت که هنوز هم چشم گروهی از مسلمانان کور است و از دریافت حقیقت محروم.

و در زیر گنبـد بلنـد جـامع دمشق نـام جاویـد حسن در کنـار نـام عثمـان است همان خلیفه اشـرافی اموی که منبر پیامبر را برای جست و خیز میمونهای بنی امیه آماده کرد و اسلام و اسلامیان را بچنان- گودال آتشناکی انداخت که هنوز هم که هنوز است میسوزند و دود می کنند و خاکستر میشوند و اجاق دشمنان را گرم می کنند.

از حسن، سبط اکبر و میراث بر رسالت بزرگ پیامبران و رهبر راستین انسانی در مدینه جدش و زادگاه و مشهدش فقط گوری ویران باقی است و نامش و اخلاق و کرامت و امامتش همچون پیکر پاکش در گورستان جهل و تعصب آن سامان مدفون.

ولی معاویه در شام هنوز هم قهرمان حماسه است و سر سلسله حکومت اساطیری عرب و صحابی بزرگ پیامبر و کاتب وحی و دائی مؤمنان و نه خلیفه الرسول بلکه خلیفه اللّه!!

هنوز هم در شام، مهمانخانه ها و داروخانه ها و سالنهای

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶

بزرگ و مجلل غذاخوری را می بینیم که بنام فندق و صـیدلیه و مطعم اموی معروف است و جامع بزرگش که نمازگاه بزرگ مسلمانان است نام اموی دارد و این بزرگترین نشانه مظلومیت

خانـدان رسول است که بر اثر ژاژخـائی و عصبیت جـاهلی دشـمنان و جهـل و تن آسـائی دوسـتانشان همچنان ناشـناخته انـد و دسـیسه سازان و حقه بازان بی آزرمی که در زیر ماسک فریب دین به پرسـتش دنیا می پرداختنـد عزیز و گرامینـد و معروف و مشهور و مقبول و محترم!!

در مسـجد سـلیمانیه شام با یکی از اسـتادان دانشـگاه دمشق برخورد کردم که بدانشجویان مسلمانان درس تاریخ میداد ولی در نخستین سـخن معلوم شـد که بیچـاره اسـتاد تاریـخ هنوز هم محکوم دروغهای بزرگ تاریـخ و شاگرد مکتب حـدیث سازان و روایت پردازان کـذاب و جیره خوار دسـتگاه فریب بنی امیه است و معاویه را همطراز علی میداند و میگوید معاویه از اصـحاب رسول خـداست و پیـامبر فرمود اصـحاب من همچون سـتارگان آسـمانند و چنـان گرفتـار تعصب کور جاهلی است که حاضـر نیست مثالب و قبائح و فضائح این جبار نیرنگباز و فرزند خونخوار پلیدش را بشنود.

در جـامع دمشق هم بروز میلاـد رسول که منهم فردی از انبوه جمعیت بودم خطیبی بلیغ و سـخن پرداز از سـجایای پیامبر سـخن میگفـت و بسـتایش رسـول اسـلام میپرداخت و نیکـو سـخن میرانـد و هیجـان می آورد و داغ می کرد و برمی انگیخـت ولی بیرحمانه علی (ع) را در ردیف خالـد بن ولیـد می آورد با ستایشـی کمتر از ولید برای علی (ع) همان خالدی که در غزوه احد صف مجاهـدان اسلام را در هم شـکست و شـهیدانی بزرگ بر خاک افکنـد تا بدانجا که حمزه سـید الشـهداء بخون غلطید و پیـامبر تـا دروازه مرگ پیش رفت و اگر مجاهـدت و جانبـازی بزرگ علی (ع) نبود امروز جامع دمشـقی نبود که خطیب عزیز شامی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۷

نام علی (ع) را فروتر از نام

خالد ببرد.

خالـدی که مسـلمانان را بنام مرتـدین با وجود آنکه بانگ اذان درمی دادند بروزگار خلیفه اول از دم تیغ گذرانید و مالک بن نویره سردار آنها را با بی پروائی کشت و همان شب با همسرش هم بستر شد و او امروز در شهر حمص مسجدی دارد بزرگ و زیبـا و ضـریحی و دم و دسـتگاهی و نـامی و نشـانی و سـتون یـادبودی و نـامی حماسـی که برای تحریک سـربازان در نطقها و گفتارهای رادیوئی با طمطراق برده میشود

اتفاقـاً در شـهر حمص، شبی در زیر بارانی تنـد و اسـیر سـرگردانی غربت و مسافرت، افسـری جوان از ارتش سوریه را دیـدم و گفتم شما که برای افروختن غیرت رزمی اسلامی این قدر از جناب خالد نام می برید چرا سخنی از علی نمی گوئید مگر او در همه نبردهـای آزادی بخش اسـلام نخستین فاتـح قهرمـان نبود؟ بعلاوه خالـد فقـط مردی جنگـاور بود ولی علی دیگر صـفات ممتـازه انسـانی را نیز بـه همراه داشـت، خندیـد و سـرخ شـد و هـاله ای از شـرم بر چهره اش نشـست و چـون تحصـیل کرده و روشنفکر بود روشنفکرمآبانه مثل برخی از روشنفکران ما به استدلالی سرد و بیجان و بی انصافانه پرداخت و گفت:

سیدنا علی (ع) از خاندان پیامبر است و اگر ما نام او را ببریم در دنیای مترقی امروز به تعصب مذهبی متهم میشویم!!

در مکه هم که فرودگاه وحی آسـمانی و کانون نهضت انقلابی ضد جهل و اشـرافیت است بازار بزرگ شـهر را بنام ابو سفیان نامگـذاری کرده انـد همـان عنصـر ضـد اسـلام و ضـد انسـانی که تـا نیرو داشت در همان مکه با پیامبر و کعبه جنگیـد و چون شکست خورد سر بزیر لاک نفاق فرو

برد و چون ماری یخ زده از حرکت بازماند و چون گرمی حکومت عثمانی به پیکرش خلید دوباره جان گرفت و سر برداشت و پسرانش

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۸

دژخیمان تاریخ بودند و هشتاد سال با خدا و رسولش جنگیدند و پیشوایان راستین اسلام را بخاک و خون کشیدند و عدل و ایمان را مقهور ستم و فساد خویش کردند.

و خیابانی بزرگ با ساختمانهای آسمانخراشش بنام عبد اللّه زبیر است همان پیر کفتار منافقی که در جوانی به همراه پدرش بجنگ عدالت علی رفت و زوزه اش از صدای پارس سگهای حواب بلندتر بود و خاله اش ام المؤمنین عایشه را که میخواست از جنگ با علی بزرگ بازگردد دوباره بجبهه کشانید، در جوانی دشمن علی بود و در پیری دشمن حسین (ع) و بزمان حکومت کوتاهش در مکه دشمن پیامبر که دستور داد شعار محمد رسول اللّه را از بانگ اذان بردارند و گفت نام محمد مرا بیاد خاندانش می اندازد و از آن رنج میبرم.

ولی در آنجا نامی از علی و حسنین نیست و صحیفه سجادیه را راه نمی دهند و حال آنکه سجادش در همان جا به تربتی پاک غنوده و آهنگ نیایش جاودانه اش هنوز هم در آسمان حجاز طنین انداز است و عجبا که با وجود تعصب عربی غلیظی که دارند از فقه ابو حنیفه عجمی پیروی می کنند و از فقه امام صادق که شصت و پنج سال در همان مدینه زیسته و بزرگترین مکتب اصیل فقهی را پی ریزی کرده خبری ندارند و آئین او را برسمیت نمی شناسند

و از درهائی که بر مسجد النبی باز کرده اند سه در بنام خلفای راشدین است و ای کاش در چهارمی را

لااقـل بهمـان ردیف باب علی مینامیدنـد منهای آنکه تنها دری که بفرمان خـدا بر مسـجد پیامبر بازمانـد در خانه علی بود ولی خوشـبختانه حقیقت همیشه در محاق نسـیان و پرده ابهام باقی نمی مانـد و بتدریج روشـنگریها و روشن بینی ها پدید می آید و لاجرم در کتابخانه دانشـگاه مدینه کتاب اصول کافی شـیعه هم جای میگیرد و معاون دانشـگاه هم که گاه به منبر مسـجد النبی سخن میگوید روایاتی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۹

بلیغ هم از سیدنا علی کرم اللّه وجهه نقل میکند.

و اکنون در دمشق پایگاه حکومت و قـدرت بنی امیه، مزاری از دخترک مظلوم حسـین سـر برمی افرازد که با مشت کوچک و نیرومنـدش بر گور سیاه و خراب و بویناک معاویه که در ته کوچه های کثیف دمشق افتاده میکوبـد و زینب قهرمان در مزاری پاک و رفیع بر پای ایسـتاده و بر ضد هر گونه سـتمی فریاد میکشد و آسـتانش آنچنان قهرمان پرور و پرتوان است که سـربازان سوری در لباس رزم بدرگاهش می ایستند و از روح نیرومندش توان می یابند.

و برای نخستین بـار، حاکم و حافظ شام مردی شـیعی است که اسـدوار در جولان بجولان می آیـد و با اشـغالگران می ستیزد و امروز در شـام دو میلیون نفر علی اللهی که پدیـده افراط گروههـای ضـد علی بودنـد و بدنـده تفریطی شـرک آلود افتاده بودند بهمت برخی عالمان بیـدار شـیعی به تشیع راستین پیوسـتند و شـیعیانی خالص و موحـد شدنـد و این بشارت دمیدن سپیده دمی است که تنها دقایقی چند به تنفس صبح امیدش باقی مانده است.

و امـا حسن همـان امـام مظلومـتر از حسـین هنوز هم ناشـناخته است، چون دیگر امامـان، و این ممکن است برای برخی، تلـخ و ناخوشایند

باشـد ولی چه کنیم که ناچاریم واقعیتها را هر چنـد رنـج آور باشد بپذیریم و اگر نپذیریم در همین جهل و سـفه می مانیم، که دیگران برای پیشوایـان گمراه و گمراه گر خود تحقیقهـا کرده و کتابها نوشـته و سـخنها گفته و مبالغه ها کرده انـد ولی ما تنها بـذکر دعا و ثنا و توسل بسـنده کرده ایم و فقط در کار زیارتیم و به امیـد شـفاعت از هر ملیون تن شـیعه جز چنـد نفر چیزی از نهج البلاغه نمی داند، حسـین (ع) را فقط در نیمروز روز عاشورا می شناسیم آن هم در قالب یک داستان تراژدیک و ممثل در چند شعر و مصیبت و روضه و آهنگ.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۰

و از حسن سالی یک یا دو روز نام میبریم، دور از نقش سازنده اش در تاریخ اسـلام و فلسـفه صلح و ناآگاه از قهرمانی معنوی و تجلی اخلاق و مبارزه و پارسائی و ایمان و پایداریش.

و اینکـه گفتم حسن مظلومـتر از حسـین است سـخنی بگزافه نیست که او هم در زمـان خـودش مظلـوم بـود و هم در این زمـان حسین میفرمود (الموت خیر من رکوب العار). او مرگ را بر خواری و قبول عار برگزید و چهره بر مصرع خونین شهادت نهاد.

ولی حسن در چنان موقعیت سخت و تلخ بود که بناگزیر سنگینی بار خواری و اتهام را که از سوی دوستان خیانتکار و دشمنان تبهکارش به او تحمیل شـد بـدوش گرفت و حاضـر شد که او را خوار کنند و خوارگر مؤمنان بخوانند و این ثقل طاقت فرسای تهمت و خفت را مردانه و شجاعانه تحمل کند تا راه برای انقلاب فردای برادرش بازشود

نبرد با معاویه نیرنگباز که در زیر نقاب ایمان

و اسـلام پنهان شـده و نقش خلیفه اللهی بر چهره گرفته بود کاری ناممکن بود بحـدی که حتی ذو الفقار مرحب کش علی هم نتوانست این نقـاب سـفت و سـخت را پـاره کنـد و نزدیکترین یـاران علی فریب دغلبـازی این اهریمن فرشـته نما را خوردنـد و اکنون حسن میخواست به همراه گروهی فریبخوار و نادان و سـست پیمان و بی ایمان با این عنصـر فریبکار بجنگد و مسـلماً در این نبرد رویاروی نه تنها شکست با حسن بود بلکه با اسلام و دین خدا بود.

پس یک رهبر تاکتیکی بیدار با یک استراتژی مدبرانه باید از برابر چنین دشمنی کنار رود و میدان را دور بزند و بدشمن مجال استراحت بدهـد تـا لباسـش را درآورد و نقـابش را بینـدازد و زشتی هـا و پستی هایش را نمودار کنـد و بعـد اگر خود فرصـت نداشت بدست امام دیگر بر چهره بی نقاب دشمن بتازد و دهان گندیده اش را در هم کوبد

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۱

استراتژی دردناک حسن چنین بود که با فداکاری سـخت تر و تلختری از جانبازی حسـین، ده سال بار سنگین تهمت های ناروا و شـتم و ناسـزای دوسـتان و غـدر و جنایت را بدوش کشـید تا توانست با سـرانگشت دقیق تدبیر اصـیل بندهای نقاب معاویه و خانـدان بنی امیه را کنار بگذارد و چهره زشت و منحوس این دودمان سـیاه را آنچنان نمایان سازد که کار برای انقلاب خونین حسـینی آسان شود و ضـربه کوبنده نهضت عاشورا چنان رسـیده و آماده و معد و مستعد گردد که نه تنها برای آن دوران بلکه برای همیشه برای دروغ و فریب و نفاق و فساد و ستم در برابر حق و عدالت و

آزادی و ایمان وجهه و جبهه ای باقی نماند.

و حسن این بار سنگین امانت و مسئولیت را بدوش گرفت و نقش ناروای خواری و عار را بناچار بر سیمای درخشانش گرفت تا کار ایمان و اسلام بسامان برسد و این فداکاری، کاری از شهادت نه کمتر بلکه بیشتر بود ولی در مدت ده سال صلح هم همیشه در حال و نقش و جامه مبارزه بود حتی بدمشق پایگاه قدرت معاویه رفت و بر مغز آن دژخیم ناپاک در اوج قدرت و فراز کرسی حکومتش و حضور حاشیه نشینان ناپاکش کوبید و چنانش و چنانشان رسوا کرد که پوک و خالی و سیه روز شدند و از معنویت ادعائیشان تهی ماندند و همچون ببری کاغذی در سن تآتر فریبکاری از هم پاشیدند و بگور بدنامی و سیه فرجامی سرنگون شدند و این بود پرتوی از رسالت و رسالت امام حسن در صحنه رهبری راستین آسمانی و انسانی که سرانجام هم به بستر شهادتش کشانید.

ولی حسن باید بازهم روشنتر و عمیق تر و درست تر شناخته شود و نقش سازنده اش بررسی گردد و در مراحل خاص اوضاع اجتماع اسلام سرمشق قرار گیرد، که هر یک از این امامان راستین نمونه و راهبری هستند در لحظات حساس حیات امت مسلم.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۲

کتابی را که محقق ارزنده شیعی جناب شریف باقر قرشی در باره زندگانی امام مجتبی تألیف کرده براستی اثری ارزنده و در نوع خود کم نظیر است، خوشبختانه ترجمه جلد اول آن چند بار چاپ و با استقبال همگان خاصه طبقه دانش پژوهان روبرو شد و همگی در خواست ترجمه و نشر جلد دیگر آن را داشتند ولی این کار از عهده فرد

کم کار و کم توفیقی چون من برنمی آمد تا باز گرفتاری دیگری پیش آمد و این گرفتاریها هم لطف خداست و منشأ حساس حرکتها و کارها و جنبشها و باز تعهد کردم که پس از رفع آن به ترجمه و نشر جلد دوم کتاب همت کنم که جلد دوم از جلد نخستین مهمتر و اساسی تر است زیرا مسائل سیاسی و اجتماعی زندگانی امام را متضمن است و خوشبختانه توفیقی دست داد و بزیارت مزارش در مدینه نائل آمدم و پا برهنه بگورستان خاموش و ویران بقیع تشرف یافتم و در کنار گور مقدسش ایستادم و چون مضجع روشنش خالی از تشریفات و تجملات ظاهری بود خود را نزدیکتر و حساستر یافتم و از روح پاکش برای انجام این کار مدد خواستم و آن امام بخشایشگر هم گویا مرا با همه نقصان و کجی پذیرفت و مساعدت فرمود و اینک این کتاب را به محضر مقدسش تقدیم میدارم تا پیروان و ارادتمندانش از آن بهره گیرند و براهی که آن رهبران بزرگ رفتند براه افتند و به پیروزی محتومی که هدف راستین همگانست نائل آیند.

ان شاء اللّه بهار سال ۱۳۵۴- فخر الدین حجازی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ* فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ

وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً

أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (القرآن الکریم) (۱) پس آن کس

که پس از آگاهی بحقیقت رسالت تو با تو می ستیزد به او بگوی بیا بخوانیم پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و خودمان و خودتان را و آنگاه مباهله کنیم و نفرین خدای را بر دروغگویان قرار دهیم

آنها در راه دوستی خدای زمینگیران و کودکان بی سرپرست و گرفتاران را سیر می کنند، آنها میگویند ما شما را برای خدا سیر می کنیم و انتظار پاداش و سپاسی نداریم آنان کسانی هستند که درود و رحمت پروردگار بر آنهاست و آنان راه یافتگانند.

(آیاتی از قرآن مجید در شأن خاندان پیامبر)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۴

(۱)

ارمغان

به تو، ای آنکه از زندگیها و بزرگواریها و بخشندگیهایت بشمار نمی آید.

به تو، ای کسی که با اعلام خلافت تو در روز غدیر نعمت بزرگ هدایت اتمام پذیرفت و دین خدا به کمال رسید.

به تو، ای جانشین و داماد و یار و دوست حقیقی پیامبر خدا.

به تو، ای امیر المؤمنین.

پیشکش به روحانیت پاک تو می کنم دومین جلد از کتاب زندگانی امام حسن (ع) فرزند بزرگ تو را که در امتیاز آیه تطهیر با تو انباز است و جانشین تو در مقام رهبری مسلمانان است، فرزندی که کمالات نامتناهی خود را بجانش ریختی و به ارزنده ترین تربیت های معنوی نیرویش دادی.

از مقام والای تو امید دارم که این ارمغان را بپذیری و اگر بقبول آن عنایت کنی و با خشنودیت مهر بورزی، برای بنده تو بزرگترین پیروزی و ارجمندترین آرزو خواهد بود.

(مؤلف)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۵

(۱)

فراپیش کتاب

امام و علامه فقید جناب شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء که خدای آرامگاهش را خرم گرداند بر جلد نخستین این کتاب مقدمه ای نگاشت و وعده فرمود که برای جلد دوم آن مقدمه ای سودمند بنویسد و حق بیان را ادا کند و پرده های ابهام و اشتباه را از چهره حقیقت صلح امام حسن (ع) بردارد.

چون تألیف و چاپ کتاب بپایان رسید و به محضرش عرضه گردید آن جناب پایان دوران عمرش را می گذرانید و با بزرگواری و عنایت این مقدمه را بر کتاب نگاشت، مقدمه ای که مطالب مهم و بررسیهای ارزنده ای را در بردارد و دقایق تاریخی در آن بیان شده و بحق نشانه ای از فنون عمیق و تحلیل و پژوهش علمی و تاریخی است و روشی نیک و سودمند در

آن بکار رفته است و چون تألیف این کتاب موجب نگارش چنین مقـدمه ای شده است ما این نگارش محققانه را بر تارک این کتاب می نشانیم و این پژوهش عالمانه را که نمونه ای از مباحث سودمند امام کاشف الغطاء است بخوانندگان ارمغان میدهیم.

(مؤلف)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۶

مقدمه علامه فقید کاشف الغطاء

اشاره

(۱)

بنی هاشم و بنی امیه حسن (ع) و معاویه

(۲) دشـمنی ها و کینه توزیها بین افراد و گروهها و توده ها از جمله غرائز همیشـگی است که از نخستین دوران زندگی بشر در سرشت انسان پدیـدار بوده و از روزگار هابیل و قابیل مظاهر آن نمایان گردیده است و این برخوردها از آن زمان تا کنون بین ملتها و گروها استمرار یافته است.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۷

(۱) انگیزه این دشمنی ها، غالبا فزونخواهی و خودکامگی و برتری جوئی هائی است که از خودخواهی و چیرگی و دست یابی بمـال و مقـام و حکومت برمی خیزد و خطرنـاکترین دشـمنی هـا زائیـده کشـتارها و خونخواهی هـا و انتقـامجوئی ها است ولی شدیـدترین دشـمنی های درازمـدت که سوء تأثیرش همیشـگی است و هرگز پایان نمی پـذیرد و بدوستی نمی گراید، عداوتی است که برخاسته از ضدیت ذاتی و عدم هم آهنگی معنوی است مثل تضاد همیشگی تاریکی و روشنائی، زشتی و زیبائی بدی و خـوبی و ماننـد آنهـا که ممکن نیست هیـچ گـاه پایـان یابـد و زوال پـذیرد مگر آنکه یکی از دو طرف متضـاد نـابود شـود و دیگری بـاقی بمانـد، چنـانکه در منطـق گفته میشود که دو چیز ضـد هرگز در یکجـا جمع و هم آهنـگ نمی شونـد و همچنین امکان ندارد که هیچ کدام نباشند.

پس بدیها در ویژگی خود همیشه با خوبیها در نبردند و خوبی ها نیز با بدیها در ستیزند و هر کدام می کوشند که طرف متقابل را نابود سازند و خود به تنهائی پایدار و حاکم باشند چنانکه تاریکی و روشنائی در یک زمان با هم نمی آمیزند و هرگاه یکی از آنها بر دیگری چیرگی می یابد.

برتریهـا و پستی هـای سرشت انسانها نیز همواره با هم پیکار می کننـد و سازش بین آنها محال است، دشـمنی بنی هاشم و بنی امیه نیز از

همین نوع عداوت ذاتی و همیشگی بود که هرگز نمی شد تحت هیچ شرایطی پایان یابد و بصورت همسازی و همزیستی درآید زیرا این برخورد و ستیز پدیده پایداری چون اختلاف نور و تاریکی، بدی و خوبی و پاکی و ناپاکی بود که در طی روزگاران دراز امتداد داشت و هر کدام از این دو تیره با آثار و ثمرات متضاد خود، مشخص و ممتاز بود و بنا بگفته مشهور هر یک از آثار خودشان شناخته می شدند زیرا درخت بوسیله میوه اش که تلخ یا شیرین است شناخته می شود و

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۸

پاکی و ناپاکی سرشت انسانها نیز از اندیشه ها و کارها و صفات آنها مشخص می گردد.

(۱) از عبد مناف دو فرزند پدید آمد یکی هاشم و دیگری عبد شمس که بین آنها از دوران کودکی و جوانی تا پایان زندگیشان دشمنی و برخورد و اختلاف پدید آمد و علت این ستیز و مخالفت، تضادی بود که از روحیه و عمل و روش آنها ریشه میگرفت و بصورتی حادتر و خطرناکتر در تیره و تبار آنها بوراثت رسید و عداوتهای سهمگین پدید آورد و سرپرست هر یک از این دو قبیله با دیگری بدشمنی برمی خاست و بعداوت خود ادامه میداد تا نوبت بفرزند او برسد و او هم این ستیز را همچنان در طول تاریخ استمرار بخشد، دشمنی هاشم با عبد الشمس، عبد المطلب با امیه، ابو طالب با حرب و محمد (ص) با ابو سفیان، از ثمرات همین ستیز ذاتی و موروثی بود.

هنگامی که فروغ جاوید اسلام بدرخشید و پیغمبر هاشمی نسب از سوی خداوند برای بیم رسانی و بشارت بخشی مردم برانگیخته شد، در برابرش

فریاد شـرک و کفر برخاست و آئین بت پرستی برای نابودی مکتب توحید تجهیز یافت و با تمام توانش برای دشمنی با نهضت اسـلام و ویرانی بنـای آن آمـاده گشت و همی کوشـید تـا اسـاس این حرکت رهـایی بخش را که برای نجات انسان از چنگال وحشیگری و جهل پدید آمده بود در هم کوبد.

سردمداران این ستیز ضد اسـلامی سه نفر از عناصـر سـرکش اشرافی بودند بنام ابو جهل، ابو لهب و ابو سفیان و همین نفر سوم بـود که ریـاست دودمـان امـوی را بعهـده داشت و بـا اسـلام شدیـدتر از هر کس دشـمنی می ورزیـد و برای نـابودی این آئین آسـمانی آهنـگ جنـگ می کرد و بهمه دسـتاویزها چنـگ می زد و بهر گـونه اسـباب چینی اقـدام میورزیـد تـا مگر این چراغ خدائی را خاموش کند و این فریاد رهایی بخش

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۹

انسـانی را ساکت سازد و بقـدری در اجرای این انـدیشه شوم و کینه ورزی با این دعوت راستین مقاومت می ورزیـد و با گروه تـازه مسـلمان بدشـمنی برمی خاست که گروهی از مسـلمانان از چنگال او فرار کردنـد و راهی حبشه شدنـد و به حکومت آن سرزمین پناه بردنـد، ده سال این فشار و رنـج و شـکنجه ضـد انسانی ادامه یافت و پیامبر و یارانش آزارها دیدنـد و ناگواریهای فراوانی را تحمل کردنـد و بالاخره ناچار شدند از سـرزمین خویش و پدرانشان که مرکز نشأت و عزت آنها بود بمدینه هجرت کنند، اما ابو سفیان دست بردار نبود و همچنان پیامبر را تعقیب میکرد و برای نابودی رسالت آسمانیش می کوشید.

(۱) هر پرچمی که بر ضد اسلام برافراشته می شد، بنی امیه و رهبرشان ابو سفیان آن را بدوش می کشیدند و شعله هر

نبردی که برای نابودی مسلمین زبانه می کشید آتش بیارش آنها بودند و غبار پیکار باهتمام آنها برمی خاست و همیشه برای خاموشی این فروغ خدائی در کمین بودند و قبائل عرب را بر ضد نهضت اسلامی برمی انگیختند و جنگ افروزان بی امانی بودند که یک لحظه از تخریب و توطئه بازنمی ایستادند.

تا اینکه خداوند پیامبرش را به پیروزی آشکاری نائل ساخت و شهر مکه که قرارگاه ابو سفیان و اشراف شرک آلود قریش بود فتح شد و اسلام بر آن زمین استیلا یافت و پیغمبر مسلح بحکم قوانین جنگ، همگی را به اسارت گرفت، ولی با کرامت ذاتی و سجیت پاک انسانیش از آنها درگذشت و آزادشان ساخت و فرمود بروید که همگی رها و آزادید و با قبول اسلام ظاهری که با زبان دروغگویشان به آن اقرار کردند اکتفا فرمود آنها اگر چه کلمه توحید را بفریب و نیرنگ بر زبان ناپاکشان راندند ولی دلهایشان سرشار از کفر و نفاق بود و به اسلام و پیروزی چشمگیر مسلمانان رشک می بردند و بدنبال فرصتی بودند تا

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۰

آثار اسلام را محو کنند و ریشه آن را از بن درآورند زیرا آنها اسلام نیاورده بلکه، بناچار تسلیم شده بودند و چون برای دشمنی با اسلام یاورانی یافتند دوباره به مخالفت آن برخاستند و به اندازه یک سر ناخن از فساد درونی و تباهی روحی آنها با وجود ورود بدایره اسلامی کاسته نشده بلکه تنها چگونگی دشمنی و نقشه معارضه آنها با اسلام تفسیر یافته بود.

(۱) معاویه و ابو سفیان بدان جهت داخل حوزه اسلامی شدند که با نیات شوم خود، اجتماع اسلام را پراکنده سازند و بفریب و

نیرنگ و تخریب بپردازند و از داخل بنابودی اسلام دست زنند زیرا دشمن داخلی تواناتر و خطرناکتر از دشمن خارجی است، آنها با حقیقت و ایمان، عداوتی ذاتی داشتند و چنین دشمنی پایدار و ریشه داری هرگز پایان نمی یابد، این دشمنی تنها برای دست یابی به مال و مقام و اطفاء حس برتری جوئی نبود بلکه از یکی تضاد طبیعی و فطری سرچشمه می گرفت، عداوتی همچون ضدیت تاریکی با روشنائی، گمراهی با رهبری باطل با حق و ستم با دادگری.

بنی امیه با چنین ستیز ریشه دار ذاتی خود همچنانکه بر کفر و نیرنگ باطنی خود باقی بودند خود را در صف مسلمانان جا میزدند و از خجستگی و بهره مندیهای اسلام برخوردار می شدند و اسلام حتی یک سر موی از همکاری آنها بهره نمی برد و کمترین نمی از پروبالشان لمس و احساس نمی کرد زیرا آنها مرغابیانی بودند که عمری را در آب میگذرانیدند و قطره ای به پروبالشان نمی گرفتند.

آنها بدان جهت اسلام آوردند تا خونشان ریخته نشود ولی همچنان در کمین بودند تا فرصتی برای ویرانی پایگاه اسلام بیابند و ارکان استوارش را در هم کوبند و هنگامی که خلافت به عثمان رسید و پیشوائی مسلمین را در اختیار تیره خود یافتند بشادمانی پرداختند و آنچه از سیاهی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۱

و کفر و حسد در دل پنهان داشتند بروز دادند و روزی ابو سفیان بنی امیه را فراهم آورد و به آنها گفت با این گوی خلافت که بدست ما افتاده بازی کنید زیرا به آن کس که ابو سفیان سوگند می خورد نه بهشتی وجود دارد و نه دوزخی.

(۱) در این وقت زمام اختیار خلیفه اموی را بدست گرفتند و

آن را همچون شتری رام به هر جا که خواستند کشیدند و بردند اموال مسلمانان را دست بدست گردانیدند و مردم را بنده و برده خود ساختند، در برابر چنین کج روی و ستمی که مباین مصالح امت اسلام بود. توده های مسلم از همه سوی کشورهای اسلامی به عثمان شوریدند و بمدینه آمدند و او را در خانه اش محاصره کردند و به او پیشنهاد کردند که از مقام خلافت کناره گیرد و امر انتخاب خلیفه را به شورای مسلمین واگذارد، اما عثمان زیر بار نرفت و تسلیم شورشیان نشد، چون فشار انقلابیون شدت یافت و محاصره عثمان تنگ تر شد و حتی آب و غذا را از او بازداشتند، اعصابش به سستی گرائید و رشته امیدش گسست و میخواست که برای فرونشاندن آتش فتنه و پذیرش پیشنهاد انقلابیون، از خلافت کنار رود و خود را از این مقام پرمسئولیت خلع سازند.

بنی امیه که در آن وقت رهبرشان در مدینه مروان بن حکم و در شام معاویه بود احساس خطر کردند و دریافتند که اگر عثمان از خلافت کناره گیری کند، زمام خلافت از دستشان می افتد و دیگر هرگز به آن نمیرسند. زیرا مسلمانان اشتباهی کرده بودند و این موقعیت خطیر را به بنی امیه سپرده بودند و اکنون با از دست رفتن چنین موقعیتی دیگر هرگز آن اشتباه تجدید نخواهد شد. و بنی امیه با کدام سابقه درخشان اسلامی یا بخشندگی و بزرگواری و جهاد در راه خدا استحقاق احراز خلافت اسلامی را خواهند داشت بلکه بر عکس آنها همیشه دشمن اسلام بوده و در هر موقعیت و زمانی به رد با آن

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۲

برخاسته بودند.

(۱)

مروان و دار و دسته اش و همچنین رهبرشان معاویه در شام چنین حقیقتی را بخوبی درک می کردند و بهمین جهت قبل از آنکه عثمان از خلافت کنار رود و این موقعیت از دست بنی امیه بیرون افتد تصمیم بقتل عثمان گرفتند و وضعی پیش آوردند که خلیفه کشته شد و آنها نه تنها از این خطر بزرگ بیرون جستند بلکه قتل خلیفه را بهانه ای برای خونخواهی او قرار دادند و مظلومیت او را برخ مسلمانان کشیدند و خود را صاحب خون او شمردند و خونخواهی خلیفه مقتول را بهانه ای برای بدست آوردن خلافت قرار دادند و اگر عثمان کشته نمی شد و پیراهن عثمان وسیله ای برای بهانه تراشی و خلافکاری آنها نبود هرگز خلافت بمعاویه و مروان و تیره و تبارشان نمی رسید و محال بود که حتی در خواب هم بچنین پیروزی بزرگ و غاصبانه ای دست یابند.

خلافتی که پس از پیامبر بدون هیچ بهائی به خلیفه نخستین رسید و او هم این مقام را با نقشه قبلی بدومین خلیفه واگذارد و نقشه این بود که پیشوائی مسلمین از بنی هاشم به بنی امیه که سرسخت ترین دشمنان آنها بودند منتقل شود و باین جهت ریسمان سست شورا بنفع عثمان استحکام یافت و کار بدانجا کشید که معاویه هم که خود و پدرش آزادشده دست پیغمبر بودند بطمع خلافت افتاد، همو که با پدرش بزرگترین دشمن اسلام بودند.

ولی عمر به معاویه میدان میداد و او را در تبهکاریهایش آزاد می گذاشت بطوری که هر سال به حساب همه کارگزارانش میرسید و به آنها سخت میگرفت و تنها معاویه از این محاسبه ها و مراقبت ها آسوده بود ..

گزارشهائی که به عمر میرسید

از اسراف کاریها و تجمل خواهی های معاویه حکایت میکرد ولی عمر از خطاهای او چشم

می پوشید و او را معذور میداشت و میگفت معاویه کسرای عرب است «۱»

(۱) در صورتی که معاویه پیش از این مردی بی چیز و پست و بی شخصیت بود و در نهایت ناداری و سستی بسر میبرد، او همچون دزد تهی دست بدبختی می زیست که از چشم اجتماع افتاده بود و گویند یکی از بزرگان عرب بر پیامبر وارد شد و بهنگام خروج او، پیغمبر به معاویه دستور داد که او را همراهی کند، هوای مدینه بشدت گرم بود و شن های زمین از داغی هوا می گداخت و معاویه کفشی بپانداشت و چون پایش بسختی می سوخت به مهمان پیامبر گفت:

- مرا هم در ردیف خودت سوار کن.

- تو شایسته آن نیستی که در ردیف اشراف و ملوك عرب سوار شوی.

- پس کفشهایت را بمن ده تا پاهایم بر روی زمین داغ نسوزد.

- تو کوچکتر از آنی که نعلین مرا بپوشی.

- پس چه کار کنم که پاهایم از سوزش آفتاب میسوزد.

- در سایه شتر من راه برو که بیش از این شایستگی نداری.

سرنگون شوی ای روزگار و اف بر تو باد که چنین شخص بی همه چیزی حال کسرای عرب شود.

---

(۱)- عمر همیشه معاویه را به شجاعت می ستود و با لقب ها و ستایش های خوب او را تجلیل می کرد و موقعیتش را مستحکم می ساخت و هرگز به خورده گیری اشتباهات او نمی پرداخت، بطوری که در کتاب استیعاب بر حاشیه کتاب اصابه جلد سوم ص ۳۷۷ آمده است عده ای در نزد عمر از معاویه بدگوئی کردند، عمر گفت (از جوانمرد قریش بدگوئی نکنید که او در حال

خشم می خندد و کردارش پسندیده است.

ما نمی دانیم چرا عمر نسبت به آزادشده ای که پیامبر به او بچشم تردید نگاه می کرد و در اسلامش شک داشت چنین حمایت و قضاوتی داشت

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۴

(۱) همین معاویه به همراهی مروان نقشه کشیدند تا عثمان کشته شد و انقلابیون را بقتل او برانگیختند و جریان اعزام سپاهیان شامی به نزدیکی مدینه و دستور معاویه که داخل شهر نشوند دلیل همین اسباب چینی است که در تاریخ مشهور است.

یکی از زنان پیغمبر هم آنها را در توطئه قتل همراهی می کرد همان بانوئی که همیشه به عثمان ناسزا می گفت و در مجالس عمومی فریاد میزد این پیر کفتار را بکشید که خداوند او را بکشد ولی بعد که عثمان کشته شد و فرمانش انجام یافت، برای خونخواهی او برخاست و جنجالی خونین برپای کرد و جنگ جمل را براه انداخت و بیش از بیست هزار نفر را بخاک و خون کشید و جنگهای دیگری را بین اهل قبله وقوع داد که یکی از شعرای آن روزگار، عایشه را در این باره توبیخ کرد و چنین گفت:

تو خودت منشأ فتنه و بدبختی هستی تو خودت ابری و خودت بارانی

تو مردم را به قتل خلیفه برانگیختی و بما گفتی که او کافر شده است و شاعر دیگری در این باره چنین سرود:

عایشه در هودجی سوار شد و به همراه طلحه و زبیر و سپاهیانش بسوی بصره روان شد.

او مثل گربه ای بود که از شدت گرسنگی بچه هایش را می خورد.

این نکات تاریخی از اسرار و دقایقی است که باید مورخین منصفانه درباره آن بررسی کنند و اکنون هم فقط عده کمی عایشه را در این

جریان خونین تاریخی بی تقصیر می دانند و از کار او میگذرند.

مقصود ما از بیان این سخن، بیان شقاوت و دشمنی معاویه و ابو سفیان نسبت به اسلام است که چون اسلام بر آنها چیرگی یافت

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۵

و زوزه نفرت انگیزشان در گلو خفه شد، تظاهر به ایمان کردند و نیرنگ و دشمنی خود را در دل نگه داشتند و بدنبال فرصتی میگشتند که آنچه در دل دارند بزبان آرند و عملا بکار بندند.

(۱) معاویه از پدر پیر و خرف خود، زرنگ تر و نیرنگ بازتر بود و بزرگترین نمونه فریبکاریش تظاهر به اسلام و عمل باحکام آن بود چنانکه طی بیست سال حکومت شام هیچ یک از شعایر اسلامی را فرو نگذاشت و به هیچ دستور دینی اعتراض و معارضه نکرد و به فسق و گناه تجاهر نورزید و بظاهر شرابی ننوشید و نغمه ای نشنود و کسی را نکشت و با سگ و میمون بازی نکرد و دست به آلات طرب نبرد، اما لباس حریر می پوشید و ردای زربفت بدوش می انداخت و بهانه اش این بود که او کسرای عرب است و این تظاهر بدین داری برای پنهان کردن نیات ناپاکش بود، همچون آرامش قبل از طوفان و آهسته رفتن شکارچی برای گرفتن شکار.

این تظاهر به دین داری که نفاق و کفری سیاه را در میان داشت در دوران مخالفت و ستیز او با امیر المؤمنین (ع) همچنان ادامه داشت و هنگامی که آن حضرت شهادت یافت، معاویه نفسی براحت کشید و شادمانی سراپایش را فرا گرفت و مشغول بند بازی و حیله سازی شد.

هنگامی که مسلمانان با امام حسن (ع) بیعت کردند و رادمردان شجاع از یاران علی (ع) و پیروان

و دوستانش بر گرد امام فراهم آمدند و گروهی از بزرگان عرب و دندانهای تیز جنگاور با سلاحها و اسبابها و تعداد فراوان تسلیم فرمان امام شدند، معاویه موقعیتی تنگ تر و خطرناکتر برای خود احساس کرد زیرا حسن (ع) سبط اکبر پیغمبر و فرزند دختر و ریحانه رسول اللّه بود و بر اثر شرف و انتساب به پیامبر در قلوب مسلمانان محبوبیتی فراوان داشت او در تمام عمرش به یک نفر آزاری نرسانیده بود و بلکه کانون خیر و احسان بشمار میرفت

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۶

و از طرفی اتهام قتل عثمان بحضرتش نمی چسبید زیرا در دوران محاصره عثمان، از خانه خلیفه نگهبانی میکرد در این صورت چگونه میتوان معاویه را با امام حسن (ع) مقایسه کرد و او را که فرزند فاطمه (ع) است با معاویه پسر هند جگرخوار در امر خلافت مسلمین برابر دانست.

(۱) معاویه در برابر چنین موقعیت خطرناکی سخت سراسیمه شد و اندیشه های یأس آوری تا سحرگاه او را در بسترش بیدار نگه می داشت و می آزرد و بسختی می کوشید تا از این مهلکه راه فراری بیابد و برای معارضه و مجادله نقشه ای طرح کند ولی با زیرکی و نیرنگ بازی عجیبی که داشت بالاخره برای گشودن این گره کور، راهی پیدا کرد و برای رفع این ناگواری بزرگ به دو عامل قوی پناه برد.

نخست سر کیسه را باز کرد و با پخش پولهای کلان و دادن رشوه های فراوان، گردن رجال عرب را در برابر خود خم کرد و دهان شجاعان را به عشق طلا به آب انداخت. از جمله عبید اللّه بن عباس فرمانده سپاه امام را که تا سر حد جان با

حضـرتش پیمـان بسـته بود بـا پول فریب داد، عبیـد اللّه همـان سـرداری که پسـر عموی امام بود و از همه کس به او نزدیکتر و بخاطر همین خویشاوندی، بفرماندهی سپاه برگزیده شده بود و حتی رادمرد شجاع و راستینی چون قیس بن سعد بن عباده که در همه این تلاطمها و خیانتها نسبت به امام وفادار ماند، تحت فرماندهی عبید اللّه تبهکار قرار داشت.

معاویه پنجاه هزار درم برای عبید اللّه پول فرستاد و به او وعده داد که چون به سپاه شام ملحق شود به همین میزان به او خواهد داد و این فرمانـده خائن خود فروش و دین فروخته در سیاهی شب سپاهیان امام را بی سرپرست گـذاشت و به لشـکریان شام پیوست.

سحرگـاه سپاهیان امام، خود را بـدون امیر دیدنـد و قیس بن سعد با آنها نماز گـذاشت و این خیانت بزرگ اراده سـربازان را بسختی سست کرد و پیش از جنگ آماده فرارشان ساخت در اینجا باید به حضرت

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۷

حسن (ع) عرضه داشت خداونـد قلب پـاکت را حمـایت فرمایـد که چگونه این خیانتهـا و ناگواریهـای بزرگ را که چون پاره های تاریک شب سیاه همچنان پشت سر هم بر تو فرود می آمد تحمل میفرمودی.

(۱) معـاویه این نیرنـگ را همچنـان ادامه میـداد و بزرگـان شـیعه و سـرداران لشـکر را بـا پول و وعـده میفریفت و بجانب خود میکشید و آن عناصر پست دین فروش و خودباخته، نامردانه به او می پیوستند و از این گروه فراوان دعوت معاویه را هیچ کس رد نکرد و از نیرنگ و فریب او سالم نماند مگر عده کمی که از ده نفر تجاوز نمیکردند مثل قیس بن سعد و

حجر بن عدی و چند تن دیگر که با ایمان استوارشان سنگ های سیاه ستم و گمرهی را در هم می شکستند و یک چشم بر هم زدن در کفر معاویه و پدرش شکی در دل آنها راه نمی یافت.

چنانکه قیس بن سعد در سخن مشهور خود گفت بخدا قسم معاویه را ملاقات نمی کنم مگر آنکه بین من و او تیر و نیزه فاصله باشد، این نخستین نقشه معاویه بود برای پیروزی بر امام و بدست آوردن حکومت مستبدانه و غاصبانه بر مسلمانان.

دومین نیرنگ معاویه که اثری شدیدتر و عمیق تر داشت که حتی افراد معروف و فهیم هم آن را بخوبی پذیرفتند و گردن نهادند و افکار عمومی مردم تسلیم آن شد پیشنهاد صلح معاویه به امام حسن بود «۱»

و این همان نیرنگ بزرگی بود که بازوان امام را در هم شکست و توان مبارزه اش را فرسود، پیشنهاد صلح معاویه یک ضربه ناگهانه و یک فریب کشنده بود که آثار شومش را بزودی بجای گذاشت، زیرا معاویه توانسته بود با پول فقط فرماندهان سپاه را بخرد

---

(۱)- این نیرنگ هم مثل نقشه بالا بردن قرآنها بر سر نیزه ها بود که سپاهیان عراق را فریب داد و موجب شد که در آستانه پیروزی سپاهیان علی (ع)، حقیقت از مسیر پیروزیش منحرف شود

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۸

و بفریبد ولی سربازان فراوان امام در این جریان به نوائی نرسیده بودند و با نیرنگ پیشنهاد صلح آنها نیز تسلیم شدند، زیرا سالها بود که دندان جنگ اندام آنها را می فشرد بطوری که بزرگانشان در پهنه های نبرد کشته شده بودند و خانه هایشان ویران گردیده و طی پنج سال متمادی سه جنگ خونین به آنها

دندان نشان داده بود، جمل، صفین و نهروان.

(۱) و اکنون برانگیختن مردم به جنگ خونین دیگری برای آنها سخت و سنگین است و برعکس پیشنهاد صلح، پذیرشی همراه لذت و آسایش را بدنبال دارد.

در اینجا امام جوانب کار را بدقت بررسی کرد و موقعیت را با محاسبه ای دقیق بازشناخت، حسابی که یک ناظر اندیشمند با توجه به آینده و عواقب آن بکار می بندد، حساب قبول یا رد پیشنهاد صلح و هر دو را در طرف میزان قرار داد تا بداند کدامیک را باید برتری داد، اگر پیشنهاد صلح را رد کند و برای جنگ پافشاری ورزد در این صورت یکی از دو نتیجه حاصل میشود، یا امام غالب میشود و معاویه شکست می خورد و با اینکه اوضاع و احوال حصول چنین نتیجه ای را نشان نمی دهد و امکان پیروزی امام محال است، بر فرض پیروزی امام، آیا چنین وانمود نمی شود که بر بنی امیه ظلم شد و آنها با نیرنگی که دارند لباس مظلومیت نمی پوشند و نمی گویند دیروز عثمان را که چشم چراغ بنی امیه و امیر مؤمنان بود کشتند و امروز هم بدست بنی هاشم، معاویه دیده روشن بنی امیه و خال المؤمنین کشته شد، ای وای از این مصیبت و سوک بزرگ!! و بدست بنی امیه نیرنگ باز پیراهن خونی دیگری می افتد که با پیراهن عثمان علم کنند و از ظلم بنی هاشم و مظلومیت خود سخن گویند و مردم ساده و بیسواد و عامی هم که بدنبال هر فریادی میروند و عقل و اندیشه ای ندارند با آنها هم صدا می شوند در این صورت موقعیت خلافت امام چگونه خواهد بود؟

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۹

این در

صورتی است که فرض کنیم امام پیروز شود.

(۱) اما اگر حسن (ع) در این جنگ شکست بخورد هر گوینده ای می گوید با توجه باوضاع و احوال که نشان میداد شکست امام قطعی است چرا خود و یارانش را به مهلکه انداخت؟ در صورتی که معاویه به او پیشنهاد صلح کرد، تا خونها ریخته نشود و امام سرکشی کرد و نپذیرفت و اکنون هم مستوجب چنین سرنوشتی است.

در چنین وقتی معاویه فرصت می یابد که نیرنگهای خود و پدرش را که از دیرباز درباره اسلام پنهان کرده بود آشکار کند و مردم را به جاهلیت نخستین بازگرداند و دوباره پرستش لات و عزی تجدید گردد و برای خاندان پیغمبر راه چاره ای باقی نماند.

با چنین بررسیهائی، امام دریافت که پذیرش صلح، بهتر از بروز جنگ است و بدین جهت آن را پذیرفت، تا نهاد نهانی معاویه برملا شود و آنچه را در دل دارد پیش از آنکه غالب یا مغلوب شود نمایان کند و جنگ هم بر مردم تحمیل نگردد و بخونریزی کشانده نشوند.

پیش از این هم گفتیم که معاویه در ظاهر مسلمان بود ولی در نهان با اسلام عداوتی عمیق داشت و این تظاهر بخاطر وجود مزاحمین و مخالفین بزرگی چون علی (ع) و حسن (ع) بود که او را مجبور میکرد برای فریب مردم پرده نازکی بر روی تبهکاریها و گناهان و اندیشه پلید خود بیاویزد و دشمنی خود را با اسلام که تا سر حد ریشه کن کردن دین و خاموش ساختن فروغ آن بود فعلا مکتوم دارد و این کتمان بخاطر ترسی که از توجه مردم به امام حسن و پدرش علی (ع) داشت ادامه

می یافت.

اکنون امام حسن میـدان را برای معاویه خالی می کنـد و حکومت مسـلمین را به او وامیگـذارد و از خصومت دست میکشـد تا معاویه آنچه را در نهاد سیاه خود پنهان دارد آشکار کند و کفر و طغیانش را نشان

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۰

دهـد و پرده ریـا و فریبی را که بر چهره زشت و میشومش بسالیان دراز فرو افکنـده بود بردارد و مردم واقعیت او را آنچنان که هست بشناسند و راز ناپیدایش مکشوف گردد.

(۱) معاویه که چنین میدانی بدست آورد با کردار ناروایش این پیش بینی درست را تحقق بخشید و خیلی زود سرشت ناپاکش را بروز داد و به محض آنکه اساس صلح تحکیم یافت در حضور گروهی از مسلمانان بر منبر رفت و گفت:

«من بـا شـما نجنگیـدم تا نماز بخوانیـد و روزه بگیریـد بلکه مبارزه من با شـما برای بـدست آوردن حکومت بود و اکنون تمام شرایطی را که در صلح با حسن (ع) پذیرفته ام زیر پاهایم میگذارم».

دشـمنی و بی شـرمی و بی ظرفیتی و سـیه روئی این مرد را نگـاه کنیـد، بخـدا قسم اگر قبول پیشـنهاد صـلح نتیجه ای جز همین سخنـان نـداشت برای رسوائی معـاویه دلیلی کـافی بود که مردم بمیزان کفرش آگهی یابنـد، اکنون دیگر دربـاره او چه گمـان خوبی میتوان داشت که او همین روش کفرآور و گناهان پیاپی و دشـمنی علنی خود را با اسـلام و کوشش برای ویرانی ارکان آن را همچنان ادامه داد.

اگر صـلح حسن (ع) نمی بود، معاویه، فرزند نامشـروع زیاد را به پدرش ابو سـفیان نسـبت نمی داد و سـخن پیامبر را که فرمود فرزند متعلق به بستر ولادت است و زناکار را باید سنگسار کرد بدون هیچ ترس و

پروائی بدیوار نمی زد.

اگر صلح حسن (ع) نمی بود معاویه، حجر بن عدی آن پیشوای عابد و اوّاب با ده تن از بهترین صحابه پیامبر و تابعین را بدون هیچ گناهی در بلندیهای عذراء شام زنده بگور نمی کرد.

اگر این صلح نمی بود، معاویه، عمرو بن الحمق، صحابی بزرگ پیامبر را نمی کشت و سرش را بشام نمی برد و این نخستین سری بود که

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۱

در اسلام از شهری بدیگر شهر برده شد.

(۱) اگر این صلح انجام نمی یافت، معاویه حضرت حسن (ع) را بدست جعده دختر اشعث مسموم نمی کرد.

و بالاخره اگر چنین صلحی صورت نمی پذیرفت معاویه باقیمانده فرزندان شایسته کار مهاجر و انصار را به قبول بیعت یزید مجبور نمی کرد، و این جوان زشتخوی و تبهکار را به پیشوائی مسلمانان برنمی گزید و سیاهکاریهای فضاحت بار دیگری را که نمیتوان به آمار آورد مرتکب نمی شد، در این صورت با یک امعان نظر دقیق میتوان فهمید که در چنین ماجرائی بحقیقت کدامین نفر شکست خورد و چه کسی پیروز شد؟

اکنون مشخص می شود که امام با قبول چنین صلحی، چگونه کوشش های معاویه را بر باد داد و اساس فریبکاریش را ویران ساخت تا اینکه حق پدیدار شد و باطل نابود گشت و در اینجاست که یاران باطل دچار زیان و خسرانی فراوان میشوند.

پس در چنان موقعیتی قبول صلح برای حسن (ع) واجب و مشخص بود، همچنانکه جنگ و انقلاب بر ضد یزید در شرایط بعدی بر برادرش حسین (ع) واجب و لازم بود و این دو روش بظاهر متضاد پدیده اختلاف دو روزگار و موقعیت و دو فرمانروا و حاکم بود.

بهمین روی صلح امام حسن (ع) که موجب رسوائی معاویه گشت

و شهادت امام حسین (ع) که بدست یزید انجام گرفت موجب شد که حکومت سفیانی در اندک زمانی واژگون گردد.

اگر این دو سبط پیامبر در این دو طریق مبارزه قربانی نمی شدند تمام کوشش های نیای بزرگشان در یک چشم بر هم زدن نابود می شد و دین سفیانیها جایگزین دین اسلام می شد، دین بنی امیه یا دین فریب و نیرنگ، دین گناه و تبهکاری دین شراب و ترانه؛ دین روسپیان، دین سگ و میمون و دین کشتار شایسته کاران و پایداری بدکاران و

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۲

نافرمانان. پس خداوند بشما ای پیشوایان جوانان اهل بهشت بهترین پاداش را عنایت فرماید، پاداشی از اسلام و اهل آن به برترین روی، بخدا قسم که ستایش پرستندگان و یکتاپرستی موحدان و اقامه فرایض و پایداری سنت و اجرای احکام شریعت و راهیابی امت از گمرهی به هدایت، پس از خدا و رسولش مرهون منت شماست و این فضیلت و حجت همیشه برای شما باقی خواهد ماند.

(۱) پیامبر برای انسانیت، راهنمائی و نیکوئی و روشنائی و خجستگی و برکت را به ارمغان آورد و همه انسانها را از این همه بهره مندی بدون هیچ امتیاز رنگ و خون و نژاد برخوردار ساخت او اسلام و نور آشکار هدایت را برای جهانیان به همراه آورد و با ابراز بزرگترین فداکاریها باستحکام بنیانهای اسلامی همت گمارد و به استواری و تکمیل و اتمام این بنای عظیم معنوی اقدام فرمود و کوچکترین نقص و کژی و ناتمامی در آن بجای نگذاشت، در مقابل آن ابو سفیان و دودمان پلیدش که بمفهوم صریح قرآنی، درخت ناپاک بشریند در چهره های زشتی بمانند معاویه و یزید و مروان پرچمهای

کفر و شـرک را برافراشـتند و به اساس ایمان اسـلامی حمله بردند تا ریشه های این آئین را برکنند و بخاموشـی این فروغ الهی بپردازند «میخواهند با دهانهای خود نور خدا را خاموش کنند ولی خداوند نمی گذارد و نور خود را فروزانتر می سازد هر چند کافران را ناخوش آید».

در برابر چنین هجومی اهریمنی، دو سـبط بزرگ پیـامبر اسـتقامت ورزیدنـد و با آنچه در توان و قـدرت داشـتند سـدی نیرومند برای نگهبـانی بنیان دین پدیـد آوردنـد و برای حفظ این آئین تابناک، جان خود و یاران و کودکان خود را به قربانی دادنـد و آنچه از مایه و سـرمایه و زندگی و حیات و نعمت داشـتند در این راه مقدس فدا کردند و اگر این قربانی و شهادت و فداکاری و بذل و ایثار نبود. دین اسلام بصورت

داستانی از قصص تاریخی درمی آمد و از اسلام و امت انقراض یافته آن جز نامی در تاریخ و طومارها باقی نمی ماند.

(۱) خداونـد، بزرگ و پـاک و شایسـته سـتایش است، در اینجـاست که بر مـا واجب است که پایگـاه عظیم و مهر عمیق پیامبر بزرگ و رهایی بخش اسـلام را بشناسـیم و درک کنیم، مهری بزرگ و عظمتی خیره کننده که نه تنها از سـطح عرف و عادت بالاتر است بلکه بمیزان خرد و دریافت بشـری نمی آید، پیامبر بزرگ و شخصـیت والائی که محبوب مبدأ یگانه آفرینش است و سراسـر وجـودش را مـوجی از هیبت و بزرگواری و عظمت فرا گرفته پیـامبری که هرگز تنـد بـاد حوادث او را تکـان نـداد و خواستهای شخصی او را از مسیر هدف منحرف نساخت و حتی یک لحظه به بیهودگی و یاوگی نگرائید

و عمر گران مـایه اش را یکـدم به بی ثمری نگذرانیـد چنانکه خود فرمود (من اهل لهو و بیهودگی نیسـتم و هیـچ کس در این مورد بماننـد من نیست) پیامبری که هیبت معنوی و شـکوه و سـنگینی پایگاهش بانـدازه ای بود که چون مردی بر او وارد شـد تمـام انـدامهایش بلرزه درآمـد و پیـامبر به او فرمود (مـترس که من فرزنـد همـان زنی هسـتم که خوراکش گوشـتهای پخته در آفتاب بود).

پیامبر بدین جهت چنین سـخنانی را بر زبان میراند و با یاران خویش فروتنانه رفتار میکرد که بیم آن داشت مبادا پیروانش مانند مسـیحیان دربـاره او مبـالغه و غلو ورزنـد و او را چون عیسـی فرزنـد خـدا بخواننـد ولی با همان شخصـیت عظیم و جاودانه اش حسـنین را در برابر دیـدگان مردم بـدوش میکشـید و با صـدای بلند می گفت، (ای فرزندان من بر شتری نیکو سوار شده اید و شما هم سواران خوبی هستید).

و چـون حسـین (ع) که پسـر کوچکی بود در حـال سـجده بر شـانه جـدش سوار می شـد پیـامبر سـر از سـجده برنمی داشت تا فرزندش از دوش او بزیر آید و این نمونه شدت دوستی و ارادت پیامبر بفرزندش حسین بود.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۴

(۱) روزی پیامبر بر منبر سـخن، پیروانش را هدایت میکرد و پند میداد که حسین از آن سوی مسجد پیش دوید و ناگهان بزمین افتاد، پیامبر سـخنش را قطع کرد و از منبر بزیر آمـد و فرزنـدش را گرفت و بالای منبر رفت و او را بـدامن گرفت و فرمود خـدا شیطان را بکشد، فرزندان موجب آزمایشند، چون فرزندم بزمین افتاد گویا قلب من افتاد).

و حوادث دیگری از این نمونه که نشان دهنده شدت انس و علاقه

پیغمبر به دو فرزندش بود، رخ میداد که اکنون در صدد بیان آن نیستیم و می گوئیم که این محبت سرشار بدان سبب نبود که حسنین فرزندان دختر او بودند و این پیوستگی خانوادگی موجب ابراز این همه عاطفه شدید و خارق العاده نمی گردید که از میزان عرف و عادت همگی بیرون باشد. بلکه بدون شک در اینجا رازهای بزرگ و اسرار دقیق و ژرفی نهفته بود، رازهائی بس بزرگ و روحی که بر پیوند جسمی برتری داشت.

آیا نباید این حقیقت بزرگ را بپذیریم که پیغمبر از دیدگاهی بلند و متعالی تر از افق زمان حقایق حیات را می دید و روح مقدس او بر وقایع آینده مشرف بود و شعاع دیدش در پرده روزگار فردا نفوذ میکرد و بر صفحات تاریخ و تکوین احاطه ای کامل داشت؟

او با چشمان پرنفوذ معنویش گذشته و حال و آینده را بیک دیده می نگریست و حوادث آینده را بمعاینه در برابر دیدگانش مجسم می دید نه بصورت یک پیش بینی ذهنی بلکه بچهره یک حقیقت بارز و واقعی پیغمبر بدرستی میدید که دو فرزندش در راه دفاع از دین و نگهبانی شریعتش چه رنجها میبرند و چگونه مال و جان خود و فرزندانشان را در طریق وصول باین هدف مقدس فدا و قربانی کنند و گرانبهاترین و عزیزترین فدیه ها را به پیشگاه خداوندی تقدیم میدارند.

حسن (ع) زهر تلخ و کشنده معاویه را چندین بار می نوشد تا

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۵

بنوبت آخر جگرش پاره پاره می شود و پس از آن حسینش که نمونه عالی فداکاری و شهادت است در راه نگهبانی آئین جدش فدا میشود و با سینه و گلوگاه و سرش به پیشواز شمشیرها

و نیزه ها و پیکانهای دشـمن میرود تا اسلام را از نقشه های خطرناک فریب بنی امیه که برای نابودی دین و کندن ریشه آن در سر دارند نگه دارد.

(۱) او جان خویش و یاران و فرزنـدانش را که چهره های خجسـته عالیترین هـدف های ارزنـده ایمانی بودنـد برای نگهـداری اسلام و بنیانهای استوارش از هجوم ویرانگر بنی امیه به رنج و خطر انداخت تا اینکه اسلام از این خطر سالم ماند و فروغ تابنده اش دامن گسترد و حقـایقش آشـکار شـد و کافران نابود شدنـد و تبهکاران بخسـران افتادنـد و کلمه اللّه برتری و اعتلا یافت و کلمه دشـمنان خدا فروکش کرد و همه مسـلمانان از نخستین روزگار اسـلام تا کنون بلکه تا دامان رستاخیز وام دار و گروکان سپـاس و امتنان این دو پیشوای بزرگنـد و اگر این دو قربانی بزرگ و بیماننـد تاریـخ نمی بود بلی اگر این دو پیشوای بزرگ فـدای هـدفهای عالی اسـلامی و انسانی نمی شدنـد، بر اثر تبهکاری و تلاش زشت بنی امیه، دوباره مردمان بهمان آئین جاهلی نخستین بازمی گشتند بلکه بدتر و واژگون تر.

در این صورت رفتار پیامبر نسبت بفرزنـدان فـداکارش و مهر و بزرگـداشتی که درباره آنان مبـذول می داشت هرگز غریب و شگفت انگیز نمی نمایـد و چون پیامبر، پیش آمـدهای دردناکی را که در انتظار فرزنـدانش بود می شـناخت، بلکه بمعاینه می دیدیـد و مجاهدت تلخ و گدازنده ای را که در راه حفظ آئینش انجام می شد بدرستی احساس میکرد بهمین جهت آنها را در آغوش می فشـرد و می بوئیـد و می گفت (اینها دو فرزنـدان من و دسـته های گل خوش بوی من هسـتند) و به یقین که پیغمبر عطر روحانی الهی را از وجود آنها

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۶

استشمام میکرد و نور

خدائی را در پیشانی بلندشان می دید و در اینجاست که میدانیم و واجب است بدانیم که حسن و حسین (ع) نوری یگانه اند و یکی را بر دیگری به اندازه یک سر موی نباید ترجیح داد. هر یک از آنها به ایفای فریضه امامت خویش قیام کردند و رسالت خود را به نیکوئی و تمامی انجام دادند و برنامه ای را که از طرف پدر و نیایشان از نخستین روز امامتشان طرح شده بود اجرا کردند.

(۱) اگر بخواهیم شناخت حسن ع را گسترده تر درک کنیم و دلیری و جنگاوری و نیروی قلب و توان رویاروئی و برهان رسا و بی اعتنائیش را به پول و ریاست و شکوه حکومت ظاهری دریابیم باید بسخنان استوار و نامه های صریح او توجه کنیم و گفتار و بحث های آتشین حضرتش را با بزرگان منافقان و سردمداران کافر حق ناشناس در حضور معاویه نگاه کنیم، موقعی که معاویه آنها را با حضرت حسن بمعارضه انداخت تا از آن جدل لذت ببرد و بر چانه حاشیه نشینان یاوه گویش بخندد اشخاص حقه باز و پرلافی مثل عمرو عاص و پسر شعبه و مروان و دیگران از عناصر جهنمی زشتکاری که یک لحظه بخدا ایمان نیاوردند، در چنین هنگامه ای عظمت روحی امام و بلندی مقامش همچون موجی که از اقیانوس برمی خیزد مشخص شد و اگر از اینهم بیشتر بخواهیم باید گفتارش را در بستر شهادت ارزیابی کنیم، هنگامی که میخواست از زندان این تیره خاکدان به اوج ملکوت پرواز کند و سخنانی که بدان هنگام به برادرش محمد حنفیه درباره حضرت حسین بیان داشت آنجاست که اسرار امامت گشوده می شود و پرتو روشنگر حقایق پیشوائی و رهبری چهره

مینماید و اصالت آسـمانی نبوت و ولایت کلیه الهیه بازشـناخته میشود و مشخص میگردد که حقیقت ولایت در انحصار خدا و رسول و علی ع و فرزندان اوست چنانکه قرآن مجید می سراید (پیامبر به مؤمنان از جانهای آنها برتر

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۷

و چیره تر است) و بدیگر جای گفت (همانا سرپرست و صاحب اختیار شما خداوند و پیامبر اوست و کسانی که نماز را برپای میدارنـد و زکـاه میدهنـد و در برابر خـدای رکوع می کننـد) و این آیه را مفسـران در شأن علی میداننـد و پیامبر در روز غـدیر فرمود (هر کرا من مولایم این علی پیشوای اوست)

در اینجا قلم سرکشی کرد و محدوده مقال را شکست و بچالاکی از مسیر بیان و مقصد بیرون جست.

(۱) کوتاه سخن در بیان مطلب آنکه دشمنی بنی هاشم و بنی امیه پدیده اختلاف هدایت و گمراهی و روشنائی و تاریکی بود.

اگر روزگار دودمان بنی امیه را از دوران عبد الشـمس تا مروان در صـفحات تاریخ بررسـی کنیم چیزی در این اوراق سیاه جز فریب و نیرنگ و پیمان شکنی و تبهکاری و گناه و خیانت و زنا و حرام زادگی و آنچه بمفهوم پستی و رذیلت است نمی بینم.

و بر عکس چون سـیره بنی هاشم را از دوران نخستین تا همین عصـر بررسی کنیم در صفحات درخشان این تاریخ روشن آنچه را که بمفهوم شـرف و فضیلت است از وفا و راستی و دلیری و پاکدامانی و پاکی زایش و بزرگی روح و برتری همت و قربانی شـدن در راه وصول بمبـدا، به نیکی درمی یابیم و همه برجسـتگی هائی که پدیـده کرامت اخلاقی و پاکی نژاد است در روش این خاندان بزرگ

و طاهر تاریخ بروشنی مشهود و مشخص است.

اگر کسی بخواهد برای بنی امیه عذری بتراشد و بگوید علت دشمنی آنها با بنی هاشم بدست آوردن قدرت و حکومت بوده است می گوئیم عذر طرفداران بنی امیه در عصر حاضر در ادامه این عداوت چیست در صورتی که امروز با چنین دشمنی جسورانه ای بهره ای در دنیا و اجری در آخرت نمیتوانند برای خود دست و پا کنند.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۸

(۱) در اینجا باید به این آیه از قرآن استناد کرد که گفت:

«آیا شما را به زیانکارترین مردمان آگهی دهم آنان که تلاش و کوششان در این دنیا گم و تباه میشود و چنین می پندارند که کرداری نیکو دارند».

«اینها در این جهان و آن جهان زیانکارند و این خود یک زیان و خسران آشکار است».

سپاس خدائی را که بچشمانم برای شناخت کفر بصیرت داد و دیدگانم را به اسلام و گرایش به پیشوائی حسن و حسین (ع) و خاندان پاک پیامبر روشنی بخشید و از آستان خداوندی میخواهم، چنانکه مرا بشناخت آنها و پذیرش رهبری شان منت دار خود فرمود مرا در آن جهان نیز با آنان همراه گرداند و بشفاعت آنها و دوری از دشمنانشان، کرامت عنایت فرماید.

شما را دوست میدارم مادام که ابر می بارد و رعد میغرد و ژاله میریزد

از هر کس که دشمن شماست بیزاری میجویم زیرا شرط دوستی، دوری از دشمن شماست

و بدرستی باید پذیرفت که امام حسن (ع) در مدت کوتاهی که پس از پدرش زندگی کرد چنان بار سنگینی از ناگواری و اندوه را تحمل کرد که پیامبران از برداشت آن ناتوان بودند و این رنجها و سختیها هرگز از مصائبی که بر

حسین (ع) در روز عاشورا گذشت کمتر نبود، و این سختیهای دردناک و ضربه های کوبنده ای که بر این دو برادر وارد شد اگر چه بظاهر و شکل و اسلوب مختلف بود ولی در اصل یکی بود و از یک منشأ برمی خاست.

همچنانکه حسین (ع) در برابر انبوه مصائب و امواج تباهی ها چنان استقامتی ورزید که فرشتگان آسمانی را به شگفتی افکند برادرش

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۹

حسن (ع) هم با دشمن فریبکارش پیکار کرد و با شکیبائی اعجاب انگیزی تلخ ترین و جانکاه ترین خیانت مردم را تحمل فرمود و هرگز در این نبرد بسستی نگرائید و ابراز ناتوانی و سراسیمگی نکرد و سرمایه و اموالی را که معاویه از او غصب کرد و در تیول بنی امیه قرار داد به هیچ شمرد و یک هزارم آن را نگرفت و پارسائیش را به ننگ مال دوستی هرگز نیالود.

(۱) پس نبایستی امتیازی بین این دو برادر قرار داد و گفت صبر حسن کمتر از شکیبائی حسین است و مصیبت و رنج و اندوهش سهلتر و قابل تحمل تر.

پس درود خداوند بر شما باد ای پیشوایان هدایت و فرزندان علی و زهرا (ع) تا بدان گاه که فضیلت میدرخشد و پستی به نیستی و بدنامی میرسد.

سخنان خود را به بیان اشعاری که در خاتمه قصیده رثاء حسینی (ع) بیش از پنجاه سال پیش سروده ام پایان می دهم.

چنان آبی از چشمانم می بارد و آتشی از قلبم زبانه می زند که هرگز ابرها و برق ها تحمل آن را ندارند

و شعری دیگر

دودمان شریف و روشن و نژاد پاکی که از بلندمرتبگی به بی نهایت رسید و به قاب و قوسین الهی پر کشید

اگر بخواهیم حسب و نسب افراد را بشماریم می بینم

که گردش سیارگان چگونه بر آنها حمله برد و نابودشان کرد

پس من نسبی ندارم مگر آنکه خود را بشما ای دودمان پیامبر پیوند دهم

پس من را دودمان و افتخاری نیست مگر آنکه بخویشاوندی شما مفتخر شوم

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۰

این کلمات را انگشتان لرزان و قلم من ناتوان بدون آمادگی قبلی در ساعات آخر روز بیست و یکم ماه رمضان که روز شهادت پیشوای اوصیاء و رهبر راستین انسانها علی علیه اسلام است در سال ۱۳۷۳ هجری قمری برشته نگارش کشید.

محمد حسین آل کاشف الغطاء در مدرسه علمیه نجف اشرف

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۱

(۱)

بیعت

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۳

(۱) اسلام به مسأله خلافت توجهی خاص و مهم دارد و مسئولیتهای بزرگی برای آن قائل است تا مسلمانان را برانگیزد و در میدانهای دانش و اندیشه رهاشان سازد، بسوی خیرشان بکشاند و از راههای تاریک تباهی دورشان گرداند «۱»

خلافت مسئول تهیه همه اسبابهائی است که به امت نیرو و آسایش بخشد، نگهبانی دین و حفظ شئون مسلمین و منافع و مصالح عمومی مردم بعهده مقام خلافت است و خلیفه محوری است که سیاست راستین مردم و پیشروی و پاکی همگان برگرد آن میگردد.

حقیقت اسلام و ایدئولوژی و احکام آن مصالح دینی و سیاسی مردم را متضمن است و دین و سیاست در اسلام بهم پیوسته و هرگز از هم جدا نمی شود و این حقیقت را گروهی فراوان از خاورشناسان بخوبی دریافته و به آن توجه داشته اند چنانکه یکی از آنها می گوید:

(اسلام دینی نیست که فقط به ظواهر مذهبی توجه داشته باشد بلکه بمسائل سیاسی و اجتماعی نیز عنایتی کامل دارد چنانکه مؤسس بزرگ آن در عین

حال که پیامبری برگزیده بود در کار حکومت

---

(۱)- خلافت از مصدر خلف بمعنی از پی درآمدن است و از آن بجانشینی تعبیر میشود چنانکه می گویند فلاتی کسی را در میان قومش خلیفه خود گردانید و در قرآن مجید آمده است که (موسی گفت ای هارون در غیاب من خلیفه من در میان مردم باش بعد در عرف اسلامی منظور از خلافت، رهبری معنوی و اجتماعی است که به آن ولایت عامه میگویند و خلیفه پیشوای همه مسلمانان و مسئول اداره امور آنها در جمیع جهات است

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۴

و فرماندهی نیز شخصیتی نمونه بشمار میرفت که بهمه روشهای حکومت و سیاست آگاهی کامل داشت.

(۱) و مستشرق دیگر بنام جیت میگوید:

(اسلام فقط به مجرد عقاید دینی فردی اکتفا نمی کند بلکه ایجاد و اداره اجتماع آزاد و مستقلی را طرح ریزی کرده و در امر سیاست و حکومت روشی خاص دارد و در این باره قوانین و برنامه های مخصوصی را وضع کرده است) «۱» خلافت با اسلام پیوندی مستحکم و گسست ناپذیر دارد و جزئی از برنامه و فصلی از بنیانهای اساسی آن است که بایستی در میدان زندگی مسلمانان چنین برنامه اصیل و استواری اجرا گردد. شیخ محمد عبده در این باره میگوید: (حقیقت اسلام از اعتقاد و قانون تلفیق یافته و برای انتظام امت اسلامی، حقوق و حدود و قوانینی را تنظیم و ترسیم کرده است، و چون هر مسلمانی که بظاهر معتقد به اسلام است بهمه فرمانهای آن گردن نمی نهد و بر اثر هواپرستی و تجاوز، حقیقت را زیر پا می گذارد و بحقوق مردم تجاوز می کند، برای اجرای عدالت و تحکیم اساس مجتمع اسلامی، بایستی

نیروی فائقه ای وجود داشته باشد تا تبهکاران را بکیفر رساند و حکم قضات اسلامی را اجرا کند و نظم جامعه را برپای دارد) «۲»

اسلام به همراه مجموعه کاملی از نظامات و قوانین عالی انسانی ظهور کرد و هدفش تنظیم زندگی مردم و نگهبانی حقوق و قضاء اسلامی از ستم و زیان بود تا دادگری و آسایش در همه سوی سرزمین های اسلامی گسترده شود و طبیعی است که برای اجرای چنین برنامه های ارزنده ای باید پیشوائی اصیل و نیرومند عهده دار وظیفه اداره امور مسلمانان باشد و حمایت جامعه اسلامی را بر عهده گیرد و زندگی امت

---

(۱)- النظام السیاسی فی الاسلام ص ۱۵

(۲)- الاسلام و النصرانیه ص ۶۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۵

مسلم را با واقعیت حیات تطبیق دهد.

(۱) ولی چه کسی میتواند پیشوائی مسلمانان را متعهد گردد و اداره امور میهن اسلامی را وظیفه دار شود، پاسخ آن را بایستی از امیر المؤمنین (ع) شنید که صفات خلیفه را بروشنی، بیان می کند و میفرماید:

(شما میدانید که خلیفه نباید در نگهبانی نوامیس و خون و اموال عمومی و احکام اسلامی و اجرای وظایف زمامداری، کوتاهی ورزد و سرمایه مردم را غارت کند و نباید در امر رهبری ناآگاه و بی دانش باشد و مردم را بگمراهی اندازد و نبایستی ستمکار و تجاوزگر باشد و پیوندهای اجتماعی را از هم بگسلد و ثروت عمومی را حیف و میل کند و گروهی را بر دیگران برتری دهد و نباید رشوه خوار باشد و حقوق مردم را پامال کند و خلیفه بایستی حدود اسلامی را اجرا کند و هیچ تبهکاری را بدون کیفر نگذارد و هیچ سنتی از فرمانهای اسلامی را بلا اجرا نگذارد که

در این صورت امت اسلامی تباه میگردد) «۱»

پس در نظر علی (ع)، کسی میتواند امور مسلمانان و حفظ مصالح و شئون آنها را عهده دار شود که دستی گشاده در امر رهبری داشته باشد و به هیچ روی در انجام این مسئولیت بزرگ کوتاهی نورزد و به نیازمندیهای مردم آگاه باشد و سرمایه های عمومی را به غارت نکشد و رشوه نگیرد و حدود الهی و سنت های پیامبر را معطل نگذارد و چنانچه پیشوای اسلامی از چنین صفات بارز و مشخصات ارزنده ای بر کنار باشد، جامعه مسلمین در روزگار او با سیل بنیان کن بدبختی ها و سیه روزیها مواجه میشوند و اندوه و انحراف بر محیط اسلامی سایه می افکند.

قرآن حکیم هم گویای چنین حقیقتی در داستان حضرت ابراهیم

---

(۱)- نهج البلاغه، شرح محمد عبده ۲/ ۱۹

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۶

است و شرط برقراری امامت را در خاندان او چنین بیان می دارد:

(ای ابراهیم ما ترا پیشوای مردمان قرار دادیم، ابراهیم گفت این امتیاز را در دودمان من هم مقرر فرمای خداوند فرمود پیمان ما بستمکاران نرسد) «۱»

(۱) مفسران می گویند که منظور از پیمان خداوندی امامت است و امامت همان خلافت، «۲»

پس هر کس که ستم کند نباید بمقام خلافت برسد، این ستم در هر مرحله ای از حیات باشد فرق نمی کند، چه بخودش و چه بدیگران «۳»

اسلام اهتمام فراوانی درباره خلافت مسلمین ابراز داشت، تا کسی پیشوای مسلمانان شود که نمونه کاملی از عدل و حق و رمز بزرگی از دادگری و برتری باشد و مصالح امت مسلم را بخوبی رعایت کند و پیروزیها و بزرگواریهای روشنی را در زمینه مجتمع مسلمان تحقق بخشد و چنین صفات بارز و مشخصات دقیق

و عظیمی در مسئله پیشوائی اسلامی جز در خانـدان پیـامبر پیـدا نمی شود، دودمـانی که به اراده خداونـد، هر گونه پلیـدی از اندیشه و عمل و اخلاق آنها بدور است و خداوند پاك و پاکیزه شان ساخته و پیامبر، آنها را موازی با قرآن کریم دانسته است و چون هرگز باطـل از پیش و پس بر این کتـاب عزیز وارد نمی شود، خانـدان رسول هم از رخنه هر گونه بطلاـن و گناهی در امانند.

آنها بگفته پیامبر کشتی نجات و پناهگاه مردمند و این بر اهمیت

---

(۱)- سوره بقره آیه/ ۲۴ و ۱

(۲)- مجمع البیان

(۳)- ظلم بنفس مثل سـجده در برابر بت و ارتکاب گناهان، علمای شـیعه از این آیه به شایسـتگی حضـرت علی استدلال کرده اند زیرا آن حضرت بر خلاف سایر خلفا، قبل از ظهور اسلام هم در برابر بتان سجده نکرد

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۷

مقام آنان گواهی روشن است و امیر المؤمنین درباره امتیازات و صفات و فضائلشان چنین میفرماید:

(۱) (آنها زندگانی دانش و مرگ نادانی هسـتند، شـکیبائی آنها از دانشـشان و ظاهرشان از نهادشان آگهی میدهد و خاموشـی آنهـا بیـانگر سـخن آنهـاست، هرگز بـا حق مخـالفت نکردنـد و دربـاره آن اختلاـف نورزیدنـد آنهـا پایگـاه اسـلام و پناهگـاه مسـلمانانند، با تلاش آنها حقیقت در جایگاه خودش قرار می گیرد و باطل از مقامش می افتـد و زبان ناحق بریـده میشود، آنها دین را با فهم و شـناخت و خرد و رعایت فرمان آن درک کردنـد و فقط بشـنیدن روایت اکتفا نکردند، زیرا سـخنگویان دانش فراواننـد و مجریان آن اندک «۱» افزون از این امتیازات و ارزنـدگیها و مواهبی که خانـدان پیامبر از آنها برخوردارند، پیغمبر با نص صریح آنها را

به جانشینی خود برگزیده و خلافت را مخصوص آنها دانسته و از دیگران در امر پیشوائی مسلمین شایسته ترشان دانسته است و در این باره نصوص متواتری از آن حضرت بیان شده چنانکه میفرماید:

(همیشه این دین پایدار است تا روز رستاخیز فرا رسد و دوازده امام بر امت من رهبری خواهند کرد که همه آنها از دودمان قریش هستند).

و همچنین پیامبر فرموده پس از من دوازده امام خواهند آمد که همگی از قریشند و احادیث فراوان دیگری که در این باره از پیامبر رسیده که بصراحت مقام عالی خلافت را در انحصار همین دوازده نفر دانسته و فرموده است که اینها کشتی های نجات و رهبران مسلمانند.

از جمله امامان پاک دوازده گانه که پیامبر آنها را بخلافت خویش معرفی کرده و در تبلیغ رسالت آسمانیش امین شمرده، امام حسن (ع) سبط اکبر و ریحانه اوست که او را به امامت منصوب

---

(۱)- شرح نهج البلاغه محمد عبده ۲/ ۲۵۹

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۸

داشته و درباره او و برادرش فرموده است:

(۱) حسن و حسین (ع) هر دو بر امت من امامند اگر به مصلحتی بنشینند یا بضرورتی برخیزند).

امیر المؤمنین هم او را پس از خویش به احراز مقام خلافت معرفی کرد و پس از ضربت پسر ملجم که بشهادتش انجامید حسن (ع) را در وصیت خود به امامت منصوب کرد.

مسلمانان هم بنابراین وصیت، پس از شهادت امیر المؤمنین بجانب حسن (ع) هجوم آوردند و در صبح روز بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم هجرت در مسجد کوفه به بیعتش شتافتند.

حسن (ع) در میانه گروهی از باقیماندگان شایسته مهاجرین و انصار بمسجد آمد و بر منبر سخن بالا رفت و

پس از ستایش و سپاس پروردگار بذکر فضائل رهبر فقید عدالت و شهید بزرگ انسانیت امیر المؤمنین علیه السلام پرداخت و برخی امتیازات آن حضرت را برشمرد و سپس فرمود (دیشب مردی از این جهان رخت بربست که نه از پیشینیان و نه از آیندگان کسی در شایسته کاری به او نمیرسد، او به همراه پیامبر خدا در راه خدا جهاد و از جان پیامبر نگهبانی می کرد.

پیغمبر همیشه پرچم مجاهدین اسلامی را به او می سپرد و فرشتگان به همراهش بودند و هرگز از پهنه نبرد، جز با پیروزی بازنمی گشت و خداوند پیروزی مسلمین را بدست او تحقق می بخشید.

او در شبی به ملکوت اعلی پر کشید که عیسی هم در همان شب به آسمان رفت و یوشع بن نون وصی موسی نیز در همین شب چشم از جهان فرو بست.

پدرم در حال مرگ چیزی از پولهای زرد و سفید از خود باقی نگذاشت مگر هفتصد درم از باقیمانده بخششهایش که میخواست با آن

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۹

خدمتکاری برای خاندانش بخدمت گیرد».

(۱) در این وقت چهره روشن پدر در برابر دیدگانش بنظر آمد و گریه گلویش را گرفت و باران اشک بر گونه هایش بارید و همه مردم بگریه آمدند و اندوهی بزرگ و دردی جانکاه بر دلها ساید افکند.

امام بسخنان خود ادامه داد و پایگاه بلند معنویش را بر همگان بیان داشت و بزرگواری و شرفی را که از سوی خداوند به او ارزانی شده بمردم اظهار کرد و گفت:

«ای مردم هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آنکه نمی شناسد بداند که من حسن پسر علی (ع) هستم، من پسر پیامبر و فرزند جانشین پیغمبرم، من پسر

پیامبر بیم رسان و بشارت بخش و فرزند رسول خدایم که مردم را بفرمان الهی بسوی خدا میخواند، من پسر چراغ روشن هدایت انسانهایم و از خاندانی هستم که فرشته وحی بر ما فرود می آمد و از خانه ما به آسمان میرفت و من از دودمان پاکی هستم که خدای، پلیدی را از آنها دور داشته و بپاکی معنوی پاکیزه شان ساخته است و من از خاندانی هستم که خداوند دوستی آنها را بر همه مسلمانان واجب شمرده و در قرآن مجید به پیامبرش فرموده است:

(بگو من از شما در برابر تبلیغ رسالت آسمانیم پاداشی جز دوستی خویشاوندانم نمیخواهم و کسی که بکسب نیکی بپردازد ما هم بر پاداش نیکی او می افزائیم).

(۲) سخنان رسای امام مطالب مهم زیر را در بر دارد:

۱- امام، مردم را به مجاهدات پدرش و گرفتاریها و سختی های بزرگی که در راه گسترش اسلام و نگهبانی پیامبر متحمل شده بود آگاه کرد و از پایداریهای او در پهنه های هولناک نبرد سخن گفت و در طریق این شناخت شاخص، رسائی بیان و اعجاز و ایجاز کلام

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۰

را بنهایت درجه رسانید چنانکه گفت (از پیشینیان و آیندگان هیچ کس در مقام عمل به او نرسید) و کسی که گذشتگان به پایگاه او نرسند و آیندگان نتوانند موقعیت او را دریابند مسلما شخصیتی بزرگ است که بر همه مصلحان و بزرگان در ادوار تاریخ برتری یافته و چنین مقامی بحق شایسته پدرش امیر المؤمنین است که در موقعیتهای حساس و خطرناک تاریخ در گذشته و آینده هیچ کس بمقام او نرسیده و بمانند حضرتش در عمل و جهاد و نگهبانی از آئین اسلام، چنین پایگاهی

را احراز نکرده است.

(۱) ۲- در گفتار برترین و نیکویش قداست شبی را که روان پدرش به بهشت جاوید پر کشید بمردم بیان داشت که در آن شب مسیحای پیامبر به آسمان عروج کرده و یوشع بن نون وصی موسی بجوار خداوندی فائز شده است و در همین شب بزرگ هم پیشوای اوصیاء و رهبر پرهیزکاران و نگهبان حوزه اسلام، الامام علی (ع) بدیدار حق شتافته و چنین شبی شریفترین و نامی ترین شبها در پیشگاه خداوندی است.

(۲) ۳- در حضور آن گروه انبوه از پارسائی پدرش و بی اعتنائی او به مایه های دنیائی سخن گفت و اشاره کرد که پدرش بهنگام مرگ اندوخته ای از خود بجای نگذاشت و حال آنکه با موقعیتی که داشت میتوانست در کاخهای بزرگ نشیمن گزیند و جامه های حریر و دیبای گرانبها بپوشد و خوراکهای لذیذ بخورد و غلامان و کنیزان فراوان بخدمت گیرد ولی او از همه این بهره گیریها و بهره کشیها چشم پوشید تا به آنچه خدایش در دیگر سرای از نعمت ها و کرامتها و سعادتها وعده داده است برسد و در این دنیا نیز از نامی جاویدان و ستایشی عطرآگین و یادی نیکو که همراه با تقدیس و بزرگداشت در نزد همگان است برخوردار گردد.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۱

(۱) ۴- سخنان امام، متضمن دعوت به قبول بیعت و خلافت او بود و این دعوت نیکوترین و جذاب ترین سخن بلیغ را به همراه داشت، زیرا خود را بمردم بدرستی و راستی شناسانید و گفت که او فرزند پیامبری است که مردم را بسوی خدا فرا خواند، او پسر قائد بزرگی است که چراغ روشن هدایت خلق است و او از خاندانی

است که خداونـد، پلیـدی را از آنهـا برداشـته و پـاکیزه شـان سـاخته است، در این صورت آیـا برای احراز مقام خلافت کسـی شایسته تر از او هست که چنین کمالات و برتریهائی در او فراهم آمده باشد؟

(۲)

قبول بیعت

اشاره

چون سـخنان امام که فقط اندکی از آن را تاریخ بیان داشـته است بپایان رسید، عبید اللّه بن عباس پیش آمد و مردم را به قبول بیعت امـام برانگیخت و گفت، این پسـر پیـامبر شـما و جانشـین امـام شـماست بـا او بیعت کنیـد مردم این دعوت را پذیرفتنـد و فرمانبرداری خود را همراه با پذیرش و خشنودی اعلام داشتند و گفتند:

(او در نزد ما محبوب است و حقش بر ما واجب و برای خلافت بحقیقت شایسته است) «۱»

همگی بسوی امام هجوم آوردند و با او بیعت کردند و در حقیقت این بیعت با خدا و پیامبرش بود.

نخستین کسـی که با امام بیعت کرد، سـردار بیدار و درست اندیش انقلابی، قیس بن سعد انصاری بود که با سخنانی که از آن شوق و حماسه می بارید و آماده پیکار با دشمنان خدا و اسلام بود گفت:

(دسـتت را بگشا تا با تو بیعت کنم بر اساس دسـتورات کتاب خدا و سـنت پیامبر و جنگ با تجاوزکاران) امام خواست به قیس به سعد بفهماند که عمل بکتاب خدا و سنت پیامبر و اتخاذ روشی در این مسیر نیازی

---

(۱)- مقاتل الطالبیین، الارشاد

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۲

بشـرط جنـگ با تجاوزکاران نـدارد زیرا همه چیز در کتاب خـدا و سـنت رسول بیان شـده است باین جهت با نرمی و مهربانی فرمود (بر کتاب خدا و سنت پیامبرش که همه شرایط را در بر دارد) «۱»

(۱) ابن قتیبه می نویسد،

هر گروهی که میخواستند بیعت کنند امام به آنها می فرمود:

(با من بر مبنای پذیرش و شنوائی و فرمانبری بیعت کنید و با هر کس که جنگ می کنم بجنگید و با هر کس صلح می کنم صلح کنید) چون مردم این سخن را شنیدند از بیعت سرباز زدند و دست از آن کشیدند و امام هم دست خود را نگهداشت «۲» مردم بجانب حسین (ع) روی آوردند و فریاد زدند دستت را بگشا تا همچنانکه با پدرت بیعت کردیم با تو نیز بیعت کنیم و با تجاوزکاران گمراه شامی بجنگیم، حسین (ع) آنها را از خود راند و فرمود:

(بخدا پناه میبرم که بیعت شما را تا برادرم حسن زنده است بپذیرم).

چون حسین (ع) دعوت آنها را نپذیرفت بناچار با ناراحتی بیعت حسن (ع) را پذیرفتند ولی این سخن بعید و نادرست می آید

---

(۱)- تاریخ ابن اثیر، تاریخ ابن خلدون

(۲)- بیعت عبارت از پیمانی است که مردم با پیشوای خود می بندند و امور رهبری را به او وامیگذارند و تسلیم امر او میشوند و با او مخالفتی نمی کنند و در اداره امور اجتماعی مطیع نظر او هستند و در موقع بیعت بمنظور تأکید این این پیمان دست خود را در دست او میگذارند، مثل خریدار و فروشنده ای که که عقد معامله ای را می بندند چنانکه ابن خلدون در مقدمه اش بیان کرده است و بیعت نوعی قرارداد اجتماعی است، چنانکه ژان ژاک روسو هم بیان داشته و این نظریه نشان میدهد که تشکیل یک اجتماع و امت بر اساس قراردادی است که بین افراد صورت می پذیرد و هر فردی که داخل اجتماع میشود در واقع پیمانی با آنها می بندد و عضوی

از اجتماع ملت میشود و ژان ژاک روسو بر اساس این نظریه استدلال کرده و صریحاً به بررسی جوانب آن در کتاب قراردادهای اجتماعی پرداخته است

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۳

که بگوئیم امام، در نخستین مرحله خلافت طرفدار سازش باشد زیرا می بینیم که امام در مواقع مختلف آمادگی خود را برای جنگ ابراز داشته و هرگز بسازش و صلح با دشمن تن در نمی داده است چنانکه در این باره. بتفصیل سخن خواهیم گفت

(۱) اگر هم درستی این خبر را بپذیریم باید بگوئیم که در میان آن جمعیت، گروه جنجالی و آشوبگر خوارج جا گرفته بودند که میخواستند اغتشاش و سراسیمگی راه بیندازند و مردم را با تهدید وقوع جنگ تازه بترسانند و از دور امام پراکنده سازند، زیرا هیچ اعتقادی بخلیفه جدید نداشتند، ولی شیعیان خاص و یاران فداکار امام، دلهائی سرشار از ایمان داشتند و نسبت به امام، اطمینان و محبت و اخلاصی فراوان ابراز میکردند.

و اگر هم هیچ سخنی نباشد، اگر این خبر، متضمن صلح باشد، همچنین مسئله جنگ و اراده نبرد را نیز در بر دارد و از هر دو جانب سخن می گوید هم از دوستی با کسی که فرمان امام را بپذیرد و هم از جنگ با کسی که از اطاعت سرپیچد چه از گروه خوارج باشد و چه از مردم شام و بهمین جهت چنین شرطی بر خوارج گران می آمد و آنها فقط طرفدار جنگ با شامیان بودند و مبارزه با گروه دیگری جز اهل شام را نمی خواستند و ما پیش از آنکه پرده از چهره این راز برداریم بتفصیل سخن میپردازیم:

(۲)

۱- قبول خلافت

اشاره

گروهی از ناقدین تاریخ می پرسند چرا امام در چنین

موقعیت خطرناکی که مسلمانان دچار آشوبها و تندباد ناگواریها بودند خلافت را پذیرفت و شایسته بود که امام در این کار شتاب نورزد و مدتی صبر کند تا ببیند چه پیش می آید و ما جواب آنها را به محقق فقید مرحوم آل یاسین که خداوند آرامگاهش را خرم نگه دارد وامی گذاریم.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۴

(۱)

اول

وقتی که میدانیم مردم ناگزیرند که از دینی پیروی کنند و در دین داری پیشوائی را که از جانب پیامبر انتخاب شده برهبری خود برگزینند امام هم که ملزم بقیام برای اجرای وظایف رهبری در سایه یاری و همکاری مردم است بایستی بیعت مردم را بپذیرد.

توجه مردم هم در آن زمان برای امام، حجت بود زیرا هر چند در ظاهر حال، مردم از نقاط مختلف کشور اسلامی نسبت به امام اظهار فرمانبرداری کردند و بیعتش را پذیرا شدند در این صورت قبول خلافت برای امام واجب بود و نمی توانست از آن سرباززند.

(۲)

دوم

ناقدین تاریخی مسأله خلافت حسن (ع) را فقط از جنبه حکومت ظاهری و دنیائی بررسی می کنند در صورتی که شایسته است این مسأله مهم اسلامی، بیشتر از جنبه دینی و معنوی مورد بحث قرار گیرد و در این مورد بین مسائل دینی و دنیائی در نظر امام فرق فاحشی وجود داشت و ما می بینیم که از نظر معنوی در این باره نه تنها زیانی متوجه امام نشد بلکه در حقیقت پیروزی بزرگی نصیبش گردید که ما در موقع مناسب به تشریح کامل آن خواهیم پرداخت و امام را از تحمل اینهمه ناگواری پروائی نبود زیرا آنها را در راه نگهبانی حقیقت اسلام برداشت می کرد و کسی از حسن (ع) سزاوارتر به تحمل اینهمه رنج و ناگواری نبود زیرا او فرزند پیامبر و میراث بر رسالت اوست.

(۳)

سوم

اگر هم بفرض، امام حسن با پایگاه بلند معنویش پیشوای مسلمانان نبود و در استوای اعلای نسب ممتاز و مرکزیت علمی و معنوی قرار نمی داشت بازهم در چنین هنگامه خطرناکی نمی توانست

خود را از حوادث کنار بکشد و یا متعمداً مردم را در امواج خطرمند روزگار پشت سر نهد و بی اعتنائی پیش گیرد، اگر چه مردم او را تنها بگذارند، بلکه ناگزیر است در این رویدادهای زشت و سیاه از جامعه اسلامی دفاع کند و از مردم بخواهد که برای پایداری حق و زشت شماری تباهی ها قیام کنند همچنانکه حسین (ع) بروزگار خویش چنین کرد «۱»

(۱) با چنین دلایلی شیخ فقید جناب آل یاسین، ضرورت پذیرائی خلافت امام و لزوم شتاب در قبول دعوت گروهی فراوان از مسلمانان را که بنام او فریاد میزدند مدلل میدارد

و بـدون شک اگر امام از مقام خلافت بزیر می آمـد و زمام امر امت را از دست می نهاد دچار گرفتاریها و مشکلاتی می شـد که هرگز رفع آنها امکان پـذیر نبود و پس از آنکه همه مردم برای پـذیرائی خلافت او فراهم آمده بودند چه مسئله ای او را از عدم تسریع در قبول خلافت تبرئه می کرد؟

(۲)

۲- بیعت همگانی

جهـان اسـلامی آن روز بر قبول زمامـداری امـام حسن اجتمـاع کرد و همه مردم از سـرزمین هـای دور و نزدیـک فرمان امام را پذیرفتنـد و اطـاعت و خضوع در برابر حکومتش را ابراز کردنـد، در کوفه چهل و دو هزار نفر با شـنوائی و پـذیرائی با او بیعت کردند، همچنین مردم بصـره و مدائن و همگی مردم عراق و حجاز به آنها پیوسـتند و فارسـیان بوسیله زیاد بن أبیه و مردم یمن بـدست سـردار بیـدار و با تـدبیر جاریه بن قدامه، قبول بیعت کردند و جز معاویه و یارانش که خلافت علی (ع) را هم نپذیرفت کسی از پذیرش خلافت امام سرپیچی نکرد.

پس خلافت حسن (ع) هم بمانند پدرش با پذیرش همگانی و قبول افکار عمومی انجام یافت

---

(۱)- صلح امام حسن

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۶

(۱)

۳- استقرار دولت

چون مراسم بیعت پایان یافت امام به تنظیم امور حکومت پرداخت و کارگزاران دولت را تعیین فرمود و افراد خوشنام و شریف از مؤمنان راستین و شایسـته کاران مسـلمین را برگزید و فرمانهای اندیشـمندانه ای صادر کرد و صد در صد بر حقوق سـپاهیان افزود چنانکه پدرش علی (ع) هم در جنگ جمل چنین کرد.

و این اقـدام نخستین امـام که نشان دهنـده بخشایش و نیکی و احسان او بود، دلها و شمشـیرهای ارتش را بفرمان آورد چنانکه ابن کثیر می نویسد (مردم او را بیشتر از پدرش دوست می داشتند) «۱»

همچنین در اسـتواری بنیان دولت و سامان سامان بخشـی به امور حکومت و اسـتقرار و نگهداری آن، تلاشهائی اساسی معمول داشت و در سـخنان خـود بمردم و مسـئولین امور، لزوم اطـاعت از مقـام خلاـفت را یـادآوری میکرد و آنهـا را بفرمـانبرداری و همکاری برمی انگیخت زیرا او

از خاندان پیامبر و حلقه ای از زنجیره گرانبهای دودمان رسول بود که پیغمبر برای امتش بیادگار گذاشت.

امام پیروانش را از فریب و دروغ و نیرنگ معاویه و شنیدن سخنان ناهنجار و دعوتهای نابکارانه او بر حذر میداشت و به همگامی و یگانگی و هم آهنگی دعوت میکرد، تا بر ضد دودمان خیانت شعار معاویه که اساس اسلام را تهدید میکردند و حیات مجتمع اسلامی را بخطر مرگ انداخته بودند، به پیکار برخیزند و آنها را از سر راه مسلمانان بردارند

(۲)

۴- اشتباهات تاریخی

بعضی از مورخین و همچنین نویسندگان معاصر درباره بیعت امام حسن بر اثر کمی آگاهی و عدم تحقیق دچار اشتباهاتی شده اند

---

(۱)- البدایه و النهایه ج ۸ ص ۴۱

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۷

که لازم است به برخی از این خطاهای تاریخی اشاره کنیم:

(۱) ۱- مسعودی می نویسد (با امام حسن دو روز پس از مرگ پدرش بیعت کردند) «۱»

این سخن با آنچه همه مورخان نوشته اند موافق نیست و بنا بروایات تاریخی، در سحرگاه همان شب که پیکر پاک امام بخاک سپرده شد جریان بیعت انجام گرفت.

(۲) ۲- استاد محمد فرید وجدی می نویسد (بیعت با امام حسن قبل از مرگ پدرش انجام یافت و پس از آن پدرش وفات کرد) «۲»

این سخن هم مانند پیش بر خلاف آراء همگی مورخین است و همگی عقیده دارند که مردم پس از شهادت امیر المؤمنین، با امام حسن بیعت کردند و تا آنجا که ما میدانیم هیچ مورخی چنین خبری را نقل نکرده است.

(۳) ۳- شیخ محمد خضری درباره بیعت امام می نویسد (حسن (ع) دید که بیعت مردم با او مثل بیعت با پدرش همگانی نیست و فقط شیعیان او در عراق

به او پیوسته اند) «۳»

این سخن بواقع نادر است زیرا بیعت با امام منحصر به مردم عراق نبود و کارگزاران خلافت در همه شهرهای اسلامی چنانکه قبلا گفتیم از مردم برای امام بیعت گرفتند و هیچ نقطه ای از سرزمین های گسترده اسلامی جز نقاطی که در زیر فرمان معاویه بود از قبول بیعت سرپیچی نکرد.

(۴) ۴- دکتر طه حسین می نویسد (حسن خود را کاندید خلافت نکرد و مردم را بقبول بیعت دعوت ننمود بلکه قیس بن سعد مردم را به بیعت امام برانگیخت و مردم گریستند و پیشنهادش را پذیرفتند

---

(۱)- التنبیه و الاشراف

(۲)- دائره المعارف و کنز العلوم و اللغه فرید وجدی

(۳)- اتمام الوفاء فی سیره الخلفاء

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۸

و بعد از آن امام حسن برای پذیرفتن بیعت مردم بیرون آمد) «۱»

این سخن کاملا نادرست و از واقعیت بدلایل زیر بدور است.

(۱) ۱- این که نوشته است، حسن (ع) خود را برای خلافت نامزد نکرد و بعد هم به بیعت آنها اعتراض نورزید واقعیتی ندارد زیرا امام در خطابه ای که پس از شهادت پدرش ایراد کرد و از او ستایش نمود، مردم را به بیعت خویش دعوت کرد و آنها را به اطاعت خود برانگیخت و بهمین جهت از امتیازات نفسی و برتریهای دودمان خویش که فقط انحصار به او و خاندانش دارد سخن گفت و بیان چنین فضائلی پس از گفتاری که در سوک پدرش ایراد کرده، جز دعوت به بیعت، مفهوم دیگری ندارد و نشانگر، انگیزش جامعه اسلامی بقبول خلافتی است که جز او کسی شایسته احراز آن نیست.

(۲) ۲- و اینکه گفت، قیس بن سعد مردم را در غیاب امام بقبول بیعت دعوت

کرد و پس از آن امام حاضر شد و مردم با او بیعت کردند، سخنی نادرست و اشتباهی آشکار است، زیرا بیعت پس از سخنرانی امام انجام یافت و پیش از آن وقتی برای این کار نبود و کسی که پس از خطابه امام مردم را دعوت بپذیرش خلافت کرد عبید اللّه بن عباس بود و نخستین کسی هم که این دعوت را پذیرفت چنانکه قبلاـ گفتیم قیس بن سعد بود متأسفانه مطالبی که دکتر طه حسین درباره امام حسن (ع) نوشته بیشترش نادرست و دور از تحقیق است، او در مسئله صلح امام حسن (ع) و سایر وقایع روزگار امام بطور سطحی سخن گفته و بدون تحقیق گذشته و رفته است و هرگز به تحقیق نپرداخته و به واقعیت نزدیک نشده است و ما به اشتباهات تاریخی و استنتاجات نادرست او در جای خود اشاره خواهیم کرد

---

(۱)- علی و فرزندانش

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۹

(۱)

جنگ سرد

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۱

(۱) انتقال خلافت به فرزند رسول موجی از اندوه و اضطراب به پسر هند برانگیخت و دچار سرگردانی شدیدی شد و بسختی بدست و پا افتاد زیرا می دانست که امام دارای موقعیت و محبوبیت عظیمی در بین مسلمانان است و پایگاه بلندی را در نهاد مردم حائز است، بدان جهت که فرزند رسول بزرگوار اسلام و از هر کس در نزد پیامبر عزیزتر و نزدیکتر است و احادیث متواتری از آن حضرت درباره عظمت مکانت و بلندی شان امام در میان مردم شایع شده و چگونه میتوان او را با پسر هند مقایسه کرد و معاویه را با حسن (ع) برابر دانست، زیرا معاویه از شاخه های درخت

پلیدی است که قرآن مجید به آن اشاره کرده و مسلمانان از کینه توزیهای او و پدر و خاندانش نسبت به اسلام از آغاز طلوع حقیقت این دین بزرگ بخوبی آگهی دارند.

اضطراب سراپای معاویه را فرا گرفته بود و سایه سنگین اندیشه ای تلخ همه شب تا سحرگاه، بستر خوابش را به ناآرامی می کشید و از انتقال خلافت اسلامی به امام، شدیداً رنج می برد، او می دانست که امام، از شریعت پیامبر و روش پدرش که نبرد با سرکشان را واجب می شمرند هرگز عدول نمی کند و معاویه هم اکنون پرچمدار طغیان و تجاوز است. پس امام همه کوشش خود را برای مبارزه با او بکار خواهد برد، علاوه بر این هیچ گونه راهی برای حمله بشخصیت حسن (ع) و تهمت بر او وجود ندارد و معاویه نمیتواند او را مانند پدرش بکشتن عثمان متهم سازد زیرا امام از

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۲

مدافعین عثمان و نگهبانان خانه او بهنگام محاصره بود، پس حسن (ع) را به چه افترائی متهم کند و کدام انحراف و گناهی برای او بتراشد با اینکه میداند حضرتش از هر منقصتی مبراست و به همه برتریها و بزرگواریها ممتاز و مشخص است.

(۱)

شورای اموی

معاویه ناگزیر شورائی فوری تشکیل داد و یاران رازدار و مخلص و پیروان صمیمی و مورد اعتمادش را بدربارش فرا خواند و آنها را از موقعیت خطرناکی که برایش پیش آمده آگاه کرد و از خطر فوری و بزرگی که بر حکومتش سایه افکنده سخن گفت و اضافه کرد چنانچه تصمیماتی قاطع گرفته نشود و تلاشی مؤثر و کوبنده انجام نیابد، خطری وحشت آور همگی را به نیستی تهدید خواهد کرد.

پس از بررسیهای لازم و

تبادل افکار، همگی در موارد زیر، اتفاق رأی یافتند.

(۲) ۱- اعزام جاسوسان و خبرگزاران چیره دست بهمه شهرهائی که خلافت امام را پذیرفته اند، مخصوصاً به کوفه و بصره تا از جریانات بخوبی آگهی یابند و معاویه را آگاه سازند و بدانند میزان وفاداری مردم نسبت به امام چه اندازه است بعلاوه در بین مردم به سمپاشی بپردازند و مردم را از نیروی معاویه و ناتوانی حسن (ع) بترسانند.

(۳) ۲- نامه هائی برای بزرگان عرب و رؤسای قبایل و سرشناسهای شهرها بنویسند و رشوه های کلانی به آنها بپردازند و آنها را چنانچه با معاویه همکاری کنند و حسن را تنها بگذارند به دادن منصب های بزرگ دولتی وعده دهند. ولی همگی اتفاق کردند که انجام اقدام دوم، موکول به وصول گزارش جاسوسان شود و پس از آن در فرصت مناسب برای فریقین مقامات محلی اقدام گردد.

در اجرای این امر، معاویه دو نفر از جاسوسان ماهر و مورد

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۳

اعتماد خود را که به زیرکی و چیره دستی آنها اطمینانی خاص داشت برگزید یکی از آنها از قبیله حمیر بود که به کوفه اعزام شد و دیگری که از بنی القین بود عازم بصره شد.

وقتی که جاسوسان به محل مأموریت خود وارد شدند و اجرای برنامه های تعیین شده را آغاز کردند، بزودی نقشه های آنها بر ملا شد و پلیس شهری آنها را دستگیر کرد.

حمیری را بحضور امام آوردند و امام دستور قتل او را صادر فرمودند و دیگری هم بحضور حاکم بصره که عبد الله عباس بود آورده شد و عبد اللّه فرمان داد او را اعدام کردند.

(۱)

اخطار امام

اشاره

پس از ظهور این تجاوز آشکار، امام طی نامه ای

به معاویه اخطار کرد و به تهدید او پرداخت و معاویه را به اعلان جنگ وعده داد، باین شرح:

(اما بعد، تو جاسوسهائی بسوی من فرستادی و به دسیسه پرداختی مثل اینکه آرزومند جنگ هستی و بدون شک بخواست خداوندی بچنین خطری خواهی افتاد، بمن گزارش داده اند که تو خود را آماده کاری می کنی که آدمهای خردمند هرگز به آن دست نمی زنند، تو در این باره مثل کسی هستی که درباره اش گفته اند:

ما و آنان که به همراه ما جان می سپارند چون کسی هستند که راه می پیماید و شب می آرامد تا سحرگاه براه افتد و به آن کس که راهی دیگر را می پیماید بگوی تو هم راه ما را برگزین که بزودی به آن خواهی رسید در این نامه ها اراده و درست اندیشی امام بخوبی لمس میشود و تصمیم امام بر شروع جنگ، در صورتی که معاویه بر سرکشی خود پافشاری کند و در گناه و تمردش باقی بماند مشخص میگردد، امام در این نامه همچنین از خوش حالی معاویه در شهادت امیر المؤمنین

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۴

ابراز نفرت می کند.

(۱)

پاسخ معاویه

معاویه از وصول نامه امام، بشدت ناراحت شد و در صدد برآمد از فریبکاری خود عذر بخواهد و از خودش در برابر کار زشتی که مرتکب شده دفاع کند و در این مورد چاره ای جز این ندانست که خوشحالیش از شهادت امیر المؤمنین را انکار کند زیرا از دروغ گفتن پروائی نداشت و فریب و کذب و نیرنگ سراپای وجودش را فرا گرفته بود، درباره اعزام جاسوسها و خبرگزارها هم بهتر آن دانست که جریان را بسکوت واگذارد و از بیان آن چشم بپوشد و عذری نتراشد، بنابراین در

پاسخ امام چنین نوشت:

اما بعد، نامه ات رسید و از مضمونش آگهی یافتم و من از شنیدن خبر مرگ علی (ع) نه خوش حال شدم و نه اندوهگین، نه امیدوار گشتم و نه تأسف خوردم «۱»

و اما درباره پدرت باید بشعر اعشی بنی قیس بن ثعلبه توجه کرد که گفت: «۲»

---

(۱)- ابن کثیر در البدایه و النهایه می نویسد معاویه از قتل امام ابراز تأسف و اندوه کرد ولی این سخن درست نیست زیرا خود معاویه میگوید من از این خبر، اندوهناک نشدم. بعلاوه تأسف او با روش خصمانه ای که با امام داشت و دشنام آن حضرت را واجب می دانست و شیعیانش را میکشت جور درنمی آید

(۲)- اعشی بنی قیس همان اعشی کبیر است که نامش میمون بن قیس است او در دهکده منفوحه از نواحی یمامه بدنیا آمد و خانه و قبرش همانجاست میگویند او نصرانی بود و نخستین کسی است که شعر را وسیله گدائی قرار داده است او بمکه آمد و قصد دیدار پیامبر را داشت و آن حضرت را بقصیده ای ستایش کرده بود که مطلعش این است:

آیا دیدگانت را در شب از گرسنگی می بندی و همچون مارگزیدگان شب را سحر می کنی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۵ تو بخشنده ای و تو مردی دلاوری که چون دلها از ترس در سینه ها بطپش افتد

چنان در میدان جنگ بدشمن ضربه میزنی که زنها بسوکواری بر سینه کوبند

امواج خروشان دریا که برمی خیزندو نی زارها و پلها را فرا می گیرند

هرگز از تو بخشنده تر نیستندکه هزاران بدره زر بمستمندان می بخشی (۱) از این نامه، میزان زیرکی و فریبکاری معاویه بخوبی درک میشود و همچنین سستی و ناتوانی اراده و ترسش از امام بخوبی نمایان است زیرا

به ستایش و بزرگداشت امام علی (ع) می پردازد و خوش حالی خود را از شهادت امام انکار می کند و اگر ترس و وحشتی نداشت

و از آن قصیده است

ترا مر بینم که بدستور محمد ص گوش ندادی پیامبر خداوند هنگامی که سفارش کرد و گواه گرفت

اگر توشه ای از تقوی نداشتی و از دنیا رفتی و پس از مرگ توشه دارانی را دیدی

پشیمان می شوی که چرا مانند او نبودی و خود را بمانند او آماده نساختی شاعر در بین راه ابو سفیان را دید و گفت میخواهم این قصیده را برای پیامبر بخوانم، ابو سفیان صد شتر برای او جمع کرد و به او داد و از منظورش منصرف کرد و او را برگردانید، شاعر در راه بازگشت در نزدیک خانه اش، شترش رم کرد و بر زمینش زد و جابجا مرد این شعر هم از اوست:

روزگار حتی کوههای سخت را از هم می پاشدو بزغاله های دست و پا سفید از قله اش بزیر می آیند

خیلی چیزهائی را که با همند دنیا پراکنده می کندو از هم می پاشد پس از اجتماعشان (معجم الشعراء مرزبانی ج ۲ ص ۴۰۱)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۶

هرگز از دشمنش چنین ستایشی نمی کرد.

(۱)

اخطار عبد اللّه عباس

اشاره

عبد اللّه عباس هم که از طرف امام، حکومت بصره را داشت نامه ای به معاویه نوشت و اعزام جاسوسان و خبرگزاران را به کوفه و بصره زشت شمرد و معاویه را از چنین تجاوزکاریهای آشکار بر حذر داشت و تهدید کرد، به این شرح:

تو از بنی القین جاسوسی به بصره فرستادی تا اخباری بدست آورد و برای تو بفرستد و با این خلافکاری خواستی بما چیرگی یابی و به آرزوهایت برسی، کردار تو درست بمانند شعری است که أمیّه بن

ابی الصلت گفته است «۱»

بجان تو، من و خزاعی وارد می شویم مثل گوسفندی که سحرگاه گورش را بدست خودش میکند

و کارد تیزی را بدست خودش برمی انگیزدو آخر شب با همان کارد کشته میشود

تو گروهی را شماتت می کنی که دوست تو هستندو نابود شدند و روز سختی بر آنها درآمد «۲» (۲)

پاسخ معاویه

معاویه در پاسخ نامه ابن عباس هم به فریبکاری پرداخت و کوشید تا کردار زشت خود را بپوشاند و به او چنین جواب داد (اما بعد، حسن (ع) هم مثل تو نامه ای برای من نوشت و مرا آماج

---

(۱)- در رساله جمهره العرب نامش امیه بن اسکر آمده است و او از اقدام طارق که موجب شد پیامبر بر قبیله او پیروز شود اندوهناك شد و این اشعار را که معاویه بآن مثل زده است سرود

(۲)- الاغانی (ج ۸ ص ۶۲) شرح ابن ابی الحدید (ج ۴ ص ۱۲)

بدگمانی و بی تدبیری قرار داد و تو در گفتارت راه درست نپیمودی، مثل شما، حکایت گر داستان طارق خزاعی است که باین شعر امیه را پاسخ گفت

بخدا قسم نمی دانم (و من راستگویم)که چگونه از کسی که مرا متهم میکند عذر بخواهم

وای بر من اگر زبینه هلاك شودو بنی لحیان از شرافت دور شوند (۱) در این نامه هم معاویه، همان گفتاری را که در پاسخ امام نوشته بود تکرار کرد و شادمانی خود را از شهادت علی (ع) تکذیب کرد و زیرکیها و فریبکاری های فراوانی بکار برد و به ابن عباس نوشت، که حسن (ع) هم من را بشادمانی در شهادت علی (ع) توبیخ و سرزنش کرده است، در صورتی که امام او را از

مسأله مهمتری که فرستادن جاسوسهاست بر حذر داشته و به تهدید او پرداخته و به اعلان جنگ وعده داده بود، ولی معاویه این جریان را مسکوت گذاشت و فقط مسئله نخستین را مطرح کرد تا مردم از آمادگی برای جنگ باخبر نشوند و روحیه ارتش شام ضعیف نگردد و یاران حسن (ع) برای آغاز جنگ آمادگی نیابند.

(۲)

نامه ابن عباس به امام

بدنبال این مکاتبه، عبد اللّه عباس که مردی متفکر و بیدار بود نامه ای بحضور امام نوشت و حضرتش را بجنگ با معاویه و مقابله با این دشمن بزرگ مسلمانان برانگیخت، این نامه روشنگر حسن تدبیر و سیاست درست ابن عباس و آگهی کامل او بوضع اجتماع اسلامی آن روز و توجه دقیقش به نهاد سپاه بنی امیه و دشمنی عمیق آنها نسبت به اسلام و مسلمانان است، متن نامه:

(اما بعد، مسلمانان پس از مرگ علی علیه السلام، ولایت

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۸

ترا پذیرفتند، پس برای جنگ آماده شو و با دشمنت بستیز برخیز، به یارانت نزدیک شو، و آراء کسانی را که به آنها بدگمانی در صورتی که دنیایشان رخنه ای بر تو وارد نیاورد خریداری کن، و مردانی را که از خاندانهای شریف و بزرگند بکار گمار تا طرفدارانشان با تو از در اصلاح درآیند در این صورت است که همه مردم برگرد تو فراهم می آیند و به انجام فرمانت اجتماع می کنند.

(۱) گروهی مردم از اینکه هنوز حق بر جای خود استقرار نیافته، دلخوش نیستند در صورتی که سرانجام، عدالت پدیدار می شود و دین عزت می یابد، و این بسیار بهتر از آن است که مردم چیزی را بخواهند ولی پایانش، ظهور ستم و خواری مؤمنان و چیرگی تبهکاران

باشد.

همانسـان که پیشوایـان عـدل رفتار کردنـد تو هم از آنها پیروی کن، آنها هرگز دروغ را جز بهنگام جنگ و اصـلاح بین مردم جایز نمی دانستند، زیرا جنگ همیشه اقتضای حیله و فریب دشمن را همراه دارد.

این را بدان که از آن جهت مردم از پدرت علی (ع) روی گردانیدند و بمعاویه روی آوردند که او همه مردم را برابر می شمرد و در بخش غنیمت ها و درآمدها بین همگان به تساوی رفتار میکرد و این عدالت بر مردم گران می آمد.

و دانسـته باش که تو اکنون با کسـی جنگ می کنی که از آغاز پیدایش اسلام، با خدا و پیامبرش می جنگید تا اینکه دین خدا اسـتقرار یافت و چون حقیقت توحیـد گسترش یافت و آئین شـرک نابود شد و دین اسـلام چیرگی یافت، معاویه و دار و دسـته اش بناچـار، دین را بظـاهر پذیرفتنـد، آنها قرآن را میخواندنـد ولی آیاتش را به مسـخره میگرفتنـد و نماز را با تنبلی و تنگـدلی میخواندند و فرمانهای دین را به ناخوشی انجام میدادند و چون دیدند که در آئین اسلام، فقط

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۹

پرهیزگاران و نیکوکاران بروی کار می آینـد و عزت می یابند، چهره شایسـته کاران بخود گرفتند تا مسـلمانان آنها را آدمهای خوبی بداننـد تـا بـدانجا که مردم آنهـا را در امـانت هـای خود شـریک شـمردند و گفتنـد حسابشـان بـا خـدا، اگر در گفتار و کردارشـان راسـتگوی و راستیننـد برادران ایمـانی ماینـد و اگر نـادرست و ناراسـتند، خودشـان در نتیجه کـج رویهایشـان بزیان خواهند افتاد.

(۱) اکنون تو گرفتار چنین گروه و فرزندان و همانندان آنهائی که بخدا قسم در همه عمرشان جز راه سرکشی نپیموده اند و هر روز بر دشمنی خود نسبت به اسلامیان

افزوده انـد، پس با اینها نبرد کن و هرگز خواری و شـکست را پـذیرا مباش پـدرت هرگز حاضـر نبود مسأله حکمیت را بپذیرد ولی مردم بر او شوریدنـد و مجبور به قبولش کردنـد و چنانچه آن داوری بر پایه عـدالت انجام می شـد او در امر خلافت از هر کس شایسـته تر بود، ولی داوری بر بنیان هوس و نیرنگ انجام گرفت و علی (ع) آن را نپـذیرفت و بر همین حال باقی مانـد تا مرگش فرا رسید.

تو هم هرگز مقامی را که بحق شایسته آنی فرو مگذار و در این راه تا بهنگام مرگ مبارزه کن.

و السلام»

در این نامه مطالب پراهمیتی بیان شده که ذیلا به بررسی آنها می پردازیم:

(۲) ۱- ابـن عبـاس به امـام پیشـنهاد می کنـد که اشـراف پرنفـوذ را روی کـار آورد و دین کسـانی را که مـورد بـدگمانی اند خریـداری کند، تا پراکندگی مردم برطرف شود و همگی در صف واحدی درآیند و به نیروی آنها مبارزه با معاویه و مقاومت در برابر سپاه او ممکن گردد.

ولی ابن عباس گویا از این نکته غفلت داشت که سـیاست راستین و دادگرانه اهل بیت که بر مبنای حقیقتی اصـیل استوار است با چنین

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۷۰

کارهـای نـاروائی هرگز هماهنگی نـدارد و امام نمیتوانـد دست به هرگونه اسـباب چینی و سـیاستی که مخالف اصول اسـلامی است بزنـد هر چنـد که پیروزی قاطع او در انجام چنین ناروائیهائی باشد و ما بزودی در این مورد بشـرحی گسترده تر در فصـل صلح امام خواهیم پرداخت.

(۱) ۲- در این نـامه علل اساسـی شـکست ظاهری امیر المؤمنین (ع) و پیروزی معاویه بیان و بررسـی شـده است مهمترین علت اینکه، امام به اجرای سیاست

برابری و عـدالت می پرداخت و همه مسـلمانان را در پخش غنـائم و درآمـد بیت المـال، یکسـان می شـمرد و هیـچ کس را بر دیگری برتری نمی داد زیرا اسـلام بتسـاوی همگـانی فرمـان داده بـود و تعلیمـات دادگرانه اش بین سـیاه و سـفید تفـاوت نمی گـذاشت و دیواره های امتیاز بین توانگران و ناتوانان را در هم می کوبیـد و مردم را بگفته پیامبر همچون دندانه های شانه قرار داد که همه آنها فرزندان آدمند و آدم از خاک است و کسـی را بر دیگری برتری و امتیازی جز به پرهیزکاری و شایسته کاری و کفایت نیست.

علی (ع) چنین سیاست عادلانه ای را پیروی میکرد و در چنین راه روشنی گام برمی داشت تا اینکه بهترین نمونه عالی دادگری بشمار آمد و پیشوای عدالت انسانی گردید.

از جمله مظاهر حکومت دادگرانه اش، بخششـی متساوی بین بانوئی قریشـی و کنیزی گمنام بود که خشم آن بانو را برانگیخت و به پیش امام آمد و با فریادی پرحرارت و خشم آلود گفت:

آیا در تقسیم مال، من و این کنیز را یکسان می شماری؟

امام به او نگاهی سبک کرد و مشتی خاک را برداشت و در میان مشتش زیر و رو کرد و فرمود:

این خاکها بر هم هیچ گونه برتری ندارند.

چنین مساواتی بر مردم گران آمد و برداشت چنین دادگری

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۷۱

دقیقی بر آنها سخت بود زیرا آنها فقط منافع شخصی خود را میخواستند و بهمین جهت خلافت علی (ع) را رها کردند و تسلیم حکومت ستمکارانه معاویه شدند که هدفی جز پیروی شهوتها و رسیدن به آرمانهایش نداشت.

(۱) ۳- ابن عباس در نامه اش به دریافتهائی که از خوی و سرشت بنی امیه و نهاد سیاه و نهانیهای درونشان داشت اشاره کرد

و بروشـنی بیـان داشت که آنها مجموعه ای از گروه بی دینان و مشـرکانند و اکنون امام با کسانی می جنگـد که از آغاز طلوع اسـلام بـا خـدا و دین و پیـامبرش به نبرد برخاسـته انـد و هنگامی که خداونـد دینش را یاری کرد و اسـلام بر همه عرب استیلا یافت، بنی امیه بناگزیر مسـلمان شدند ولی اسـلام آنها از روی ایمان نبود بلکه از ترس تیزی شمشـیر و خطر مرگ بود، آنها به اسلام تظاهر می کردند آنها آیات قرآن را تلاوت می کردند ولی از روی مسخره و ریشخند نه از راه ایمان و اعتقاد، نماز را از روی کسالت و ناخوشـی می خواندنـد و فرائض را از روی اکراه و نفاق بجا می آوردنـد و چون دیدنـد نقش آنها بخطا رفته و راهی برای رهائی ندارند و با چنین روشـی به کامیابی نمی رسند زیرا در این آئین فقط نیکوکاران و شایستگان عزت می یابند و خداوند در قرآن فرموده (گرامیترین شـما نزد خدا پرهیزکارترین شـماست) بناچار به فریب و ریا پرداختند و به شایسته کاری و تقوی و ایمان تظاهر کردند و شـرک و نفاق و کینه توزی به اسلام را در نهاد ناپاکشان پنهان ساختند و چنان در اطاعت خدا و فرمانبری و اجرای فرائض دینی تظاهر کردند که مردم آنها را در امور و شئون اجتماعی خود شرکت دادند ولی بازهم نسبت به آنها شک داشتند و بایمانشان بدگمان بودند.

(۲) ۴- این نـامه نیز متضـمن تحریـک امـام به جنگ منافقین و از دین برگشـتگان است، جنگی که تا آخرین نفر ادامه یابـد تا امت از شر این گروه رها شوند و از فریبشان ایمنی یابند.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۷۲

بدون شک

چنین نامه ای را که دانشمند بزرگوار امت یعنی ابن عباس بسوی امام فرستاد اثری نیکو بجا گذاشت زیرا او امام را به پیکار بر ضد معاویه و به مقاومت در برابر طغیانش برمی انگیخت و اعلان جنگ را واجب می شمرد.

(۱) زندگانی حسن بن علی(ع) ج ۲ ۷۲ نامه امام به معاویه ..... ص : ۷۲

نامه امام به معاویه

اشاره

امام نامه دیگری به معاویه نوشت و او را دعوت به قبول بیعت و اطاعت از مقام خلافت کرد و از او خواست که چون دیگر مسلمانان در دائره مجتمع اسلامی قرار گیرد و این نامه را بوسیله دو نفر از شخصیتهای ممتاز و سرشناس مسلمان که مورد اعتماد همگان بودند بشام فرستاد، این دو نفر یکی حارث بن سوید تمیمی «۱» و دیگری جندب الازدی «۲» بود متن نامه چنین است:

(از بنده خدا، حسن امیر المؤمنین به معاویه پسر ابی سفیان.

اما بعد، خداوند محمد (ص) را برانگیخت با صفت مشخص رحمه للعالمین، و بدست او حق را آشکار کرد و شرک را برانداخت و عرب را بطور عموم و قریش را خصوصاً عزت بخشید و فرمود

---

(۱)- حارث بن سوید تمیمی، کینه اش ابو عائشه است او از راویانی است که روایاتی از صحابه پیغمبر از جمله حضرت علی (ع) و ابن مسعود نقل کرده است و گروهی از محدثین مورد اعتماد هم از او روایاتی بیان داشته و مقام او را بزرگ شمرده اند ابن معین می گوید او محدثی قابل اعتماد بود، و دیگری می گوید او روایات معتبری از علی ع نقل کرده است و مکانت او را می ستاید و در موقعیت او کافی است که امام حسن او را معتمد خود دانسته

و بسفارت بسوی شام فرستاده است او در اواخر دوران عبد اللّه زبیر درگذشت (تهذیب التهذیب ج ۲)

(۲)- ابو عبد اللّه جندب الازدی یکی از صحابه است که از پیغمبر نقل کرد که فرمود (حد جادوگر این است که او را بشمشیر بکشند) و از گروهی از صحابه پیغمبر از جمله علی ع و سلمان فارسی روایاتی آورده که گروهی دیگر این روایات را از او نقل کرده اند و ابن حیان او را از ثقات تابعین می شمارد او در آخر خلافت معاویه وفات کرد (تهذیب التهذیب ج ۲)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۷۳

(همانا این، یادآوری برای تو و مردم تو است) «۱» (۱) و چون خداوند روان او را بجوار خویش بالا برد، عرب در امر جانشینی او به منازعه برخاست، قریش گفتند ما از بستگان و خویشان پیامبریم و شایسته نیست کسی با ما در امر جانشینی او به مخالفت برخیزد، اعراب هم این حق را به قریش واگذاشتند ولی قریش حقی را که اعراب واگذارده بودند درباره ما انکار کردند و از ما بازستاندند هیهات که قریش درباره ما انصاف نکردند و برتری در دین و سابقه اسلامی ما را نادیده انگاشتند.

لاجرم مبارزه تو هم با ما در امر خلافت، کاری خلاف حقیقت است که همه میدانند و اثری پسندیده در اسلام بجای نمیگذارد، سرانجام همگی بخدا خواهیم پیوست، ما همیشه از خدا خیر و نیکی میخواهیم و امیدواریم در این دنیا چیزی بما ندهد که در آخرت موجب نقصان ما شود.

هنگامی که خداوند، علی (ع) را بجوار خود برد، مسلمانان پس از او، مقام خلافت را بمن سپردند، از خدا بترس ای معاویه

و به وضع امت محمد (ص) نگاه کن و خون مردم را مریز و کارشان را با قبول خلافت من اصلاح کن، و السلام» «۲»

این نامه بطرزی دیگر نیز روایت شده است که صورتی گسترده تر دارد که ما برای استفاده بیشتر بنقل آن می پردازیم:

«از حسن بن علی، امیر المؤمنین به معاویه پسر ابی سفیان.

درود بر تو خدائی را بر تو می ستایم که خدائی جز او نیست اما بعد، خداوند جل جلاله، محمد (ص) را بعنوان رحمه للعالمین و منت مؤمنان و همه مردمان برانگیخت (تا هر انسان زنده ای را بترساند و حق

---

(۱)- سوره زخرف آیه ۴۴

(۲)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

را بر کافران استوار دارد) «۱»

(۱) پیامبر هم رسالت خدایش را بمردم رسانید و به اجرای فرمان او برخاست تا اینکه خداوند او را بجوار رحمت خویش برد و او در تبلیغ رسالت سستی و کوتاهی نورزیده بود.

و پس از آنکه خداوند به کوشش او حق را آشکار کرد و شرک را نابود ساخت و قریش را اختصاصی خاص بخشید و فرمود (این قرآن یادی برای تو و قوم تو است) ولی چون از دنیا رفت، اعراب درباره جانشینی او به اختلاف برخاستند، قریش به آنها گفتند، ما از دودمان او و خاندان و دوستان او هستیم و شما شایسته آن نیستید که درباره احراز مقام و حق محمد (ص) با ما دشمنی ورزید، اعراب، سخن قریش را پذیرفتند و دانستند که حق و حجت با آنهاست و کسی نباید به مخالفت آنها برخیزد و بدین جهت، بدعوتشان پاسخ قبول دادند و تسلیم امرشان شدند.

پس از این ما هم که

از خانـدان پیـامبریم بهمین دلیـل سـزاواری خود را به قریش ابراز داشتیم ولی آنهـا بماننـد اعراب، نسـبت بمـا رعـایت انصـاف نکردنـد، آنها بـدلیل خویشاوندی پیامبر، امر خلافت را از اعراب گرفتند ولی چون ما که از خاندان پیامبر و اولیاء او هستیم این حق را خواستیم، از ما بازگرفتند و با سـتم و دشـمنی ما بر اجتماع چیرگی یافتند و حق ما را پایمال کردند، پس میعاد ما دادگاه الهی است و خداوند دوست و یاور ماست.

(۲) واقعا جای شـگفتی است که گروهی بر ما بتازند و حقی را که سـزاوار آن هستیم از ما بگیرند هر چند که دارای فضیلت و سابقه ای در اسلام باشند، ولی ما از اختلاف و ستیز با آنها دست برداشتیم زیرا

---

(۱)- سوره یس آیه ۷۰

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۷۵

بیم آن داشـتیم که دوبـاره منافقـان و احزاب «۱» فرصتی یابنـد و به بنـای دین رخنه ای وارد سازنـد و بـاین بهـانه به تبهکـاری پردازند و امروز شـگفت آورتر از هر شـگفتی، ای معاویه قیام تو برای بدست آوردن مقامی است که هرگز شایسته آن نیستی، نه در دین به فضـیلتی شـناخته شده ای و نه از خود اثر سودمندی بجا گذاشـته ای، تو دسـته ای از همان دار و دسته احزابی، تو پسـر بزرگترین دشـمن پیامبر خـدا و کتاب او هستی خداونـد شـر تو را کفایت خواهد کرد و به حسابت خواهد رسـید، بزودی میمیری و میـدانی که سـرانجام کار با کیست، بخـدا قسم که خـدا را با دستی تهی دیـدار می کنی و خداونـد کیفر کردارت را خواهد داد و خداوند نسبت به بندگانش، ستمکار نیست

(۱) هنگامی که علی (ع) راه خود را بسوی خدا پیمود

(درود خدا بر او باد روزی که درگذشت، و روزی که خدا به پذیرش اسلام بر او منت نهاد و روزی که زنده برانگیخته شود) مسلمین پس از او مرا به خلافت برگزیدند، من از خداوند میخواهم، چیزی در این دنیای گذران بمن نبخشد که روز رستخیز در پیشگاه او از رحمت و کرامتش بکاهد، این نامه را بدان جهت بتو می نویسم که بین من و خدا عذری درباره تو نماند، چنانکه حقیقت را بپذیری بهره ای فراوان خواهی برد و مصلحت مسلمین را رعایت خواهی کرد پس دست از تبهکاری همیشگی خود بردار و تو هم بمانند همه مسلمانان بخلافت من تسلیم شو، تو خودت میدانی که من در امر خلافت مسلمانان، از تو شایسته ترم، هم در پیشگاه خدا و هم در نزد هر مسلمان خداجوئی که خویشتن دار است و قلبش بخدا پیوسته است،

---

(۱)- احزاب، گروهی هستند که برای کشتن پیغمبر، هم آهنگ شدند، آنها از قبایل قریش، غطفان، بنی مره، بنی اشجع، بنی سلیم و بنی اسد بودند که جنگ احزاب را که همان غزوه خندق است براه انداختند و سردار همگی آنها ابو سفیان بود، این جنگ در سال پنجم هجری اتفاق افتاد

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۷۷

مزار پاک حضرت مجتبی (ع) در گورستان بقیع (مدینه)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۷۹

مدینه شهر سکوت، شکوه، آرامش، صلح، ایمان و روشنائی و تلاش و سازندگی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۸۱

دورنمای گنبد خضرای نبوی (ص) از قبرستان بقیع.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۸۲

پس بیا و از خدا بترس و از سرکشی دست بردار و خون مسلمانان را نگهدار، بخدا قسم خیری نمی بینی که خداوند را با دست های خون آلود دیدار کنی

بلکه صلاح تو در این است که با همه مسلمانها هم آهنگ شوی و تسلیم و اطاعت را بپذیری و با اهل حق و آنها که از تو شایسته تر در این کارند به مخالفت برنخیزی تا خداوند بدین وسیله آتش جنگ و کینه توزی را فرو نشاند و مسلمانان همه یک سخن شوند و پیوندشان بشایستگی گراید و اگر بخواهی همچنان در سرکشی باقی بمانی، به همراه گروهی از مسلمانان، آهنگ تو می کنم و به محاکمه ات می پردازم تا خداوند بین ما داوری کند و او بهترین داوران است «۱».

(۱) مطالب این نامه با هر دو گونه ای که بیان شد، امور مهمی را باین شرح در بر دارد:

۱- سخن امام متوجه مسئله مهم خلافت اسلامی است و گویای این حقیقت است که این مقام والا و پرمسئولیت، در انحصار خاندان پیغمبر است و هیچ کس را حق احراز آن نیست و اگر کسی بخواهد با اعمال زور، چنین موقعیت بزرگی را بچنگ آورد و از دودمان نبی بگیرد بر آنها ستم و تجاوز کرده و میراثشان را بستم ربوده است.

امام در بیان این حقیقت بهمان برهانی استدلال کرد که قریش آن را عنوان کردند و به اعراب گفتند چون ما از خویشان و بستگان پیامبریم به جانشینی او از شما سزاوارتریم، این شعاری که قریش به آن ندا دردادند، ریشه و بنیانش به نحو کامل در نزد اهل بیت بود زیرا آنها شاخسارهای این درخت پاک و از هر کس به پیامبر نزدیک تر و پیوسته تر بودند و شگفتی اینجاست که عرب حجت قریش را در این باره پذیرفت ولی قریش این حق را برای خاندان رسول

---

(۱)- نهج

البلاغه شرح ابن ابی الحدید

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۸۳

نپذیرفت و سبب این حق ناشناسی رشک و کینه ای بود که نسبت بخاندان پیامبر در دل داشتند بهمین جهت بر خاندان پیامبرشان تاختند و دشمنی را به آخرین حد رسانیدند و در فشار و آزارشان کوتاهی نکردند و عترت پاک رسول در این هنگامه با سنگدلیهای رنگارنگ و اندوه و گرفتاریهائی گونه گون روبرو گردیدند.

(۱) ۲- امام در ضمن این نامه، راز سکوت و تسلیم خاندان پیامبر را در مسئله غصب خلافت بیان میدارد و می گوید علت خاموشی ما، ترس از پراکندگی امت بود و برای نگهداری جامعه اسلامی و اعلای کلمه توحید به این تجاوز تلخ تن دردادیم تا دار و دسته های منافقان که همچنان بر ستیز و نفاق خود باقی بودند و با مرگ پیامبر، نیرومندتر شده بودند فرصتی برای حمله به اسلام نیابند و به محو آثار این آئین نوخاسته برنخیزند.

با توجه بهمین خطر بزرگ بود، که مصلحت اسلام را بر تضییع حق خود برتری دادند، چنانکه امیر المؤمنین طی نامه ای که بمردم مصر می نویسد به این حقیقت اصیل تصریح میفرماید و می گوید:

(چون پیامبر که درود خدا بر او بود از دنیا رفت، مسلمانان بر سر جانشینی او به اختلاف برخاستند، بخدا قسم هرگز ترسی بخود راه نمیدادم و هرگز به اندیشه ام نمی گذشت که عرب دارد این مقام را از خاندان پیامبر، بازمی دارد و مردم بسوی دیگری هجوم می آورند.

من بدان جهت دست از این منازعه بازداشتم و خود را کنار کشیدم که دیدم، مردم برای نابودی دین اسلام آماده می شوند و من ترسیدم که اگر با سکوت خود، دین اسلام و پیروان آن را یاری نکنم

بزودی شاهد ویرانی بنای آن خواهم بود. این مصیبت برای من بزرگتر از آن بود که خلافت من از دست برود، زیرا فرماندهی چند روزه بر شما بزودی پایان می یابد همچنانکه درخشندگی سراب محو

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۸۴

میشود و ابرها پراکنده می گردند.)

پس، خاندان پیغمبر بمنظور نگهبانی اسلام و رعایت مصلحت مسلمین، دست از خواستاری حق خود برداشتند و مردم را بجنگ و کشیدن شمشیر برنیانگیختند و تسلیم امر خدائی شدند.

(۱) ۳- امام در نامه اش بشدت ابراز شگفتی می کند که شخصی همچون معاویه میخواهد خود را بجانشینی پیامبر جا بزند و با فرزند او بستیزه پردازد در صورتی که او از همان دار و دسته ای است که دنیا را بجنگ با پیامبر به آتش کشیدند و آئین جاهلی و کینه ورزیهای قومی را بر او شورانیدند و چگونه اکنون میخواهد با فرزند پیامبر که یادگار وارث و جانشین اوست ستیزه کند و همین شگفتی را علی «ع» هم در برخورد معاویه با خلافت اسلامی داشت که چگونه معاویه که هیچ فضیلتی در اسلام ندارد و اثری پسندیده از خود نسبت به اسلام باقی نگذارده با کدام حقی و اقدام شایسته ای خود را شایسته احراز این مقام بزرگ و مقدس میداند؟

(۲) امام به معاویه تذکر میدهد که پس از شهادت علی «ع» همه مسلمانان، خلافت او را پذیرفته و تسلیم فرمانش شده اند و این حقیقت بایستی برای معاویه حجتی باشد که آن را بپذیرد و مانند، دیگر مسلمانان به حقیقت و منطق و صواب تسلیم شود.

(۳)

پاسخ معاویه:

معاویه در برابر نامه امام، بازهم به فریب و نیرنگ دست زد و نامه ای باین شرح در پاسخ امام نگاشت: «اما بعد،

آنچه درباره پیامبر نوشته بودی، دانستم، و معتقدم که او از همه پیشینیان و آیندگان، بداشتن فضائل شایسته تر است، از اختلاف مسلمانان پس از درگذشت پیامبر سخن گفته بودی و بتصریح به تهمت أبو بکر و عمر و ابو عبیده امین و مهاجرین شایسته پرداخته بودی و از این

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۸۵

مسأله ابراز ناراحتی کرده بودی که امت مسلمانان در اختلاف مسئله خلافت قریش را سزاوارتر دانسته بودند ولی توجه نکردی که قریش هم به همراه انصار و شخصیتهای با فضیلت و دین از میان خویش داناترین و خداترسترین و نیرومندترین فرد را در امر سرپرستی مسلمانان انتخاب کرده بودند و چنین شخص شایسته ای أبو بکر بود که به مقام خلافت رسید و در این انتخاب هیچ گونه کوتاهی نشد و اگر شخص دیگری را از أبو بکر شایسته تر میدانستند او را برمی گزیدند و حمایت از اسلام را به او وامیگذاشتند و خلافت را به أبو بکر نمیدادند اکنون هم همین مسأله بین من و تو اتفاق افتاده است و اگر من میدانستم که تو در کار مردم واردتر هستی و احاطه بیشتری در اداره امور مسلمانان داری و سیاست بهتری در پیش می گیری و برای جنگ با دشمن ورزیده تری و بهتر میتوانی منافع مردم را حفظ کنی، کار خلافت را پس از پدرت بتو وامیگذاشتم.

(۱) پدرت بر عثمان شورید تا اینکه او بستم کشته شد و خداوند بخونخواهی او پرداخت و هر کس که خداوند خونخواه او باشد خونش بهدر نمی رود، آن وقت پدرت زمام امور مردم را بدست گرفت و بین مردم تفرقه انداخت بدین جهت همانندان او در سابقه ایمان و مجاهدت

با او به مخالفت برخاستند و او ادعا کرد که آنها پیمانش را شکسته اند و با آنها جنگید و خونهائی بزمین ریخت و حرمتشان را شکست و خونشان را حلال دانست، آنگاه بجنگ ما آمد و خواست ما را به بیعت خود درآورد و بزیر فرمانش درآورد ولی جنگ به حکمیت کشید و قرار شد نماینده ای از جانب ما و نماینده ای از طرف او به مشاوره پردازند و بنفع مردم حکم دهند و دوباره امت را به یگانگی و هماهنگی درآورند و از او پیمان گرفتیم که به حکمیت آنها تسلیم شود و ما همچنین پیمانی را گردن نهادیم و چنانکه میدانی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۸۶

آنها او را از خلافت برکنار کردند ولی بخدا قسم پدرت به رأی آنها تسلیم و خشنود نشد و بفرمان خداوندی شکیبائی نورزید و اکنون تو چگونه حقی را که از پدرت سلب شد از ما مطالبه میکنی؟ اکنون بخودت و دینت بیندیش و بنگر و السلام «۱»».

(۱) این پاسخ بصورت گسترده تری نیز روایت شده که شرح آن را بدین گونه می آوریم:

«از بنده خدا معاویه، امیر المؤمنین به حسن بن علی درود بر تو، من می ستایم بر تو خداوندی را که جز او خدائی نیست اما بعد نامه ات بمن رسید و آنچه را که درباره محمد «ص» و برتریش بر پیشینیان و آیندگان همگی از قدیم و جدید و کوچک و بزرگ گفته بودی دانستم، بخدا قسم او رسالتش را ابلاغ کرد و چیزی از پند و راهنمائی فرو نگذاشت تا خداوند ما را از نابودی نجات داد و بوسیله او نابینائی را روشنی بخشید و مردم را از نادانی

و گمراهی برهانید، خداوند به او بهترین پاداشـها را عنایت فرماید، پاداشـی به پیامبری در برابر نجات مردمش، و درود خداوند بر او باد روزی که بدنیا آمد و روزی که به پیامبری برانگیخته شد و روزی که از دنیا رفت و روزی که زنده برانگیخته شود.

(۲) تو از مرگ پیامبر و اختلاف مسـلمانان در امر خلافت و پیروزی آنها بر پدرت سخن گفتی و صریحا أبو بکر و عمر فاروق و ابی عبیده امین آن یاور پیغمبر را متهم کردی و مهاجرین و انصار رسول الله را در این تهمت شریک ساختی و بر کنار ماندن پـدرت را از خلافت، ناخوش دانستی، تو در نزد ما و همه مسـلمانان مورد بـدگمانی نیستی و تو را گناه کار و پست نمیدانیم و بهمین جهت از تو انتظار داشتم که سخن بدرستی بگوئی و گذشتگان را به نیکی یاد کنی. مسلمانان بهنگام

---

(۱)- نهج البلاغه شرح ابن ابی الحدید

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۸۷

اختلاـف در کار خلافت، (۱) هرگز برتری و سـابقه شـما در اسـلام و خویشاونـدی با پیامبر و موقعیت شـما را در اسـلام و بین مسـلمین از یاد نبردند و تصـمیم گرفتند خلافت را به قریش که در نزد پیامبر موقعیتی خاص داشتند بسپارند و بعد افراد شایسته قریش و انصار و دیگر مردم مسـلمان بر آن شدند که مقام جانشـینی رسول را به کسـی واگذارند که سابقه ای بیشتر در اسـلام داشته باشد و از همه کس بهتر خدا را بشـناسد و خدا دوست تر و در کار رهبری مردم نیرومندتر باشد و پس از بررسـی کامل أبو بکر را انتخاب کردند و این انتخاب بوسیله ارباب

دین و دانش و بصیرت انجام گرفت و این اقدام، شما را به تهمت زدن وادار کرد در صورتی که آنها سزاوار تهمت نیستند و هرگز مرتکب اشتباه نشدند و اگر کسی را می شناختند که می توانست جای أبو بکر را بگیرد و از حریم اسلامی نگهبانی کند مسلما او را برمی گزیدند ولی آنها می دانستند که در این انتخاب مصلحت اسلام و مسلمین را رعایت کرده اند، خداوند آنها را از طرف اسلام و مسلمانان پاداش نیکو عنایت کند.

(۲) دعوت ترا درباره قبول صلح و بیعت دانستم، جریانی که اکنون بین من و تو پدیدار شده درست مثل همان ماجرائی است که بین شما و أبو بکر پس از مرگ پیغمبر وقوع یافته بود و اگر میدانستم که تو در کار نگهبانی مردم از من شایسته تری، و بر امور مسلمانان احاطه بیشتری داری و سیاست تو بهتر است و در جمع مال مسلمانان نیرومندتر و در مبارزه با دشمن ورزیده تری دعوت ترا برای قبول بیعت می پذیرفتم و اکنون هم ترا برای این کار سزاوار می دانم ولی خودت می دانی که سابقه من در کار حکومت بیشتر است و در رهبری این مردم تجربه ای زیادتر دارم و سنین عمرم درازتر است پس شایسته این است که تو خلافت من را بپذیری و فرمان مرا گردن نهی و پس از

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۸۸

من خلافت مسلمین بعهده تو باشد در این صورت تمام موجودی بیت المال عراق برای تو خواهد بود که بهر جا که میخواهی ببری و مالیات هر ناحیه از عراق را که بخواهی بتو وامی گذاریم که برای هزینه زندگانیت تصرف کنی و همه ساله نماینده ات آن را وصول

کند و برایت بفرستد و هیچ کس بتو جسارتی نکند و هیچ کاری بدون مشورت تو انجام نیابد، پس در کاری که طاعت خدا در آن است نافرمانی مکن، خداوند ما را و تو را بر طاعت خویش یاری کند همانا خداوند شنواست و هر درخواستی را می پذیرد و السلام «۱»».

(۱) این نامه مشتمل بر دروغ و نیرنگ و مغالطه کاری معاویه است و چنانکه دکتر احمد رفاعی میگوید باید نظر کوتاهی بمطالب آن بشرح زیر بیندازیم «۲».

(۲) ۱- معاویه در این نامه نوشته است که مسلمانان در موقع اختلاف در امر خلافت برتری و سابقه شما را در اسلام و خویشاوندیتان را به پیامبر از یاد نبردند، در صورتی که حوادث پس از مرگ پیامبر، نادرستی این سخن و خلاف واقع بودنش را اثبات می کند، زیرا خاندان پاک پیامبر پس از رحلت رسول، دشوارترین رنجها و سختی ها را متحمل شدند و هنوز جراحت فقدان پیغمبر التیام نیافته و پیکر رسول خدا دفن نشده بود که کارها را در دست گرفتند و در سقیفه جمع شدند و برای غصب خلافت به بند و بست هلاکت باری پرداختند و خاندان پیامبرشان را فراموش کردند و به حق و رأی آنها اعتنائی نکردند و چون انتخاب أبو بکر بانجام رسید، با شتاب بخانه دخترش و پاره تنش هجوم بردند و مشعل های آتش را برای سوزانیدن خانه او به همراه بردند و امیر المؤمنین را که برادر و جانشین پیغمبر بود بزور شمشیر به-

---

(۱)- نهج البلاغه شرح ابن ابی الحدید

(۲)- عصر المأمون

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۸۹

مسجد بردند تا از او به عنف بیعت بگیرند و او از هر کس

پناهی می جست و کسی به حمایتش برنمی خاست و پس از این ماجرا، سالیان دراز به گوشه انزوا پناه برد و اندوههای سخت و دردهای تلخی را تحمل کرد و از آن روز همچنان سختی ها و ناراحتی های فراوان خاندان پیامبر را احاطه کرده بود و هنوز پنجاه سال از مرگ پیغمبر نگذشته بود که عترت رسول را به اسارت گرفتند و در بیابانها از شهری به شهر دیگری کشاندند و سرهای بریده پسران پیامبر را به نیزه کردند و دخترانش را به اسیری بردند (مردم از دور و نزدیک آنها را می دیدند و کاروانیان و شهرنشینان بحالشان آگهی می یافتند).

آیا با چنین مصیبت های بزرگی که به عترت رسول وارد آوردند، درست است که بگوئیم حق آنها را شناختند و ادا کردند و فضیلتشان را انکار نکردند؟

(۱) ۲- در نامه آمده است که گروهی شایسته از قریش و انصار و دیگران، امر خلافت را به قریش واگذاشتند در صورتی که اصحاب شایسته و نیکوکار پیغمبر همگی با امیر المؤمنین بودند و به خلافت أبو بکر راضی نشدند و دلایلی فراوان بکار بردند و چنین انتخابی را انکار کردند که ما بتفصیل در جلد اول این کتاب بیان کردیم.

نتیجه اشتباه بزرگ قریش در این انتخاب به اینجا کشید که عناصری مثل معاویه و یزید و مروان و ولید بر گردن مسلمانان سوار شوند و چنین حاکمان ستمکاری بلاد اسلامی را در اندوه و رنج فرو برند و چنان امت مسلمان را به پستی و ننگ بیالایند که همه با یزید بیعت کنند و خود را بنده او بدانند و این ماجراهای زشت و تأسف بار، پدیده همان اقدامی بود که

باصطلاح، شایستگان قریش!! انجام دادند و مقام خلافت را از خاندان رسول بازگرفتند و اکنون معاویه به چنین اقدام ناصوابی استدلال می کند پس باید گفت (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ).

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۹۰

(۱) ۳- از سخنان شگفت آور معاویه این است که می گوید: «اگر میدانستم که تو در حفظ امت از من ورزیده تر و به اداره امور آگاه تر و در سیاست چیره دست تر و ....»

بلی احاطه معاویه به مسائل اسلام و حسن سیاست او در اداره مردم، موقعی که بزمامداری بی رقیب رسید معلوم شد. او به محض استقرار بر مقام غاصبانه خلافت به کشتار فجیع مسلمانان شایسته و نیکوکار دست زد و گروهی از آنان را با شکنجه و رنج به زندانها انداخت و از آگاهی کامل او نسبت به حقایق اسلام همین بس که زیاد بن أبیه را فرزند نامشروع پدرش ابو سفیان دانست و او را به برادریش برگزید و دستور داد که بر منابر و دعای نماز، به امیر المؤمنین دشنام دهند و پسرش یزید تبهکار را پس از خود به خلافت مسلمانان بگماشت و هزاران جریمه و زشتکاری دیگری که چهره تاریخ را برای همیشه سیاه کرد.

(۲)

اخطار معاویه:

اشاره

پس از این نامه، معاویه نامه تهدیدآمیزی به امام نوشت و او را از مخالفت با خود بر حذر داشت و در برابر به امام وعده داد که اگر خلافت معاویه را بپذیرد پس از او مقام خلافت به امام واگذار شود، اینک متن نامه: (اما بعد، همانا خداوند آنچه بخواهد درباره بندگانش انجام میدهد و هیچ چیز فرمانش را از اجرا بازنمی دارد، و او زود به حسابها میرسد، بترس از اینکه اختیار و

آرزویت بـدست مردمی سـبک رأی و اوباش بیفتـد و نابخردان درباره ما ابراز عقیـده کنند، چنانکه از ادعای خود بازگردی و خلافت من را بپـذیری منهم بوعـده خود وفـا می کنم و شـرایط پیمان را بجا می آورم و در این مورد چنانکه اعشـی شاعر بنی قیس گفت عمل می کنم که گفت:

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۹۱

«اگر کسی بتو امانتی سپرد به آن وفا کن تا پس از مرگ ترا امین بخوانند.

اگر دوستت بی نیاز بود به او رشک مبر و اگر در سرمایه فانی شده بود به او جفا مکن».

و پس از من خلافت بتو خواهد رسید که از هر کس شایسته تری و السلام).

گمـان میرود این نـامه را که رنگی تهدیـد گونه دارد معـاویه هنگـامی به امـام نوشـته است که با سـرداران سـپاه عراق روابطی مسـتحکم برقرار کرده و آنها اجرای نقشه های خائنانه معاویه را تعهد کرده اند و مسـلم است که معاویه تا چنین روابطی با آنها برقرار نکند و از عدم همکاریشان با امام مطمئن نشود چنین نامه ای نمی نویسد.

(۱)

پاسخ امام:

امام اعتنائی به تهدیدهای معاویه نکرد و در پاسخ به درست اندیشـی و پافشاری در جنگ پرداخت، به این شرح: (اما بعد، نامه ات بمن رسـید در آن هر چه خواسـته ای گفته ای من بتو پاسـخی نمی گویم زیرا می ترسم بر سرکشی خود بیفزائی و بخدا از چنین چیزی پنـاه میبرم، بیا و از حق پیروی کن و نیک میـدانی که من سـزاوار آنم و این گناهی بر من است که سـخنی بـدروغ بگویم و السلام).

و این آخرین نـامه ای است که بین امـام و معـاویه مبـادله شـد و پس از آن معـاویه دانست که فریب و نیرنـگ او اثری نخواهد داشت و

اشتباهکاریهای سیاسی او سودی نخواهد بخشید و فهمید که امام آماده جنگ است و ناگزیر او هم برای جنگ مهیا شد و بتهیه وسائل نبرد پرداخت.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۹۳

(۱)

اعلان جنگ

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۹۵

(۱) وقتی که اشتباهکاریهای معاویه و نیرنگ های سیاسی او بی نتیجه ماند، دانست که بهترین راه برای حصول پیروزی او اعلان جنگ است وگرنه موقعیت از دست او خواهد رفت و فرصتی برایش باقی نمی ماند بعلاوه موارد زیر او را وادار کرد که به جنگ شتاب کند:

(۲) ۱- او پیوندی محکم با بزرگان عراق و سرداران سپاه امام و رؤسای قبیله ها برقرار کرده بود و دین و دل ارزان آنها را با پول خریده و به وعده های فراوان امیدوارشان کرده بود، آنها هم در نهان به خیانت به امام و اجرای مقاصد شوم معاویه تصمیم گرفته بودند و دلیل این جریان بخشنامه هائی است که معاویه به کارگزاران خود نوشت و آنها را به آمادگی جنگ فرا خواند تا هر چه زودتر به او بپیوندند و در این نامه ها اعلام داشت که طرفداران امام به او پیوسته اند.

(۳) ۲- او می دانست که سپاهیان امام دچار پراکندگی شده و از فرمانبری پیشوای خود سرپیچیده اند و این حقیقت تلخ موجب اموری است که منجر به صلح گردید و با تفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت.

(۴) ۳- معاویه از خطر داخلی بزرگی که عراق را تهدید میکرد و شام از آن در امان بود آگهی کامل داشت، این خطر، عبارت از نفاق افکنی خوارج بود که نقشه های شوم خود را در همه سوی عراق طرح کرده و مردم را به مخالفت و هجوم برمی انگیختند و هدف آنها سرکشی

و نافرمانی نسبت به خلافت امام بود و عقیده پست خود را

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۹۶

در همه شهرها گسترش می دادند تا مردم را با خود هماهنگ سازند و بر ضد مقام خلافت برانگیزند.

(۱) ۴- شهادت امام امیر المؤمنین علیه السلام که موجب شد عراق از داشتن پیشوائی موجه و سخنور بی بهره بماند، پیشوائی که مردم را بحق راهنمائی میکرد و به نیکی و صواب برمی انگیخت و اکنون مردم عراق با مرگ او در تاریکی انبوهی فرو رفته بودند و بمانند کاروانی بودند که رهنما و دلیل خود را از دست داده باشد.

این مسائل موجب شد که معاویه تصمیم بجنگ بگیرد و در اعلان آن شتاب ورزد و اگر عراق بچنین ناگواریهائی دچار نشده بود هرگز معاویه راهی برای جنگ نمی یافت و همه تلاشهایش را برای تأخیر جنگ و عقد پیمان موقت بکار می برد (چنانکه با امپراطور روم چنین روشی را در پیش گرفت) تا وضع روشن شود چنانکه ما سخنانش را که ترس و سراسیمگی از آن می بارید فراموش نمی کنیم، او بهنگامی که مردم عراق صف واحدی را تشکیل داده و از پراکندگی و ناتوانی بر کنار بودند چنین گفته بود (چشمهای آنها از زیر کلاه خود در جنگ صفین یادآور نابخردی من بود) و در ستایش هماهنگی سپاهیان عراق می گفت (دلهای آنها همانند قلب انسانی واحد است) و اگر مردم عراق دچار اختلاف و تفرقه نبودند هرگز معاویه نمیتوانست به آنها اعلان جنگ کند و در این کار شتاب ورزد.

(۲)

بخشنامه معاویه:

معاویه بخشنامه ای که مضمون واحدی داشت بهمه کارگزاران و فرماندارانش فرستاد و همه را به آمادگی جنگ با امام برانگیخت و دستور داد که با

همه نیروها و وسائل خود برای نبرد به او بپیوندند.

اینک متن بخشنامه:

«از بنده خدا معاویه، امیر المؤمنین به فلان پسر فلان و از جانب او

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۹۷

بدیگر مسلمانان، درود بر شما، من خدائی را بر شما می ستایم که خدائی جز او نیست، اما بعد خداوندی را سپاس می گویم که دشمن شما و قاتلان خلیفه شما را از میان برداشت، خداوند بلطف خودش، مردی از بندگانش را وادار کرد تا ناگهانی علی بن أبی طالب را بکشد و پس از او یارانش همه پراکنده شدند و به اختلاف افتادند، اکنون نامه هائی از بزرگان و اشراف آنها بمن رسیده که همگی برای خود و قبیله شان از من امان خواسته اند، پس تا نامه من بشما رسید با تمام وسائل و افراد سپاه و آمادگی کامل بسوی من شتاب کنید که بحمد الله بخونخواهی و آرزوی خویش خواهید رسید و خداوند سرکشان و دشمنان شما را نابود خواهد کرد و السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته».

(۱) کارگزاران و فرمانداران معاویه به محض وصول این بخشنامه، بتحریک مردم پرداختند و آنها را به قیام و آمادگی جنگ با ریحانه رسول و فرزند گرامیش واداشتند و در مدتی کوتاه، نیروئی سهمگین و منظم به معاویه پیوست که در تعداد و وسیله و اسلحه و آمادگی هیچ گونه نقصی نداشت.

وقتی که این نیروی سهمگین از سپاهیان منظم فراهم آمد و طمعکاران بی آزرمی که جز پول هیچ چیز دیگری را تقدیس نمی کردند با معاویه همراه شدند، معاویه آنها را بسوی عراق بسیج داد و خود شخصا فرماندهی کل سپاه را بعهده گرفت و ضحاک بن قیس فهری را بجای خود در

شام گذاشت، تعداد سپاهیان معاویه به شصت هزار نفر رسید و بعضی بیشتر از این گفته اند علاوه بر اینکه، سپاهیان شام گوش بفرمان معاویه بودند و همگی امرش را می پذیرفتند و مجری خواست او بودند و اقرار داشتند که هرگز نباید با او مخالفت کنند و فرمانش را نبرند.

معاویه به همراهی سپاه انبوهش بیابانها را درنوردید تا به جسر

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۹۸

منبج رسید «۱».

(۱)

ترس مردم عراق:

اشاره

وقتی که خبر حرکت معاویه و سپاه فراوانش بسوی عراق در همه جا منتشر شد مردم را سراسیمگی و هراسی فراوان فرا گرفت و امام که از این خبر آگهی یافت بعضی از یارانش را فرمان داد تا در شهر فریاد زنند (الصلاه الجامعه) تا مردم برای نماز در مسجد جامع فراهم آیند و دیری نپائید که گروه انبوهی در مسجد فراهم آمدند، امام بیرون آمد و بر منبر بالا رفت و خدا را ستایش و سپاس گفت و بعد فرمود:

«اما بعد خداوند فرمان جهاد را بر بندگانش نگاشت اگر چه آنها را ناخوشایند باشد و به مجاهدین فرمود در نبرد شکیبائی و استقامت ورزید که خداوند همراه پاینده گان است و شما مردم به خواست و آرمانتان نمی توانید برسید مگر که سختیها را تحمل کنید، بمن خبر رسید که معاویه دانسته است که ما بسوی او حرکت کرده ایم، او

---

(۱)- منبج بر وزن منزل شهری باستانی است که فاصله آن تا حلب دو روز راه است و بدست ساسانیان ساخته شده است و شعرا درباره آن اشعاری سروده اند که در رأس آنها بحتری قرار دارد و مبتنی در این شعر به سخن او اشاره کرده می گوید:

گفته شد که آرامگاهش در منبج

است و بخشندگیش به افق میرسد و بازخواست می کند که چرا از او درخواست نکرده اند.

ابراهیم بن مدبر هم به این ناحیه که کنیز زیبائی در آن داشته عشق میورزیده و گفته است:

در شب عین المرج بخیال او افتادم شوقم برانگیخته شد و اندوهم فزونی یافت

بروی بام برآمدم و گردن کشیدم بدقت نگریستم و چشمهایم دوخته شد

شاید خانه های منبج را ببینم و قلبم آرام یابد و اندوهم برطرف شود (معجم البلدان ۸/ ۱۶۹)

هم بجانب ما آمده است. خدا شما را ببخشاید همگی بسوی نخیله «۱».

که قرارگاه ارتش است حرکت کنید تا بنگریم و بنگرید و ببینیم و ببینید که چه میشود «۲».

(۱) چون سخن امام پایان یافت، مردم یکه خوردند و زبانشان لال شد و رنگشان چنان زرد شد که گوئی بسوی مرگ کشانده می شدند، هیچ کدام فرمان امام را نپذیرفتند زیرا از سپاه شام می ترسیدند و سلامت را دوست داشتند و طرفدار تن آسائی و سازش بودند و این پستی و خواری در نخستین دعوت بجهاد از آنها پدید آمد که از آینده ای خطرناک خبر میداد و سرنوشتی شوم و ناامیدی از پیروزی را به همراه داشت.

چون صحابی بزرگ و اندیشمند و بیدار عدی بن حاتم «۳»، سکوت همگانی مردم و امتناع آنها را از پذیرفتن فرمان امام دید، بسختی خشمگین شد و چون شعله آتشی زبانه کشید و خاموشی آنها را زشت شمرد و از آن خواری رسواکننده بهیجان آمد و با گفتاری که از آن حماسه و اراده می بارید چنین گفت:

«من عدی پسر حاتم هستم، سبحان الله، چه موقعیت زشت و رسوائی دارید، آیا فرمان امام و فرزند پیامبرتان را نمی پذیرید، کجایند آن سخنوران

توانائی که زبانشان بهنگام سخن دلها را

---

(۱)- نخیله تصغیر نخله است (درخت کوچک خرما) و ناحیه ای است در راه شام نزدیک کوفه که معاویه در آنجا با خوارج جنگید و ابن الاصم در سوگواری آنها گفت:

من همان دینی دارم که آزمندان داشتنددر روز جنگ نخیله در برابر کاخهای ویران (معجم البلدان ۸/ ۲۷۶)

(۲)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴/ ۱۳

(۳)- عدی بن حاتم طائی، پدرش حاتم است که در بخشندگی و دهش معروف است، کنیه عدی ابی، طریف است، او در سال نهم هجری بحضور پیامبر آمد و از نصرانیت به اسلام گرائید و داستان مسلمان شدن او شیرین و دراز است

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۰۰

می شکافت، شما هنگامی که دیواری را می بینید مثل روباهان بسوراخش می خزید، آیا از دشمنی خدا نمی ترسید و عیب و ننگ آن را نمی فهمید».

(۱) آنگاه با اظهار فرمانبری و اطاعت کامل رو به امام کرد و گفت:

«خداوند راههای پیروزی را بتو بنمایاند و از ناخوشی ها برکنارت دارد و ترا از آغاز تا پایان، توفیق بخشد، سخن ترا شنیدیم و فرمانت را بررسی کردیم اینک گوش بفرمان توایم و در آنچه بگوئی و بیندیشی فرمانبرداریم».

که ابن کثیر در کتاب اسد الغابه آورده است، او از پیغمبر احادیث فراوانی بیان داشته است، عدی مردی شرافتمند و بخشنده بود و در نزد قومش و دیگر مردمان مرتبه ای بلند داشت او می گفت هنگامی که وقت نماز می رسد با اشتیاق فراوان به ادای آن می پردازم، روزی عدی بر عمر بن خطاب وارد شد و متوجه شد که عمر با تکبر به او نگاه می کند و ناچیزش می شمارد، عدی گفت آیا مرا می شناسی؟

عمر گفت بلی و

خدا ترا بهتر می شناسد، خدای ترا به شناختی نیکو گرامی داشت، بخدا ترا می شناسم، تو بهنگامی که دیگران کافر بودند، مسلمان شدی، حق را در موقعی که دیگران انکارش میکردند شناختی و به پیمان الهی در وقت فریب دیگران وفا کردی و در آن هنگام که مردم به اسلام پشت می کردند به دین روی آوردی عدی گفت مرا بس است، مرا بس است. او در فتوحات عراق و جنگهای قادسیه و نهروان و نبرد جسر با ابو عبیده حضور داشت، از بزرگواری و بخشندگی او نقل کرده اند که اشعث بن قیس، شخصی را به پیش عدی فرستاد و درخواست کرد که دیگهای حاتم را به او عاریه دهد، عدی همه دیگها را پر غذا کرد و برایش فرستاد، اشعث پیغام داد که من آنها را خالی میخواستم عدی پاسخ داد ما دیگ خالی را بکسی عاریه نمی دهیم، او همیشه مقداری نان به لانه مورچگان می ریخت و می گفت اینها همسایگان ما هستند و بر ما حقی دارند، عدی از عثمان کناره گرفت و در جنگ صفین در التزام امام جنگید و چشمش جراحت برداشت، او دو فرزند داشت که یکی از آنها در التزام علی ع کشته شد و دیگری در جنگهای صفین و نهروان همراه امام بود، از عدی رشادتهای فراوان نقل شده است. او در سال ۶۹ هجری در سنین ۱۲۰ سالگی در کوفه یا قرقیسا درگذشت، شرح حال او در اسد الغابه، الاصابه، الاستیعاب و تهذیب التهذیب آمده است.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۰۱

(۱) پس اراده خود را به مردم ابراز داشت و گفت:

«من اکنون به قرارگاه سپاه میروم هر کس میخواهد با من

بیاید».

عـدی از مسـجد بیرون آمـد و بر اسـبش که بر در مسـجد آماده بود سوار شـد و یکتنه بسوی قرارگاه سپاه تاخت و به غلامش گفت اگر صلاح خود می داند همراهیش کند و خود را به نخیله رسانید و خود تنها در آنجا بماند «۱».

همچنین خشم و سراسـیمگی فراوانی، سـردار بزرگ قیس بن سـعد ابن عبـاده و معقـل بن قیس ریاحی «۲» و زیاد بن صعصـعه تمیمی را فرا گرفت و از سکوت مردم و ناپذیرائی آنها برافروخته شدند و مردم را از این سستی و پستی سرزنش کردند و روح نشاط و هیجان را برای جنگ و رویاروئی با دشـمن در آنها برانگیختنـد و آنگاه متوجه امام شدند و مثل عدی بن حاتم نسـبت به او ابراز وفاداری و اطاعت کردنـد. امام از آنها سپاسـگزاری کرد و موقعیت و انـدیشه پاکشان را سـتود و فرمود: «من همیشـه شما را به نیت راستین و وفا و اخلاص می شناخته ام، خدایتان پاداش نیکو دهد».

امام با شتاب برای مبارزه با عدوان و طغیان اموی از کوفه

---

(۱)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

(۲)- معقل بن قیس، محضـر پیامبر را درک کرده است، ابن عساکر می گوید، عمار معقل را بحضور عمر آورد تا او را از فتح شوشتر آگهی دهـد، او همچنین به جنگ بنی ناجیه که مرتد شده بودند اعزام شد، معقل از سـرداران سـپاه علی «ع» در جمل و رئیس پلیس آن حضـرت بود، خلیفه بن خیـاط میگویـد: بعـد از شـهادت علی «ع»، معقـل با مسـتور ابن علقمه یربوعی، سـردار خوارج مبارزه کرد و همه آنها را از میان برداشت، این واقعه بسال ۴۲ هجری در زمان معاویه

رخ داد و گفته شده است که در سال ۳۹ هجری در زمان خلافت علی «ع» بود، این خبر در کتاب الاصابه ۳/ ۴۵۷ آمده است.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۰۲

خارج شد (۱) و مغیره بن نوفل بن حرث «۱» را بجای خود گذاشت و به او دستور داد که مردم را برای جهاد برانگیزد و به نخیله بفرستد و خود با سپاه فراوان ولی سست نهاد خویش (چنانکه وصفش بیاید) بیابان را در نوشت تا به نخیله رسید در آنجا اندکی بیائید و به تجهیز و بسیج سپاه پرداخت و بعد از آنجا کوچ کرد و به پیش تاخت تا به دیر عبد الرحمن وارد شد «۲» و در آنجا سه روز بماند تا دیگر سپاهیانش از پشت سر به او برسند و تصمیم گرفت که مقدمه ای از سپاهیان را به پیش بفرستد تا از وضع دشمن آگهی یابند و او را در هرکجا که هستند متوقف سازند تا نتواند از این بیشتر به پیش بیاید.

امام، برای اجرای این مأموریت، گروهی از یاران وفادار و شجاع و ماهر خود را انتخاب کرد که تعدادشان به دوازده هزار نفر میرسید و فرماندهی آنها را به پسر عمویش عبید الله بن عباس سپرد و قبل از حرکت آنها، سردارشان عبید الله بن عباس را فرا خواند و او را با گفتاری ارزنده چنین سفارش فرمود:

---

(۱)- مغیره بن نوفل بن حرث بن عبد المطلب هاشمی در زمان پیامبر در شهر مکه پیش از هجرت بدنیا آمد و گفته شده است که فقط شش سال، روزگار پیغمبر را درک کرد، کنیه اش ابو یحیی بود و امامه دختر ابی العاص بن

ربیع را به همسری گرفت. امامه پیش از او، همسر حضرت علی «ع» بود و امام بهنگام مرگ وصیت کرد که با مغیره ازدواج کند، او در جنگ صفین همراه امام بود و در زمان خلافت عثمان قضاوت میکرد، مغیره از پیامبر فقط یک حدیث روایت کرده که رسول فرمود «هر کس عدالت را نستاید و ستم را زشت نشمارد بجنگ خدا برخاسته است» (اسد الغابه ۴/ ۴۰۷)

(۲)- در کتاب الخرائج و الجرایح ص ۲۲۸ آمده است، گروهی که میخواستند با امام بجنگ رفتند و عده فراوانی از فرمان امام سر پیچیدند و بسخنان و وعده های خود وفا نکردند و امام را هم مانند پدرش علی «ع» فریب دادند، امام ده روز در نخیله ماند و فقط چهار هزار نفر به او پیوستند، امام ناگزیر به کوفه بازگشت و نسبت بمردم ابراز تنفر کرد و ضمن خطبه ای فرمود «شما من را هم مثل پدرم فریب دادید».

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۰۳

(۱) «پسر عمویم، دوازده هزار نفر از سواران دلیر و قاریان قرآن را به همراه تو میفرستم که هر یک مرد آنها با گروهی میتواند برابری کند، با آنها راه بیفت ولی با آنان نرمخو باش و با روی باز و بالهای مهربانی به آنها نزدیک باش زیرا آنها باقیمانده یاران معتمد امیر مؤمنانند، بحرکت خود تا شط فرات ادامه ده و از آن بگذر، تا به نزدیک سپاهیان معاویه برسی و آنها را از حرکت بازدار تا من بیایم، که من با شتاب از دنبال تو فرا می رسم و هر روز گزارش امور را بمن برسان و با قیس بن سعد و سعید بن قیس

در کارها مشورت کن، چون در برابر معاویه قرار گرفتی آغاز بجنگ مکن و اگر او به نبرد پرداخت تو هم با او مبارزه کن، چنانچه در جنگ کشته شدی قیس بن سعد فرماندهی سپاه را بر عهده گیرد و در صورت مرگ او سعید بن قیس عهده دار فرماندهی سپاه خواهد بود.» این سفارش، متضمن مسائل زیر است:

(۲) ۱- آگهی فراوان امام بر امور دولت و حکومت، زیرا امام سفارش می کند که با سپاهیان به نرمی و مهربانی رفتار شود و سپاهیان را به نیکی می ستاید که آنها از یاران وفادار و مورد اعتماد امیر المؤمنین هستند و فرماندهی سپاه بایستی خوش روئی و عاطفه گرمی به آنها ابراز دارد تا ایمان و اخلاص سپاهیان نسبت به دولت اسلامی افزایش یابد و طبیعی است چون گروه رزمندگان به حکومت خود اخلاص ورزیدند و بسیاستش ایمان آوردند، پابرجای می مانند و دژ استواری را تشکیل میدهند که دشمن خارجی نمیتواند به آن رخنه کند و از تباهی و تفرقه داخلی هم بر کنار می ماند و موجبات پایمردی و استقامتش فراهم می شود.

(۳) ۲- به عبید الله فرمان می دهد که آغاز بجنگ نکند و بر معاویه در نبرد پیشدستی نکند و بگذارد جنگ از جانب معاویه شروع شود زیرا معاویه از مصادیق سخن خداوند است که در قرآن فرمود:

«در راه خدا با کسانی بجنگید که با شما می جنگند و هرگز

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۰۴

تجاوز نکنید که خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد «۱»).

(۱) ۳- سفارش می کند که فرمانده سپاس باید در شئون فرماندهی با قیس بن سعد و سعید بن قیس مشورت کند و فرماندهی سپاه را در صورت مرگ عبید

الله به آنها می سپارد و بدین وسیله به افراد لشکر می فهماند که پیروی از عبید الله مربوط به موافقت رأی این دو نفر است و عبید الله نمیتواند با خود رأیی و خودکامگی فرمان دهد، و با معتمد شمردن قیس و سعید که همانند آنها در میان سپاه کسی نیست و به نیکوکاری و دوستی اهل بیت کسی به پایه آنها نمی رسد مقام این دو مشاور را بزرگ می شمارد تا مسئولیت فرماندهی بین سه نفر پخش شود و اغراض فردی حاکم نگردد. در اینجا ناگزیریم برخی موارد مربوط به این بحث را بیان کنیم:

(۲)

۱- انتخاب عبید اللّه:

عده زیادی می پرسند علت انتخاب عبید الله بن عباس بفرماندهی سپاه چیست و چرا امام چنین شخصی را به این مقام پرمسئولیت برگزید در صورتی که در میان سپاهیان افرادی وجود داشتند که ایمانشان مستحکمتر و اخلاصشان زیادتر بود و عقیده ای نیرومندتر داشتند، مثل قیس بن سعد و سعید بن قیس و همانندان آنها از افراد مطمئن سپاه که بهر جهت از عبید الله برای رهبری لشکریان سزاوارتر بودند؟

در پاسخ این پرسش باید گفت اولا، امام بدان جهت فرماندهی سپاه را به عبید الله تفویض کرد تا او را بیش از پیش به جنگ تشویق کند و برانگیزد و بر میزان وفاداریش بیفزاید، دوم اینکه او مردی با کفایت و توانا بود و بدرستی می اندیشید و شایسته احراز چنین مقامی بود زیرا او در مکتب امیر المؤمنین تربیت شده بود و به علت همین کفایت و قدرت بود که علی (ع) او را به حکومت یمن منصوب فرمود.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۱۸۹

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۰۵

دیگر آنکه او ملزم بود نهایت

کوشش خود را در جنگ با معاویه ابراز کند زیرا او در مقام انتقام و خونخواهی از معاویه بود و بسر بن ارطاه سردار معاویه دو فرزند عبید الله را در هجوم به یمن کشته بود و بالاخره فرماندهی سپاه را عبید الله مطلقا بر عهده نداشت بلکه مقام فرماندهی را مثلثی متعهد بود که قیس بن سعد و سعید بن قیس دو پهلوی دیگر آن را تشکیل میدادند و در این باره مرحوم آل یاسین حق مطلب را بدرستی ادا کرده است «۱».

(۱)

۲- تعداد سپاهیان:

سخن مورخان در مورد تعداد سپاهیانی که با امام از کوفه به مظلم ساباط حرکت کردند مختلف است، ابن ابی الحدید از سپاهی عظیم یاد می کند و عدد آنها را نمی آورد فقط تعداد مقدمه لشکر را که همراه عبید اللّه بن عباس بودند دوازده هزار نفر می نویسد و میگوید همگان از سواران ورزیده عرب و قاریان مصر بودند «۲».

طبری و بعضی از مورخان تعداد سپاه را چهل هزار نفر نوشته اند «۳» ولی از سخنانی که بین امام و بعضی از یاران او بمیان آمد چنین برمی آید که نفرات سپاهیان به یکصد هزار نفر می رسیده است، چنانکه سلیمان بن صرد ضمن اعتراض به قبول صلح، به امام چنین گفت: «برای ما شگفتی آور است که چگونه معاویه بیعت ترا نپذیرفت در درحالی که می دانست صد هزار نفر از جنگندگان عراق با تو هستند «۴»» و نیز چنین برمی آید که سپاهیان عراق نود هزار نفر

---

(۱)- صلح امام حسن «ع»

(۲)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

(۳)- تاریخ طبری

(۴)- الامامه و السیاسه.

بوده اند «۱» و همچنین هفتاد هزار نفر هم گفته شده «۲» و

سخنانی دیگر هم در این باره هست ولی ما تعداد نفرات را چهل هزار نفر میدانیم و دلیل ما سخن نوف بکالی «۳» است که می گوید هنگامی که امام علی «ع» قصد جنگ دیگری با معاویه داشت، یک هفته پیش از شهادتش ده هزار سوار بسرداری حسین «ع» بسیج کرد و ده هزار با ابو ایوب و ده هزار نفر با قیس بن سعد و گروه هائی با سردارانی آماده بازگشت بصفین کرد و هنوز به جمعه نرسیده بود که پسر ملجم با شمشیر بر او حمله برد «۴».

(۱) از این سخن چنین برمی آید که سپاه مسلح و مجهزی آماده نبرد بوده اند که نام عده ای دیگر از سرداران آنها برده نشده و تعدادشان مشخص نیست و بدون تردید آنها نیز به ده هزار نفر می رسیده اند و همه این سپاهیان پس از شهادت امام علی «ع» با حسن «ع» بیعت کرده و برای جنگ با معاویه بسیج شده اند، سخن ابو الفداء هم این

---

(۱)- تاریخ یعقوبی نامه زیاد را در پاسخ معاویه که زیاد او را تهدید کرده بود قبل از اینکه زیاد به معاویه بپیوندد چنین آورده است (فرزند هند جگرخوار و لانه نفاق نامه ای بمن نوشته و مرا تهدید کرده و وعده داده است درحالی که بین من و او پسران پیامبر با نود هزار سپاهی قرار دارند).

(۲)- در کتاب البدایه و النهایه آمده است که مردی بحضور حسن «ع» آمد و در دست امام نامه ای بود، آن مرد گفت این نامه چیست امام فرمود نامه ای است که معاویه نوشته و بمن وعده هائی داده و تهدیدهائی کرده است، مرد گفت آیا آن را می پذیری امام فرمود: می ترسم،

هفتاد یا هشتاد هزار نفر یا بیشتر یا کمتر مردانی روز قیامت بیایند که از رگهایشان خون بریزد و بحضور خداوند شکایت برند که چرا خون ما ریخته شد؟ نزدیک به این مضمون را ابن ابی الحدید هم نوشته است.

(۳)- نوف بکالی از یاران امیر المؤمنین و بگفته تغلب، وابسته به قبیله بکال از قبایل همدان است و گروهی که بیشترند آن را بکیل خوانده اند، ابن ابی الحدید بکال را قبیله ای از حمیر میداند که نوف بن فضاله، صحابی امیر المؤمنین از این قبیله است این مطلب در تعلیقات ص ۳۵۶ بیان شده است.

(۴)- شرح نهج البلاغه محمد عبده

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۰۷

خبر را تأیید می کند که گفته است: امام حسن با سپاهی آماده نبرد با شامیان شد که با پدرش بیعت کرده بودند «۱».

(۱) سخن ابن اثیر هم مؤید این گفته است که می نویسد:

چهل هزار نفر با امیر المؤمنین از سپاهیانش بیعت کردند که تا پای جان به همراهش بجنگند و بنابودی سپاه شام بپردازند، در همین هنگام که امام آماده حرکت بود، شهادت یافت (و چون خداوند اراده ای کند کسی نتواند آن را بازگرداند) پس از مرگ امام که مردم با فرزندش حسن بیعت کردند، خبر رسید که معاویه بسوی عراق پیش می آید، امام با سپاهیانی که با پدرش بیعت کرده بودند آماده جنگ شد و از کوفه بجانب سپاه معاویه حرکت کرد «۲».

تأکید دیگر این خبر، سخن مسیب بن نجبه است که در مورد صلح به امام گفت: «در شگفتم که تو با داشتن چهل هزار سپاهی با معاویه صلح کردی» «۳».

در این صورت طبق روایات پی درپی تاریخی تعداد سپاهیان امام چهل

هزار نفر بوده است، امـام محقق و مورخ فقیـد آل یاسـین، اخبـار مختلف را در این باره بررسـی کرده و پس از پژوهش دقیق و بازشناسی روایات تاریخی باین نتیجه رسیده که تعداد سپاهیان امام فقط بیست هزار نفر یا اندکی بیشتر بوده است «۴».

بـا همـه اینهـا، اختلاـف در تعـداد سـپاهیان چنـدان مهم بنظر نمی رسـد، زیرا اگر هم تعـدادشان فراوان باشـد ولی از هوسـها و آرمانهـای گونـاگونی پیروی کننـد بنـاگزیر شـکست میخورنـد و خوار میشونـد و هرگز به پیروزی نمی رسـند، زیرا پیروزی و چیرگی به اخلاص و ایمان و اعتقاد و هم آهنگی سپاهیان بستگی دارد نه بتعداد فراوان آنها،

---

(۱)- تاریخ ابو الفداء

(۲)- الکامل

(۳)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

(۴)- صلح الحسن

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۰۸

و سپاهیانی اندك ولی پیوسته و همکار و هماهنگ میتوانند پیروزیهائی بزرگ بدست آورند و نیروی دشمن را هر چند از آنها فراوان تر و قویـتر باشـد در هم کوبنـد، سـپاهیان عراق هم اگر چه نفراتی فراوان و تجهیزاتی کامـل داشـتند ولی چـون گرفتـار پراکندگی و سـستی و پستی بودند چگونه میتوانسـتند پیروز شوند و با وجود این از هم پاشـیدگی و تفرقه، تعداد فراوانشان چه سودی داشت؟

(۱)

۳- چگونگی سپاهیان:

اشاره

بـدون شـك، ارتش، سـتون نیرومنـدی است که بنـای حکـومت بر آن اسـتوار است و پایـداری و اسـتحکامش بر آن است و با نیروی خویش دولت و ملت را از تجـاوز بیگـانه نگه میـدارد و تکیه گـاه همگـان در امنیت و نظم عمومی است بشـرطی که به حکومتش ایمان داشـته باشد و به هدف دفاعی خود اخلاص ورزد ولی اگر خیانت ورزد و بمقام فرماندهی عالی خود دشـمنی کند و در پی انتقام و منتظر فرصت

باشد تا از قبول مسئولیت شانه خالی کند و بفرمان دشمن درآید، مسلما در هیچ یک از میدانهای نبرد خارجی و داخلی پیروز نمی شود و در جو سیاسی آلوده ای که ابرهای سیاه نفاق و نافرمانی افق آن را فرا گرفته هرگز به چیرگی دست نمی یابد.

ارتش عراق هم که به همراه امام برای نبرد با معاویه بسیج شده بود چنین وضع نابسامانی داشت و در فتنه ها فرو رفته بود و موج بدبختی و تیره روزی چنانش در هم فشرده بود که خطرش برای امام از خطر معاویه بزرگتر بود، چنانکه شیخ مفید، بخوبی وضع این سپاه را بیان می کند و با ابتکاری خاص آنها را به گروه هائی گوناگون بخش می کند و می گوید:

(۲) مردم عراق که به همراه امام آماده جهاد شدند ارتشی بس عظیم و سنگین بودند ولی بتدریج سست و سبک و اندک شدند زیرا از

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۰۹

گروه هائی مختلف تشکیل شده بودند، بعضی شیعیان امام و پدرش بودند و بعضی از خوارج که میخواستند به هرگونه که پیش آید بجنگ معاویه بروند، برخی فتنه انگیزانی بودند که فقط دل به غارت و غنیمت بسته بودند و گروهی شکاک که حق را از باطل بدرستی نمی شناختند و عده زیادی که پیرو تعصب های قبیله ای بودند و از رؤسای قبیله پیروی میکردند و کاری با دین نداشتند «۱».

و شیخ مفید درباره وضع روحی و اجتماعی آنها می نویسد: جنگ را ناخوش میداشتند و طرفدار آسایش و سلامت و خواستار تسلیم و سازش بودند و می افزاید که سپاهیان عراق اندیشه هائی متضاد و عقایدی مختلف را پیروی میکردند و ما اینک به شناخت آنها می پردازیم:

(۱)

۱- شیعه

این گروه با ایمان و

مخلص، تعـداد کمی را در سـپاه عراق تشـکیل میدادنـد زیرا اگر جناح نیرومند و فراوانی بودند، امیر المؤمنین به قبول حکمیت تـن درنمی داد و حسـن «ع» نـاگزیر بـه پـذیرش صـلح نمی شـد، این گروه انـدك که در طرز فکر و عقیـده بـا دیگر سـپاهیان اختلاف داشـتند زیرا خلافت را حق خانـدان پیامبر میدانسـتند و عقیـده داشـتند که اهل بیت رسول، جانشـینان او و نگهبانان و یاران اصیل اسلامند و اجرای فرمانشان بر همه مسلمانان واجب است.

(۲)

۲- خوارج

گروه دیگری که بسپاهیان امام پیوسته بودند خوارج بودند که میخواستند بهر وسیله و حیله ای که باشد بجنگ معاویه بروند و این خواست آنها دلیل ایمان بشایسـتگی حسن «ع» و ناسزاواری معاویه نبود بلکه آنها امام و معاویه را نظیر هم میدانستند و آنها را به یك

---

(۱)- ارشاد

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۱۰

چشم میدیدنـد و می گفتنـد که هیـچ کـدام از اینها شایسـته خلافت اسـلامی نیسـتند ولی بـدان جهت در جنگ معاویه شـتاب داشـتند که او را از امام نیرومنـدتر میدانسـتند و به این منظور به سـپاه امام پیوسـتند تا کار معاویه را تمام کنند و چون معاویه از میان برداشته شد نابودی حسن «ع» برای آنها آسان بود و او را هم مانند پدرش بناگهانی می کشتند.

(۱)

۳- آزمندان

عده ای از طمعکاران دنیاپرست نیز در صف سـپاهیان امام وارد شده بودند که ایمانی به ارزشـهای معنوی نداشتند و نه عدالت را تقدیس میکردند و نه حق را می شـناختند. آنها بدنبال سودجوئی و آزمندی شخصـی خود بودند و مراقب بودند که پیروزی با کدام گروه است تا به آن ملحق شوند.

(۲)

۴- شکاکها

بدون شك این گروه تحت تأثیر تبلیغات سوء خوارج و دعوتهای غلط بنی امیه قرار گرفته و در حقانیت خاندان پیامبر به شـك

افتاده بودنـد و رسالت معنوی و اصـلاحی اهل بیت را به چیزی نمی گرفتنـد و چنانچه آتش جنگ زبانه می کشـید بیاری امام برنمی خاستند زیرا آنها عقیده و ایمانی نداشتند که از آن دفاع کنند.

(۳)

۵- پیروان رؤسای قبایل

این گروه، تعـدادی فراوانتر داشـتند و خطرشـان هم بیشتر و بزرگتر بود، زیرا کورکورانه و بـدون اراده فرمان بزرگان و رؤسای قبیله را اطاعت میکردنـد، اندیشه و درک و دریافتی نداشـتند و مسـئولیت واجب خود را نمی شـناختند و یاوگانی بی ثبات و پا در هوا بودند و بیشتر مردم عراق چنین بودند که هر گروه به یکی از رؤسای قبایل پیوسته و

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۱۱

مطیع بـدون اراده او بودنـد و اکثر این رؤسای خیانت پیشه هم در نهانی با معاویه پیونـد و پیوستی خائنانه داشـتند، همانند قیس بن اشـعث، عمرو بن حجـاج، حجـار بن ابجر و دیگر کسـانی مثـل آنها از خوارج و منافقان که در بزرگترین تبهکاری و فاجعه تاریخ که قتل حسین (ع) پیشوای جوانان بهشت است شرکت کردند.

اینها گروه هائی بودند که نه تنها سـپاه عراق را شـکل میدادند بلکه همه عراقیها چه آنها که بسـیج شدند و چه آنها که بر جای ماندنـد دارای همین خصوصـیات و مشـخصاتی بودنـد که شـیخ مفید به آنها اشاره کرده است و اینها بحدی تبهکار و منحرف بودند که نه تنها در جنگ بلکه در صلح هم از شرشان کسی نمیتوانست در امان بماند.

(۱)

۴- اشتباهات تاریخی:

اشاره

برخی مورخان در این زمینه مرتکب اشتباهاتی شده اند که توجه به آنها لازم است، باین شرح:

(۲)

۱- الحاکم

حاکم نیشابوری می نویسد که حسن فرماندهی مقدمه سـپاه را که تعدادشان ده هزار نفر بود به پسـر عمویش عبد اللّه بن جعفر سپرد «۱» این خبر را تنها حاکم نقل کرده و همه مورخان بر خلاف این گفته اند عقیده دارند که فرماندهی مقدمه سپاه به عبید اللّه بن عباس واگذار شد تا به همکاری قیس بن سـعد و سـعید بن قیس متعهد آن شود، تعداد سپاه او هم دوازده هزار نفر بوده

که الحاکم آن را ده هزار نفر نوشته است.

(۳)

۲- یعقوبی

مورخ نامور، یعقوبی در تاریخش می نویسد: امام حسن (ع)

---

(۱)- مستدرک الحاکم ۳/ ۱۷۴

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۱۲

هجده روز پس از شهادت پدرش آماده جنگ معاویه شد «۱». این سخن اشتباه است، زیرا امام بعد از نامه نویسی هائی که در فصل گذشته بیان شد آماده نبرد با دشمن گردید و ظاهرا مدت این مکاتبه ها دو ماه طول کشیده است و پس از آنکه همه اقدامات امام در دعوت معاویه بتسلیم و قبول خلافت آن حضرت بی نتیجه ماند و معاویه با سپاهیانش بجانب عراق حرکت کرد، امام آماده جنگ شد نه قبل از آن و همه مورخان با این سخن هم آهنگند مگر اینکه نوشته یعقوبی را چنین تصحیح کنیم که این مدت هجده روز سرآغاز مکاتبات فیما بین بوده است.

(۱)

۳- ابن کثیر

ابن کثیر می نویسد که امام حسن قصد نداشت با کسی جنگ کند و گروه عظیمی از مسلمانان که مانند آن دیده و شنیده نشده بود رأی خود را بر امام تحمیل کردند و حسن بن علی (ع)، ناگزیر قیس بن سعد بن عباده را به همراهی دوازده هزار نفر در مقدمه سپاه بجنگ معاویه فرستاد «۲».

این سخن درست نیست زیرا اگر امام آهنگ جنگ نداشت، چنان نامه هائی به معاویه نمی نوشت و او را تهدید نمیکرد و به اعلان جنگ در صورتی که تسلیم فرمان او نشود وعده نمی داد و اگر نمیخواست جنگ کند بمنبر نمی رفت و مردم را بجهاد برنمی انگیخت و به آمادگی جنگ دعوت نمی کرد چنانکه بتفصیل در این باره سخن گفتیم.

و اینکه نوشته است گروهی انبوه که مانند آن را کسی نشنیده امام را بجنگ وادار کردند نیز گفته ای نادرست است و دلیلش سرباز زدن آنها

از قبول جنگ و نافرمانی از امام و خاموشی آنها در برابر سخنان آن حضرت است که قبلا به آن اشاره کردیم.

---

(۱)- تاریخ یعقوبی ۲/ ۱۹۱

(۲)- البدایه و النهایه ۸/ ۱۴

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۱۳

(۱)

۴- طه حسین

دکتر طه حسین می نویسد: حسن (ع) بعد از انجام بیعت بمدت دو ماه یا نزدیک آن، هیچ اقدامی نکرد و نامی از جنگ نبرد و آماده نبرد نشد تا اینکه قیس بن سعد و عبید اللّه بن عباس بالتماس افتادند و عبد اللّه بن عباس از مکه نامه ای برای امام فرستاد و در ضرورت جنگ پافشاری کرد و او را به آغاز نبرد برانگیخت و گفت باید مانند پدرت با معاویه پیکار کنی «۱». گفتار طه حسین در این مورد قابل بررسی است، به این شرح:

(۲) ۱- اینکه می گوید امام حسن دو ماه را بدون هیچ اقدامی گذرانید و نامی از جنگ نبرد و آماده آن نشد، از حقیقت بدور است و نظیر گفته ابن کثیر است که شرح آن گذشت و شاید طه حسین سخن خود را از او گرفته و به نامه های امام توجهی نکرده باشد زیرا نامه های امام بروشنی بر اراده اش درباره جنگ حکایت دارد بدلیل آنکه در ضمن یکی از نامه های خود میفرماید «چنانچه همچنان بر گمراهی و یاغیگری خود باقی بمانی با گروه مسلمانان بجنگ تو خواهم آمد تا خداوند بین ما فرمان دهد و او بهترین داوران است».

و این گفتار صریح و روشن، بطلان گفتار طه حسین را ثابت می کند و شاید دکتر اصولا نامه های امام را نخوانده که مرتکب چنین اشتباهی شده است، علاوه بر این، اصولا امام وظیفه دار مبارزه با معاویه است،

زیرا خداوند جهاد با سرکشانی را که در میان امت اسلامی تفرقه می افکنند و بر پیشوای مسلمانان شورش می کنند واجب دانسته و در قرآن مجید فرموده است (با کسانی که از میان مسلمانان بسرکشی برمی خیزند بجنگید تا فرمان خدا را گردن نهند).

و پیامبر فرمود (هر کس از پیش خود امامی را برای خودش

---

(۱)- علی و فرزندانش

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۱۴

یا مردم بتراشد نفرین خدا بر او است و باید با او جنگ کنید). معاویه هم بر امیر المؤمنین پیش از این شوریده و شهرها را بخون کشیده و مردم را گرفتار اندوه و سوک و سختی ساخته است در این صورت نبرد با او از مهمترین واجبات اسلامی است و امام که فرزند پیامبر است چگونه از چنین وظیفه ای سر می پیچد؟

(۱) ۲- اینکه می گوید، قیس بن سعد و عبید اللّه بن عباس پافشاری و التماس کردند که امام آماده جنگ شود، خیال و اشتباهی دیگر است زیرا همچنانکه پیش از این گفتیم و روایات تاریخی هم دلالت می کند، هنگامی امام بجنگ برخاست که معاویه به عراق تاخته بود و کسی امام را در چنین موقعیتی وادار بجنگ نکرد زیرا موقعیت خطرناک و فرصت تنگ و کوتاه اقتضای چنین بسیجی را میکرد و اگر امام بجنگ معاویه نمیرفت و بدفع حمله او نمی پرداخت، معاویه همچنان پیش می آمد و کوفه را اشغال میکرد و امام را به- اسارت می گرفت، در این صورت دفاع و جهاد برای امام کاری واجب بود و نیازی به پافشاری و ترغیب کسی نداشت.

نوشته های طه حسین در این زمینه آمیخته با غلط و اشتباه است و فاقد بررسی ها و پژوهش های لازمی است که

باید در مطالب علمی رعایت شود و از نظرات و تمایلات فردی برکنار بماند.

باید دانست که تاریخ چنان با اغراض و غلطها و ناروائیها آمیخته شده که برای یک مورخ محقق درک حقایق آن بسیار دشوار است مخصوصا در اینگونه موارد که برخی مورخان جیره خوار، بخاطر قلب حقیقت و حمایت بنی امیه و تضییع حق اهل بیت، به- نشر گفتاری دروغین پرداخته و بر چهره حقایق، پوششی از کذب و ناروائی اندوخته اند و در چنین موقعیتی باید با تحقیق و بررسی کامل به کشف واقعیت های تاریخی بپردازیم و گفته هائی را که راویانش

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۱۵

ناشناخته و یا منفردند نپذیریم و به نوشته مورخین معروف و ارزنده ای که از انحراف بدورند و سخنی بدروغ نگفته اند توجه کنیم.

(۱) و سزاوار نیست که طه حسین به روایات افرادی چون ابن کثیر که زائیده تعصب و خلاف واقع و دور از حقیقت است اعتماد و استناد کند.

منشأ خطاها و اشتباهات مورخین جدید اعتماد بهمین مصادری است که آلوده به تعصب و ناروائی است و همچنین عدم بررسی و تحقیق درباره روایات واحدی است که بنفع حکومت های جابرانه وقت بیان شده است.

در این زمینه مورخی که میخواهد حقایق تاریخی را کشف و بیان سازد نباید انحصارا بچنین مصادری اعتماد کند، بلکه باید آزادانه و دور از تعصب بدرک واقعیتهای گذشته که امروز نیازی فراوان به آن داریم بپردازد.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۱۷

(۱)

در مدائن

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۱۹

(۱) در متون تاریخی حوادث دردناکی بچشم میخورد که دلها را آب میکند و دردها و حسرتها ببار می آورد و این حوادث منشأ آثار دردناک و پدیده تبهکاری های سیاهی است که برای بشر

سختی هائی فراوان بمانند گسترش ستم و نشر نامردمی و پایمال شدن حق و نابودی دادگری ببار آورده است و جانکاه ترین و سیاه ترین حوادث، پیروزی ستمکاران بر پیشوایان حقیقت و عدالت است که نیروهای اصلاحی را از کار بازمی دارد و ارزشهای انسانی را در هم می کوبد و سرکشی و ستم را در سرزمینها می گسترد.

یکی از نمونه های بارز این حوادث دردناک و سیاه که به زشت ترین صورتی در تاریخ اسلامی بوقوع پیوست داستان نبرد امام حسن با معاویه است که منجر به چیرگی معاویه گردید و نیروی ضد اسلامی و قدرت سرکش مخالف مسلمین به قهر و غلبه، پیروز گردید و مبادی متعالی انسانی را که اسلام برکشیده و برآورده بود، بشکستی دردناک کشانید.

این از بی ارزشی و پستی دنیاست که معاویه بر فرزند و ریحانه پیامبر غلبه کند و او را از حقی که شایسته آن است براند و خود بر دوش مسلمانان به نام اسلام سوار شود همان اسلامی که او از بزرگترین دشمنانش بوده است.

پیروزی ظاهری معاویه زائیده علل و عواملی فراوان است و

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۲۰

مهمترین آنها حوادثی است که در مسکن «۱» اتفاق افتاد، همانجائی که مقدمه سپاه امام به آن وارد شد و حوادث دردناک دیگری که در مدائن قرارگاه عمومی سپاه امام بوقوع پیوست و امام در آنجا همه گونه دردها و ناگواریها و نامردمی ها و پیمان شکنی های فراوان را متحمل شد و ناگزیر بپذیرش صلح گردید و مجبور شد با دشمن از در مسالمت درآید، اکنون ما به بررسی و تحقیق چنین حوادثی که منجر بصلح گردید می پردازیم:

(۱)

حوادث مسکن

اشاره

پس از آنکه امام، فرماندهی مقدم سپاه را به عبید الله بن

عباس سپرد، او به همراهی سپاه بیابانها را طی کرد تا بناحیه سینور رسید و از آنجا بسوی شاهی رفت «۲» و بفرات پیوست و همچنان پیش رفت تا به- مسکن رسید و در آنجا اردو زد و رویاروی سپاه معاویه قرار گرفت.

معاویه که دشمن را در برابر دید، خرابکاری و فریب و فتنه-

---

(۱)- مسکن بر وزن منزل محلی است نزدیک (اوانا) بر کنار نهر دجیل که بعدا بین عبد الملک مروان و مصعب بن زبیر در سال/ ۷۲ هجری جنگی در آنجا اتفاق افتاد و مصعب و ابراهیم بن مالک اشتر بقتل رسیدند و همانجا مدفون شدند و قبرشان در آنجا معروف است (معجم البلدان ۸/ ۵۴)

(۲)- شاهی ناحیه ای نزدیک قادسیه است که شریک بن عبد الله قاضی کوفه تا آنجا به استقبال زنی بنام خیزران رفت و سه روز منتظر ماند و غذایش تمام شد و ناچار نانهای خشکیده را با آب نم میداد و میخورد و علاء بن منهال شاعر که این منظره را دید چنین سرود:

اگر کسی باشد که حماقتش کم باشدترا از وضعی که بدان دچار شده ای بازمی دارد

تو در اینجا هر روز چه میکنی؟میخواهی زنی را که از حج بازمیگردد دیدار کنی

سه روز است که در شاهی مانده ای و توشه ای جز نان خشک و آب خالی نداری (معجم البلدان)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۲۱

انگیزی را آغاز کرد و بهمه وسائل دست برد تا مقدمه سپاه را بهم ریزد و هماهنگی آنها را در هم شکند و روحیه سپاه را تضعیف کند و در اجرای چنین نقشه شیطانی خائنانه ای به ایجاد ترس و پخش دروغ در میان سپاهیان امام پرداخت و آنها را

به نافرمانی و سرکشی وادار کرد که بعضی از آنها را باین شرح بازگو می کنیم:

(۱)

اعزام جاسوسها

نخستین دسیسه خطرناک معاویه برای ایجاد فساد در سپاه امام، اعزام جاسوسان و خبرگزاران بود تا لشکریان را بترسانند و به-سستی و پستی کشانند و در این ماجرا همگی یک سخن چنین می گفتند:

«حسن طی نامه هائی معاویه را بصلح دعوت کرده است پس چرا شما خود را بکشتن می دهید؟) «۱»

این دروغ و بهتان بزرگ، موجی از سراسیمگی و ترس در میان سپاهیان برانگیخت و روح تمرد را در واحدهای لشکر پدید آورد.

(۲)

پخش رشوه

معاویه، تنها به این کار تخریبی اکتفا نکرد بلکه اقدامی خطرناک تر انجام داد و دل و دین ارزان سرداران سپاه و بزرگان مقیم مسکن را با پولهای گزاف خریداری کرد و واگذاری پستهائی حساس را به آنها وعده داد. آن نامردمان هم دعوت او را می پذیرفتند و بجانبش میرفتند و در تاریکی شب و روشنائی روز به سپاهیانش می پیوستند، عبید اللّه هم گزارشهای هر روزه را به امام میداد «۲».

---

(۱)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

(۲)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴/ ۲۱۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۲۲

(۱)

فریب عبید اللّه

اشاره

وقتی که معاویه دید بوسیله پول، گروه زیادی را بسوی خود کشانیده است، با کوشش بیشتری بفریب دلهای مضطرب و جلب

جانهای بیمار پرداخت و تصمیم گرفت عبید اللّه بن عباس فرمانده سپاه را هم فریب دهد و بسوی خود بکشاند و ماجرا را بدست او پایان بخشد، بدبختانه عبید اللّه بن عباس هم که از خویشان نزدیک پیامبر بود در برابر این فریب پایدار نماند و خیانت ورزید و جانب حق و هدایت را ترک گفت و به گروه خیانت و ستم گرائید، متن نامه ای که معاویه بوسیله آن عبید اللّه را فریب داد چنین بود:

«حسن نامه ای بمن نوشته و درخواست صلح کرده تا حکومت را بمن واگذارد، اگر همین حالا بپیوندی فرمانده خواهی بود وگرنه پس از این فرمانبردار میشوی، اگر حالا دعوت من را بپذیری یک میلیون درهم خواهی گرفت اکنون نیمی از این پول را بتو میدهم و نیمی دیگر را بهنگام ورود بکوفه بتو خواهم پرداخت» «۱».

در این نامه دروغ صریح و بهتان مسلم بخوبی نمایان است که می نویسد حسن (ع) نامه ای

برای من نوشته و درخواست صلح کرده است!! کی امام درخواست نامه صلح برای معاویه نوشته است؟

آیا در نامه ها و پیغامهائی که در صورت عدم اطاعت معاویه تهدید بجنگ شده چنین سخنی گفته شده یا حرکت امام بجنگ معاویه گویای چنین مسئله ای است؟ بعلاوه در نامه هائی که بین امام و عبید اللّه نگاشته می شد هرگز چنین خبری از امام نرسیده است، در اینجا شکی نیست که عبید اللّه از چنین دروغ و بهتانی بخوبی آگاه بوده است و بعلاوه اگر امام درخواست صلح کرده است چرا معاویه این پول گزاف را می پردازد و در برابر چنین گشاده دستی رسوا از عبید اللّه چه میخواهد؟

---

(۱)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴/ ۲۸

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۲۳

(۱)

خیانت فرمانده

نامه معاویه، شوری در دل عبید اللّه انداخت و برای ارتکاب بزرگترین جرم و خیانت به اندیشه فرو رفت و وعده ها و دروغهای معاویه در برابر چشمش چنین نمایان می شد:

۱- نامه امام در مورد پذیرش صلح بر حسب ادعای دروغین معاویه.

۲- اگر حالا به سپاه معاویه بپیوندد فرمانده است و بعدا فرمانبردار خواهد بود.

۳- بچنگ آوردن یک میلیون درهم.

عبید اللّه شب را در همین اندیشه بپایان برد و سرگردانی همه وجودش را فرا می گرفت و پول فراوان معاویه در برابر چشمش میدرخشید و دلش را می فریفت، او میدانست که در حکومت اسلامی بنی هاشم هرگز مقدار کمی هم از این پول کلان به او نخواهد رسید زیرا بنیان خلافت اسلامی بر اساس دادگری و برابری است و پول مفت و زیاد در سایه چنین آئینی بدستش نمی رسد، بالاخره نفس خیانتگر و فریبکار بر او چیرگی یافت و نامردانه پیمان

را شکست و بخاطر دنیا، دعوت معاویه را پـذیرفت و از حق کناره گرفت و از راه اسـتوار ایمان منحرف شـد. بخـدا و پیامبرش خیـانت کرد و سـبط رسول را تنهـا گـذاشت و بقرارگـاه سـپاهیان سـتم و جنایت پیوست و برای همیشه جامه ننگ و رسوائی و بدنامی را پوشید.

در تاریکی شب سپاه، عبید اللّه به همراه هشت هزار نفر از سپاهیان، اردوگاه امام را ترک گفت و بقرارگاه سپاه شام پیوست «۱» کسانی هم که به همراه او به معاویه پیوستند آزمندان هواپرستی بودند که در دلهایشان از نقش دین اثری نبود و مسئولیت این خیانت

---

(۱)- تاریخ یعقوبی ۲/ ۱۹۱

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۲۴

بزرگ بگردن عبید اللّه خائن و تبهکار افتاد که انحراف ننگینش بقایای سپاه را سراسیمه کرد و وحدت اردوگاه امام را از هم پاشید.

چنین نقشه خائنانه معاویه از مهمترین عوامل پیروزی او بود که او را به آرزوی سیاهش رسانید و بر حوادث چیره اش ساخت و موجب از هم پاشیدگی ارتش امام و سستی اراده سپاهیان شد و خیانت و فریب را در نبرد حق و باطل گسترش داد.

(۱)

سراسیمگی سپاه

سحرگاهان بقیه سپاه، سراغ فرمانده خود را گرفتند تا با او نماز بگزارند ولی او را نیافتند و چون از خیانت او آگاه شدند و دانستند که به سپاه معاویه پیوسته است، بسختی سراسیمه شدند و موجی از فتنه و ترس آنها را فرا گرفت و میانشان اختلاف افتاد، قیس بن سعد که این ماجرای زشت و سیاه را دید و فتنه های تاریکی از فریب و خیانت را بنظر آورد که طنابهای خیمه بدبختی را بروی لشکر کشیده است، با تصمیم و

اراده قاطع، سپاهیان را فراهم آورد و با آنها نماز گزارد و پس از آن بسخن گفتن ایستاد و بدلهای مضطرب، آسایش بخشید و براه ایمان و امانت هدایتشان کرد و گفت:

«این عبیـد اللّه و پـدرش و برادرش حتی یک روز برای اسـلام، منشأ خیری نبوده اند، پدرش که عموی پیامبر بود در غزوه بدر بجنگ رسول خدا رفت تا اینکه ابو الیسر کعب بن عمرو انصاری «۱» او

---

(۱)- کعب بن عمرو انصاری سلمی، بعد از پیمان عقبه در جنگ بدر شرکت کرد و عباس عموی پیغمبر را در جنگ اسیر کرد و پرچم مشرکین را از دست ابی عزیز گرفت و در جنگ صفین همراه امیر المؤمنین بود و در سال پنجاه و پنج هجری در مدینه وفات کرد (استیعاب ۴/ ۲۱۵، تهذیب التهذیب ۸/ ۴۳۷) و او آخرین نفر از اهل بـدر بود که درگذشت و در همه نبردهای علی (ع) در خدمت امام بود و بهنگام مرگ صد و بیست سال داشت. در مسند

را به اسارت گرفت و بحضور پیامبر آورد و پیغمبر در برابر آزادیش از او فدیه گرفت و بمسلمانان بخشید، برادرش را هم علی (ع) بفرمانـداری بصـره فرسـتاد و او اموال بیت المال را دزدیـد و با آن کنیزهائی خریـداری کرد و خیال کرد که برای او حلال است.

این عبید اللّه هم از طرف علی (ع) فرماندار یمن شد ولی در حمله بسر بن ارطاه از یمن گریخت و فرزندانش را بجای گذاشت تا بدست دشمن کشته شدند اکنون هم می بینید که چه خیانت بزرگی را مرتکب شد «۱».

(۱) قیس بن سعد با سخنان اثربخش و

استوارش احساسات سپاهیان را برانگیخت و شعور و اندیشه همگی را بحقیقت گرایش داد و همه در منطق مستحکم او حقیقت را دریافتند و در شخصیتش ایمان کاملی را احساس کردند و بدرستی فهمیدند که عبید اللّه، سرشتی خیانت بار داشته و مورد بدگمانی بوده است زیرا اگر شعوری درست و عاطفه ای انسانی داشت هرگز از یمن فرار نمی کرد و فرزندانش را بدست جلادی چون بسر بن ارطاه نمی سپرد که آنها را بکشد.

سپاهیان در همه جناحها، به او پیوستند و سخنش را پذیرفتند و اعلام وفاداری کردند و گفتند:

(شکر خدای را که او را از میان ما بیرون برد) «۲»

فرماندهی سپاه، پس از خیانت عبید اللّه بنا بفرمان قبلی امام،

حدیثی درباره او آمده که پیامبر او را برای انجام کاری فرستاد و او را مردی پشت کاردار دید و درباره اش دعا کرد و گفت خدایا ما را بوجود او بهرمند گردان.

کعب آخرین صحابی پیامبر است که پس از همه در گذشته است و وقتی که این حدیث پیامبر را برایش نقل میکردند می گریست و می گفت (از عمر درازم بهره بردند و من آخرینشان بودم)

(۱)- مقاتل الطالبیین

(۲)- مقاتل الطالبیین ص ۳۵

به قیس واگذار شد و نیروهای مسلح به اختیار او درآمد و قیس پس از احراز مقام جدید، گزارشی به امام فرستاد و او را از حوادث دردناک گذشته و قبول فرماندهی جدید آگاه کرد، متن گزارش قیس چنین است:

(۱) «سپاهیان در ناحیه جنوبیه نزدیک مسکن اردو زدند و در برابر معاویه قرار گرفتند. معاویه نامه ای برای عبید اللّه بن عباس فرستاد و او را بسوی خود فرا خواند و پرداخت یک میلیون

درهم را به او وعده داد که نیمی را فورا بپردازد و بقیه را در کوفه به او تحویل دهد، عبید اللّه هم نیمه شب به قرارگاه سپاه معاویه پیوست و در ردیف خاصان او قرار گرفت سپاهیان سحرگاه او را نیافتند و قیس با آنها نماز گزارد و به اداره امورشان پرداخت «۱».

خداوند قلب امام را یاری کند بهنگامی که چنین گزارش دردناکی را دریافت داشت و غمی بزرگ و دردی جانکاه بجانش فرو آمد و از پیروزی و نصرت ناامید شد و دانست که سپاهیانش واقعیت و ایمانی ندارند و بهنگام جنگ او را بدشمن می سپارند و چون آتش نبرد زبانه کشد به او خیانت می ورزند.

سپاهیانی هم که با امام در مدائن اردو زده بودند چون از خیانت عبید اللّه و پیوست او بدشمن آگهی یافتند به فتنه انگیزی پرداختند و در امواج شر و فساد فرو رفتند و ترس و لرز همگی را فرا گرفت و سرداران خائن سپاه در جستجوی راهی بودند که بمعاویه بپیوندند و پولهای فراوانی از او دریافت کنند.

(۲)

دروغهای گمراه گر

معاویه که با رشوه های کلان خود، وحدت و اراده ارتش عراق را در هم شکست، راه دیگری برای گسترش فساد و کشتن روح

---

(۱)- الارشاد ص ۱۷۰

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۲۷

مبارزه در سپاهیان عراق پیش گرفت و گروهی جاسوس و نیرنگ باز به اردوگاههای امام چه در مسکن و چه در مدائن گسیل داشت تا دروغها و تهمتهائی تکان دهنده را پخش کنند و سربازان را در وحشتی عمیق فرو برند، دروغ پردازیهای معاویه رنگهای مختلفی داشت از این قبیل:

۱- در مدائن شایع کردند که قیس بن سعد با معاویه سازش کرده و

به او پیوسته است «۱» سپاهیان هم در قبول این شایعه شکی نداشتند، زیرا قبلا- عبید اللّه بن عباس که از همه کس به امام نزدیکتر بود، چنین خیانتی را مرتکب شده بود و اکنون چه مانعی دارد که قیس هم همان راه را رفته باشد؟

۲- در مسکن هم متقابلا به شایعه پردازی دست زدند و گفتند که امام بمعاویه پیشنهاد صلح داده و معاویه هم آن را پذیرفته است «۲».

۳- در مدائن خبر دادند که قیس بن سعد در مسکن کشته شده است پس شما فرار کنید «۳».

این دروغها و شایعات جعلی، اعصاب سپاهیان امام را خورد کرد و روحیه جنگاوریشان را کشت و همگی از هم پراکنده شدند و قشری سیاه از فتنه و آشوب بر آنها سایه افکند.

(۱)

بررسی حوادث

فتنه های سیاهی که بر سپاه امام سایه افکند و خیانتهای رسواگری که به وقوع پیوست موجب شد که در مرحله نخست مقدمه ارتش امام را که از همه جناحهایش نیرومندتر بود از هم بپاشد و عوامل شکست چنین بود:

---

(۱)- البدایه و النهایه ۸/ ۱۴

(۲)- تاریخ یعقوبی ۲/ ۱۹۱

(۳)- حیاه الحیوان دمیری ۱/ ۵۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۲۸

۱- فرار افراد وجیه المله و پرنفوذ اشرافی و خانواده های سرشناس بجانب معاویه.

۲- خیانت عبید اللّه بن عباس فرمانده کل قوا، به سبط پیامبر حضرت امام حسن (ع).

۳- خیانت هشت هزار نفر از سپاهیان امام و پیوستن بقرارگاه سپاه معاویه که باقیمانده سپاه مقدمه را پس از این انشعاب خطرناک دچار اختلال و ناتوانی کرد.

۴- سراسیمگی و ترس همه سپاهیان در مسکن و مداین که بر اثر نشر دروغها و شایعات جاسوسان معاویه پدید آمد و گاهی می گفتند که

قیس بن سعد کشته شده و زمانی امام را بصلح با معاویه متهم می ساختند.

این خلاصه ای از خطرهای زشت و دردناکی بود که سپاه امام به آن گرفتار شد و هماهنگی واحدهای آن از هم شکافت و روحیه نبردشان به ناتوانی گرائید، چنانکه هرگز قدرت رویاروئی با حوادث را نداشت و نمیتوانست از خود دفاع کند و دشمن را از برابرش براند، ولی در مقابل آنها سپاه دشمن از همه نیروها و توانها بهره مند بود و جبهه ای واحد داشت، در این صورت آیا میتوان گفت که مقدمه سپاه امام با وجود آن همه لطمه هائی که خورده توانائی نبرد با ارتش مجهز و پرتوان معاویه را داشته است؟

(۱)

حوادث مدائن

اشاره

امام حسن (ع) از کوفه به همراهی سپاهی مختلط و مختلف از هر- نوع گروهی که هر کدام عقیده و خواست و آرمانی داشتند بسوی معاویه حرکت کرد و مسیر خود را از ناحیه حمام عمر طی کرد و

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۲۹

بجانب دیر کعب در مظلم ساباط «۱» پیش راند و در آنجا اردو زد و معاویه هم بلافاصله در میان سپاه امام به فتنه انگیزی پرداخت و آنها را دچار گرفتاریها و سختی هائی فراوان کرد چنانچه شرح برخی از آنها گذشت و اکنون وقایع دردناکی را که در برابر حسن (ع) به وقوع پیوست بیان میداریم.

(۱)

ایجاد ترس

نخستین اقدام معاویه برای از هم پاشیدن ارتش امام، ایجاد وحشت و ترس بود و به این منظور عبد اللّه بن عامر را فرستاد تا سپاه عراق را بترساند و وحشت و خوفی شدید در میانشان بپراکند.

عبد اللّه در برابر سپاه امام با صدائی بلند فریاد کشید و گفت:

ای مردم عراق، من جنگ را بصلاح شما نمیدانم، من پیش از معاویه می آیم و او با سپاهی انبوه از همه مردم شام تا به- ناحیه انبار پیش آمده است، از من به ابو محمد (حسن ع) سلام برسانید و بگوئید ترا بخدا قسم خودت و این مردم را از مرگ رهائی ده.

سپاه عراق از شنیدن این سخن بهم برآمدند و ترسی سخت که بتصور هم نمی آید آنها را فرا گرفت و بسرزنش یکدیگر

پرداختند و جنگ را ناخوش داشتند و مبارزه را خطرناک دانستند.

(۲)

بزرگان رشوه خوار

رشوه خواری در گذشته و حال تنها راهی است که استعمارگران

---

(۱)- مظلم ساباط ناحیه ای در نزدیکی مـدائن است و علت نامگذاری آن معلوم نیست، زهره بن حویه درباره آن شـعری چنین سروده است:

آگاه باشید و به ابو حفص پیامی برسانیدبه او از قول دلاوری توانا بگوئید ما خاندان طوران را برگزیدیم

در ناحیه مظلم که اسبها را میدوانند زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۳۰

برای اسـتعمار ملت ها و نابودی آزادی و اسـتقلال آنها پیش می گیرند، معاویه هم در دادن رشوه با تمام توانش می کوشـید و دلها و دین ها و شخصیتها را برای استواری بنیان حکومتش خریداری میکرد و برای پیروزی بر خلافت امام بهر وسیله ای دست میزد و به هر راهی میرفت زیرا برای رسیدن بهدف هر گونه وسیله ای بکار می افتد، رشوه های معاویه رنگهای مختلفی داشت

تا هر کس را بنحوی بفریبد، باین شرح:

(۱) ۱- پست های مهم و مقامهای بلندی به اشخاص وعده میداد مثل فرمانداری یکی از استانها، یا فرماندهی سپاه، تا بشرطی که به امام خیانت کنند و بدولت او بپیوندند به آنها واگذار شود.

۲- بخشیدن پولهای کلان از صد هزار درهم گرفته تا بیشتر از آن.

۳- وعده همسری با هر یک از دخترانش و این دلیل پستی و فرومایگی اوست که به چنین کاری نیز برای رسیدن به خلافت دست بزند و گویای پستی روح و فرو رفتن او در زشتخوئی و تبهکاری است.

این رشوه های رنگارنگ معاویه نشانگر شناخت عمیق او بروحیه مردم عراق است، او کسانی را می شناخت که دین خود را بپول میفروشند و از این راه آنها را میخرید و کسانی را که برای پول ارزش قائل نبودند با پست و مقام فریب می داد و اشخاصی را که خواستار پیوند و خویشاوندی با او بودند به ازدواج دخترانش بسوی خود میکشاند، چنانکه شیخ صدوق رحمه اللّه در این باره می نویسد:

معاویه یکی از جاسوسهای خود را به نزد عمرو بن حریث «۱»

---

(۱)- عمرو بن حریث بن عثمان قرشی مخزومی کوفی، عمرش در وقت رحلت پیامبر دوازده سال بود و جزء کودکان رهاشده ای بود که پیغمبر در فتح مکه پدرشان را آزاد کرد. عمرو از طرف زیاد و عبید الله والی کوفه بود و در سال ۸۵ یا ۹۸ هجری درگذشت (تهذیب التهذیب ۷/ ۱۷)

و اشعث بن قیس و حجار بن ابجر «۱» فرستاد و هر کدام را وعده داد که اگر امام حسن (ع) را بطور ناگهانی بکشند، فرماندهی سپاه را به-

آنها خواهد بخشید، یا دخترش را به همسری آنان میدهد و یا چندین هزار درهم می بخشد، این خبر که به امام رسید زرهی در زیر لباس می پوشید و هرگاه به نماز می ایستاد آن زره را در برداشت «۲»

(۱)

انبوه رشوه خواران

صاحبان جانهای بیماری که اثری از تهذیب دین را نیافته بودند بمعاویه گرویدند و شیرینی دنیاشان بفریفت و وعده های معاویه در کامشان مزه کرد و سر به آستانش نهادند و دعوتش را لبیک گفتند و فرمانش را پذیرفتند، نامه نویسی ها شروع شد و سرشناسان و اشراف و وجیه المله های دنیا خواه طومارهائی نوشتند و برای معاویه فرستادند و آمادگی خود را برای گسستن از امام، هر طور که معاویه بخواهد اعلام داشتند و این نامه ها متضمن دو مطلب بود:

۱- حسن (ع) را پنهانی یا آشکار تسلیم معاویه کنند.

۲- هر وقت که معاویه بخواهد امام را بناگهانی بقتل برسانند.

---

(۱)- حجار بن ابجر عجلی پدرش نصرانی بود و بپدرش گفت مردم را می بینم که داخل دین اسلام می شوند و من هم میخواهم مسلمان شوم، پدرش گفت صبر کن تا ترا پیش عمر ببرم تا مسلمان شوی ولی باید در این پذیرش مقصدی عالی داشته باشی و او را به نزد عمر برد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و پسرم حجار می گوید اشهد ان محمدا رسول الله، عمر گفت چرا خودت نمی گوئی؟

گفت من امروز یا فردا می میرم، مرزبانی در معجم الشعراء می نویسد ابجر در زمان امیر المؤمنین چندی کم قبل از شهادتش، بمذهب نصرانیت درگذشت و جنازه او را نصرانیها تشییع کردند و پسرش حجار با گروهی از مردم در کناره ای او را مشایعت می کرد (الاصابه ۱/ ۳۷۳)

در بسیاری از کتب تاریخی آمده است که حجار از جمله کسانی است که به امام حسین ع نامه نوشت و او را به عراق دعوت کرد ولی چون امام به عراق آمد این مرد تبهکار پیشاپیش سپاه کوفه بجنگ آن حضرت آمد.

(۲)- علل الشرایع ص ۸۴

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۳۲

(۱) معاویه هم عین این نامه ها را برای امام میفرستاد تا امام را به خیانت سپاهیانش آگاه کند، امام، با دریافت این نامه ها به تباهی و پستی و بدبینی یارانش یقین پیدا کرد «۱».

از آثار شوم رشوه و خیانت که دلهای بیمار را فرا گرفته و ارزشهای انسانی را بباد داده بود وقوع حادثه اسف انگیز دیگری بود که اندوهی فراوان برای امام ببار آورد.

امام فرماندهی از قبیله کنده را به همراه چهار هزار نفر به انبار فرستاد و به او فرمان داد که در آنجا فرود آید و هیچ کاری نکند تا دستور لازم به او برسد وقتی که فرمانده کندی در انبار فرود آمد، معاویه نامه ای به همراه پیکی برای او فرستاد و گفت: اگر بسوی ما بیائی فرمانداری یکی از نواحی شام یا عراق را بتو وامی گذارم و هیچ کس را بر تو نمی گمارم و پانصد هزار درهم نیز برای او فرستاد، فرمانده خائن کندی پولها را گرفت و به همراه دویست نفر از خویشان و یارانش بمعاویه پیوست، امام از شنیدن این خبر بسختی اندوهناک شد و از این مردمی که بخیانت گرائیده و جانب باطل و گمراهی را گرفته اند غمی بزرگ بدل گرفت و دردمندانه بسخن ایستاد و فرمود:

«این مرد کندی هم به معاویه پیوست و بمن و شما خیانت کرد و

من چنـدین بار گفتم که شـما مردم وفائی نداریـد و بندگان دنیایید، اکنون مرد دیگری را بجای او میفرسـتم ولی میدانم او هم بزودی مثل رفیق شما بما خیانت میکند و رضای خداوند را درباره ما مراعات نمی کند».

امام مرد دیگری را از قبیله بنی مراد با چهار هزار نفر بسوی معاویه فرستاد و در حضور مردم به او تأکید کرد که خیانت نورزد، اما به او خبر داد که تو هم مثل آن فرمانده کندی خیانت می کنی

---

(۱)- جنات الخلود فصل نهم، کشف الغمه ص ۱۵۴ و کتابهائی دیگر.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۳۳

و او را قسم داد که مرتکب چنین خطائی نشود ولی بـازهم به او اطمینـانی نـداشت و بمردم خـبر میـداد که این مرد هم بزودی خیانت خواهد کرد.

(۱) فرمانده مرادی هم به همراه سپاهیانش به انبار رفت و معاویه که از ورودش خبر یافت، پیک هائی بدیدارش فرستاد و نامه ای مثـل همـان نـامه کـه برفیقش نوشـته بـود بـه او فرسـتاد و پنـج هزار درهـم و شایـد پانصـد هزار درهم به او پرداخت کرد و فرمانـداری یکی از نواحی شام یا عراق را به او وعـده داد، فرمانده خائن هم به امام نارو زد و راه معاویه را در پیش گرفت و به پیمانهائی که بسته بود وفا نکرد «۱».

چنین خیانتهائی را گروهی فراوان از اشـراف و سرشـناسان عراق مرتکب شدند و زلزله ای در بنیان لشکر انداختند و هماهنگی آنها را از هم پاشیدند.

(۲)

غارت اردوگاه امام

جانهای سپاه امام به آخرین حد پستی و زشتی رسید و ابرهای سیاهی بر آنها سایه افکند که برقی از شرافت و بزرگواری در آن نمی درخشید، بحدی که از ارتکاب هرگونه گناه

و تباهی پروائی نداشتند و چنان به پستی گرائیده بودند که اموال یکدیگر را بغارت میبردند و جسارت را به آنجا رسانیدند که به اردوگاه امام هجوم بردند و وسائل و اثاثه آن حضرت را بیغما بردند و بگمان قوی در این تبهکاریها، گروه خوارج سهمی بزرگ داشتند زیرا آنها حرمتی برای امام و اموال مردم قائل نبودند و آنها اموال هر کس را که حاضر بقبول اندیشه های تباهشان نبود بر خود حلال می دانستند، غارتگری اموال امام دو بار باین شرح انجام گرفت:

---

(۱)- البحار- ۱۰/ ۱۱۰

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۳۴

(۱) ۱- موقعی که معاویه به پنهانی به جاسوسهایش دستور داد که در سپاهیان عراق شایع کنند که قیس بن سعد کشته شده است و مردم که چنین خبری را شنیدند به غارت اموال یکدیگر پرداختند و کار را به یغمای اردوگاه امام کشانیدند «۱»

بقرار روایت بعضی کتب تاریخی، آنها حتی فرشی را که امام بر روی آن نشسته بود از زیر پایش کشیدند و ردایش را از دوشش برداشتند «۲».

۲- وقتی که معاویه، مغیره بن شعبه و عبد اللّه بن عامر و عبد الرحمن بن حکم را برای مذاکرات صلح بجانب امام فرستاد، آنها پس از بازگشت از حضور امام برای فتنه انگیزی با صدای بلند می گفتند «خداوند بوسیله فرزند پیامبر، خون ما را حفظ کرد و امام دعوت صلح را پذیرفت» سپاهیان که این گفتار دروغ را شنیدند دچار سراسیمگی سختی شدند و به خیمه امام حمله بردند و آن را غارت کردند «۳».

(۲)

تکفیر امام

سیاهی نادانی و بدبختی بر این سپاه بی عقیده و زشت خوی چنان خیمه زد که در میدان گمراهی و شقاوت همچنان می تاختند

و هر گونه سرکشی و گناهی را مرتکب می شدند و کار جهل و سیه دلی را بجائی رسانیدند که بعضی حکم بتکفیر فرزند پیغمبر دادند و جراح بن سنان بقصد کشتن امام به آن حضرت تاخت و فریاد زد:

«ای حسن، تو هم بمانند پدرت مشرک شدی؟!»

گروهی این تجاوز و گستاخی دردناک را بساحت فرزند پیامبرشان دیدند

---

(۱)- تاریخ طبری ۴/ ۱۲۲، البدایه و النهایه ۸/ ۱۴

(۲)- البحار، اعیان الشیعه، تاریخ یعقوبی

(۳)- البحار، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۳۵

و بحمایتش برنخاستند و مرد تبهکار را سرزنش نکردند، زیرا دیگر پند و نصیحت اثری نداشت و کسی بحق نمی گرائید، بگمان زیاد، کسانی که امام را تکفیر می کردند همان گروه خوارج بودند و کسی جز این بدکاران جرأت چنین جسارتی را نداشت.

(۱)

سوء قصد به امام

اندوه ها و گرفتاریهای امام از سپاهیان نابکارش باین اندازه هم پایان نیافت و دردهائی بزرگتر در انتظارش بود تا بدانجا که گروهی از رشوه خواران و خوارج آهنگ جانش کردند و امام سه بار مورد سوء قصد قرار گرفت ولی جان بسلامت برد.

۱- بهنگام نماز، تیری بسوی امام انداختند ولی به حضرتش آسیبی نرسید.

۲- جراح بن سنان بر ران امام ضربتی فرود آورد و تفصیل این ماجرا بطوری که شیخ مفید می نویسد چنین است:

امام خواست که میزان فرمانبری پیروانش را بیازماید و در این مورد آگاهی بیشتری یابد، بدین جهت فرمان داد که منادی مردم را بنماز جماعت فرا خواند و پس از ادای نماز بسخن ایستاد و فرمود:

«ستایش خدای راست چنانکه ستایشگران او را می ستایند و گواهی میدهم که خدائی جز او نیست چنانکه هر گونه گواهی بر یکتائیش چنان گواهی میدهد و

شهادت میدهم که محمد (ص) بنده او و فرستاده اوست که خدایش بحق فرستاد و امانت گذار وحیش فرمود. اما بعد، من بخدا قسم امید میدارم که بلطف و منت پروردگاری بهترین اندرزگوی بندگانش باشم و هرگز کینه ای از هیچ مسلمانی بدل نمی گیرم و نسبت بکسی اراده بد و نیت ناروائی ندارم و شما آنچه را که در هماهنگی و یگانگی ناخوش دارید

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۳۶

بهتر است از پراکندگی و تفرقه ای که دوست میدارید، آنچه من درباره شما میدانم و میخواهم از خواست خود شما بهتر است، پس نافرمانی من را نکنید و رأی مرا ناچیز نشمارید، خداوند، من و شما را ببخشاید و ما را به آنچه خواست و خشنودی اوست هدایت فرماید»

(۱) مردم بیکدیگر نگاه کردند و بهم گفتند منظورش از این گفتار چیست؟

بعضی گفتند بخدا قسم میخواهد با معاویه صلح کند و حکومت را به او بسپارد.

تا این سخن بین آنها رد و بدل شد فریاد زدند این مرد، کافر شده است و به خیمه اش هجوم آوردند و آن را غارت کردند حتی سجاده اش را از زیر پایش کشیدند و مرد تبهکاری بنام عبد الرحمن بن عبد اللّه بن جعال ازدی به امام حمله برد و عبایش را از دوشش برداشت، امام بدون ردا باقی ماند و شمشیرش همچنان بر میانش بود و گفت تا اسبش را آوردند و گروهی از خاصان و شیعیانش او را در میان گرفتند و به نگهبانیش پرداختند و امام گروه دیگری از قبیله ربیعه و همدان را هم فرا خواند تا دورش را گرفتند و دیگر مردمان را، کنار زدند و امام با همراهانش براه افتاد

ولی جمعی از غیر شیعیانش در صف نگهبانان جا گرفتند و چون امام به مظلم ساباط رسید مردی از بنی اسد بنام جراح بن سنان دشنه ای بیرون کشید و افسار قاطر امام را گرفت و فریاد زد:

«اللّه اکبر، ای حسن تو هم مانند پدرت بخدا شرک آوردی!!»

و با دشنه اش ران امام را درید امام گردن او را کشید و هر دو بر زمین افتادند و مردی از شیعیان امام بنام عبد اللّه بن حنظل طائی خود را بروی جراح انداخت و دشنه را از دستش گرفت و بر او نواخت و مردی دیگر بنام ظبیان بن عماره خود را بروی او

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۳۷

انداخت و بینی او را کند و امام را که بسختی مجروح شده بود بر تختی خوابانیدند و بمدائن بردند و به قصر سفید که مرکز فرمانداری مدائن بود برای معالجه منتقل کردند «۱».

(۱) ۳- با خنجر هم در وقت نماز به آن حضرت حمله بردند و مضروبش ساختند «۲».

پس از این حوادث دردناک، اندیشه های پلید این نامردمان بر امام روشن شد و دانست که تبهکاریها و شروری از این بیشتر بر او وارد خواهد شد و ممکن است او را بگیرند و تسلیم معاویه کنند و کرامتش را بهدر دهند یا با سوء قصد دیگری خونش را بریزند و بدون آنکه مسلمانان از قربانی کردن او سودی ببرند بزندگیش خاتمه دهند.

(۲)

موقعیت خطرناک

وضع دردناک امام در چنین موقعیت لرزان و ناگواریهای سیاهی که هر بردباری را به ناشکیبائی میکشد همراه با اندیشمندی و بیداری بود و خردمندی و درست اندیشی و احتیاط او در چنین هنگامه ای که سپاهی به آن دچار شده

بود ایجاب میکرد که بزرگان و سرداران سپاه را فراهم آورد و پدیده های تلخ و زیانهای فراوانی را که صلح با معاویه ببار می آورد به آنها یادآوری کند و از این روی بآنها فرمود:

«وای بر شما، بخدا قسم، معاویه به وعده هائی که بشما در برابر کشتن من داده است وفا نخواهد کرد و من میدانم اگر با او از در مسالمت درآیم مرا آزاد می گذارد که بدین پیامبرم رفتار کنم و خدای بزرگ را پرستش کنم اما شما،! بدرستی می بینم که فرزندانتان بدریوزگی پسران آنها بروند و از آنها آب و نان بخواهند و آنها با

---

(۱)- الارشاد ص ۱۷۰

(۲)- ینابیع الموده ص ۲۹۲

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۳۸

وسائلی که در اختیار دارند به فرزندان شما چیزی ندهند، ای مرگ و دوری رحمت خدا بر آنان باد با کارهای ناروائی که می کنند و بزودی ستمکاران خواهند دانست که چه سرنوشت شومی خواهند داشت».

(۱) ولی گفتار مستدل امام که برای مصلحت اندیشی و لزوم پایداری آنها بیان می شد هرگز تأثیری نمی بخشید و هر آن بر تنگی موقع امام و شدت گرفتاری ها و ناگواریهای دردناک حضرتش افزوده می شد و فرماندهان سپاه از فرصت جراحت و معالجه امام استفاده میکردند و برای پیوست فضاحت بارشان به معاویه بیشتر تلاش میکردند و بهر وسیله ای دست می بردند و امام از همه این اقدامات ننگین و خواریهای خیانت باری که برای پیوستن بدشمن مرتکب می شدند بخوبی آگهی داشت.

بواقع وضع امام در چنین هنگامه اسف باری موجب سرگردانی و حیرت بود زیرا از یک سوی میدید که مبارزه با معاویه یک جهاد واجب و ضروری است که بفرمان دین و لزوم شرع باید انجام یابد

و از سوی دیگر بهم پاشیدگی و دگرگونی سپاه عراق را میدید و شاهد اسباب چینی های رسواگری بود که برای کشتن او صورت می پذیرد و بناچار از اصلاح آنها نومید شد و دست از آنان بازداشت و با همه اینها بازهم خواست آنها را بیازماید و از میزان پایداریشان در صورت شعله ور شدن آتش جنگ آگهی یابد و بدین جهت به یارانش فرمان داد تا سپاهیان را بنماز جماعت فرا خوانند و چون همگان فراهم آمدند بسخن ایستاد و پس از ستایش پروردگار چنین فرمود:

«بخدا سوگند ما هرگز در مبارزه با مردم شام پشیمانی و تردیدی نداریم، ما اکنون با دشمن با سلامت و صبر می جنگیم، اما دیگر دشمنی ها سلامت را از میان برداشت و سراسیمگی به-

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۳۹

شکیبائی پایان داد، شما روزی که به جنگ صفین می رفتید دینتان پیشاپیش دنیاتان بود ولی امروز دنیاتان، دین شما را به پشت افکنده است، شما اکنون بین دو گروه از کشتگان قرار دارید، کشته هائی که در صفین بر آنها میگریید و کشتگانی که در نهروان خواستار انتقام آنهائید و بقیه خوار و کینه توزند».

(۱) امام در این گفتار رسا از بعضی عوامل که موجب پراکندگی و نابودی سپاه شده اند سخن گفت و بعد اشاره به درخواست صلح معاویه کرد و فرمود:

«آگاه باشید که معاویه ما را بکاری میخواند که در آن عزتی نیست، اکنون اگر برای مرگ آماده اید بر او حمله میبریم و با ضربه های شمشیر بر او فرمان میرانیم، و اگر خواهان زندگی هستید دعوتش را می پذیریم و بدرخواستش رضایت میدهیم»

هنوز سخنان امام پایان نیافته بود که از همه سوی لشکر فریادی هماهنگ بلند شد

و فریاد زدند: زنده می مانیم، زنده میمانیم «۱».

امام پس از این ماجرای دردناک، دانست که اگر بخواهد با معاویه بجنگد تنها و دست خالی میماند و هیچ کس در این مبارزه سخت یاریش نمی کند و پناهگاه استواری هم ندارد که به آن پناه برد و از نقشه های رسوای فرماندهان ارتش آگهی یافت که میخواهند او را دست بسته تسلیم معاویه کنند یا بناگهانی بکشند و با مشاهده چنین موقعیت سیاهی، مصلحت را در پذیرش صلح دید و پیش از آنکه فاجعه ای ننگین پیش آید در قبول آن شتاب ورزید.

یزید بن وهب جهنی به بدحالی دائمی امام و کینه توزی اوباش بی سر و پای کوفه نسبت به آن حضرت اشاره میکند و میگوید: وقتی که امام از شدت جراحت در مدائن بستری بود به عیادتش رفتم و گفتم:

«ای پسر پیغمبر، مردم سرگردانند».

---

(۱)- حماه الاسلام ۱/ ۱۲۳، المجتبی ابن درید ص ۳۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۴۰

(۱) امام با غمی بزرگ و اندوهی ژرف و دردناک بمن چنین پاسخ داد:

«بخدا قسم، من معاویه را از اینها بهتر میدانم که خود را شیعه من شمارند و آهنگ جانم را دارند و خیمه ام را غارت می کنند و اموالم را میبرند، بخدا اگر بتوانم از معاویه پیمانی بگیرم که خونم ریخته نشود و پیروانم و خاندانم در امان بمانند برایم بهتر است که بدست این مردم کشته شودم و خاندانم نابود گردند، بخدا قسم اگر با معاویه صلح کنم و عزیز بمانم بهتر است که با پستی و اسارت بدست اینها بیفتم و کشته شوم، اگر بخواهم با معاویه بجنگم اینها گردن مرا می گیرند و تسلیم دشمن می کنند و آنگاه معاویه یا مرا

میکشد یا بر من منت می گذارد و رهایم می کند و این ننگ همیشه برای بنی هاشم میماند و معاویه و دودمانش بر زنده و مرده ما همیشه منت می گذارند».

امام در این گفتار از آنچه بدست این شیعه نمایان دروغین به او خواهد رسید خبر داد و از گستاخی و جسارتی که بشخصیت ممتازش وارد خواهند آورد سخن گفت و پایان کار این منافقان را بیان داشت که یا او را می کشند و یا تسلیم معاویه می کنند معاویه هم یا او را می کشد و یا رهایش می سازد و قدرت خود را به امام می نمایاند و این برای همیشه بنی هاشم را دچار ننگ و سرافکندگی خواهد کرد.

(۲) امام با توجه به این وضع نابسامان و حوادث خطرناک، عواقب جنگ با معاویه را از نظر گذرانید و نتایج شوم و سیاه و خطراتی را که برای اسلام و مسلمین پیش خواهد آمد بررسی کرد و دید از میان اینهمه سپاهی فقط گروهی بسیار اندک بحمایت او برمی خیزند و این گروه را خاندان پیامبر و عده ای از صحابه وفادار رسول و شاگردان

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۴۱

امیر المؤمنین که پرچمدار تعلیمات و حقایق اسلامی هستند تشکیل میدهند و اگر اینان در زیر سنگ آسیای جنگ نابود شوند همه معنویات اسلام از بین میرود و کیان دین و پایگاه آئین در هم کوفته می شود، زیرا همین گروه اندک اند که توانائی گسترش حقایق دین را دارند، بعلاوه از قربانی شدن آنها سودی نصیب اسلام نمی شود، زیرا معاویه با فریب کاری سیاهی که دارد به اندام این قربانیان لباس تجاوزکاری می پوشد و آنها را به نافرمانی و اخلال نظم در امنیت همگانی متهم

می سازد و جنگ با آنها را برای حفظ کیان اسلامی و امنیت مسلمین از اخلال و اضطراب واجب می شمارد.

(۱) بحق در چنین هنگـامه خطرنـاکی، سرگردانیها و حیرتهائی فراوان پیش می آیـد و بایـد از این تنگنا با انـدیشه ای درست بیرون آمد و یا قربانیهای فراوانتری باید داد.

امام دیـد که فعلا مصـلحت در پذیرش صـلح است و پس از آن بایستی برای واژگونی قدرت معاویه بنحوی دیگر اقدام کرد و به او میـدان داد تـا چهره زشت خود را نشان دهـد و عار و عیارش را بر همگان آشـکار سازد، بـدین جهت صـلح را پـذیرفت، صلحی کـه بهر روی ضـروری بـود و عقـل و شـرع آن را واجب میـدانست و وضـع نابسامـان آن روز اقتضـای چنین اقـدامی را داشت، علاوه بر اینها، علل دیگری هم برای صـلح وجود داشت که بتوضیح آنها می پردازیم و هر گونه شک و تردیدی را در این مورد برطرف می سازیم.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۴۳

(۱)

بررسی صلح

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۴۵

(۱) دربـاره صـلح امـام حسن، گمانها و گفتاری فراوان پیش آمـده که از میان آنها دو رأی کاملا بتمام معنی متضاد ابراز شـده است و یکی از این دو رأی مسلما نادرست و اشتباه است، چنانکه در دو نظر مخالف یکی از آنها مسلما غیر واقع خواهد بود.

«اول» نخستین رأی از این دو نظریه متضـاد، از تبرئه امام در مورد صـلح حکایت می کنـد و این اقـدام را برای امام موفقیتی بی اندازه میداند، و عللی در تأیید این نظریه بیان شده است و گروهی از دانشـمندان و پژوهشـگران می گویند حسن (ع)، امام بود و امام از هر- گونه خطا و اشتباهی بدور و معصوم است

و هرگز کاری را که مخالف مصالح امت باشد انجام نمی دهد، و ما از آنها در پایان این گفتار، نام می بریم، علت دیگری هم که در تأییـد علت نخستین بیان شـده بر بنیان مـدارک اسـتواری است که ناگزیری امام را در پذیرش صـلح مدلل میدارد مانند تباهی توده مردم و خیانت بزرگان و سرشناسان و سرداران سپاه و عواملی دیگر.

[نظریه سطحی و صاحبان آن]

اشاره

«دوم» خلاـصه نظریه دوم، بیـانگر نـاتوانی امـام و عـدم احـاطه او بشؤون سـیاست ملی و اداره امور حکومت است و اینکه امـام نتوانسته است از روشهای سیاسی بعنوان اینکه چنین روشهائی مخالف دین است استفاده کند.

آنها می گوینـد لازم بود که امام با معاویه بجنگـد، اگر پیروز می شد که بهدف خود میرسـید وگرنه در راه مجد و عظمت که شعار

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۴۶

بنی هاشم و هدف مصلحین است شهید می شد.

ایـن رأی بظـواهر امر متـوجه اسـت و راهی به واقعیت و حقیقت نـدارد و پدیـده عـدم آگهی به مسـائلی است که آن روز امـام گرفتار آنها بود و از شـناسائی مردم آن زمان و روش و اعتقادشان حکایت می کند و بدین جهت نظریه ای سطحی است که از تحقیق و واقعیت بدور است، صاحبان این نظریه بشرح زیرند:

(۱)

۱- صفدی

صفدی در شرح این فرد شعر از قصیده لامیه العجم می نویسد:

آسـایش طلبی اراده انسـان را از بلنـدهمتی بـازمی دارد و مرد را به بیکـارگی می افکنـد و می افزایـد که گروهی از بزرگان و سرشـناسان پیشین که دارای دانش و مقام بودند، بخاموشی و انزوا گرائیدند و موقعیت و مقام خود را بدیگران سپردند از جمله حسن بن علی بن أبی طالب که بمعاویه گفت وامهای من را پرداخت کن تا منهم خلافت را بتو واگـذار کنم، معاویه هم وام او را پرداخت و خلافت را بچنگ آورد «۱».

(۲)

۲- دکتر فیلیپ حتی

این مورخ، می نویسـد (در آغاز حکومت معاویه جهشـی بزرگ بر مخالفت او پدید آمد و مردم عراق، حسن بن علی را خلیفه

شرعی دانستند و خلافتش را پذیرفتند و اقدام آنها هم منطقی بود زیرا حسن بزرگترین پسران علی و فاطمه بود و فاطمه هم تنها دختری بود که پس از مرگ پیامبر از او باقی مانده بود اما حسن تمایل به کام جوئی و بزرگ منشی داشت و بحکومت و اداره امور مسلمانان علاقه ای نداشت

---

(۱)- شرح لامیه العجم ۲/ ۲۷- صفدی در این نظریه اشتباهی بزرگ کرده، کجا امام مقام خلافت را در برابر پرداخت وامش بمعاویه واگذار کرده؟

از این تهمت باید بخدا پناه برد.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۴۷

و مرد استقامت نبود، بدین جهت از خلافت کناره گرفت و به مستمری سالیانه ای که معاویه به او می پرداخت قناعت ورزید!! «۱».

(۱)

۳- علائلی

او در تاریخ الحسین. می نویسد (حسن میتوانست از راه مشورت و حماسه، سپاهیان پراکنده خود را فراهم آورد و بجنگ برانگیزد و روح اراده و پایمردی را در بین آنها زنده کند چنانکه سرداران پراستقامتی مانند ناپلئون بچنین اقدامی دست زدند، ناپلئون هم سپاهیانی داشت که مانند لشکریان عرب بر اثر نبردهای طولانی از هم پاشیده شده بودند و جنگ هائی پیاپی که در اروپا ادامه داشت آنها را ناتوان ساخته بود ولی ناپلئون به همراه سپاهیانش در امواج مرگبار جنگ فرو رفت «۲».

(۲)

۴- «روایت م رونلدس»

این مستشرق میگوید «بنا به اخبار تاریخی، حسن دارای نقص قوای معنوی بوده و شایستگی عقلی در رهبری مردم و نجات آنها را نداشته است!!» «۳».

(۳)

۵- لامنس

این انگلیسی تبهکار گنه پیشه که از تاریخ اسلامی هیچ چیز نمی داند می نویسد:

(۱)- العرب ص ۷۸

(۲)- قسمت دوم از تاریخ الحسین ص ۲۸۳

(۳)- عقیده الشیعه که به عربی برگردانده شده است، این مستشرق از دشمنان و کینه توزان اسلام است و کتابش سرشار از دروغ و حمله به اسلام و ناچیز شمردن ارزشهای اسلامی و شخصیت های بزرگ مسلمان است، استاد سید عبد الهادی مختار در مجله البیان الزاهره در شماره مخصوصی که بنام حضرت سید الشهداء منتشر شده بدروغها و افتراهای نابجای او پاسخ گفته است (سال دوم شماره ۳۵- ۳۹)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۴۸

«پس از قتل علی، با حسن بیعت شد و یارانش تلاش کردند که او را بجنگ با معاویه برانگیزند ولی حسن که مردی آسایش طلب و خویشتن دوست و بی همت!! بود بدرخواست و التماس آنها اعتنائی نکرد و همیشه در اندیشه آن بود که با معاویه سازش کند و کارش باین سبب با مردم عراق به اختلاف کشید و کار بدانجا رسید که سپاهیان، حسن را که فقط اسما امام آنها بود مجروح کردند و حسن در این وقت هیچ نقشه ای جز بکنار آمدن با امویان نداشت و معاویه هم بر سر مزد واگذاری خلافت با او چانه میزند، حسن با پرداخت دو ملیون درهم مستمری به حسین قناعت نکرد بلکه برای خودش هم پنج ملیون درهم مستمری می خواست تا بقیه عمر را در یکی از نواحی فارس بگذراند.

(۱) مردم عراق که از این قرار و مدار

آگـاه شدنـد بـا حسن (ع) به مخالفت برخاسـتند و به او اعتراض کردنـد و معلوم شـد که امام آنچه را که معاویه از او خواسـته پـذیرفته است و مخالفت و اعتراض مردم عراق بحـدی شدید شد که فرزند پیامبر با جرئت به پشـیمانی خود اقرار کرد و ضـمنا درخواست اضافه مستمری خود را تکذیب نمود.

و بالاخره کار به آنجا کشید که امام حسن عراق را ترک گوید و راهی مدینه شود!! «۱»

---

(۱)- دائره المعارف اسـلامی ج ۷ ص ۴۰۰ مطـالب این کتـاب سراسـر دروغ و تهمت است و حمله هـائی نـاروا و تهمت هائی نابجا به اسـلام و پیشوایان بزرگ مسلمین وارد آورده است مخصوصا بحث هائی که درباره شیعه بوسیله لامنس نوشته شده که سراسر دروغ و بهتان نسبت به ائمه شیعه است، علت هم آن است که انجمن های تبشیر مسیحی که چنین نوشته های ناروائی را بـا قلمهـای مزدور خود مینگارنـد وظیفه دار حمله باسـلام و مخـدوش سـاختن فریبکارانه به حقایق آننـد و علاوه بر این نوشـته هاشان سطحی و بی ارزش و دور از تحقیق و بررسی کامل در متون تاریخی است.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۴۹

(۱) اینگونه تاریخ نویسانی که از صلح امام حسن انتقاد می کنند یا نسبت به اسلام حسادت و کینه میورزند و یا در کار تحقیق از داشـتن انصاف و انـدیشه آزاد بی بهره انـد و گفتارشان مسـتند بدلایل روشن تاریخی نیست و قضاوتی هم که غیر منصـفانه درباره امام حسن کرده انـد پدیـده ناآگاهی آنها از تاریـخ اسـلام و ماجراهای گوناگونی است که امام را در آن دوران احاطه کرده و بپذیرش صـلح ناچارش ساخته است و تاریخ نویسـی که میخواهد چهره روش شخصیتهای اسلامی را برای مردم ترسیم کند،

باید بتمام اوضاع و احوال آن روزگاران احاطه یابد تا نظراتش درست و خالی از اشتباه باشد.

در بی مایگی نوشته های بعضی از این مستشرقین داستان خنده آوری است که توجه به آن در اینجا لازم است، یکی از مستشرقین و مورخین اروپائی که به ایران می آید و در شهر تهران زبان فارسی را فرا میگیرد و میخواهد درباره اوضاع اجتماعی و خصوصیات اخلاقی ایرانیان کتابی بنویسد، یک روز صبح باربرهائی را می بیند که اثاثه و لوازم خانگی را با خود میبرند و عده ای هم پیشاپیش آنها موسیقی می نوازند از کسی می پرسد اینها چیست؟

میگوید جهاز عروس است و دوباره می پرسد اسم داماد چیست؟ آن مرد میگوید (منظورت چیست) شب که میشود، مستشرق مردی را می بیند که در خیابان زنش را کتک میزند، از کسی میپرسد جریان چیست؟ می گوید این مرد زنش را که بدون جهت خانه را ترک گفته و رفته است کتک میزند، مستشرق می پرسد اسم این شوهر چیست؟ آن مرد می گوید (منظورت چیست) مستشرق گمان می کند اسم دامادی که صبح برایش جهاز میبردند و اسم شوهری که شب زنش را کتک میزد (منظورت چیست) است و می آید و در کتاب تاریخی که برای ایران تهیه می کند می نویسد، در تهران دامادی را دیده که صبح برایش جهاز می برده اند و همان شب عروس را در خیابان کتک میزده و نامش هم (منظورت چیست) بوده است. این وضع مستشرقین در امور بسیار ساده و بدیهی است و چنین اشخاصی چگونه میتوانند درباره حوادث پیچیده گذشته بررسی و تحقیق کنند و اگر هم بگوئیم تحریفی در تاریخ نکرده اند، مسلما باید بدانیم که گفتارشان قابل اعتماد نیست و باعث تأسف است

که جوانهـای مـا توجهی فراوان بگفتـار این خارجیها پیـدا کرده و نوشـته هایشان را که دور از واقعیت و تحقیق کامل است می پذیرند.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۵۰

(۱) آنچه ما اکنون می نگاریم نتیجه آگهی ما به بعضـی عوامل یا اندکی از شناخت برخی علل است که موجبات صلح امام را با دشـمنش فراهم آورد و خلاصه بعضـی بررسیها و بازشناسـی هائی است که از حوادث گذشـته و وقایع بعـدی دوران صـدر اسـلام بدست آورده ایم و روحیه سپاه معاویه و اعمال ناروای او را از متون تاریخی کشف کرده ایم، در مقابل بتاریخ و روش پسـندیده و روشن امـام و سـیاست راستین خانـدان پیغمبر وقوف یـافته و دانسـته ایم که آنهـا برای رسـیدن بحکومت، هرگز به اسباب چینی ها و فریبکاریهائی که مخالف روح اسلام است دست نمیزنند.

اینـک پیش از آنکه علـل صـلح را بررسـی کنیم، نمـونه هـائی از جریانـات گذشـته را برای اثبـات نظریه خـود می آوریم زیرا بازگشت به آن مسائل برای بیان این حقایق، بهر جهت ضـروری می نمایـد و باز کردن پیچیـدگیهای تاریـخ و نگاه به آنچه در آن دوران می گذشت برای ما اهمیتی فراوان دارد و ما نظر خوانندگان را بدین جهت بمطالب زیر معطوف میداریم:

[نمونه هائی از جریانات]

اشاره

(۲)

۱- بی انضباطی ارتش

اشاره

بزرگترین خطری که حکومت هـا بـا آن روبرو می شونـد غالبا زائیـده بدسـرشتی واحـدهای سپاه و مخالفت و نافرمانی آنها با فرمانـدهی کـل قواست، سپاه عراق هم بچنین پراکنـدگی و عصـیانی گرفتار بود در صورتی که سـپاه معاویه گرفتار این وضـع نابسامان نبود و یکپارچه از مقام فرماندهی خود اطاعت میکرد و از چنین لرزشها و لغزشها و واژگونگیها برکنار بود.

علت از هم پاشیدگی و سراسیمگی و تفرقه سپاه عراق را باید در موارد زیر بررسی کرد:

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۵۱

(۱)

الف- اخلالهای حزبی

اشاره

یکی از بزرگترین خطراتی که ارتش را تهدیـد می کنـد، اخلالهای حزبی و جنددسـتگیهای شومی است که وحـدت آن را در هم می کوبـد، خاصه آنکه گروه هائی در سپاه پیـدا شوند که با مقام حکومت مخالفت ورزند و یا پیوندی پنهانی با بیگانگان برقرار سازنـد و با الهام و کمک گیری از آنها نظام و انضـباط ارتش را در هم ریزنـد، در این صورت دولت هرگز نمیتوانـد نه دیر و نه زود بحصول پیروزی دست یابد.

در ارتش عراق هم دو حزب نابکار وجود داشت که هرگز نسبت بحکومت امام وفادار نبودند و همه تلاش و کوشـش خود را برای برانداختن دولت هاشمی بکار میبردند، این دو حزب عبارت بودند از:

(۲)

حزب اموی

اینها از خاندانهای سرشـناس و گروه هائی اشرافی بودند که تنها هدفشان بدست آوردن پست و مقام و رسیدن به پول و قدرت بود، بمانند عمر بن سـعد، قیس بن اشـعث، عمرو بن حریث، حجار بن ابجر، عمرو بن حجاج و دیگر کسانی که هیچ پیوندی با فضـیلت و بزرگمردی نداشـتند و اینها مهمترین عناصر شکل دهنده سپاه بودند که با معاویه سروسری داشتند و به او وعده داده بودنـد که امـام را ترور کننـد و یـا دست بسـته تحویلش دهنـد و در میـان سـپاه عراق کارهـای ننگین و خطرناکی به این شـرح مرتکب می شدند:

۱- جاسوسهائی بودند که وقایع سپاه امام را آنچه پنهان و آشکار بود می نوشتند و برای آگاهی معاویه میفرستادند.

۲- شیوه پلید واسطگی را دنبال میکردند و دلالهائی بودند که بین معاویه و بزرگان عراق بایجاد ارتباط میپرداختند.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۵۲

۳- در میان سپاهیان به هوچیگری و جنجال بازی دست میزدند و آنها را از

نیروی معاویه و ضعف قوای امام میترسانیدند و چنین کارهای ناروائی موجب ناتوانی و پراکندگی سپاه و تلاشی قدرت و ضعف روحیه افراد می گردید.

(۱)

حزب خوارج

برنامه این دار و دسته خطرناک، مبارزه با حکومت وقت و تلاش در واژگونی آن با دست یابی بهمه وسائل بود. آنها افکار نادرست خود را بطرز خطرناکی در بین سپاهیان عراق پخش میکردند و ناشرین این اندیشه های سیاه برخورد آراء را لازمتر میدانستند و به دلها و دماغها حمله میبردند و افراد را بگمراهی می کشاندند، چنانکه زیاد بن أبیه درباره اثربخشی گفتار خوارج می گفت «اثر سخن آنها در دلها بیشتر از تأثیر آتش در هیزم خشک است» و مغیره بن شعبه، شدت نفوذ آنها را در مردم چنین توصیف میکرد «اینها بهر شهری که میروند مردمش را فاسد می کنند» «۱».

خوارج با همین فریبکاری و سفسطه بازی خود مردم ساده و سطحی و عامی را تحت تأثیر قرار دادند و با صدای بلند شعار دادند و گفتند (جز حکم خدا فرمانی نیست) در صورتی که بقول فان فلوتن منظورشان حکم شمشیر بود نه حکم خدا «۲».

نقشه و اندیشه خوارج، قیام بر ضد خلافت اسلامی بود و آن را جهادی دینی میدانستند و قربانی شدن در آن راه را لازم می شمردند و بدین جهت زشت ترین و سیاه ترین انقلابها را بر ضد حکومت ها براه می انداختند و میدان را بر آنها تنگ میکردند، خوارج کینه ای شدید نسبت به حکومت بنی هاشم ابراز میداشتند، زیرا در جنگ نهروان، بزرگان و گروهی کثیر از آنها را کشته بود، بدین جهت در صدد انتقام

---

(۱)- طبری ۶/ ۱۰۹

(۲)- سیاده العربیه ص ۶۹

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۵۳

برآمدند و بناگهان بر امیر

المؤمنین (ع) حمله بردند و در محراب پرستش بخونش کشیدند، همین سوء قصد را نسبت به امام حسن (ع) هم انجام دادند و با دشنه ای رانش را در هم شکافتند و حکم بتکفیرش دادند.

بـدبختانه تعـداد آنهـا در میان سـپاه امام فراوان بود و بنا بنوشـته کتب تاریـخ، اکثریت لشـکریان عراق را همین خوارج تشـکیل میدادند «۱».

(۱) و این دو حزب که بر سپاه عراق چیرگی داشت همه نیروهایش را برای ایجاد تباهی و پاشیدن تخم اختلاف و پراکندگی در میان سپاهیان بکار میبرد تا جائی که آنها را در میان فتنه ها و هواپرستی ها سرنگون ساخت، علاوه بر این گروهی فراوان از لشکریان بودند که نسبت به امام بی تفاوت بودند و از هدف عالی و مقدس پیشوای خود پیروی نمیکردند و به اندیشه تنگ و کوتاه آنها، امام کسی بود که بحکومت دست یابد، بهر طریق که باشد و حسن (ع) و معاویه برایشان یکی بود، هر چند که حسن (ع) در راه دین می جنگید و معاویه برای دنیا.

بنابراین کسی باقی نماند که حکومت بنی هاشم را یاری کند و به جانب داریش برخیزد مگر گروه اندکی از شیعیان که علویان را بحق شایسته امامت میدانستند. امثال سردار نامی قیس بن سعد و سعید بن قیس و عدی بن حاتم طائی و حجر بن عدی و رشید هجری و حبیب بن مظاهر و مانند آنها از شاگردان امیر المؤمنین که متأسفانه تعدادها اندک بود چنانکه خداوند در قرآن میفرماید «و تعداد آنها کم بود» و بر اثر نیروی اندکشان توانائی نگهبانی حکومت امام را در برابر آن همه ناهنجاری که پیرامونش را گرفته بود نداشتند و اگر

عده

---

(۱)- اعیان الشیعه ۴/ ۴۲

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۵۴

آنها فراوان بود هرگز امیر المؤمنین (ع) ناچار بپذیرش حکمیت نمی شد و امام حسن (ع) بناگزیر صلح را نمی پذیرفت.

(۱)

ب- خستگی از جنگ

اشاره

سرشت مردم کوفه و روحیه پست آنها همراه با آسایش طلبی و خستگی و تن آسائی بود و بقول معروف (خستگان رأیی ندارند) اهل تلاش و فکر و اراده نبودند، علاوه بر این سرشت و طبیعت دو عامل دیگر بر این خستگی و ناتوانی می افزود.

(۲)

۱- جنگ های پیاپی

از جمله عوامل خستگی و ستوه سپاه عراق جنگهائی پیاپی بود که بمنظور فتوحات و دفاع از خلافت اسلامی انجام گرفت و مخصوصا دو جنگ صفین و نهروان، اعصاب مردم عراق را خورد کرد و نیرویشان را در هم شکست و گروهی زیاد از آنها در زیر سنگ آسیای جنگ نابود شدند و بدین جهت جنگ را ناخوش میداشتند و طرفدار صلح و سلامت بودند.

(۳)

۲- ناامیدی از غنیمت

سپاه عراق در جنگهای جمل و صفین و نهروان غنیمتی نبرد و چیزی بچنگ نیاورد زیرا امیر المؤمنین با مخالفان خود معامله با کفار را نمیکرد که اموالشان را بین مسلمانان پخش کند، بلکه پس از جنگ بصره (جمل) دستور داد همه غنیمتها را بصاحبان اصلی بازگردانند، اکنون هم سپاهیان عراق میدانستند که امام حسن همان روش پدرش را پیروی می کند و از راه او انحراف نمی جوید، بنابراین اگر با معاویه بجنگند چیزی از غنائم گیرشان نمی آید از این روی بنافرمانی پرداختند و ابراز تمرد کردند

و خستگی را بهانه ساختند.

این خستگی و سستی و عدم آمادگی بجنگ تنها در «مسکن»

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۵۵

اردوگاه امام ظاهر نشد بلکه پیشینه ای دراز داشت و از هنگامی که قرآنها بر سر نیزه شد و بعد هم جنگ نهروان پیش آمد، حس عافیت طلبی و ناخوشایندی جنگ در مردم کوفه پدیدار شد و همه جناحهای لشکر خواستار آسایش و سلامت بودند و همچنانکه در جلد نخستین این کتاب آمد، تجاوزهای فراوانی از طرف نیروی معاویه بنواحی عراق انجام میگرفت و مردم بی گناه غارت می شدند و نیکان از دم شمشیر می گذشتند ولی سپاهیان عراق همچنان خواب و خاموش می ماندند و عواطف دینی و شعور

انسانی، آنها را بدفاع از مسلمانان و مقابله با دشمن تجاوزکار وادار نمیکرد.

(۱) هر چند امیر المؤمنین آنها را بجهاد برمی انگیخت فرمانش را نمی پذیرفتند و هر چه آنها را بیاری خویش میخواند پاسخش نمیدادند بطوری که دردهائی تلخ بکام جان امام ریخته می شد و غمی بزرگ بر دلش می نشست و در خطبه های رسایش از خفت و خواری عراقیان سخن می گفت و میفرمود:

«از سخن گفتن با شما بستوه آمدم، شما بزندگی دنیا خشنود شدید و آن را در برابر آخرت، عوضی گرفتید و خواری را بجای عزت برگزیدید هرگاه شما را بجهاد با دشمن میخوانم چشمهایتان بچرخش می افتد مثل اینکه بدریای مرگ می افتید و از بیهوشی به مستی احتضار میگرائید».

امام همچنان بسخنانش درباره سرزنش و سرکوفت آنها ادامه میداد و از سستی و پستی آنها در آمادگی جنگ ابراز اندوه میکرد و میفرمود:

«شما استحکامی ندارید که کسی بتواند به استواریتان تکیه کند و بخدا قسم میدانم اگر تنور جنگ داغ شود و میدان نبرد گداختگی یابد شما پسر أبی طالب را تنها می گذارید.

و در خطبه ای دیگر درباره عدم آمادگی آنها برای جهاد در راه

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۵۶

خدا و اندوه جانکاهی که از رفتارشان بدل دارد سخن میگوید و میفرماید «آنها را به پنهان و آشکار و آغاز و انجام، بجهاد می خوانم، گروهی با اکراه و ناراحتی می آیند و بعضی خود را بدروغ به بیماری میزنند و برخی هم با خواری در خانه می نشینند، از خدا میخواهم که مرا از دست آنها بزودی نجات دهد بخدا قسم اگر آرزوی شهادت را در نبرد با دشمن نداشتم حتی یک روز با این مردم بسر نمی بردم و روبرویشان

نمی شدم «۱»» (۱) و در خطبه ای دیگر فرمود:

«بخدا قسم کسی که گول شما را بخورد فریب خوار است و کسی که بخواهد بکمک شما پیروزی یابد از کمان شکسته ای بی زه تیر انداخته است، کار بجائی رسیده که بخدا قسم سخن شما را، راست نمی دانم و به همکاری شما امید نمی بندم و به پشتوانه نصرت شما، دشمن را نمی ترسانم، آخر شما را چه میشود، دردتان چیست، چه میخواهید؟ «۲»».

نهج البلاغه خطبه های فراوانی را در این باره متضمن است که امام در گفتارش، درد بزرگ و اندوه ژرف خود را از پستی و ناهماهنگی سپاهیان عراق ابراز داشته تا بدانجا که بتعبیر خودش، دلش را از خشم و اندوه مالامال کردند و شرنگ تلخ غم را جرعه جرعه بکامش ریختند.

خستگی و ستوه سپاهیان عراق در تمام روزگار خلافت امیر المؤمنین ادامه یافت و چون مقام پیشوائی به حضرت حسن رسید به زشت ترین روی چهره نمود و تا دعوت معاویه را برای صلح شنیدند همگی فریاد زدند، زنده می مانیم، زنده می مانیم. این شعار ننگین دلیل ادامه ترس و ناتوانی آنها از جنگ بود و نشان میداد که هرگز آماده جهاد نیستند و در هر حال نسبت به امام وفادار نیستند و اگر نبردی با معاویه

---

(۱)- شرح نهج البلاغه محمد عبده ۳/ ۶۷

(۲)- شرح نهج البلاغه محمد عبده ۱/ ۷۰

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۵۷

درگیرد خود را کنار می کشند.

(۱)

ج- فقدان نیروهای ارزنده

از دیگر عوامل سستی و پراکندگی سپاه عراق، فقدان شخصیت های بارز و عناصر پرتوانی از مردان نامی اسلام بود که بحق خاندان پیامبر ایمان داشتند و پایگاه معنوی آنها را می شناختند و سپاه عراق همیشه به آنها مهر می ورزید و مقامشان

را ارج می نهاد زیرا آنها از نیکان اسلام بودند و در راه گسترش این آئین مقدس، رنجها برده و آزمایشهائی نیکو باقی گذارده بودند، آنها در ایجاد آمادگی لشکریان و بکارگیری آنها در رسیدن به هدفهای اسلامی نقشی بزرگ داشتند.

مردانی همچون صحابی بزرگ عمار یاسر و سردار نامی هاشم مرقال و ثابت بن قیس و ذو الشهادتین و نظائر آنها که در اسلام و ایمان به آن سابقه ای درخشان داشتند که در جنگ صفین بشهادت رسیدند و طبق آمار تاریخ نویسان سی و شش نفر از رزمندگان غزوه بدر که آخرین ستارگان تابناک افق ایمان و نیکمردان صحابه پیامبر بودند در نبردهائی که آزمندان و کج روان بر ضد وصی پیامبر براه انداخته بودند، شهید شدند و مرگ این گروه کوبه ای هولناک بر اندام سپاهیان عراق نواخت و آنها را از وجود چنین سرداران و رهبرانی محروم ساخت و پس از آن ارتش عراق گرفتار گروه منافقان و خوارج تبهکار شد و با دسیسه آنها بنیان قدرت نظامی آن در هم شکست و مسلما چنانچه این شخصیت های ممتاز اسلامی در سپاه امام حسن بودند، امام ناگزیر بپذیرش صلح با معاویه نمی شد.

(۲)

د- دعوت بصلح

از دیگر عوامل ضعف اراده سپاه عراق و فروکش کردن زبانه انقلاب در نهاد آنان، نیرنگ معاویه در پیشنهاد صلح بود و این

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۵۸

پیشنهاد بظاهر لذیذ در دهان افراد ساده و نادان، بشیرینی مزه داد و عمال معاویه هم که در سپاه عراق رخنه کرده بودند همگی را بپذیرش صلح برمی انگیختند. در این میانه اکثریت سپاهیان از نقشه ها و اندیشه های معاویه آگهی نداشتند و نمیدانستند که این پیشنهاد هم نیرنگی نظیر ماجرای قرآن

بر نیزه کردن است علاوه بر اینکه اکنون گروهی از فرماندهان لشکر امام هم خیانت ورزیده و بمعاویه پیوسته اند. زندگانی حسن بن علی(ع) ج ۲ ۱۵۸ د - دعوت بصلح ..... ص : ۱۵۷

در هر صورت اکثریت افراد سپاه، از پیشنهاد صلح استقبال کردند و سلامت را بر جنگ برگزیدند و امام هم نمیتوانست چنین مردمی را بجنگ با معاویه و پایداری در برابر نیروی او برانگیزد.

(۱)

ه- خیانت فرمانده سپاه

دون همتی و خیانت بزرگ و رسوای عبید اللّه بن عباس فرمانده مقدمه سپاه امام هم از عوامل دردناك و مؤثری بود که ارتش عراق را به پراکندگی و ناتوانی کشانید و ضربتی هولناك بر اندام آن گروه فرود آورد و آنان که جانی بیمار و ناتوان داشتند فرصت و بهانه ای خوب برای خیانت به امام پیدا کردند و عمل ناروای عبید اللّه را وسیله ای برای تبهکاری خود دانستند، چون عبید اللّه پسر عموی امام و از خویشان نزدیك او بود و از قدیم گفته اند:

وقتی که نزدیک ترین کسانت از تو بریدندعجیب نیست که دورماندگان تسلیم دشمنت کنند این خیانت بزرگ عبید اللّه، اندوهی بزرگ و غمی تلخ بجان امام انداخت، زیرا این مرد خیانتکار، دین و انتقام خون فرزندان و عنوانهای قبیلگی و خویشاوندی نزدیک با پیامبر و امام و پیمانی را که با سوگند مستحکم کرده بود، هیچ کدام را رعایت نکرد و فراموش شد که او نخستین کسی بود که در مسجد کوفه با امام

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۵۹

بیعت کرد و در این خیانت به افکار عمومی و سرزنش تاریخ اعتنائی نداشت.

(۱)

و- رشوه های معاویه

با پول میتوان گردن مردان را بزنجیر بندگی کشید و مردم سرزمینها را بفرمان آورد و شعله اندیشه ها را خاموش کرد و دهان نیرومندان را به آب انداخت.

معاویه هم با تکیه بهمین واقعیت تلخ، دست بگشاده دستی زد و ریخت وپاشی عجیب راه انداخت و دین و دل اشراف و سرشناسان عراق را خرید زیرا جز این راهی برای حصول پیروزی نداشت، آنها هم در برابر مشتی پول، به پیشوای بزرگ خود خیانت کردند و در تاریکی شب و روشنائی روز دور از هر

ننـگ و عـار و بی پروا از خشـم خـدا بمعـاویه پیوسـتند و این تبهکـاری زشت و سـیاه، روح عصـیان و نافرمـانی را در سـپاهیان برانگیخت و همگان را سست و سراسیمه کرد.

اکثریت این سـپاه سـیاه، هدف مقدسـی را در این جنگ تعقیب نمی کردند و بسوی سودها و آزهای خود می شـتافتند چنانکه یکی از آنها در معرکه جنگ می گفت «هر کس بما پول بدهد بنفع او می جنگیم».

چنانکه شاعری، یک نفر از همین کشته شدگان راه پول را هجو کرده و خطاب به پسرانش میگوید:

پـدرتان در راه خـدا جهاد نکردبلکه در راه پول کشـته شد سـپاهیانی که در جنگ هدفی مادی داشـته باشـند، هرگز در مبارزه اخلاص نمی ورزند و به انقلابشان وفادار نیستند و چنین مردمی برای حکومت خود از بیگانگان خطرناک ترند.

دربـاره فسـاد مردم عراق و عشـقی که به پول معاویه داشـتند همین بس که چون امام حسن در اثر سوء قصـد مجروح شـد و به مدائن

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۶۰

منتقل گردیـد بمنظور درمان بخانه سـعد بن مسـعود ثقفی «۱» رفت، مسـعود از جانب امیر المؤمنین فرمانـدار مـدائن بود و امام حسن هم او را در مقـام فرمانـداریش ابقـاء کرد، در این وقت بطوری که میگوینـد مختار برادرزاده مسـعود که جوانی کم سال بود به نزد عمویش آمد و گفت:

(۱) «عمو جان، میخواهی برای همیشه بی نیاز شوی و شرافت یابی؟».

- چه باید بکنم؟

- حسن را دست بسته تسلیم معاویه کن!!

مسعود از این سخن ناهنجار برآشفت و گفت:

لعنت خدا بر تو باد، من پسر پیامبر را بگیرم و بمعاویه تحویل دهم؟ تو مرد بدی هستی «۲».

در صورت صحت چنین روایتی، این تنها مختار نبود که اندیشه اش را خیانت فرا گرفته

بود بلکه اکثریت سپاهیانی که با امام بودند بسوی سودهای پست دنیائی مسابقه میدادند و این خیانتکاری منحصر بزمان امام حسن هم نبود بلکه در زمان امیر المؤمنین هم چنین سودجوئیها و دین فروشی هائی وجود داشت، چنانکه امام زین العابدین میفرماید «معاویه بوسیله پول با علی (ع) می جنگید» «۳».

معاویه نقطه ضعف را در سپاه امام حسن دریافته بود و بهمین

---

(۱)- سعد بن مسعود ثقفی چنانکه بخاری می نویسد از یاران پیامبر است و طبرانی میگوید حضور پیامبر را دریافته است امیر المؤمنین او را در بعضی نواحی، حاکم ساخت و در جنگ صفین همراه امام بود، این حدیث را او از پیغمبر نقل کرده است که حضرت نوح هرگاه لباس می پوشید یا چیزی میخورد و می آشامید خدا را سپاس می گفت و بهمین جهت بنده شکرگزار نامیده شد (الاصابه ۲/ ۳۴)

(۲)- تاریخ طبری و الاصابه ولی بعضی از محققین این خبر را درست نمی دانند و آن را مجعول می شمارند و این خبر بعید است زیرا مختار مردی هدایت یافته و پارسا بود.

(۳)- خطط المقریزی ۲/ ۴۳۹

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۶۱

روی، آنها را در موج رشوه ها غرق میکرد آنها هم فرمانش را می پذیرفتند و خاندان پیامبر و یادگار رسول را ترک می گفتند.

(۱)

ز- شایعات دروغین

دیگر از موجبات پراکندگی و نابودی سپاه عراق، شایعات دروغین و بی اساسی بود که بوسیله ستون پنجم معاویه در مدائن پخش می شد، گاهی میگفتند قیس بن سعد کشته شده و زمانی می گفتند با معاویه صلح کرده است و سپاهیان هم این شایعات را می پذیرفتند و به فتنه و اختلاف می افتادند و مهمترین و خطرناکترین شایعاتی که بکلی نظام لشکر را از هم گسست، جنجال فرستادگان معاویه و

دروغ پردازی و هوچیگری آنها بود این عده که بحضور امام آمده بودند پس از بازگشت با صدای بلند می گفتند: امام پیشنهاد صلح را پذیرفته است. مردم هم که این گفتار را شنیدند ناگهان همچون موجی برآشفتند و به خیمه امام حمله بردند و اموالش را غارت کردند و بحضرتش جسارت ورزیدند، در چنین وضعی اگر فرماندهان لشکر امام، اندك بوئی از انسانیت و بزرگواری برده بودند بحمایت امام برمی خاستند و جلوی این اوباش بی سر و پا را میگرفتند و صبر میکردند تا حقیقت امر روشن شود ولی آنها در جای خود ماندند و بیاری پیشوای خود قدمی برنداشتند.

در اینجا سخن ما در مورد بررسی عوامل پراکندگی و ناتوانی سپاه امام پایان می یابد و بدیهی است که نیروی ارتش قلب حساس حکومت و مرکز نگهبانی آن است تا آن را از حمله ها و مخاطرات برهاند ولی با چنان وضعی که سپاهیان امام گرفتار آن بود آیا امام می توانست به هدفهای عالی و راستین خویش برسد و با نیروی عظیم و یکپارچه معاویه بجنگ پردازد؟

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۶۲

(۱)

۲- نیروی دشمن

اشاره

دومین عاملی که امام را ناگزیر بپذیرش صلح کرد نیروی عظیم ارتش دشمن بود بطوری که امام با چنان سپاهیان بی روحیه و پراکنده ای که داشت نمیتوانست با آنها جنگ کند و در برابرشان بایستد بطوری که معاویه با چنین نیروی عظیمی توانست با امیر المؤمنین بجنگد و اکنون هم که امام حسن با چنین قوای مجهزی روبرو شده بود چاره ای جز قبول صلح نمی دید و اکنون بتشریح موارد این مسأله میپردازیم.

(۲)

الف- فرمانبرداری سپاه

معاویه دوستی خود را در دلهای سپاهیانش کاشته و بر افکار و عواطف آنها چیرگی یافته بود، زیرا بخواست و تمایلاتشان آگهی داشت و مطابق میل آنها رفتار میکرد، از این روی او را دوست میداشتند و او هم نسبت بلشکریانش محبت میورزید و چنین نیروئی کاملا در اطاعت و اراده معاویه بود و معاویه با فریب و نیرنگ در مغز سپاهیانش فرو کرده بود که او حجت و جانشین خلفاست و پیغمبر وارثی شرعی غیر بنی امیه ندارد، چنانکه مورخین می نویسند وقتی که ابو العباس سفاح «۱» شام را گشود، گروهی از بزرگان و سرشناسان شام بنزد او آمدند و سوگند خوردند که تا کنون نمی دانسته اند که پیغمبر خویشاوندان و خاندانی غیر بنی امیه داشته باشد، تا اینکه بنی عباس

(۱)- ابو العباس نخستین خلیفه بنی عباس است که در سال ۱۰۸ هجری در حمیه از نواحی بلقاء بدنیا آمد و در سوم ربیع الاول ۱۳۲ هجری با او در کوفه بیعت کردند، او مردی خونخوار بود و کارگزارانش را برای فتوحات بشـرق و غرب میفرستاد و بسال ۱۳۶ هجری در جدری وفات کرد (تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۰۰)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۶۳

خلافت را

بدست آوردند، (۱) در این باره ابراهیم بن مهاجر بجلی «۱» شعری سروده و میگوید:

ای مردم خبری از من بشنوید تا شگفتی زیادی بر شگفتی شما افزوده شود شگفتی از فرزندان عبد الشمس است که باب دروغ را بروی مردم باز کردند آنها گمان می کنند که وارث پیغمبرند و فرزندان عباس بن عبد المطلب وراثتی ندارند بخدا قسم آنها دروغ گفتند و ما نمی دانیم که جز خویشاوندان کسی میراث بر باشد «۲»

علت هم آن بود که برخی راویان دروغگوی مزدور اخباری در دمشق و نواحی شام نشر میدادند و میگفتند که معاویه وارث پیامبر و نزدیکترین افراد بمقام رسالت است و برای او و شجره ناپاک خانواده اش ستایشها و کرامتهائی فراوان میتراشیدند تا جائی که او را در صف نخستین شایسته کاران و نیکان جا میزدند و اطاعت بنی امیه را بر هر مسلمانی واجب می شمردند و حتی از این بیشتر هم درباره این دودمان سیاه ابراز عقیده میکردند چنانکه فان فلوتن می گوید مردم شام دار و دسته بنی امیه را حزب دین و نظام اسلام میدانستند و معاویه در نظر بنی امیه جانشین خدا بود و پسرش یزید هم امام مسلمین و عبد الملک مروان امین خدا!! «۳»

دوستی کورکورانه مردم شام نسبت بمعاویه تا اندازه ای بود

---

(۱)- ابراهیم بن مهاجر بجلی که به ابو اسحاق کوفی معروف است روایاتی از راویان مورد اعتماد نقل کرده و دیگران هم از او روایت کرده اند بعضی او را در نقل احادیث، موثق و بعضی هم ضعیف میدانند (تهذیب التهذیب ۱/ ۱۶۷)

(۲)- مروج الذهب ۲/ ۳۳۵

(۳)- سیاده العربیه ص ۷۰

که مطیع محض او بودند و معاویه میتوانست آنها

را بهر کجا که میخواهد بکشاند و بهر کاری هر چند مخالف دین باشد وادارد و به نیروی آنها بهمه آرزوهایش برسد و در شدت اطاعت آنها همین بس که امیر المؤمنین (ع) آرزو میکرد که دو تن از سپاهیان نافرمان خود را با یک نفر از طرفداران معاویه مبادله کند.

(۱)

ب– سادگی و نابخردی

این روزگار هرزه درای بمعاویه فرصت داد که سپاهیانی را بفرمان آورد که نمونه کاملی از سادگی و بی خردی بودند بطوری که بیشترشان نمی دانستند کدام طرف قباشان درازتر است، تاریخ از نادانی این گروه، حکایتها دارد و نمونه هائی فراوان از حماقت و بی مایگی و ناآگاهیشان را ضبط کرده است، چنانکه می گویند یکی از مردم کوفه پس از جنگ صفین که بر شتر خودش سوار بود وارد دمشق شد و مردی شامی به او درآویخت و گفت:

«این ماده شتر از من است که در صفین از من ربوده ای».

زدوخوردی در بین آنها پا گرفت و دعوا بحدی داغ شد که بمعاویه شکایت بردند و مرد شامی پنجاه نفر گواه آورد که همه شهادت دادند این ماده شتر از اوست، معاویه هم بزیان مرد کوفی حکم کرد و فرمان داد فوری شتر را بمرد شامی بازگرداند، مرد عراقی با نهایت شگفتی به معاویه گفت:

«خدایت اصلاح کند، این شتر نر است نه ماده»

معاویه گفت «فرمانی است که صادر شده».

وقتی که مردم رفتند، معاویه، مرد عراقی را خواست و قیمت شتر را از او پرسید و چند برابر آن قیمت به او بخشید و نیکی ها به او کرد و آنگاه به او گفت:

«به علی بگو، من با صد هزار سپاهی بجنگ او می آیم که

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۶۵

بین شتر نر

و ماده فرق نمی گذارند» «۱».

(۱) وقتی که پنجاه نفر از مردم شام بین شتر نر و ماده فرقی نگذارند، بدون شک اکثریت قاطع آنها، حق را هم از باطل بازنمی شناسند و حتی بامتیاز بین محسوسات هم آگهی ندارند، بی سروپایانی پادرهوایند که از اندیشه و راهیابی بدورند و بزرگترین دلیل بر بی خبری و نادانی آنها داستان شهادت عمار یاسر، صحابی بزرگ پیامبر است که چون در جنگ صفین شهید شد اختلافی شدید در بین سپاهیان شام پدید آمد زیرا پیامبر فرموده بود «ای عمار پسر سمیه، ترا گروهی سرکش و ستمکار خواهند کشت» عمرو عاص برای فرونشاندن این اختلاف گفت، قاتل او کسی است که او را بجنگ ما آورده است، مردم هم سخن او را پذیرفتند و دوباره فرمان معاویه را گردن نهادند و مسلم است وقتی که حکومت فریبکاری، چنین سربازان ساده و بی خبری را در اختیار داشته باشد بآرمانهایش می رسد.

معاویه همچنان مردم شام را در بی خبری نگه میداشت و در تاریکی نادانی فرو میبرد و در میدان شقاوت رها میکرد و در آتش بندگی خویش می گداخت و برای اینکه هرگز از زنجیر بندگیش نگریزند و چشم و گوششان باز نشود، بین آنها و دیگر مردم، دیواری آهنین ایجاد میکرد و نمی گذاشت کسی با آنها تماس بگیرد و یا آنها با سایر مردمان پیوند یابند، زیرا میترسید فکرشان بازشود و اندیشه آنها روشن گردد و حقیقت را دریابند و بفریب و دروغ معاویه آگاه شوند و بر او بشورند و خلافت اسلامی را به اهلش بسپارند.

(۲)

ج- هم آهنگی

در بخشهای پیشین گفتیم که سپاه عراق، دچار اختلافات

---

(۱)- مروج الذهب ۲/ ۳۳۲

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۶۶

و پراکندگی

عجیبی بود، زیرا حزبها و دار و دسته های مخالف، بنیان ارتش را در هم کوبیده و قدرت خلافت اسلامی و حکومت بنی هاشم را از هم پاشیده بودند ولی بر عکس، سپاه شام دچار چنین گرفتاری خطرناک حزبی نبود و نیروی مخالفی بر ضد حکومت شام در بین ارتش وجود نداشت بلکه آسایش و سازگاری و آرامش بر دمشق و نواحی آن خیمه زده بود و نه در میان سپاه و نه در سراسر شام، آشیانه ای برای خوارج و تبلیغ چیان آنها وجود نداشت که بتوانند مردم را بر ضد حکومت مرکزی برانگیزند و همین همبستگی و هماهنگی داخلی بود که بر نیروی معاویه و گسترش نفوذ و توان او می افزود.

(۱)

د- قدرت نیروی سپاهی

معاویه همه نیروهای مادی و معنوی خود را برای تجهیز و توان بخشی ارتش خود بکار میبرد و به مجرد اینکه میخواست با امپراطوری روم درگیری پیدا کند با او پیمان ترک مخاصمه بست و باج ها و هدیه های فراوانی پیشکش امپراطور کرد تا جنگی فیما بین در نگیرد و اعصاب سپاهیانش ضعیف نشود، بعلاوه سپاهیانش را برای جنگ و فتوحات بجائی نفرستاد آنها جز نبرد صفین بجنگی نپرداختند و بهمین جهت در آمادگی و نشاط و نیروی خود باقی بودند.

وقتی هم که معاویه به همراه سپاهیان دمشق آماده جنگ با امام حسن (ع) شد بخشنامه ای برای تمام کارگزاران و فرماندارانش در همه نواحی تحت فرمانش فرستاد و از آنها خواست تا نیروهای خود را آماده کنند و برای جنگ با فرزند پیامبر به او پیوندند و در مدتی کوتاه، نیروهائی عظیم و مجهز بسپاه او پیوست و باین ترتیب، سپاهی فراوان و نیرومند و شکوهمند و

فرمانبردار بسوی عراق بسیج

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۶۷

شد و امام حسن با مشاهده چنین نیروی عظیم و هماهنگی دانست که هرگز نمیتواند به همراه سپاهیان پست و سست و پراکنده خود که فریب و دروغ و خیانت بر آنها سایه افکنده، بمقابله دشمن نیرومندش بپردازد.

(۱)

ه- اطرافیان فریبکار

علاوه بر نیروی مجهز سپاهیان فراوانی که در اختیار معاویه بود، نیروی دیگری هم در اطرافش بودند که بفعالیت و توان بخشی و طرح و اجرای نقشه ها و دسیسه های خطرناک می پرداختند، و این باند سیاه، همان توطئه چینان و دیپلماتها و فریبکارانی بودند که بخاطر پول و مقام دور امیر شام را گرفته بودند و کارهای او را روبراه میکردند، سیاستمداران زیرکی مثل مغیره بن شعبه که درباره زیرکی و- حقه بازیش می گفتند «اگر شهری هشت در داشته باشد که فقط با نیرنگ و فریب از هر در آن باید بیرون رفت، مغیره از تمام این هشت در خارج میشود» و درباره مکر و سیاست بازیش گفته می شد «مغیره با هر مشکلی که روبرو شد آن را می گشاید و درباره دو کار مختلفی که هر کس در آن به اشتباه افتد، مغیره رأی درست خود را میدهد» و دیگر از همدستان معاویه عمرو عاص بود که دژ خوفناکی از مکر و خدعه بشمار میرفت چنانکه درباره اش می گفتند «اگر همه مردها فراهم آیند کسی به چیره دستی و تلاشگری به عمرو عاص نمیرسد» همین مرد سیاست باز بود که چون عثمان از کار برکنارش کرد، پیشاپیش انقلابیون، بر ضد عثمان براه افتاد و مردم را از سرزمین های دور و نزدیک به مخالفت عثمان برانگیخت و در این باره میگفت بخدا قسم من حتی چوپانها را

بر عثمان برمی انگیزم چه رسد به بزرگان و سرشناسان عرب، و چون خبر قتل عثمان را شنید گفت من ابو عبد اللّه هستم که به هر جراحتی دست زدم آن را خونین کردم. و این همان

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۶۸

عمرو عاص است که نقشه قرآن بر سر نیزه کردن را طرح و اجرا کرد و سپاهیان عراق را در هم ریخت و دچار آشفتگی و اختلاف کرد.

(۱) معاویه چنین فریبکاران آشوبگری را به همراه داشت، نابکارانی که زهر را با عسل می آمیختند و پیکر باطل را لباس حق می پوشانیدند و در اجرای نقشه های سیاه خود از ارتکاب هیچ زشتی و گناهی روی گردان نبودند و هدف آنها پیروزی بر خاندان پیامبر و گروه شایستگان از اصحاب رسول و بالاخره پیروزی بر خود اسلام بود و امام حسن (ع) در برابر چنین گروهی با قبول صلح بهترین روشی را که همه اندیشمندان انتخاب می کنند برگزید و برای نگهداری فرزندان و خاندان پیامبر و حفظ جان شیعیان مؤمن، دوراندیشی مفیدی را معمول داشت، زیرا قربانی شدن خاندان رسول و شیعیان علی (ع) در این موقع هرگز بمصلحت عمومی مسلمانان نبود، و این گروه فریبکار و سیاست باز میتوانستند، شهادت این رادمردان را وارونه جلوه دهند و به این قربانی رنگ دیگر بزنند و بازهم بنفع نقشه های پلید خود از آن استفاده کنند.

(۲)

و- پولهای کلان

معاویه در مدت حکومت شام پولی فراوان بچنگ آورده بود زیرا آن پولها را هرگز در راه مصالح مسلمین خرج نمی کرد و فقط بخریداری دین ها و دلها می پرداخت تا در کار حکومتش پابرجای بماند و قدرتش را بر مسلمانان استوارتر کند.

معاویه بر سرزمین های اسلامی حمله میبرد

و اموال مسلمانان را بیغما میبرد و مالیاتها و عوارضی سنگین بر مردم وضع میکرد و با زور و فشار پولهائی را که مردم توانائی پرداخت آن را نداشتند از آنها میگرفت و درآمدهای تازه ای مثل هدیه های نوروز و غیر آن سرازیر خزانه اش میکرد بطوری که گنجینه اش سرشار از درهم و دینار

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۶۹

می شد و این پولهای زرد و سفید را با گشاده دستی تمام در راه جنگ با فرزند پیامبر خرج میکرد تا بر آن حضرت پیروزی یابد و امام میدید که مبارزه با معاویه و نیروهائی که از پول و سپاه و اطرافیان نیرنگباز در اختیار دارد با چنین وضعی امکان پذیر نیست، و چاره ای جز قبول صلح ندارد زیرا معاویه با همه نیروهایش بجنگ مسلمانان آمده و گستاخیهائی بکار میبرد که جز خداوند، کسی از خطرات آن آگاه نیست.

(۱)

۳- ترور امیر المؤمنین

از دیگر سبب هائی که امام حسن را به پذیرش صلح برانگیخت قتل ناگهانی و ناجوانمردانه پدرش بود که اندوهی پایدار و تأسفی سخت در جانش پدید آورد زیرا علی (ع) را بدون هیچ گناهی کشتند، او برای خود نه مالی اندوخته بود و نه روشی غیر اسلام داشت و نه سودی را بخود اختصاص داده بود، زندگانی او همانند زیست مستمندان و ناتوانان بود و میکوشید تا زندگانی آنها را همراه نعمت ها و خیرات کند، در همه دوران زمامداری و دیگر گاههای زندگانیش برای پایداری دادگری و نابودی ستم میکوشید و برای یاری ستمدیدگان و تأمین زندگی ناتوانان و محرومان تلاش میکرد، با اینهمه به قتل دردناکش اقدام کردند و در دامان محراب پرستش بخاک و خونش کشیدند و حرمت او و

احترام سفارش پیامبر را درباره اش شکستند.

امام حسن (ع) پس از وقوع چنین جرمی بزرگ که درباره پـدرش انجام شـد، از اصـلاح چنین مردمی نومیـد شد و دانست که آنها هرگز بسوی حقیقت و درستی بازنمی گردنـد، از این روی کردارشان را زشت شـمرد و از سـرپرستی آنها کناره گرفت و خود در این باره فرمود:

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۷۰

«کشتن پدرم، مرا از شما بیزار کرد».

سزاوار هم این است که قتل ناجوانمردانه امام امیر المؤمنین پیشوای بزرگ عـدالت اجتماعی، از عواملی باشـد که امام حسن از پیشوائی چنین مردم نـادانی که در امواج فتنه هـا و آزمنـدی هـا فرو رفته و از راه راستین ایمان انحراف جسـته انـد کناره گیری کند.

(۱)

۴- جلوگیری از خونریزی

دیگر از عوامل صلح امام، تمایل شدید آن حضرت به حفظ جان مسلمانها بود، زیرا نمی خواست خون آنها بدون جهت ریخته شود و اگر جنگ با معاویه درمی گرفت، شـیعیان و خاندانش قربانی می شدند و ریشه اسلام کنده می شد، چنانکه در دفاع از صلح خود فرمود:

«من ترسیدم که ریشه مسلمانان از روی زمین کنده شود و خواستم برای دین نگهبانانی باقی گزارم».

و در پاسخ بعضی معترضین بصلح فرمود:

«از آن روی با معاویه صلح کردم که شما را از کشتن برهانم» «۱»

و در خطبه ای که در مدائن ایراد کرد، کوشش خود را در حفظ جان و خون مسلمانان ابراز کرد و چنین گفت:

ای مردم، اختلافی که بین من و معـاویه وجود داشت بر سـر حقی بود که سـزاوار آن بودم ولی از حق خود برای اصـلاح کـار امت و حفظ خون آنها گذشتم. «۲»

و تا آن اندازه برای نگهداری مسلمانان اهتمام میورزید که بهنگام مرگ، به برادرش حسین سفارش کرد که حاضر

نیستم در مورد

---

(۱)- دینوری ص ۳۰۳

(۲)- اعیان الشیعه ۴/ ۴۲

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۷۱

دفن پیکرم، اندک خونی بزمین ریخته شود و خواست واقعی او حفظ جان مسلمانان بود و میخواست که آرامش و امن در بین آنها برقرار بماند و در این راه همه کوششها و تلاشهایش را بکار میبرد.

(۱)

۵- منت معاویه

امام میدانست اگر جنگ با معاویه را بیاغازد اوباش بی سر و پای عراق او را دست بسته تسلیم معاویه می کنند و معاویه هم بگمان غالب از کشتن او میگذرد و رهایش میکند و این کار را برای خود برتری و کرامتی می شمارد و دستی سفید و شسته از ننگ بر بنی هاشم پیدا می کند، زیرا معاویه بعنوان رهاشده دست پیامبر، عار و ننگی همیشگی به همراه داشت، چنانکه امام به این مسأله توجه داشت و ضمن گفتارش چنین فرمود:

«بخدا قسم، اگر با معاویه بجنگم، مردم عراق گردنم را می گیرند و تسلیم معاویه ام میکنند و بخدا قسم اگر در حال عزت با معاویه صلح کنم بهتر است که با اسارت بدست او کشته شوم و یا بر من منت گزارد و از قتلم دست بردارد و برای همیشه ننگی برای بنی هاشم باقی بماند و معاویه بر آیندگان ما و مردگان ما پیوسته منت بگذارد».

و این علت از دوراندیشی امام حکایت می کند زیرا نمی خواست هرگز برای دشمنش بزرگواری و فضیلتی باقی گذارد.

(۲)

۶- حوادث مدائن

علت دیگری که امام را بقبول صلح وادار کرد حوادث دردناکی بود که در مدائن بوقوع پیوست و تفصیل آن در بخشهای پیشین بیان شد و خلاصه آن چنین است:

الف- خیانت فرماندهان سپاه و سرشناسان عراق و پیوست آنها به معاویه.

ب- حکم به تکفیر امام که از طرف خوارج صادر شد.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۷۲

ج- سوء قصدهای مکرر به امام.

د- غارت اردوگاه امام.

اینها عواملی بود که امام را بپذیرش صلح ناگزیر ساخت و چنانکه میدانیم شدت و خطر این عوامل بهر روی قبول صلح را لازم مینمود و امام را از آغاز جنگ بر

کنار میداشت.

(۱)

۷- حدیث پیامبر

پیامبر با نگرش گسترده اش که حوادث آینده را هم از نظر می گذرانید نه بعنوان تصور و پیش بینی بلکه بمعاینه و حقیقت میدید که پس از مرگ او، بزودی مصیبت هائی بزرگ به امتش خواهد رسید و فتنه ها و ناگواریها بر پیروانش سایه خواهد افکند تا بدانجا که به تلاشی و نابودی نزدیک خواهند شد و نجات مسلمانان از آن حوادث تلخ و خطرناک بدست نواده بزرگترش امام حسن (ع) خواهد بود و سخن جاودانه اش را در این باره بیان داشت و فرمود «پسرم حسن (ع) پیشوای مسلمانان است و خداوند بدست او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح را برقرار خواهد کرد» این سخن پیامبر تا ژرفای جان امام حسن از همان دوران کودکی ناخنهایش استحکام می یافت نفوذ کرد و چنین موقعیت ترسناک در برابر دیدگانش تجسم داشت و او میدانست که گفتار جدش پیامبر همچون آیات قرآن کریم، قابل تحقق است. این نیای بزرگوارش بود هم اکنون سخن شیوایش در گوش او طنین می انداخت که گاهی به مادر گرامیش بتول از چنین واقعه ای خبر میداد و گاهی بر منبر و دیگر وقت بیارانش و بالاخره در هنگامهای بیشمار این حدیث را بیان میداشت و بزبان الهام غیبی میفرمود «این پسر من پیشوای امت است و بزودی خداوند بوسیله او بین دو گروه از مسلمانان صلح برقرار خواهد ساخت». «۱»

---

(۱)- مآخذ این حدیث در جلد نخستین این کتاب بیان شده است. الاصابه جلد اول

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۷۳

(۱) این سخن پیغمبر در روحیه امام اثری عمیق داشت و اکنون دو گروه از مسلمانان را در مدائن رویاروی هم میدید.

یکی از این دو گروه، پیروان

راستینش بودند از نیکمردان و شایسته کاران مسلمان که هدفهای متعالی اسلام را در نظر داشتند و حقیقت و واقعیت آن را می شناختند.

دیگر گروه پیروان معاویه بودند که از سادگی و نابخردی راهی کج را می پیمودند، اینها اگر چه بروی امام زمانشان شمشیر می کشیدند ولی بالاخره دعوی مسلمانی میکردند و اگر آسیای جنگ بچرخش می افتاد، گروهی کثیر از این دو گروه نابود می شدند و کیان اسلام بتکان می افتاد و نیروهایش شکاف برمی داشت، در این صورت چه کسی میتوانست دشمنان نیرومند بیگانه را که مراقب تلاشی صفوف مسلمانان بودند تا بر آنها بتازند از یورش بمیهن اسلامی بازدارد و کدام کس به غیر فرزند پیامبر، نگهبانی اسلام و نگهداری مسلمین را رعایت میکرد؟

بدین جهت، امام صلح را اختیار کرد با آنکه خاری در چشم و استخوانی در گلو داشت چنانکه شمس الدین صقلی متوفای ۵۶۵ هجری می گوید علت برکناری امام حسن از خلافت، همین حدیث پیامبر بود «۱».

بعضی از راویان گمان برده اند که پیامبر در گفتار خود بیارانش از مدت خلافت اسلامی سخن گفته و فرموده است «خلافت اسلامی پس از من سی سال طول خواهد کشید و سپس بپادشاهی مبدل میشود» و از همین روی نظر داده اند که در صلح امام حسن (ع)

---

(۱)- انباء نجباء الابناء.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۷۴

این سی سال پایان یافته و مفهوم این حدیث بوقوع پیوسته است. «۱»

(۱) حسن (ع) بسخن جدش پیامبر در این باره توجه داشت و میدانست که چاره ای جز واگذاری حکومت بمعاویه ندارد، علاوه بر این پدرش علی (ع) هم او را از این حادثات خبر داده و فرموده بود:

«ای حسن، چه حالی خواهد داشت زمانی که بنی

امیه زمام امور مسلمانان را بدست گیرند و امیر آنها (معاویه) مردی باشد شکمباره و پرخوار، گشادروده و شهوتران و نادان که بخورد و سیر نشود و شرق و غرب میهن اسلامی را بزیر فرمان آورد و مردم را به بندگی خود کشاند، حکومتش بدرازا کشد، بدعت و گمراهی را رواج دهد و حقیقت و روش پیامبر را بمیراند، ثروتها را به وابستگان و خویشانش ببخشد و حق را به اهلش نسپارد، در حکومت او مؤمنان خوار شوند و تبهکاران به قدرت و مقام رسند، اموال مسلمانان بین یارانش دست بدست بگردد، بندگان خدا را باستثمار کشد و حقیقت در حکومتش کهنه شود و مظاهر باطل پدیدار گردد و هر کس او را بحق دعوت کند کشته شود. «۲»

پیامبر و جانشین راستینش از پشت پرده غیب، گرفتاری مسلمانان را به اینهمه اندوه و گرفتاری میدیدند و میدانستند که

---

(۱)- البدایه و النهایه ۸/ ۴۱ بنظر من این حدیث از احادیث ساختگی است زیرا خلافت اسلامی از زمان عثمان، بطور کامل تغییر مسیر داد و او بود که مفاهیم خلافت را دگرگونه ساخت و بنی امیه را بر حکومت و اموال مسلمانان، چیرگی داد و قدرتهائی در اختیارشان نهاد که توانستند با امیر المؤمنین به مقابله بپردازند و پیامبر درباره چنین حوادثی که در مسأله خلافت او بوقوع می پیوست خبر داد و فرمود دین شما با نبوت و رحمت آغاز شد و پس از آن بحکومت جباران گرفتار خواهد شد (تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۶) سخن پیامبر هم به تحقق پیوست زیرا دین اسلام در آغازش نبوت و رحمت بود و پس از آن در زمان بنی

امیه بحکومت ستم و سرکشی آنها گرفتار آمد.

(۲)- بحار الانوار

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۷۵

مسلمین بر اثر سستی و خواری و یاری نکردن حق و همکاری باطل، کارشان بجائی خواهد رسید که زنازادگان و رهاشدگان بر آنها حکومت کنند و ببدترین حال و عذاب دچارشان سازند و سرمایه های عمومی را بخود اختصاص دهند و مسلمانان را به بندگی خود گیرند.

(۱) معاویه خودش هم حتی در زمان امیر المؤمنین می دانست که سرانجام، حکومت مسلمانان را بچنگ خواهد آورد و برای آنکه در این امر اطمینان کامل یابد، به صحنه سازی پرداخت و عده ای را به کوفه فرستاد تا شایع کنند که معاویه مرده است، این سخن در همه جا پخش شد و وقتی که امیر المؤمنین آن را شنید فرمود:

«همگی از مرگ معاویه سخن می گویند، بخدا قسم او نمرده است و بخدا قسم تا آنچه را که زیر پای من است بدست نیاورد نمی میرد» «۱». این خبر که بمعاویه رسید، به پیروزی خود اطمینان یافت زیرا میدانست که امام، دروازه شهر دانش پیامبر و امانت دار راز اوست و سخنش از واقع بدور نیست و از طریق حق بخطا نمیرود.

با توجه بچنین مسائلی است که امام حسن (ع) با صلح خود از طرف مسلمانان راستین، لقب مصلح بزرگ یافت و جدش پیامبر هم قبلا او را بچنین لقبی خوانده بود.

(۲)

۸- عصمت امام

اشاره

گروهی از دانشمندان اسلامی، علت صلح امام را عصمت آن حضرت دانسته اند، زیرا امام، معصوم است و هرگز به اشتباه، نمی گراید و همواره مصالح و خیر عموم مسلمین را در نظر میگیرد و عواملی هم که درباره صلح امام بیان کردیم، گویای همین حقیقت است و از حقایق صلح

پرده برمی دارد و لزوم آن را مسلم می سازد

---

(۱)- مروج الذهب ۲/ ۲۹۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۷۶

و مسائلی را که امام در آن دوران فرا گرفته بود و ناچارش بپذیرش صلح کرد بیان میدارد و ما گفتار برخی از این دانشمندان را ذیلا مینگاریم:

(۱)

۱- شریف مرتضی

شریف مرتضی علم الهدی رحمه اللّه «۱» در این باره میگوید:

«مسلم است که امام حسن (ع) معصوم است و حجت های آشکار و دلایلی استوار، او را تأیید میکند و ما ناگزیریم در برابر گفتار و کردار امام تسلیم باشیم هر چند دلیل آنها را بدرستی و گستردگی ندانیم و در ظاهر امر، مردم از چنین اقداماتی ناراضی باشند» «۲».

(۲)

۲- سید بن طاووس

دانشمند بزرگ و نابغه اسلامی سید بن طاووس «۳» که خداوند،

---

(۱)- شریف مرتضی، علی بن الحسین که نسب آشکارش به حضرت موسی بن جعفر میرسد در روزگار خودش پیشوائی طالبیین را بعهده داشت و لقبش مرتضی و علم الهدی بود، ولادتش سال ۳۵۵ هجری و وفاتش بسال ۴۳۶ اتفاق افتاد و از برادرش شریف رضی بزرگتر بود، شیخ طوسی می گوید: مرتضی در علوم فراوان، یگانه دوران بود و همه فضیلت ها را داشت و پیشرو علوم مختلف از جمله علم کلام و فقه و اصول و ادب و دیگر دانشها بود و دیوان شعری داشت که بیش از ده هزار شعر در آن بود و تألیفات گوناگونی از فنون مختلف فراهم آورد (معجم الادباء ۱۳/ ۱۴۶)

(۲)- تنزیه الانبیاء ص ۶۹

(۳)- سید بن طاووس، سید بزرگوار و کامل و عابد و مجاهد، رضی الدین ابو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس حسنی حسینی است که به علت چهره زیبا و خشونت پاهایش طاووس لقب یافت. او در شهر حله سکونت داشت و از سادات بزرگوار و بزرگان اسلامی است که تألیفاتی فراوان دارد و درباره ارزشها و دانشهای او، عالم بزرگ سید محمد باقر خوانساری در کتاب روضات الجنات ۳/ ۴۳- ۴۷ بتفصیل سخن گفته و

در کتاب الکنی و الالقاب ۱/ ۳۲۸ آمده است که سید، ریاست طالبیین را بعهده داشت او در زیر گنبد سبز رنگی می نشست و مردم که برای استفاده بحضورش میرفتند بجای لباس سیاه، جامه سبز می پوشیدند و این جریان پس از واقعه بغداد بود،

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۷۷

آرامگاهش را پاکیزه نگه دارد، در وصیتی که به پسرش می کند صلح امام حسن را به علت عصمت او بیان میدارد و عوامل دیگری را هم که ما برشمردیم یادآوری میکند و به پسرش می گوید:

(۱) «شگفت آور نیست که گروهی، جدت امام حسن را درباره صلح با معاویه مورد اعتراض قرار میدهند، ولی این کار بفرمان جدش پیامبر صورت گرفت و ما می بینیم که پیامبر با کافران صلح کرد، پس عذر امام در این مورد کاملا روشن است.

هنگامی هم که برادرش حسین (ع) بیاری مردم عراق برخاست و دعوت آنها را پذیرفت و با یزید تبهکار مصالحه نکرد، همین مردم عراق، یا بجنگش آمدند و یا به گوشه خواری خزیدند و پس از حادثه جانگداز کربلا هم، شنیده نشد که این مردم از قتل شنیع فرزند پیامبر، خشمگین شوند و بر یزید بشورند و از مقام خلافت بزیرش آورند ولی همین مردم بنفع عبد اللّه بن زبیر قیام کردند و او را در گمراهیش یاری نمودند و در چنین روش غلط و زشت رسوا شدند و در اختیار این راه پست و زشت سوء نیت آنها آشکار شد، در این صورت آیا از چنین مردمی انحراف از راه مستقیم ایمان بعید است و آخرش دیدیم که چگونه به آن وضع نادرست و پست که خود انتخاب کرده بودند گرفتار

شدند». «۱»

علی بن حمزه در این باره چنین سرود:

این هم علی فرزند موسی بن جعفر است بمانند علی پسر موسی بن جعفر

او در مقام امامت لباس سبز می پوشیدو این در مقام ریاست لباس سبز می پوشد شاعر در این شعر به حضرت رضا (ع) اشاره میکند که در وقت ولیعهدی لباس سبز می پوشید، سید بن طاووس در روز دوشنبه پنجم ذی قعده سال ۶۶۴ هجری درگذشت.

(۱)- کشف الحجه لثمره المهجه شامل وصایای سید طاووس به پسرش ص ۴۶.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۷۸

(۱) سید طاووس، نخستین علت صلح امام را عصمت آن حضرت از خطا و اشتباه میداند و آن را با مصالحه جدش که در حدیبیه با مشرکین انجام داد مقایسه میکند و همچنانکه صلح پیامبر با مشرکان مکه بدون شک، متضمن مصالح همگانی مسلمانان بود، صلح امام هم با دشمنش مصلحت عامه مسلمین را در بر داشت.

دلیل دوم را هم گرفتاری امام به نابکاری پیروان گمراهش میداند که هیچ گونه ارزشی برای برتری های انسانی قائل نبودند و به ارجهای روحی و معنوی آگهی نداشتند و در نتیجه، امام ناچار بپذیرش صلح گردید.

سید، درباره زشتخوئی و انحطاط اخلاقی مردم عراق دلیل می آورد و میگوید این مردم چنان در تباهی فرو رفته بودند که خلافت یزید شراب خوار و تبهکار را پذیرفتند و در بزرگترین فاجعه سیاه تاریخی که قتل پیشوای جوانان اهل بهشت حضرت حسین بن علی (ع) است، یزید را یاری کردند و هیچ اندوه و اعتراضی در برابر این جرم بزرگ از خود نشان ندادند و بر یزید تبهکار نشوریدند و او را از مقام زمامداری مسلمانان سرنگون نکردند، و ما در بحث های گذشته علل انحطاط اخلاقی مردم

عراق را بتفصیل بررسی کردیم.

(۲)

۹- نمایش واقعیت بنی امیه

معاویه پیش از آنکه حکومت اسلامی را بچنگ آورد، بظاهر خود را موظف به اجرای تعالیم اسلامی میدانست و در حفظ مصالح مسلمین تلاش میکرد ولی بدون شک ایمانی به اسلام نداشت و به ریاکاری و فریب می پرداخت و مانند آن شکارچی بود که آهسته و آرام بسوی شکارش گام برمی داشت.

او کفر و نفاق باطنیش را در تظاهر به اسلامیت پنهان میداشت و نهاد ناپاك و دشمنیش با مسلمانان را در اندرون تیره خود، مخفی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۷۹

نگه میداشت.

(۱) امام حسن (ع) با صلح خود بمعاویه میدان داد تا چهره واقعیش را نمایش دهد و عار و عیارش را بمردم نمودار کند و به آنهائی که فریب سالوس او را خورده اند نشان دهد که معاویه بزرگترین دشمن اسلام است به این جهت میدان را برایش خالی گذاشت و حکومت را به او سپرد تا این کسرای عرب (چنانکه او را لقب داده بودند) سیاست جهنمیش را که مخالف کتاب خدا و سنت پیامبر است به اجرا گذارد و بنیان امت اسلام را در هم شکند و نیروهایش را نابود کند و بر رادمردان ارزنده اسلامی بتازد و آنها را بسخت ترین رنجها گرفتار کند و هر کس را که میخواهد بکشد و بزنجیر کشد و مسلمانان را وادار کند که از خاندان پیامبرشان بیزاری جویند و بر روی منابر نسبت به آنها گستاخی کنند و دشنامشان دهند و آنچه را که در نهاد سیاهش پنهان است بر همگان آشکار کند.

معاویه بزودی پرده از چهره سیاهش برداشت و خودش را رسوا کرد و مسلمانان واقعیت این عنصر سرکش را دریافتند و

بستمکاری و تجاوزگریش بحقوق همگـانی آگهی یافتنـد و اگر صـلح امـام حسن هیـچ سودی جز همین رسواگری بنی امیه نداشت کافی بود چنانکه مرحوم کاشف الغطاء در مقدمه همین کتاب به این مسأله اشاره کرده است.

(۲) معـاویه به محض اینکه خلافـت اسـلامی را بچنـگ آورد به همه بنیانهای اسـلامی حمله برد و آهنگ ویرانی آن را کرد تا فروغ این دین آسـمانی را خاموش کند و پرچمش را در هم پیچد و آثارش را محو کند و ریشه هایش را برکند و دوباره آئین جاهلیت سـیاه پیشـین را زنده سازد و ما پیش از آنکه بشـرح تبهکاریها و دشمنی های او که چهره تاریخ را سیاه کرده بپردازیم عداوتهای پدر و مادر معاویه را

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۸۰

نسـبت به اسـلام بیان می داریم و سـخنان پیامبر را درباره پستی این خانـدان پلید یادآوری می کنیم تا ببینیم آیا چنین عنصـری شایسـتگی آن را دارد که زمام حکومت اسـلامی را بدست گیرد و بر امت مسلمان فرمان داد و هر کار که میخواهد انجام دهد و بدون هیچ مراقبت و محاسبه به حکومتش ادامه دهد؟

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۸۱

شناخت بنی امیه

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۸۳

(۱)

ابو سفیان و هند

ابو سـفیان از بزرگترین دشـمنان پیامبر بود، او دار و دسـته های مختلف عرب را بر ضد پیامبر رهبری میکرد و به پشتیبانی یهود برمی خاست و بتقویت همه نیروهای مخالف اسـلام می پرداخت، پس از جنگ بـدر که افراد خاندانش و هفتاد نفر از بزرگان قریش بدست مجاهدان اسـلامی کشـته شدند، شراره رشک و کینه اش بیشتر زبانه گرفت و جان گنهکارش در اندوهی سخت فرو رفت و بدنبال فرصتی می گشت که بر پیامبر بتازد و انتقام خون کشتگانش را بگیرد و آتش حسد و کینه اش را فرو نشاند.

ولی خداونـد نیرنـگ بوسـفیانی را بخود او بازگردانیـد و پیـامبرش را یاری کرد و به اسـلام عزت بخشـید و ابو سـفیان و حزب سپاهش را خوار و منکوب کرد.

مکه بدست پیامبر گشوده شد و رسول پیروز اسـلام بیاری خداوندی بمکه وارد شد و بتان را در هم کوبید و پیکره آل خدایان دروغین را در هم شکست و توحید بر همه جای پرتو افکند، ابو سفیان با اکراه به اسلام درآمد، بگونه عنصری خوار و شکست خورده و بیچاره و همراه ننگ و بدبختی و بدنامی.

ولی جاهلیت شـرک آلود پیشـین همچنان در نهادش بود و اسـلام ظاهرش نتوانسـته بود خوی زشت و منش پلیـد و سـیاهش را دیگر گون

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۸۴

کند، و خانه اش لانه خیانتکاران و پناهگاه امنی برای منافقان بود «۱».

(۱) چون مسـلمانان بفاجعه دردناک مرگ پیامبر گرفتار شدند و ابو بکر پیراهن خلافت را پوشـید، ابو سفیان سراسیمه بحضور امیر المؤمنین آمد و آن حضـرت را بشورش و انقلاب برانگیخت تا با ابو بکر بمبارزه برخیزد و خلافت اسـلامی را بخود انتقال دهد.

در

این ماجرا، ابو سفیان اعتقادی بشایستگی و حق امیر المؤمنین نداشت بلکه می خواست شکافی در صف مسلمین پدید آرد و به تخریب و بنیان کنی اساس اسلام بپردازد، اما، امام که از اندیشه های پلید او آگهی داشت از او روی گردانید و از خود دورش ساخت. ابو سفیان از آن پس همچنان در گوشه های فراموشی و گمنامی بسر میبرد و مسلمانان با چشم شک و تردید به او نگاه میکردند ولی چون عثمان بروی کار آمد و بنی امیه را بخود نزدیک ساخت و امور مهم مسلمانان را به آنان واگذاشت، ابو سفیان در اجتماع ظاهر شد و ستاره بختش بالا رفت و فرصت آن را یافت که حسادت و دشمنیش را نسبت به پیامبر، آشکار کند، چنانکه روزی بر آرامگاه حمزه سید الشهداء ایستاد و چشمهای از حدقه بیرون جسته اش را به آن گور انداخت و لبهایش بجنبش درآمد و گفت: «ای ابا عماره، آن حکومتی که دیروز بر سر آن بر ما شمشیری می کشیدی امروز بدست پسران ما افتاد و اکنون با آن بازی می کنند».

آنگاه لگدی بر آن قبر مقدس نواخت و دلش خنک شد و خاطرش آرامش یافت و چشمهایش روشن شد، این حرکات زشت در برابر چشمها و گوشهای عثمان انجام می یافت و جناب خلیفه به او اعتراض نمیکرد و به مجازاتش نمی پرداخت (انا للّه و انا الیه راجعون).

این نمونه ای از کفر و کینه توزی ابو سفیان نسبت به اسلام بود

---

(۱)- الاستیعاب

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۸۵

(۱) ولی هند همسر او هم در این دشمنی و بی شرمی دست کمی از او نداشت بلکه بر پیامبر، حسادتی بیشتر میورزید و همواره مشرکان را بجنگ و

مبارزه بر ضـد رسول برمی انگیخت و چون جنگ بدر پایان یافت و گروهی از بسـتگان او و دیگر مشـرکان در آن نبرد کشـته شدند، سوک و اندوهش را بر آن مشرکان پنهان داشت «۱» تا قریش را به- انتقامجوئی بیشتری برانگیزد، در این وقت گروهی از زنان قریش بنزدش آمدند و گفتند:

«آیا در مرگ پدرت و برادرت و عمویت و دیگر افراد خاندانت گریه نمی کنی؟»

او با آهنگی که از شدت خشم میلرزید گفت:

«آیا میخواهیـد که من بر آنها بگریم و خبر به محمـد و یارانش برسـد و مرا و زنان بنی خزرج را شـماتت کنند؟ نه بخدا، چنین نمی کنم تـا انتقـام آنهـا را از محمـد و یـارانش بگیرم و از این پس روغن و عطر بر سـرم نمی زنم تا اینکه با محمـد و یارانش بجنگم، بخـدا اگر میدانسـتم که اندوه از دلم بیرون میرود، میگریسـتم، ولی این غم بزرگ از جانم برنمی خیزد مگر همچنانکه عزیزانم را کشـتند از آنها انتقام بگیرم» هنـد همچنان مـدتها بماند و اندوهش را نمایان نساخت و در بستر ابو سـفیان نخوابید و روغن بر سرش نمالید تا آنکه

---

(۱)- عادت مردم جاهلیت این بود که بر کشـتگان خود نمی گریستند تا انتقام خون آنها را بگیرند و پس از آن زنانشان بگریه می پرداختند چنانکه شاعرشان در این باره سروده است:

آن کس که شادمان بمرگ کشته ای گردیدباید زنان ما را در روشنائی روز بیاورد

و ببیند که زنان حسرت زده ما ناله می کنندو در سحرگاه بر چهره های خود سیلی میزنند صبح الاعشی ۱/ ۴۰۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۸۶

جنگ احد فرا رسید (۱) و انتقامش را با قتل حمزه سید الشهداء گرفت و او را مثله

کرد و جگرش را درآورد و پس از انجام این کار زشت شادمانی و خوشحالیش را بروز داد و چنین رجزخوانی کرد:

جان دردمندم در احد شفا یافت هنگامی که جگرش را از شکمش بیرون کشیدم

دیگر آنچه در جانم می خلید بیرون رفت ما در جنگ همچون شیری به پیش تاختیم پیامبر که چنین روش زشتی را از هند نسبت به عمویش حمزه دید، بسختی خشمگین شد و با غضبی شدید فرمود:

«هرگز بمانند امروز چنین خشمناک نشده ام». و سپس فرمود:

«هرگز بسختی اندوه مرگ حمزه سوگوار نمی شوم».

روزی که ارتش پیامبر پیروز شد و شهر مکه را گشود، ابو سفیان در کوچه ها و خیابانهای مکه با آنکه ناراحت بود فریاد میزد هر کس اسلحه اش را بزمین گذارد و یا بخانه اش برود و یا بخانه ابو سفیان پناه برد در امان است، هند که این فریاد را شنید، سیلی محکمی بر صورت همسرش نواخت و بدون اختیار فریاد زد:

«این مرد پلید کثیف را بکشید، زشت باد چهره کسی که پیشاپیش این گروه است»

و بعد به مردم مکه روی کرد و آنها را به جنگ بر ضد پیغمبر برانگیخت با آهنگی خشمگین و حماسی فریاد زد:

«ای مردم آیا نمی جنگید و از شهرها و جانهای خود دفاع نمی کنید؟»

هند با چنین فریادهائی مردم مکه را بجنگ وامیداشت و آتش انقلاب را در بین آنها برمی افروخت، ولی خداوند، نیرنگ او را برگردانید و تلاشش را تباه کرد و اسلام و پیروانش را پیروزی بخشید.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۸۷

(۱) اینها پدر و مادر معاویه بودند که نسبت به اسلام، چنین کینه توزی میکردند و بقانون وراثت، این دشمنی و حسادت نسبت به اسلام و پیامبر بفرزندشان معاویه منتقل

شـد، علاوه بر این، پیامبر همیشه بنی امیه را بدیـده خواری و تحقیر نگاه میکرد زیرا رنجها و دردهائی فراوان از آنها برده بود و دستور داد که چند تن از آنها مثل حکم و مروان و سعید بن عاص و ولید را از مدینه تبعید کنند و بمسلمانان میفرمود تا از این خانـدان دوری کننـد و آنها را شـجره ملعونه می نامیـد، معاویه هم که شاهـد چنین رفتاری از جانب پیامبر بود در نهاد ناپاکش کینه و حسادتی شدید نسبت به پیامبر و خاندانش پدید آمد.

(۲)

سخنان پیامبر درباره معاویه

از پیامبر سخنانی فراوان درباره معاویه و تحقیر او روایت شده که از آن جمله است:

۱- روزی پیغمبر فرمود، اکنون از این گذرگاه مردی می آید که بیرون از دین در قیامت محشور میشود و لحظه ای بعد معاویه از آن راه وارد شد «۱».

۲- پیغمبر، روزی ابو سـفیان را دیـد که بر خری سوار است و معاویه افسار خر را میکشد و برادرش یزید آن را از عقب میراند، با مشاهده آنها، رسول خدا فرمود: خداوند، مرد خر سوار و جلودار و عقب دار او را لعنت کند «۲».

---

(۱)- تاریخ طبری ۱۱/ ۳۵۷ و از نصر بن مزاحم روایت است که پیامبر فرمود:

کسی از این راه وارد می شود که غیر مسلمان از دنیا میرود (کتاب صفین ص ۲۴۷)

(۲)- تاریخ طبری ۱۱/ ۳۵۷، این خبر را حضرت امام حسن (ع) از پیامبر نقل کرده و نصر بن مزاحم در کتاب صفین ص ۲۷۴ آورده است.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۸۸

(۱) ۳- براء بن عازب می گوید: روزی ابو سـفیان و پسرش معاویه بجانب پیامبر می آمدند، حضرت گفت: خداوندا، این مرد پست و فرومایه را

لعنت کن، براء گفت این مرد فرومایه کیست پیامبر فرمود معاویه است. «۱»

۴- زنی بحضور پیامبر آمد و با حضرت مشورت کرد تا با معاویه ازدواج کند، پیغمبر او را از چنین کاری بازداشت و فرمود معاویه مردی پست و بی سر و پاست.

۵- ابو برزه اسلمی «۲» می گوید روزی در حضور پیامبر بودیم که صدای موسیقی و آواز بگوشمان رسید، در آن وقت هنوز فرمان قطعی حرمت شراب نرسیده بود، مردی رفت که خبر بیاورد و پس از بازگشت گفت، معاویه و عمرو عاص با آهنگ آواز میخوانند و خطاب بیکدیگر این شعر را میخوانند:

«یاران پیامبر استخوانشان در جنگ بیرون می افتد و نابود می شوند و آنکه میترسد که بمیرد از جنگ کناره می گیرد»

پیامبر که این سخن را شنید دست بدعا برداشت و عرضه داشت:

«خداوندا، آنها را در آتش فتنه سرنگون کن و بدوزخشان انداز» «۳».

پیغمبر که با بینش ماورائی خود از حوادث آینده خبر میداد،

---

(۱)- کتاب صفین ص ۲۴۴ این خبر را حضرت امام حسن نیز نقل کرده است

(۲)- ابو برزه، نضله بن عبید از یاران پیامبر است که احادیثی از پیغمبر و از طریق ابو بکر نقل کرده و گروهی هم احادیثی از او روایت کرده اند ابن سعد می نویسد، او در مدینه می زیست و بعد ببصره رفت و در جنگ خراسان شرکت کرد، بنا بگفته خطیب، او در جنگ نهروان در الزام امیر المؤمنین جنگید و بعد در جنگ خراسان شرکت کرد و در خراسان درگذشت و بعضی مرگ او را در نیشابور یا در بصره و جای دیگر می دانند (تهذیب التهذیب ۱۰/ ۴۴۶)

(۳)- وقعه صفین ص ۲۴۶، مسند احمد ۴/ ۴۲۱

میدانست که معاویه بزودی حکومت مسلمانان را بچنگ خواهد آورد بدین جهت مسلمانان را از خطر او بر حذر میداشت و قتل معاویه را واجب می شمرد و میفرمود:

«هرگاه دیدید معاویه بر منبر من خطبه میخواند گردنش را بزنید «۱».

(۱) امام حسن هر وقت این حدیث را از جدش نقل میکرد با اندوهی فراوان میفرمود:

«چنین نکردند و رستگاری هم نیافتند» «۲»

معاویه در زمان پیامبر همچنان خوار و در هم شکسته و بی سر و پا و پست می زیست، مردی بدنام و ننگین و بیچاره بود که پیغمبر او را لعنت میکرد و مسلمانان اهانت و تحقیرش میکردند ولی چون خلافت به عمر رسید بر خلاف دستور رسول خدا، از فرومایگی به بلندپایگی رسید و عمر او را به مقام خلافت نزدیک کرد و پس از آن همه پستی و تیره روزی، بالایش کشید و حکومت شام را به او بخشید و مقامهای بلندی به او داد و پایگاه قضاوت و امامت نماز جماعت را به او واگذارد و امین بیت المالش ساخت و پستهای حساسی را که منوط به عدالت و اعتماد بود به وی تفویض کرد و چنان

---

(۱)- بعضی از روایت سازان مزدور این حدیث را تحریف کرده اند چنانکه خطیب در تاریخ خود از جابر نقل می کند که پیامبر فرمود (هر وقت معاویه را دیدید که بر منبر من سخن میگوید به نزدش بروید که او مردی امین است) و حاکم در تاریخ خود از قول ابن مسعود می نویسد که پیغمبر فرمود (هر وقت معاویه را بر منبر من دیدید بسویش بشتابید که او امین و راستگوست) در برابر این احادیث ساختگی باید گفت چگونه معاویه

میتوانـد مردی امین باشـد که بـا وصـی پیامبر خـدا جنگیـد و دسـتش را بخون مسـلمانان آلوده کرد و مردان نیک و شایسـته را بیرحمانه کشت و مرتکب تبهکاریهائی شد که نمایانگر جاهلیت و بی دینی او بود.

(۲)- وقعه صفین

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۹۰

در محبت و تحکیم موقعیت معـاویه زیـاده روی کرد که بر خلاف همه کـارگزاران و فرمانـدارانش که هر سـال بحسابهایشان رسیدگی میکرد، حسابی از معاویه نمی خواست و مراقبتی در کارش نمی کرد و هر چه به خلیفه می گفتند که معاویه از طریق امانت انحراف جسته و به سـرمایه های عمومی دسـتبرد می زند و جامه های گرانبهای حریر می پوشد، اعتنائی به این گزارشها نمیکرد و بیشتر به بزرگداشت او می پرداخت و میگفت «معاویه کسرای عرب است».

(۱) وقتی که توطئه شورای شش نفری برای پایمال کردن حق خاندان رسول چیده شد در واپسین روزهای زندگی، بازهم عمر بتقویت موقع معاویه پرداخت و روح آز و سرکشی را در او برانگیخت و به اعضای شوری گفت:

«اگر بیکـدیگر رشـک بردیـد و به کینه توزی پرداختیـد و بر ضـد یکـدیگر نشـستید و نقشه کشـیدید، معاویه بر شـما حکومت خواهد کرد» و در آن وقت، معاویه فرمانروای شام بود. «۱»

بایـد دیـد چرا عمر در میـان آن همه فرمانـداران و کـارگزارانش فقط معاویه را بر می کشـید و توان می بخشـید و چرا اعضای شوری را از قـدرت و شـکوه معـاویه می ترسانیـد؟ در صورتی که اعضـای شوری دارای موقعیتهائی ارجمنـد بودنـد و (چنانکه گفته می شـد) پیامبر بهنگام مرگ از آنها راضـی بود، بعلاوه اگر عمر از قدرت و چیرگی معاویه بر اعضای شوری بیم داشـت چرا او را در مقام فرمانروائیش ابقا می کرد؟ در اینجا پرسشهای شگفت انگیزی

پیش می آید که باید به آنها جواب بدهند.

(۲) بهر حال معاویه در نزد عمر شخصیتی ممتاز و اثربخش داشت و خلیفه به او مهر می ورزید و چون خلافت به عثمان رسید، قدرت

---

(۱)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/ ۱۸۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۹۱

معاویه بالا گرفت و فرمانروائیش در شام به پادشاهی و قدرت مطلقه تبدیل شد و چنانکه در جلد نخستین این کتاب نوشتیم، چیرگی و نفوذی فوق العاده یافت و چون عثمان بر اثر خلافکاریها و اشتباهاتش بدست مسلمانان کشته شد، معاویه قتل خلیفه را دستاویزی برای رسیدن به هدفهای شومش قرار داد و بر خلافت امیر المؤمنین ع شورید و حضرتش را در این ماجرا سهیم شمرد و در نتیجه ضرباتی کوبنده از کشمکشها و گرفتاریها بر اسلام وارد ساخت و اجتماع مسلمین را دچار پراکندگی کرد و این حوادث دردناک به پیروزی او و شکست امیر المؤمنین و فرزندش امام حسن ع منجر شد و چون پس از ماجرای صلح، حکومت مسلمین را بچنگ آورد، به احیاء آئین جاهلیت نخستین پرداخت و برای نابودی دین اسلام و ویرانی بنیان و محو آثار آن کوشید و با استفاده از میدان بی رقیب حکومت جابرانه اش بارتکاب زشت ترین اعمال دست زد و در بروز آنچه در دل نهان داشت بی پروا همت گماشت در ابراز دشمنی با اسلام و مسلمین از هیچ کس نترسید و امام حسن ع با قبول صلح به او میدان داد که واقعیتش را نشان دهد و پرده نازکی را که بنام دین بر چهره هولناکش انداخته بود پاره کند و ما اینک برخی از تبهکاریها و اندیشه های سیاه او را ذیلا مینگاریم:

[برخی از تبهکاریها و اندیشه های سیاه معاویه]

اشاره

(۱)

۱- دشمنی با پیامبر

معاویه در نهادش نسبت به پیامبر و خاندان او بسختی دشمنی میورزید و با تمام نیرو برای نابودی کلمه اسلام و نابودی آثار آن می کوشید از جمله نمونه های این عداوت، گفتار مغیره بن شعبه است.

مطرف فرزند مغیره می گوید، من بیشتر اوقات به همراه پدرم بدیدار معاویه می رفتیم و پدرم با او گفتگو میکرد و پس از باز گشت، از درایت و عقل شگفت انگیز معاویه سخنها می گفت، شبی پدرم

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۹۲

اندوهگین بخانه آمد و از شدت اندوه دست به غذا نبرد و همچنان در غمی بزرگ فرو رفته بود ما ساعتی همچنان منتظر ماندیم و گمان بردیم که شاید خاطرش از ما رنجیده است، به او گفتم:

«چرا امشب ترا غمگین می بینم؟»

«پسرم، من از نزد پلیدترین مردم می آیم»

«جریان چیست؟»

(۱) «با معاویه خلوت کرده بودم و به او گفتم ای امیر المؤمنین اکنون که بهمه آرزوهایت رسیده ای بهتر است که جانب عدالت و نیکی را بگیری، اکنون پیر شده ای و باید به برادرانت که بنی هاشمند توجه کنی و به پیوند این خویشاوندی بپردازی، بخدا قسم من از طرف آنها برای تو خطری احساس نمی کنم»

معاویه بمن گفت:

«هیهات، هیهات، برادر قبیله تیم (ابو بکر) به خلافت رسید و با مردم به عدالت رفتار کرد و آنچه بایست بکند انجام داد ولی تا مرد یادش هم از دلها برفت، و فقط مردم گفتند ابو بکر مرد، پس از او برادر قبیله عدی (عمر) خلافت یافت و ده سال تمام کوشید و کمر بخدمت مردم بست ولی بخدا قسم تا مرد نامش هم از یادها برفت و فقط مردم گفتند عمر مرد، پس از او برادر ما عثمان به

خلافت رسید مردی که در نسب همانند نداشت، کرد آنچه کرد و سرانجام با او چنان رفتار کردند و بخدا قسم تا مرد نامش نیز بمرد و کسی دیگر بیاد او و آنچه با او کردند نیفتاد اما برادر هاشمیان (پیامبر) هر روز پنج بار بنامش فریاد میزنند و میگویند (اشهد ان محمدا رسول اللّه) پس ای بی مادر، پس از این برای من چه باقی میماند مگر آنکه نام او را دفن کنم!! «۱»

---

(۱)- ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۳۵۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۹۳

این رویداد، بروشنی از کفر و بی دینی معاویه حکایت میکند و حسادت و کینه شدید او را نسبت به پیامبر، نمودار می سازد، او از نام بردن پیامبر بهنگام اذان رنج میبرد و بخشم می آید و اگر میتوانست از شدت عداوتی که نسبت به پیغمبر و خاندان او داشت این شعار بزرگ اسلامی را محو میکرد و کما اینکه در روزگار خلافتش در چهل روز جمعه بهنگام نماز، صلاه بر پیامبر را ترک کرد و وقتی علتش را پرسیدند گفت:

«نام پیغمبر را نمی برم تا اطرافیانش بزرگ نشوند!!» «۱»

(۱)

۲- تعطیل حدود

معاویه به اجرای حدود اسلامی اعتنائی نداشت و با آنکه گناه مجرمین ثابت می شد به آنها کیفر نمی داد، چنانکه گروهی از دزدان را بحضورش آوردند و فرمان داد تا دستهای آنها را بریدند ولی آخرین دزدی که هنوز دستش را نبریده بودند خطاب بمعاویه این شعر را سرود:

دست راستم را به پناه امیر المؤمنین می آورم تا به عفو تو دچار سرنوشت شومی نشود

مرا دستی نیکوکار بود اگر عیب آن را بپوشی و هرگز یک عیب نمیتواند خوبیها را از بین ببرد

اگر چه دنیا دوست داشتنی است ولی

خیری در آن نیست وقتی که دست چپ من همراه دست راست نباشد قلب معاویه از این اشعار بمهر آمد و گفت:

«با تو چه کار کنم مگر نمی بینی که دستهای یارانت را بریدم؟»

مادر دزد گفت:

«ای امیر المؤمنین آن را کفاره گناهانت قرار بده»

---

(۱)- النصائح الکافیه ص ۹۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۹۴

معاویه دستور داد دست از او بردارند و آزادش کنند و این نخستین حدی بود که در اسلام اجرا نشد. «۱»

(۱)

۳- تجویز ربا

اسلام رباخواری را شدیدا تحریم کرده و آن را از بزرگترین گناهان و جرائم دانسته است و رباخوار و ربادهنده و واسطه و شاهد آن در منطق اسلام ملعونند، ولی معاویه اعتنائی بحرمت ربا نداشت چنانکه عطاء بن یسار می گوید. معاویه جامی زرین یا لوحه ای طلائی را در برابر وزن بیشتری از طلا فروخت، ابو درداء گفت «۲» از پیامبر شنیدم که از اینگونه معامله نهی میکرد مگر آنکه وزن آنها برابر باشد، معاویه بدون اعتنا بنهی پیامبر و تحریم این معامله گفت:

«من اشکالی در این کار نمی بینم».

ابو درداء از این گستاخی بهم برآمد و خشمگین از پیش معاویه رفت و گفت:

«من دیگر بهانه ای برای همکاری با معاویه ندارم زیرا او در برابر

---

(۱)- البدایه و النهایه ۸/ ۱۳۶

(۲)- در نام ابو درداء اختلاف است و بعضی آن را عامر یا عویمر دانسته اند نام پدرش را نیز عامر یا مالک یا عبد الله گفته اند، نسب او به کعب بن خزرج انصاری میرسد، او در روز بدر مسلمان شد و در جنگ احد شرکت کرد، پیامبر درباره اش فرمود (ابو درداء حکیم امت من است) او قبل از مسلمان شدن تجارت میکرد و بعد آن را ترک کرد، معاویه

در زمان خلافت عمر، قضاوت دمشق را به او سپرد، دو سال قبل از قتل عثمان وفات کرد و بعضی مرگ او را در سال ۳۲ و بعضی پس از جنگ صفین نوشته اند (الاصابه، الکنی و الاسماء) ابو درداء از پیامبر نقل میکند که آن حضرت فرمود: «ارزنده ترین عمل در میزان مؤمن خوش خوئی است و خداوند، دشنام دهنده ناسزاگو را دشمن میدارد».

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۹۵

فرمان رسول خدا از خودش رأی میدهد بنابراین دیگر در سرزمینی که او فرمانروائی میکند زندگی نمی کنم».

بدین جهت شام را ترک کرد و بمدینه پیامبر رفت و با خشم و نفرت از پست قضاوت شام کناره گرفت. «۱»

(۱)

۴- اذان در نماز عید

طبق دستور شریعت اسلام، اذان و اقامه فقط مخصوص نمازهای واجب شبانه روزی است و در نمازهای دیگر مثل نمازهای نافله و نمازهای عیدین و آیات دستور به ترک آنها داده شده است و پیامبر فرمود در نماز عیدین اذان و اقامه نیست. «۲»

این سنت در زمان خلفاء نیز جریان داشت «۳» ولی معاویه توجهی به این سنت نکرد و در نماز عید هم اذان و اقامه را مقرر داشت و با این عمل، با دستور پیامبر مخالفت کرد و در شریعت اسلام بدعت گذاشت. «۴»

(۲)

۵- خطبه قبل از نماز عید

در سنت اسلامی مقرر است که پس از انجام نماز عید، خطبه بخوانند و پیامبر پس از انجام نماز عید فطر به خطابت ایستاد و در حضور مسلمانان سخن گفت و مسلم است که عمل پیامبر بمانند دستورش لازم الاجرا است، پس از پیغمبر هم خلفاء همین روش را ادامه دادند «۵»، ولی معاویه به این سنت هم توجه نکرد و پیش از نماز عید خطبه خواند و بنی امیه هم از او پیروی کردند و سنت پیامبر

---

(۱)- النصائح ص ۹۴

(۲)- کشف الغمه شعرانی ۱/ ۱۲۳

(۳)- سنن ابو داود ۱/ ۷۹

(۴)- شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۴۷۰

(۵)- سنن ابو داود ۱/ ۱۷۸

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۹۶

را کنار گذاشتند. «۱»

(۱)

۶- زکاه بر عطایا

اسلام زکات را بر درآمدهای مخصوص وضع کرده و فقها موارد آن را بیان داشته اند و بر موارد دیگر زکات واجب نیست ولی معاویه از این دستور اعراض کرد و بر عطایا نیز زکات وضع کرد در صورتی که به اجماع مسلمین، چنین کاری جایز نیست «۲». حال این کار را بر اثر ندانستن حکم شرعی کرده یا تعمد به مخالفت با سنت داشته معلوم نیست، ولی مخالفت او با شریعت اسلامی به روش او نزدیکتر است.

(۲)

۷- استعمال عطر در حال احرام

بر کسی که به حج میرود و احرام می بندد واجب است مادامی که در این حال است از استعمال عطر خودداری کند و پس از خروج از احرام استعمال عطر برایش جایز است، ولی معاویه بر خلاف این دستور، در حال احرام، بخود عطر میزد «۳» و در این کار یا به اسلام عناد میورزید و یا از دستورات آن آگهی نداشت.

(۳)

۸- استعمال ظروف طلا و نقره

در اسلام بکار بردن ظروف طلا و نقره حرام است ولی معاویه آشکارا با این حرمت مخالفت میکرد و در خوردن و آشامیدنش از آن ظروف استفاده میکرد وقتی که دستور پیغمبر را درباره حرمت این کار به او گوشزد کردند گفت:

«من مانعی در این کار نمی بینم». «۴»

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۳/ ۴۷۰

(۲)- تاریخ یعقوبی

(۳)- النصائح ص ۱۰۰ و دیگر کتب

(۴)- النصائح ص ۱۰۱

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۹۷

(۱)

۹- پوشیدن لباس ابریشمی

اسلام پوشیدن لباس حریر و ابریشمین را برای مردان جز در موقع جنگ حرام کرده است ولی معاویه عملا لباس حریر می پوشید و اعتنائی بحرمت آن نداشت. «۱»

(۲)

۱۰- تجاوز بمال مردم

اسلام، تجاوز بمال مردم را تحریم کرده و کسی حق ندارد بدون جهت چیزی از کسی بگیرد ولی معاویه با بی پروائی و بی اعتنائی بچنین دستوری، اموال مردم را می گرفت و به ثروتهای عمومی تجاوز میکرد. «۲»

(۳)

۱۱- خریداری دین مردم

بدترین و پست ترین معامله در بازار تجارت، خریداری دل و دین مردم است که حکایت از بدسرشتی خریدار و مشتری میکند.

معاویه در این کار مهارت داشت و بدون ترس و پروا بچنین معامله ای دست میزد بطوری که مورخان می نویسند چند نفر بنامهای، احنف بن قیس، جاریه بن قدامه، جون بن قتاده و حنات بن یزید بحضور معاویه آمدند و معاویه بهر کدام صد هزار درم بخشید ولی به حنات بن یزید هفتاد هزار درم داد، وقتی که از حضور معاویه بازگشتند هر کدام از مقدار جایزه خود سخن می گفتند و حنات که فهمید به او کمتر رسیده است، خشمگین به نزد معاویه بازگشت معاویه گفت:

«چرا برگشتی؟»

«تو مرا در میان قبیله بنی تمیم رسوا کردی، نسب من صحیح است و عمرم دراز آیا من فرمانروای قبیله ام نیستم؟»

---

(۱)- النصائح ص ۱۰۱

(۲)- تاریخ یعقوبی ۲/ ۲۰۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۹۸

«چرا»

«پس چرا درباره من پستی بخرج دادی و به کسانی که مخالف تو بودند بیشتر از من بخشیدی»؟ مقصودش احنف و جاریه بود که در جنگ جمل همراه علی (ع) بودند ولی حنات در آن جنگ شرکت نکرده بود.

معاویه بدون هیچ شرم و پروائی گفت:

«من دین آنها را خریدم ولی دین ترا بخودت واگذاشتم»

حنات گفت «منهم دینم را میفروشم»

معاویه دستور داد که تمام جایزه را به او بپردازند. «۱»

(۱)

۱۲- هرزگی و بی شرمی

بروزگار بنی امیه، در تمدن اسلامی، هرزگی و بیشرمی گسترش یافت و پرده دری و بی عفتی همه جا رواج یافت و شاعران درباره عشق بازی با زنان شعرها می گفتند و غزلها میسرودند و نخستین کسی که درباره فحشاء و زشتکاری شعر سرود و رسوائیهای دستگاه معاویه را برملا کرد عبد

الرحمن بن حسان بن ثابت بود که درباره دختر معاویه اشعاری سرود و به عشقبازیش پرداخت. «۲»

---

(۱)- الکامل ۳/ ۱۸۵

(۲)- عبد الرحمن بن حسان بن ثابت خزرجی انصاری در زمان پیامبر بدنیا آمد و شاعری کم سخن بود، ابن معین او را از تابعین اهل مدینه و ابن حبان او را از ثقات آنها میداند. وی در سال ۱۰۴ هجری درگذشت لکن ابن عساکر این تاریخ را درست نمیداند و میگوید او چهل و هشت سال زندگی کرده است در این صورت او باید پدرش را درک نکرده باشد زیرا او در سال پنجاه و چهار درگذشته است ولی ثابت شده که وی در زمان پدرش مردی بوده و پدرش درباره اش گفته است:

کیست که شاعری کند پس از حسان و پسرش و کیست که قرآن را تفسیر کند پس از زید بن ثابت

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۱۹۹

(۱) چون این خبر به یزید رسید خشمناک شد و به پیش پدرش معاویه رفت و با اندوه و خشم فریاد کشید و گفت:

- پدرم، عبد الرحمن بن حسان را بکش

- چرا؟

- درباره خواهرم شعر عاشقانه گفته

- چه گفته؟

- گفته است که:

شب درازم را به اندوه گذراندم و از ماندن در جیرون بستوه آمدم معاویه با خنده و مسخره به یزید گفت:

«پسرم، شب دراز و اندوه او چه ربطی بما دارد؟، خدایش از رحمت دور گرداند».

یزید به پدرش گفت، او در ادامه شعرش چنین می گوید:

بعقیده مؤلف اگر ثابت شده باشد که او در زمان پیامبر بدنیا آمده و تا سال ۱۰۴ می زیسته است بنابراین باید ۹۸ سال عمر کرده باشد و ۴۸ سال اشتباه است (الاصابه ۳/ ۶۷)

زمخشری در کشاف

آورده است که عبد الرحمن قصیده ای درباره معاویه گفته که بعضی از اشعار آن چنین است:

هان به معاویه بن حرب برسانیدهمان پیشوای ستمگران سخن اعتراض آمیزم را

معاویه پسر هند و فرزند صخرکه نفرین خدا بر این مرد حرام زاده باد

تو در زمان حکومتت مرگ را بما چشانیدی و بزرگ زادگان را به بزرگان ملحق ساختی

امیر المؤمنین پدر حسین (ع) در جنگ سر جدت را با شمشیر در هم شکافت

ما شکیبائیم و انتظار می بریم پاداش شما را در روز دادخواهی قیامت

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۰۰

(۱) بهمین روی بشام سفر کردم و دوستانم درباره ام خیالهای خوشی داشتند

- خوش گمانی خاندانش بما چه مربوط است؟

- پدرم او در شعرش چنین میگوید:

آن دختر همان زهر است که چون مروارید غلطان بر همه گوهرها برتری دارد - پسر واقعا هم خواهرت چنین است، او راست گفته- او بازهم چنین گفته است:

اگر بخواهیم نژاد او را بستائیم در بزرگی و مقام نظیری ندارد - راست گفته است، پسرم!

- او گفته است:

من آن دختر را در کاخ سبز به آغوش گرفتم و او در روی سنگهای تراشیده مرمر راه میرفت - پسرجان، اینطور که شاعر گفته نبوده است

یزید مرتبا از اشعار رسواگر عبد الرحمن برای پدرش میخواند ولی معاویه از شاعر دفاع میکرد و میگفت گناهی ندارد و مستحق پیگرد و کیفر نیست، اشعار عاشقانه عبد الرحمن همه جا انتشار یافت و دختر معاویه رسوا شد و عده ای بنزد معاویه آمدند و گفتند این مرد بدختر تو گستاخی کرده و باید مجازاتش کنی ولی معاویه از تعقیب شاعر خودداری کرد و گفت چاره دیگری برایش میکنم، تا اینکه روزی عبد الرحمن به پیش معاویه رفت و معاویه از او

به گرمی استقبال کرد و او را روبروی خود بر تخت نشانید و به شاعر گفت:

- دختر دیگرم از تو شکایت دارد

- برای چه؟

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۰۱

(۱)- چون درباره خواهرش شعر گفته ای و از او یادی نکرده ای- او حق دارد شکایت کند، من درباره او هم شعر خواهم گفت:

عبد الرحمن غزلی هم درباره دختر دیگر معاویه سرود و مردم که آن را شنیدند گفتند ما گمان می کردیم که عبد الرحمن روی غرضی برای دختران معاویه شعر می گفته حالا فهمیدیم که بدستور خود معاویه بوده است. «۱»

این داستان به آشکارائی از تباهی اخلاق معاویه و بی تفاوتی او در برابر رسوائیهای خانوادگیش پرده برمی دارد و بهمین جهت فساد اخلاق در همه جا گسترش یافت و هرزگان و هوسرانان بنوامیس مسلمانان تعرض میکردند و شهوترانی و لذت یابی در روزگار بنی امیه بنهایت درجه رسید، ابو دهبل حجمی هم درباره دختر معاویه شعری عاشقانه گفت «۲» ولی معاویه با او به نرمی رفتار کرد و جایزه اش داد «۳» بنی امیه هم راه معاویه را پیش گرفتند و دنیا را میدان وسیعی برای

---

(۱)- اغانی ۱۳/ ۱۴۹

(۲)- ابو دهبل وهب بن زمعه بن اسید حجمی شاعری ستایشگر و نیکو سخن بود که این شعر از اوست:

ای کاش با بخیلان هم به بخل رفتار می کردندتا آنها نتیجه کردارشان را می چشیدند

ای کاش روزی مردم به اندازه بخشندگیشان بودتوشه ای به اندازه توشه شان و فراخی بقدر فراخی آنها

ای کاش در چهره مردم نشانه ای بودکه نشانگر اخلاقشان بود وقتی که بهم میرسیدند

ای کاش بدکار همیشه با بدی همراه بودو جاهلان بردبار می شدند و از جهل بازمی ایستادند (معجم الشعراء ۱/ ۱۱۷). اشعار زیادی از این شاعر

در مجله آسیائی بریتانیا چاپ شده است.

(۳)- اغانی ۶/ ۳۹، ۱۵۹

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۰۲

هرزگی و هوسرانی خود قرار دادند و مردم را به فسق و تباهی کشانیدند و بسوی گمراهی و گناه و زشتی حرکت دادند.

(۱) در بی شرمی و رسوائی معاویه گفته اند که کنیز سپید روی و زیبا خرید و غلامش خدیج را بخوابگاه آن کنیز که عریان خوابیده بود برد و عصای کوچکی را که در دست داشت به شرمگاه کنیز نواخت و گفت اینجا محل کامیابی من است «۱» بعد آن کنیز را به یزید بخشید و باز نظرش برگشت و او را به عبد اللّه بن مسعده فزاری داد «۲» و به او گفت:

این کنیز سپید روی رومی برای تو باشد تا برایت فرزند سفید بیاورد «۳».

مورخان داستانهای بسیاری از هرزگی و ناپاکی معاویه آورده اند که نشانگر بی اعتنائی او به ارزشهای عالی انسانی است.

---

(۱)- البدایه و النهایه ۸/ ۱۴۰

(۲)- عبد الله بن مسعده بن حکمه فزاری را در کودکی جزء اسیران فزاره بحضور پیامبر آوردند و آن حضرت او را بدخترش فاطمه بخشید و فاطمه (ع) او را آزاد کرد و مدتی در خدمت علی (ع) بود ولی بعد بمعاویه پیوست و در و در شمار بزرگترین دشمنان امام درآمد و پس از واقعه حره (حمله بمدینه) فرمانده سپاه دمشق شد و تا زمان خلافت مروان در آن سمت باقی ماند و گفته شده است که او در سال ۴۹ هجری با سپاه عبد الرحمن بن خالد بن ولید بجنگ رومیان رفت و چون فرمانده سپاه در سرزمین روم از دنیا رفت عبد الله فزاری بجای او بفرماندهی سپاه برگزیده شد

و این اولین مقامی بود که به آن دست یافت و شاعری درباره اش گفت:

ای پسر مسعود نیزه ات را به استواری برپای دارهمچنانکه سفیان بن عوف آن را برپای کرد و چون عبد الله بحضور معاویه رفت معاویه از او درباره این شعر پرسید، عبد الله گفت شاعر میخواسته مرا در ردیف سفیان بن عوف بستاید در صورتی که من همتای او نیستم (الاصابه ۲/ ۳۵۹)

(۳)- البدایه و النهایه ۸/ ۱۴۰

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۰۳

(۱)

۱۳- حدیث سازی

اشاره

خداوند در کتاب کریمش فرموده است (کسانی بتهمت و دروغ دست میزنند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان دروغگویانند) «۱» معاویه کسانی را که بخدا و پیامبرش دروغ می بستند بخود نزدیک میکرد و چنین نامردمانی را که ایمان به خدا و قیامت نداشتند بدستگاهش راه میداد و پولهای کلانی به آنها می بخشید و بدروغ دروغ پردازی و حدیث سازی تشویقشان میکرد تا احادیثی دروغین در فضیلت او و بنی امیه و اهانت به خاندان پاک پیامبر مخصوصا امیر المؤمنین بسازند و بپردازند و نشر دهند و بهمین جهت بخشنامه ای برای همه فرمانداران و کارگزارانش باین شرح فرستاد:

«در میان مردم بررسی کنید و راویانی را که شیعیان عثمانند و از فضائل و بزرگواریهای او سخن میگویند پیدا کنید و آنها را گرامی دارید و تشریف بخشید و روایتهائی را که درباره عثمان و پدرش نقل می کنند برای من بفرستید».

کارگزاران معاویه هم طبق این دستورها رفتار میکردند و حدیث سازان و دروغ پردازان مزدور را قرب و منزلتی خاص می بخشیدند و پولهای فراوانشان میدادند و حدیثهای دروغی را که در فضیلت عثمان ساخته می شد برای معاویه میفرستادند. مردم هم که میدیدند حکومت وقت، جاعلین حدیث

را بـدروغگوئی برمی انگیزد و مقـام و مرتبه شـان میدهـد و پولهای کلان در اختیارشان میگـذارد آنها که فریب دنیا را خورده بودنـد به جعل احادیث می پرداختند و مزد خود را از بودجه مخصوص میگرفتند و گروهی زیاد در فضـیلت معاویه حدیث می ساختند و دینشان را بدنیا می فروختند از جمله احادیث مجعول این بود که پیامبر فرمود:

---

(۱)- سوره نحل آیه ۱۰۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۰۴

«خداوندا! بمعاویه، حقایق قرآن و حساب آخرت را بیاموز و او را از عذاب نگه دار و به بهشتش داخل کن!!»

(۱) و ترمذی در کتابش آورده است که پیامبر فرمود: «خداوندا! معاویه را رهنما و رهیافته قرار ده»

و حارث بن اسامه نقل کرد که پیغمبر فرمود:

«ابو بکر نازکـدلترین و مهربـانترین افراد امت من است و آنگاه بـذکر فضائل دیگر خلفاء و جمعی از صـحابه پرداخت و درباره معاویه فرمود: «معاویه بن ابی سفیان، بردبارترین و بخشنده ترین پیروان من است». «۱»

و روایت کردند که پیامبر اشاره به فضیلت یارانش کرده و درباره معاویه فرموده است:

«معاویه بن ابی سفیان رازدار من است!!» «۲»

المقدسـی حکایت می کند که در مسجد جامع شهر واسط دیدم گروهی دور مردی را گرفته اند و او از قول پیامبر حدیثی نقل می کند و میگوید که آن حضـرت فرمود، روز قیامت خداوند معاویه را بخود نزدیک می سازد و او را در کنار خود می نشاند و دستش را بدست میگیرد و او را بر اهل محشر مانند عروسی جلوه میدهد!!

المقدسی به مرد حدیث ساز گفت، چرا خداوند معاویه را باین

---

(۱)- تطهیر الجنان و اللسان، چاپ شده در حاشیه صواعق المحرقه ص ۲۴

(۲)- تطهیر الجنان و اللسان ص ۲۶، ابن حجر به چنین روایات دروغینی که

در فضیلت معاویه و تبرئه او از جنایتش نقل شده استناد کرده و او را در شمار یاران راستین و مجاهد پیامبر آورده است، خداوند ابن حجر را با این ناروائیهایش از نعمت بصیرت محروم ساخته و از راه راست بیرونش برده است که این چنین دشمنان خدا و اسلام را در کتاب خود بزرگ شمرده و به ستایش کسانی که موجب ننگ اجتماع مسلمانند پرداخته است، متأسفانه مسلمانان گرفتار چنین مورخان خیانتکاری شده اند که بدیده تاریک بواقعیتها نگاه میکنند و با تهمتها و دروغهاشان به اسلام و مسلمانان جنایت میورزند.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۰۵

مقام میرساند؟ جواب داد برای آنکه با علی (ع) جنگید.

المقدسی گفت: ای گمراه دروغ میگوئی.

(۱) خطیب دروغگو فریاد زد ای مردم این رافضی را بگیرید، مردم بر سر او ریختند تا دستگیرش کنند ولی شخصی که او را می شناخت از دست مردم نجاتش داد. «۱»

المقدسی همچنین می نویسد که مردی میگفت معاویه پیامبر مرسل است و وقتی که به او اعتراض کردم میخواستند مرا بکشند «۲» و دروغگوی دیگری روایت کرد که من در حضور پیامبر بودم و ابو بکر و عمر و عثمان و علی (ع) و معاویه نیز حاضر بودند در این وقت مردی وارد شد و عمر گفت یا رسول اللّه این مرد میخواهد از ما بدگوئی کند و پیغمبر از او روی در هم کشید آن مرد گفت من چنین قصدی ندارم فقط میخواهم از معاویه بدگوئی کنم پیامبر گفت وای بر تو مگر نمیدانی که معاویه از یاران من است و این سخن را سه بار تکرار کرد و بعد پیامبر حربه ای برگرفت و بمعاویه داد و

گفت این حربه را بر گردن این مرد بگذار معاویه حربه را گرفت و آهسته بر حلقومش بمالید، من بخانه رفتم و چون شب فرا رسید آن مرد که نامش راشد کندی بود در بستر خوابش سرش از تنش جدا شد و بمرد. «۳»

ساده دلان و نابخردان که تحت تأثیر چنین احادیث دروغین و تبلیغات ننگینی قرار گرفته بودند، نسبت بمعاویه تعصبی شدید داشتند، چنانکه مورخین نوشته اند، عبد الرحمن نسائی وارد دمشق شد، مردم دمشق درباره معاویه و فضیلتهایش از او پرسیدند پاسخ داد:

آیا معاویه حاضر است که صفاتش یکان یکان شمرده شود تا فضیلتش بر دیگران معلوم شود؟

---

(۱)- المقدسی ص ۱۲۶

(۲)- المنتظم ص ۶۰

(۳)- الغدیر ۱۰/ ۱۳۸

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۰۶

(۱) و بدیگر روایت، گفت من فضیلتی برای معاویه نمی شناسم مگر آنکه خداوند هرگز شکم او را سیر نکرد، مردم شام بر او هجوم آوردند و دستگیرش کردند و آن قدر بر روی سنگلاخهایش کشیدند که جان سپرد. «۱»

معاویه میخواست با جعل چنین احادیثی، بر پیکر خود جامه قداست و ایمان بپوشد و اعتماد مردم را بخود جلب کند و از راه عقیده بر مردم حکومت کند، لکن همه کوششهایش بباد میرفت زیرا مردم به او و بمسلمانیش با نگاه شک و تردید مینگریستند زیرا او از شاخه های همان درخت ناپاکی بود که قرآن از آن یاد میکرد و در تمام روزگار رسالت با پیامبر مخالفت میورزید و سپاهها بر سر پیغمبر بسیج میکرد، بعلاوه خود معاویه جرائمی بزرگ مرتکب می شد، چنانکه بر ضد وصی رسول خدا و باب علم پیامبر بجنگ برخاست و مردان نیکوکار را بیرحمانه کشت و مسلمانان نامی شایسته را طرد کرد

و در شریعت اسلام بدعتها گذاشت و دیگر تبهکاریهائی را مرتکب شد که چهره تاریخ را سیاه کرد و طبیعی است که اینهمه سیه کاری و جنایت و جرم بوسیله احادیثی ساختگی و دروغین هرگز محو نمی شود.

(۲) بهر حال، احادیث جعلی درباره فضائل عثمان و معاویه افزونی یافت و معاویه ترسید که دروغ پردازیهای دجالهای حدیث رسوایش کند و از هدف بازش دارد و نتواند ضربه ای را که میخواهد بخاندان پیامبر وارد کند، از این روی به کارگزارانش طی نامه هائی فرمان داد که دیگر دست از این کار بردارند و در برابر، احادیثی بسود شیخین وضع کنند زیرا چنین کاری برای مبارزه با خاندان رسول و تحقیر مقامشان، سودمندتر و آسانتر است، اینک متن بخشنامه: «حدیث درباره عثمان

---

(۱)- طبقات السبکی ۲/ ۸۴، وفیات الاعیان ۱/ ۳۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۰۷

فراوان شد و در همه شهرها پخش گردید، اکنون که نامه من بشما میرسد، به راویان بگوئید روایاتی درباره ابو بکر و عمر بسازند زیرا من فضائل و سوابق آنها را بیشتر دوست میدارم و چنین روایاتی چشم مرا روشن می کند و برهان آن خاندان (خاندان پیامبر) را بهتر باطل می سازد و از ستایش عثمان برای آنها سخت تر و گرانتر است».

(۱) فرمانداران و قاضیان معاویه این نامه را برای مردم خواندند و حدیث سازان، دست بکار جعل روایت در ستایش أبو بکر و عمر شدند و معاویه فرمان داد که آن احادیث را جمع آوری و نسخه برداری کنند و رونوشتهائی برای همه کارگزارانش در شهرها فرستاد و دستور داد آنها را روی منبرها بخوانند و در مجامع عمومی نشر دهند و بمعلمین بدهند تا جزء برنامه دروس محصلین قرار دهند

و کودکان را وادار بحفظ آنها کنند.

حکومتهای دست نشانده محلی هم در اجرای این دستور، کوششی فراوان بکار بردند و همه طبقات مردم بحفظ این روایات ساختگی پرداختند، حتی کودکان و زنان و خدمتکاران و سپاهیان، چنین احادیث دروغین را از بر کردند. «۱»

برخی از این احادیث را بر حضرت باقر (ع)، عرضه داشتند و مورد تکذیب آن حضرت قرار گرفت، چنانکه ابان می گوید درباره این روایات به امام باقر ع گفتم:

«اصلحک اللّه، درباره این روایات اظهار نظر فرما».

روایت ها باین شرح در حضور امام خوانده شد:

«پیشوای پیر مردان اهل بهشت ابو بکر و عمرند» «۲».

---

(۱)- سلیم بن قیس ص ۲۹، شرح ابن ابی الحدید ۳/ ۱۵

(۲)- مزدوران حدیث پرداز این حدیث را در برابر سخن پیامبر ساخته اند که فرمود حسن و حسین پیشوای جوانان اهل بهشتند، درباره این حدیث از امام جواد پرسیدند فرمود بخدا قسم در بهشت پیرمردی وجود ندارد بلکه همه جوانان نو رسیده اند.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۰۸

(۱) «فرشتگان به عمر الهام می کنند و عمر ملائکه را ملاقات می کند».

«وقار و آرامش گویای زبان عمر است»

«فرشتگان از عثمان شرم دارند». «۱»

و این روایات را تا صد حدیث به امام عرضه داشتند که مردم آنها را درست می پنداشتند «۲» و امام فرمود بخدا قسم همه اینها دروغ و بهتان است. «۳»

محدث معروف ابن عرفه که به نفطویه «۴» مشهور است می گوید:

بیشتر احادیث مجعول که در فضیلت صحابه روایت شده در روزگار بنی امیه ساخته شده است تا حدیث سازان به آنها تقرب جویند و بنی امیه گمان میکردند با وضع چنین روایتی بینی بنی هاشم را بخاک

(۱)- بی پایگی این حدیث کاملا آشکار است زیرا معلوم نیست که آیا

عثمان از فرشتگان کار زشتی را دیده که آنها از او شرم دارند یا فرشتگان عثمان را در حال زشتکاری دارند که عثمان از آنها شرمسار است و بر ما معلوم نیست که این شرم چه معنی دارد.

(۲)- به روایتی این احادیث مجعول به دویست روایت میرسید.

(۳)- سلیم بن قیس ص ۲۹، شرح ابن ابی الحدید ۳/ ۱۵.

(۴)- ابراهیم بن محمد بن عرفه ازدی در سال ۲۴۴ هجری در واسط بدنیا آمد و صاحب تألیفاتی نیکوست ولی بعلت سیاه چردگی و بدقوارگی او را به نفت تشبیه میکردند از اشعار اوست که گفته است:

قلب من در عشق تو نرمتر از دو گونه تو است و نیرویم از پلکهای چشمت سست تر است

چرا رقت نیاورم بر کسی که خود را رنج می دهداز ستمی که بر او میرود و بتو عشق میورزد ابو عبد اللّه واسطی او را هجو کرده و میگوید:

اگر کسی خوش حال میشود که فاسقی را نبیند.

باید بکوشد که نفطویه را نبیند.

خداوند او را به نیمی از نامش سوزانیده.

و به نیم دیگرش بر او وای باد

میمالند «۱»

(۱) معاویه بجعل چنین احادیثی که در مناقب شیخین ساخته می شد قناعت نکرد بلکه دروغ پردازان را وادار کرد تا روایاتی از قول پیغمبر بر ضد اهل بیت جعل کنند و پولهای فراوانی در این راه خرج میکرد، چنانکه به جلاد معروف سمره بن جندب چهار صد هزار درم بخشید تا آیه ای از قرآن را بر ضد امیر المؤمنین تفسیر کند و او هم گفت که آیه (در میان مردم کسی هست که سخنش ترا بشگفتی می آورد ولی خداوند به آنچه در دل دارد آگاهست و او بزرگترین دشمن

است که چون حکومت یابد می کوشد تا در زمین فساد راه بیندازد و مردم را بکشد و کشاورزی ها را نابود کند و خداوند فساد را دوست ندارد) «۲» درباره علی (ع) نازل شده است!! و این تفسیر ننگین را برای مردم شام بر روی منبر خواند و مزدی کلان از بیت المال مسلمین بجیب زد، اموال همان بیت المال که بدستور اسلام بایستی در راه مصالح امت و کمک به ناتوانان و مستمندان مصرف شود و پسر هند این ثروت عمومی را در راه مبارزه با اسلام و تضییع شخصیتهای بزرگ دین مصرف میکرد، همان شخصیت های بزرگ و مقدسی که در همه جنگها از جان پیامبر دفاع میکردند و معاویه و پدرش برای بدست آوردن موقعیتی با آنها می جنگیدند. در چنین هنگامه ای بود که آزمندان و منحرفین از اسلام دست بجعل احادیثی درباره اهانت بخاندان پیامبر می زدند تا پولهای کلان و سرمایه هائی فراوان بچنگ آورند، چنانکه عمرو عاص بمردم شام گفت که پیامبر درباره آل ابی طالب فرمود:

---

(۱)- النصائح الکافیه ص ۷۴ و کتابهای دیگر

(۲)- سوره بقره آیه های ۲۰۳ و ۲۰۴

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۱۰

«آل ابی طالب، دوستان من نیستند بلکه دوست من خدا و مؤمنان شایسته کارند» «۱»

(۱) بهمین ترتیب، احادیثی بر ضد خاندان رسالت از طرف جاعلین روایت نقل می شد، همان خاندان که خداوند پلیدی را از آنها دور کرده و پاکیزه شان ساخته است و بنی امیه میخواستند از این راه، نور خدا را خاموش کنند و مسلمین را از پیشوایان واقعیشان دور سازند، پیشوایانی که پیامبر به امامت آنها تصریح کرده و بجانشینی خود پس از مرگش در امت مسلمان معرفی فرموده

است.

امام باقر درباره کذب و فساد این احادیث سخن می گفت و میفرمود:

«روایات زشت و ننگینی درباره علی (ع) و حسنین (ع) جعل کرده اند و خدا میداند که همه آنها باطل و دروغ و بهتان است» «۲».

ابن ابی الحدید می نویسد: «استاد ما ابو جعفر اسکافی گفته است که معاویه جمعی از صحابه و تابعین را وادار کرد تا روایاتی زشت و دروغ درباره علی (ع) جعل کنند تا موجب طعن و تنفر از آن حضرت باشد و در برابر جوایزی برای آنها مقرر داشت و عده ای مانند ابو هریره و عمرو عاص و مغیره بن شعبه و از تابعین عروه بن زبیر با جعل چنین احادیثی رضایت خاطر معاویه را بدست آوردند «۳».

این اقدامات معاویه که بر ضد خاندان پیامبر صورت میگرفت در جامعه اسلامی ایجاد پراکندگی میکرد و دروغ بستن بر خدا و رسول را همه جا شیوع میداد و یاران راستین پیغمبر، بااین اخبار گوش نمیدادند و راویانش را معتمد نمیدانستند چنانکه میگویند،

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۳/ ۱۵

(۲)- سلیم بن قیس ص ۴۵

(۳)- شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۶۳ چاپ احیاء کتب عربی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۱۱

بشیر عدوی «۱» به پیش ابن عباس آمد و خواست حدیثی از پیامبر نقل کند ولی ابن عباس بسخنش گوش نداد و به او نگاه نکرد و با تحقیر و توهین روبرویش کرد، بشیر گفت:

«چرا نمیخواهی حدیثی از من بشنوی؟ من از پیامبر برایت حدیث میگویم تو بآن گوش نمی دهی؟»

(۱) ابن عباس با ابراز تنفر گفت:

«ما وقتی که می شنیدیم کسی از پیغمبر حدیثی میگوید، گوشها و چشمهایمان متوجه او می شد و گفتارش را می شنیدیم ولی از وقتی

که مسلمانها دچار خواری و دشواری شده اند تا کسی را نشناسیم بسخنش گوش نمی دهیم «۲»».

مسلمانان بنا بگفته ابن عباس دچار خواری و دشواری شدند و براههائی رفتند که از راه راست ایمان جدا بود آنها پروائی از دروغ بستن بخدا نداشتند و تهمت به پیامبر را گناه نمی دانستند و در این صورت تردید در اینگونه روایات، ضروری بود. فاجعه بزرگی که مسلمانان به آن گرفتار شدند و در معرض آزمایشی سخت قرار گرفتند این بود که حدیث های ساختگی بدست نویسندگان و راویان مورد اعتماد رسید و آنها همچنین روایاتی را در کتابهای خود آوردند و بدون شک اگر بواقعیت آنها آگاه بودند مسلما آنها را می انداختند و تبری می جستند و در کتاب خود نمی آوردند چنانکه مدائنی از جاعلین حدیث در روزگار بنی امیه سخن میگوید و ما عین کلام او را در اینجا می آوریم:

«احادیث ساختگی فراوان و بهتانهای شایع، در همه جا

---

(۱)- بشیر بن کعب بن ابی الحمیری عدوی که عامری هم گفته می شود طبق گفته ابن سعد از مردم بصره است و بقول او ان شاء الله مورد اعتماد است و نسائی هم او را معتمد دانسته است (تهذیب التهذیب ۱/ ۴۷۱) و ما نمیدانیم چگونه مورد اعتماد است که ابن عباس از او روی گردانیده است.

(۲)- فجر الاسلام ص ۲۵۸ و کتابهای دیگر

گسترش یافت (۱) و گروهی از فقها و قضات و حکمرانان باین طریق رفتند و خطری بزرگ از سوی قراء ریاکار و مستضعفان انجام میگرفت کسانی که به عبادت و پارسائی تظاهر میکردند ولی به جعل احادیث می پرداختند تا به حکومتهای وقت نزدیک شوند و بهره کافی

ببرنـد و به پولهـای زیـاد و املاـک فراوان دست یابنـد، این احـادیث بالاـخره بـدست راویان متـدینی که دروغ و بهتان را جایز نمیدانسـتند رسـید و آنها چنین احادیثی را گرفتند و پذیرفتند و در کتابهای خود نوشـتند و آنها را درست و حق دانسـتند و اگر ببطلان این روایات آگهی داشتند مسلما بنقل آنها نمی پرداختند» «۱».

کتابها از این احادیث مجعول پر شـد و با اسـرائیلیات «۲» و خرافه هـای ابی هریره درآمیخت و زیانهائی فراوان برای اسـلام ببار آورد و شریعت متعالی اسلام را آلوده کرد و موجب تباهی معتقدات مسلمانان و پراکندگی اجتماع آنها شد.

بـدون شـک اگر خلفا بجمع آوری و نگارش احادیث پیامبر، اهتمام میورزیدنـد، امت مسـلمان از چنین اختلافها و فتنه هائی بر کنار میماند ولی آنها این کار را نکردند بلکه ابو بکر بعضی احادیث پیغمبر را جمع کرد و آتش زد «۳».

عمر هم که بعد روی کار آمد درباره جمع آوری احادیث پیغمبر، با صـحابه به مشورت پرداخت و همگی آن را لازم دانسـتند عمر مدتی در این باره اندیشید ولی بعدا تغییر عقیده داد و گفت «چنانکه میدانید درباره تدوین کتابی از سنتها و سخنان پیغمبر با شما گفتگو کردم ولی

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۳/ ۱۶

(۲)- اسـرائیلیات خرافاتی است که منافقان یهودی که بظاهر اسلام آورده بودند جعل کردند و در رأس آنها کعب الاحبار قرار داشت.

(۳)- تذکره الحفاظ ۱/ ۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۱۳

بعد متوجه شدم که پیش از شما اهل کتاب، کتابهائی در ردیف کتاب آسمانی خود نوشتند و پس از چندی بهمان کتابها روی آوردند و کتاب خدا را کنار گذاشتند و من بخدا قسم نمی گذارم کتاب دیگری

با کتاب خدا مشتبه شود بهمین جهت از این کار خودداری میکنم» «۱».

(۱) ولی این سخن را نمیتوان مستدل شمرد، زیرا سخنان پیامبر به هیچ وجه مخالف کتاب خدا نیست و تدوین احادیث رسول موجب دوری مردم از قرآن نمی شود و مستلزم روی گردانی از آن نیست و در این مورد، بیشتر گمان بر این است که خلفا از آن جهت حاضر بجمع آوری گفتار پیامبر نشدند که بخشی بزرگ از آن درباره فضیلت خاندان رسول و لزوم دوستی آنها بود و مراجعه به آنها را در همه احوال واجب می شمرد و از طرفی آنها نمیتوانستند بخشی از احادیث را جمع کنند و بخشی را که مربوط به اهل بیت است کنار بگذارند و اگر آن روایات را هم که در شأن اهل بیت بود، جمع میکردند با روش خلفاء مباین بود روشی که موجب پایمال کردن حق اهل بیت و شکست آنها و دوری آن خاندان از پایگاهی بود که خداوند به آنها عنایت فرموده بود و این اقدام نشان دهنده شدت حسادت و کینه نسبت بخاندان پیامبر بود حتی وقتی که فهمیدند، پیغمبر میخواهد جانشینی خود را به اهل بیت بسپارد، و در این باره فرمانی بنویسد، جلویش را گرفتند و در آخرین ساعات عمر پیامبر قلب پاکش را رنجه دادند و گفتند (کتاب خدا ما را بس است) و پس از آن گفتند (نبوت و خلافت در یک خاندان فراهم نمی آید) در این صورت چگونه حاضر می شدند که احادیث پیامبر درباره فضیلت خاندانش ثبت و تدوین شود.

---

(۱)- تقیید العلم ص ۵۰ و نزدیک به این خبر در طبقات ابن سعد ۳/ ۱ ص ۲۰۶

آمده است.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۱۴

بهر حال، بزرگترین خطر و مصیبتی که در روزگار معاویه بمسلمانان وارد آمد، جعل احادیث و روایاتی بود که بفرمان او ساخته و منتشر شد و پراکندگیها و اختلافاتی فراوان برای مسلمانان فراهم آورد و بدون شک چنین اقدامی، از بزرگترین جرائم و جنایات معاویه بحساب می آید.

(۱)

۱۳- استلحاق زیاد

پیامبر فرمود، (فرزند، متعلق به بستر همخوابگی است و زناکار را باید سنگسار کرد) ولی معاویه سخن پیامبر را بدون هیچ بیم و پروائی بدیوار زد و برای استواری بنیان حکومت و پایداری قدرتش، گفته رسول خدا را وارونه کرد و به آشکار حکم پیامبر را رد کرد و طبق رسم ننگین جاهلیت، زیاد بن أبیه را به برادری خود ملحق ساخت.

خداوند در قرآن میفرماید (آیا بدنبال رسم جاهلیت میروید؟

چه کسی فرمانش از حکم پروردگار برای یقین آوران نیکوتر است؟) «۱»

ولی معاویه، رسم و حکم جاهلیت را پذیرفت و سنت مردود و مرده آن دوران سیاه را زنده کرد و زیاد بن أبیه را که فرزند زنی بدکاره بود به برادری خود ملحق ساخت، سمیه زنی روسپی بود که در طائف پرچم فاحشگی بر بالای خانه اش برافراشته بود و به حارث ابن کلده از درآمدش مالیات می پرداخت «۲».

---

(۱)- سوره مائده آیه/ ۵۰

(۲)- حارث بن کلده بن عمر ثقفی از پزشکان و شاعران مشهور عرب بود، این شعر از اوست:

من که تو را برگزیدم از آگاهی قبلی نبودو نه به امیدی و از اشتباه نگاهی

چون غریقی بودم که در موج سیل می پنداشت در آب کمی فرو رفته وقتی که باران بر او می بارید

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۱۵

او در محله روسپیان که در خارج شهر طائف

بود سکونت داشت که آنجا را دهکده فاحشگان می گفتند «۱».

(۱) مادر زیاد، چنین زن پلید و بدکاره ای بود ولی معاویه پروائی نداشت که فرزندان روسپی را بخود با نسبت برادری پیوند دهد. علت این استلحاق ننگین را مورخین چنین می نویسند که زیاد بن أبیه از طرف امیر المؤمنین، بر بخشی از فارس حکومت میکرد و پس از شهادت امام (ع)، همچنان زیاد در حکومت خود باقی ماند و معاویه از موقعیت و سرسختی او می ترسید و بیم آن را داشت که بر جانبداری امام حسن بماند و برای حکومت شام خطری جدی پیش آورد، از این روی باو چنین نوشت:

نامه معاویه به زیاد

(۲) «از امیر المؤمنین معاویه بن ابی سفیان به زیاد فرزند بندگان، اما بعد تو بنده ای هستی که بناسپاسی نعمت پرداختی و خود را سزاوار رنج و گرفتاری کردی، در صورتی که سپاس از ناسپاسی بهتر است.

درخت از رگ و ریشه اش شناخته می شود و شاخه از اصلش برمی خیزد و تو نه مادری داری و نه پدری و در این گاه بنابودی میگرائی، گمان می کنی که از چنگال قدرت من بیرونی و نیروی حکومت من بتو نمی رسد، دور است که هر اندیشمندی، رأیش درست درآید و ممکن

________________________________ من برای بنده خدا اندرزگوئی را دیدم که هر بردباری را از

خودپسندی بازمیداشت

خوشبخت آنکه پندی در غیر خویش بیابدو در تجربه ها استواری و عبرت آموزد

اگر شعری برایت بفرستم بتو میفهمانم که پوزشها را کنار بگذاری وقتی که سودی بتو نمیرساند (معجم الشعراء ص ۱۷۳)

(۱)- مروج الذهب ۳/ ۳۱۰

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۱۶

نیست که هر خردمندی در مشورتش نصیحت گوید، تو دیروز بنده ای بودی و امروز فرمانروای سرزمینی هستی که هر

کس ای فرزند سمیه باین مقام نمیرسد.

(۱) اکنون که نامه من بتو میرسد، از مردم برای من بیعت بگیر و آنها را بفرمان من درآور و در اجرای این فرمان شتاب کن در این صورت خونت محفوظ و جانت در امان است وگرنه به آسانی بر تو دست می یابم و با کوششی اندک بحسابت میرسم و سوگند براستی یاد میکنم که ترا پا برهنه بر روی خارها از فارس تا شام میکشانم و در بازار شام همچون بنده ای میفروشم و به همانجایت میفرستم که پیشتر در آنجا بودی و بعد بیرون آمدی و السلام.»

معاویه در این نامه، زیاد را بنده میخواند و به بردگی او اعتراف میکند و میگوید چون بر تو دست یابم در بازار شام ترا میفروشم تا بجای نخستینت بازگردی.

چون این نامه به زیاد رسید از شدت خشم بینی او باد کرد و فرمان داد تا مردم جمع شوند و پس از ستایش خداوند چنین گفت:

خطبه زیاد

(۲) «پسر هند جگرخواره و کشنده شیر خدا حمزه که خلافها پدید آورده و در بین مردم نفاق افکنده است همان سرپرست دار و دسته ها که پولش را در راه خاموش کردن نور خدا خرج می کند نامه ای برای من نوشته و رعد و برقی براه انداخته از ابرهائی بی باران و پراکنده که با نسیمی اندک از هم می پاشد و دلیل ناتوانی او این است که پیش از توانائی بتهدید میپردازد، آیا از چنین کسی که بی جهت میترساند باید ترسید؟ هرگز، معاویه براهی دیگر میرود و برای کسی سر و صدا راه می اندازد که در میان طوفانها و صاعقه ها پرورش یافته است

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۱۷

من چرا

از معاویه بترسم درحالی که بین من و او فرزند دختر پیامبر و پسر عمویش به همراه صد هزار سپاهی از مهاجرین و انصار قرار دارند.

بخدا قسم اگر امام بمن فرمان دهد بلائی بسر معاویه بیاورم که در روز روشن ستاره های آسمان را ببیند و بوی تند خشونت را همچون بوی شدید خردل در دماغش احساس کند، امروز دیگر سخنی با شما ندارم، فردا همه جمع شوید تا ان شاء اللّٰه با هم مشورت کنیم.»

(۱) زیاد که چنین رعد و برقی براه انداخت و بتهدید و توبیخ معاویه پرداخت بدان جهت بود که از گرفتاری و خواری و پراکندگی سپاه امام خبر نداشت و گمان میکرد که سپاه عراق بهمان نیرو و نشاط پیشین خود باقی است و از صد هزار نفر جنگجویان مهاجر و انصار موج میزند و نمیدانست که این سپاه چگونه دچار بدبختی و از هم پاشیدگی شده و نشاط و نیرویش را از دست داده است و بزرگان و سرشناسان مهاجر و انصار در جنگ صفین و واقعه نهروان کشته و نابود شده اند و در سپاه فعلی عراق از آن سرداران نامور جز گروهی انگشت شمار باقی نمانده اند و در چنین موقعیتی اگر امام از زیاد درخواست کمک میکرد هرگز فرمانش را نمی پذیرفت و به نیرنگ می پرداخت چنانکه به مجرد آگهی یافتن از ناتوانی سپاه عراق بلافاصله به معاویه پیوست و نسبت به امام خیانت کرد، می بایست همچنین کاری کند، زیرا زیاد هم از همان سست پیمانهای متزلزلی بود که پلیدی سرشتش انجام هر گونه خیانتی را ایجاب میکرد و بهر حال پرده از چهره سیاهش برداشته می شد چنانکه دیدیم پس از

ماجرای ننگین استلحاق، بصورت خطرناکترین دشمنان امیر المؤمنین و شیعیان و فرزندان او درآمد.

چیزی نگذشت که زیاد بن أبیه بنامه معاویه چنین پاسخ داد:

نامه زیاد بمعاویه

(۲) «اما بعد، ای معاویه نامه ات بمن رسید بگفتارت آگهی یافتم،

اکنون ترا بمانند غریقی می بینم که بریشه های سست گیاهان چنگ زده و بپای قورباغه ها چسبیده است به امیدی که زنده بماند، ناسپاس و مستوجب عذاب کسی است که با خدا و پیامبرش بجنگ پردازد، اگر بردباریم جلوم را نمی گرفت و نمی ترسیدم که مردم مرا نادان بنامند آن قدر از ننگها و تبهکاریهایت برمی شمردم که به هیچ آبی شسته نشود، و اما اینکه مرا فرزند سمیه نامیدی اگر من فرزند سمیه هستم تو پسر ابن جماعه هستی «۱».

(۱) گمان می کنی که به آسانی بر من دست می یابی و با کوششی اندک گرفتارم می کنی؟ آیا گنجشکی کوچک میتواند باز شکاری را بترساند و یا گوسفند میتواند گرگی را بخورد، بهر راهی که اراده داری برو و هر کاری که میخواهی بکن، ولی بدان بجائی که نمی خواهی فرود می آیم و بطریقی که ترا خوشایند نیست می کوشم و بزودی میدانی که کدامین ما، در برابر حریفش بزانو در می آید و کدامیک بر دشمنش می تازد؟ و السلام»

معاویه که این نامه را خواند هراسی شدید بدلش افتاد و وحشتی بزرگ سراپایش را فرا گرفت و بلافاصله مغیره بن شعبه دیپلمات بزرگ عرب را فرا خواند و به او گفت:

«ای مغیره می خواهم در کار بزرگی با تو مشورت کنم، مرا در کار راهنمائی کن و با اندیشه کوشایت بمشورت من پاسخ گوی، برای من باش تا من هم برای تو باشم، تو رازدار من

هستی و محرم خاندان منی»

مغیره گفت:

«جریان چیست؟ بخدا قسم من بمانند آبی که در جویبار برود

---

(۱)- زیاد اشاره به روایت تاریخ کرد که بگفته مورخین، هند قبل از ازدواج با ابو سفیان، بمعاویه آبستن بوده و بهمین جهت هند را شوهر داده اند که رازش فاش نشود، متهمین به همخوابگی با هند جماعتی از اعراب بوده اند.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۱۹

بفرمان تو میروم و مثل شمشیری که در دست دلاوری نیرومند باشد در اختیار تو هستم»

(۱) معاویه که به فرمانبرداری و وفاداری مغیره اطمینان یافت از راز مهمش پرده برداشت و گفت:

«ای مغیره، زیاد در فارس بحکومت نشسته و در برابر ما چون افعی صدا میدهد، او مردی با اراده و متفکر است که اندیشه ای نافذ دارد و رأیش بخطا نمی رود، من از او بیم دارم و آنگاه هم که صاحبش زنده بود از او می ترسیدم و از تیزهوشی او هراسی سخت بدل دارم، چگونه میتوان به او دست یافت و چاره برای تغییر رأی او چیست؟

مغیره زیرک و فریبکار که از گرفتاری بزرگ معاویه آگاه شد گفت:

باید او را فریب داد و بطمع انداخت و نامه ای به چرب زبانی برایش نوشت.

مغیره بخصائص روانی زیاد آگهی داشت و از خواستها و آرمانهای هوسبارش باخبر بود و او را برای معاویه چنین تعریف کرد:

«زیاد مردی است که خواهان مقام و بزرگی است و دلش میخواهد که بر منبرها بالا رود و سخن بگوید، بنابراین اگر نسبت باو مهر بورزی و نامه نرمی برایش بنویسی بتو میل می کند و اعتماد میورزد، پس برایش نامه ای بنویس تا خودم برایش ببرم».

معاویه نصیحت مغیره را پذیرفت و نامه ای سراپا دروغ و نیرنگ و

فریب برایش باین شرح نگاشت.

نامه معاویه به زیاد

(۲) «از امیر المؤمنین معاویه بن ابی سفیان به زیاد بن ابی سفیان.

اما بعد، گاهی میشود که اشتباه و هوس، مرد را بمیدان مرگ می اندازد، ترا طبق ضرب المثل معروف بایستی قاطع رحم و رفیق

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۲۰

دشمن نامید، بجهت سوء ظنی که بمن داری و کینه ای که در دل می پروری، خویشاوندیت را با من از یاد بردی و بستگی خانوادگی من را بریدی و حرمت نسبی خود را با من در هم شکستی، چنانکه گوئی تو برادر من نیستی و صخر بن حرب (ابو سفیان) پدر من و تو نیست و بین من و تو قرابتی وجود ندارد، من خونخواهی پسر ابی العاص را می کنم و تو با من مبارزه می کنی، و این بی رگی تو از جانب زنان است تو مانند مرغی هستی که یک تخم خود را به بیابان بیندازد و تخم دیگر را بزیر بالش نگه دارد، اکنون می بینم که باید نسبت بتو مهر بورزم و از بدیهایت درگذرم و پیوند خویشاوندیت را استوار دارم و در کار تو طریق احسان را بپیمایم، بدان ای ابو مغیره هر چند در اطاعت این گروه بکوشی و بحمایت آنها شمشیر بزنی بازهم از آنها دورتر خواهی شد زیرا دشمنی بنی شمس با بنی هاشم شدیدتر از خطر کارد تیزی است بر گاو افتاده ای که برای کشتن، دست و پایش را بسته باشند.

پس خدایت رحمت آرد، بخاندان خودت بازگرد و بخویشاوندانت بپیوند و مانند مرغی نباش که با پروبال دیگران پرواز کند. تو اکنون مردی مجهول النسبی و بجان خودم علت آن لجبازی تو است در صورتی که من

از نسب تو و درخشندگی پیوندت بخوبی آگهی دارم، پس اگر میخواهی که به من پیوندی و بسخنم اعتماد داری در امر حکومت من شریک هستی و اگر نمیخواهی با من باشی و اطمینانی بگفته من نداری پس بهتر است که لااقل نه دوست من باشی و نه با من دشمنی کنی و السلام».

حرکت به دمشق

(۱) مغیره این نامه را که بصلاحدید او نوشته شده بود گرفت، نامه ای سراپا نیرنگ و دروغ و دور از هر گونه فروغ صدق و حقیقت

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۲۱

و فوراً از دمشق راهی فارس شد و به پیش زیاد رفت، زیاد او را به احترام پذیرفت و بکنار خودش نشانید مغیره نیرنگ باز و دسیسه ساز، از هر در سخنی گفت و روشهای فریبکارانه مختلف را چنان بکار برد که دلش را بدست آورد و بر افکار و مشاعر زیاد غلبه یافت و بالاخره فرزند سمیه بخواست مغیره پاسخ مثبت داد.

زیاد که در شبکه نیرنگ مغیره افتاده بود، مقر حکومت خود را در فارس ترک گفت و راهی دمشق شد و ببارگاه معاویه درآمد، امیر شام او را خوش آمد گفت و بپهلویش نشانید و بخواهرش جویریه دختر ابی سفیان دستور داد تا زیاد را بخانه خود دعوت کند و تا زیاد بحضور خواهر معاویه رسید، جویریه سر و موی و صورتش را در برابر زیاد برهنه کرد و گفت تو برادر و محرم من هستی و ابو مریم بمن چنین خبری را داده است.

رسوائی استلحاق

(۱) معاویه زیاد را بجامع دمشق برد تا برادری او را بمردم اعلام کند در این وقت ابو مریم سلولی شراب فروش برای دادن شهادت در برابر انبوه مردم شام برخاست و گواهی داد که ابو سفیان با سمیه مادر زیاد زنا کرده است، شهادتی که ابو سفیان و معاویه را به ننگ زد و زیاد را رسوا کرد، متن شهادت این بود:

«گواهی میدهم که ابو سفیان در زمان جاهلیت شبی به میخانه من در طائف درآمد و گفت فاحشه ای برای همخوابگی

میخواهم من گفتم چنین زنی پیدا نمی شود مگر سمیه کنیز حرث بن کلده، ابو سفیان گفت اگر چه زنی بوی ناک و کثیف است او را بیاور، زیاد در این وقت بشدت خشمگین شد و سخن ابو مریم را برید و گفت:

«خاموش شو، ابو مریم بتو گفتند شهادت بده و نگفتند که ناسزا بگوی».

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۲۲

(۱) ابو مریم گفت:

«اگر دست از من بردارید بهتر است، من آنچه را که با چشمهایم دیده ام می گویم» و بسخنانش چنین ادامه داد:

«بخدا قسم، پیراهن آن زن را گرفتم و در را بروی آنها بستم و متحیر نشستم، دیری نپائید که ابو سفیان بیرون آمد و عرق از پیشانیش پاک میکرد گفتم، ای ابو سفیان چطور بود، گفت اگر پستانهایش افتاده نبود و بوی متعفن نداشت تا بحال مثل او را گیر نیاورده بودم».

این شهادت ابو مریم بود درباره بدکارگی و رسوائی سمیه که چهره انسانیت را سیاه میکرد ولی معاویه از چنین فضیحتی، شرم نداشت و به غیرتش بر نخورد و حیا نکرد و چرا پسر هند از اینهمه ننگ و رسوائی و پستی و خواری خجالت بکشد که دامنش باین گونه پستی ها و زشتی ها و نیرنگ ها آنچنان آلوده شده که رذیلت جزء وجودش گردیده و از عناصر شکل دهنده شخصیتش شده است «۱».

معاویه، زیاد بن أبیه را به خودش ملحق کرد تا از دشمنیش آسوده شود و از وجود او برای رسیدن به آرمانها و تقویت بنیان حکومتش بهره برداری کند.

ابراز تنفر همگانی

اشاره

(۲) استلحاق زیاد، تنفر شدیدی در میان مسلمانان برانگیخت و همه می گفتند که معاویه به مخالفت پیامبر برخاسته و سنت آن حضرت را کنار گذاشته است و

همگی بوضع اسلام بیمناک شدند و گروهی از آزاد مردان مسلمان، خشم و تنفر خود را نسبت بمعاویه و زیاد اعلام داشتند که ما به اشاره برخی از این ناقدین می پردازیم:

---

(۱)- التاج جاحظ ص ۱۰۳

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۲۳

(۱)

۱- امام حسن (ع)

امام حسن (ع) نامه ای برای زیاد نوشت و زشتی این کار ننگین را برای او بیان داشت و اعلام کرد که اسلام به هیچ وجه چنین کاری را نمی پذیرد، متن نامه چنین است:

«از حسن ع فرزند فاطمه (ع) به زیاد پسر سمیه، اما بعد، پیامبر فرمود، فرزند به فراش زناشوئی وابسته است و زناکار باید سنگسار شود و السلام» «۱».

همچنین، امام در حضور معاویه و عمرو عاص و مروان بن حکم به زیاد گفت: زندگانی حسن بن علی(ع) ج ۲ ۲۲۳ ۱ - امام حسن(ع) ..... ص : ۲۲۳

«ای زیاد ترا با قریش چه نسبت است؟ من برای تو موقعیت درستی نمی شناسم، نه شاخه روئیائی داری، نه پیشینه ثابتی و نه خانواده بزرگواری، بلکه مادرت زنی روسپی بود که مردان قریش و بدکاران عرب با او رابطه داشتند و وقتی که بدنیا آمدی عرب برای تو پدری نمی شناخت تا اینکه این معاویه پس از مرگ پدرش ادعای برادریت را کرد، تو چه افتخاری داری؟ برای تو بدکاری سمیه بس است و برای ما افتخار پیوند پیامبر کافی است». «۲»

(۲)

۲- امام حسین (ع)

حضرت سید الشهداء، امام حسین (ع) وقتی که دید معاویه دارد بنیانهای اسلامی را در هم می کوبد چهره اش از شدت خشم برافروخت و برای معاویه نامه ای نوشت و تبهکاریهایش را برشمرد و به استلحاق زیاد اعتراض فرمود. متن نامه در این باره چنین است:

«آیا تو نیستی که مدعی برادری با زیادی، زیاد پسر سمیه که

---

(۱)- شرح ابی الحدید ۴/ ۷۳

(۲)- المحاسن و المساوی بیهقی ۱/ ۵۸

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۲۴

بر فراش بندگان ثقیف بدنیا آمد و تو گمان میکنی که او پسر پدر تو است در صورتی که

پیامبر فرمود، فرزند به بستر زناشوئی متعلق است و زناکار باید سنگسار شود، تو سنت پیامبر را کنار گذاشتی و از هوس خودت پیروی کردی و راه هدایت خدا را نپیمودی». «۱»

(۱)

۳- یونس بن عبید

یـونس بن عبیـد از جمله کسـانی بود که در آن هنگـامه زشت حضور داشت و همه بخشـهای این نمایشـنامه سـیاه را دیـد و به اعتراض معاویه برخاست و اقدام او را زشت شمرد و گفت:

«ای معاویه، پیامبر فرمود که فرزند به بستر ازدواج وابسته است و زناکار باید سنگسار شود و تو فرمان دادی که فرزند به زناکار متعلق است و بـا کتـاب خـدا مخـالفت کردی و از سـنت پیـامبر کنـار رفتی و شـهادت ابو مریم را در مورد زناکاری ابو سـفیان پذیرفتی».

معاویه خشمگین شد و او را بمرگ تهدید کرد و گفت:

«ای یونس خاموش باش وگرنه بخدا قسم چنانت بپرواز آورم که بازگشتت آسان نباشد.

یونس گفت مگر نه این است که سیر ما بسوی خداست، در این صورت آنچه میخواهی بکن.

معاویه گفت، آری «۲».

(۲)

۴- عبد الرحمن بن حکم

این ناخشـنودی و تنفر حتی بنی امیه را هم در بر گرفت و به معـاویه شدیـداً اعتراض کردنـد، چنـانکه عبـد الرحمن بن حکم به همراه گروهی از بنی امیه به نزد معاویه آمد و به او گفت:

«تو در راه خود خواهی خودت ما دودمان بنی عاص را خوار

---

(۱)- رجال کشی ص ۳۳

(۲)- مروج الذهب ۲/ ۱۳۱۱

و رسوا ساختی».

(۱) معاویه روی به مروان کرد و گفت:

«این دیوانه بی پدر و مادر را بیرون کن» مروان گفت «بله بخدا این مرد دیوانه و ناتوان است».

معاویه گفت: بخدا اگر بردباری و گذشت من نمی بود بتو ثابت میکردم که ناتوان نیست مگر شعری که درباره من و زیاد گفته است نشنیده ای، مروان گفت چه گفته است؟ معاویه گفت چنین سروده است:

آیا بمعاویه پسر حرب نباید بگوییم

که روزگار چگونه با این کار

به تنگی افتاد

آیا بخشم می آئی اگر گفته شود که پدرت پاک بود

و راضی میشوی که بگویند پدرت زناکار بود

گواهی میدهم که خویشاوندی تو با زیاد

مانند خویشاوندی فیل با کره خر است

و گواهی میدهم که سمیه زیاد را بزاید

و سنگی را، این کار، درست در نمی آید

معاویه در وقت خواندن این اشعار، اندوهناک شد و گفت بخدا، از او راضی نمی شوم مگر اینکه به پیش زیاد برود و از او پوزش بخواهد و خشنودش کند.

عبد الرحمن که معاویه از او خشمگین بود بکوفه رفت تا به پیش زیاد برود و از او پوزش بخواهد و از زیاد اجازه ورود خواست ولی زیاد به او اجازه نداد، عبد الرحمن گروهی از سرشناسان قریش را واسطه قرار داد و بالاخره بحضور زیاد رسید، زیاد از او روی گردانید و بعد متوجه او شد و گفت:

- تو آن حرف ها را زده ای؟

- چه گفته ام؟

- همان حرفهائی که نباید بگوئی.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۲۶

- خدایت شایسته گرداند، گناهی بر عتابگر نیست و از گناهکار باید درگذشت، (۱) اکنون اشعارم را بشنو:

- بگو آنچه داری

بسوی تو ای ابا مغیره توبه می کنم از آنچه در شام از لغزش زبانم جاری شد

خلیفه چنان در این باره خشمگین شدکه مرا خواند تا ناسزایم بگوید

و من پوزش از او خواستم و گفتم بجانب تو می آیم، پس شأن تو غیر شأن من است

من حقیقت را پس از اشتباه رأی خود شناختم و بعد از گمراهی که از انحراف قلبم بود

زیاد شاخه ای از ابو سفیان است که بخرمی در بهشت سر می کشد

من ترا برادر و عمو و پسر عمویم می بینم ولی نمیدانم تو مرا با چه عیبی می بینی

همانا زیاده در دودمان ابو سفیان از انگشت

میانی من عزیزتر است

آیا بمعاویه پسر حرب می رسدکه تو به آنچه که میخواستی رسیدی؟ زیاد گفت:

تو مرد احمقی هستی که فقط شعر میگوئی و با زبانت سخن می سازی، آب دهانت بخشم و رضا میریزد ما شعرت را شنیدیم و پوزشت را پذیرفتیم، اکنون نیازت چیست؟

- نامه ای به امیر المؤمنین بنویس که از من راضی شده ای؟

زیاد به منشی خود دستور داد رضایت نامه ای برایش بنویسد،

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۲۷

(۱) عبد الرحمن نامه را گرفت و به پیش معاویه برد و وقتی که اشعارش را خواند، معاویه گفت خدا بفریاد زیاد برسد، مگر نفهمید که تو در شعرت گفتی (زیاد در خاندان حرب زیادی است؟) معاویه هم از عبد الرحمن درگذشت و او را بموقعیت نخستین بازگردانید «۱».

(۲)

۵- ابو عریان

ابو عریان پیرمردی نابینا ولی زبان آور بود، روزی زیاد با همراهانش سواره از برابر او گذشتند، ابو عریان گفت: اینهمه سر و صدا چیست؟ گفتند موکب زیاد بن ابو سفیان است.

ابو عریان گفت: بخدا قسم، ابو سفیان، غیر از یزید و معاویه و عتبه و عنبسه و حنظله و محمد، از خود فرزندی باقی نگذاشت، پس زیاد از کجا آمده است؟

بعضی از نزدیکان زیاد، ماجرا را برای او گفتند و زیاد دستور داد مقداری پول به او بدهند تا زبانش را نگاه دارد. فرستاده زیاد به پیش او آمد و گفت ای ابا عریان، پسر عمویت زیاد امیر عراق دویست درم برای تو فرستاده تا بمصرف زندگانیت برسانی.

ابو عریان از شدت شادمانی قلبش بپرواز آمد و گفت:

(او صله رحم کرد الحق که پسر عموی من است) روز دیگر که موکب زیاد از برابر او گذاشت زیاد سلامش داد و

ابو عریان بگریه افتاد، زیاد گفت چرا گریه میکنی ابو عریان گفت صدای ابو سفیان را در صدای زیاد می شنوم.

بلی، پول این چنین در دلهـای تباه که اعتقادی در آن راه نیافته اثر میگـذارد، ابو عریان هم مردی بی ایمان بود که با این جایزه ناچیز تغییر عقیده داد، معاویه که این خبر را شنید این اشعار

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۷۱، الاستیعاب ۱/ ۵۵۲- ۵۵۴

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۲۸

را برایش نوشت:

(۱)

چگونه پولهائی که برایت فرستادندترا ای ابو عریان رنگ کرد

تو دیروز زیاد را نمی شناختی و امروز آنچه را که نمی شناختی می شناسی

خدا زیاد را توفیق دهد که با پول آنچه را که از آن می ترسید بخود نزدیک ساخت ابو عریان که این اشعار را خواند در پاسخ معاویه چنین گفت:

از جایزه ای که دلها را زنده میکند سخن گفتی ولی تو ای پسر ابو سفیان ما را فراموش کردی

اما زیاد، مقامهایش نیکو است در نزد ما و ما بحق او بهتان نمی زنیم

کسی که راه خیر را ببندد نتیجه اش به او میرسدیا اگر راه بدی را ببندد جزایش را در هر جا که باشد می یابد «۱».

(۲)

۶- ابو بکره

از دیگر کسانی که در ماجرای استلحاق زیاد بر معاویه خشمگین شد و زیاد را سرزنش کرد ابو بکره برادر زیاد بود که بسختی روش برادرش را زشت شمرد و با او قطع رابطه کرد و بدیدارش نرفت و وقتی که زیاد بسفر حج میرفت ابو بکره بدار الحکومه رفت و یکی از نگهبانان که او را دید با شتاب به نزد زیاد رفت و گفت:

- ای امیر، برادرت ابو بکره وارد قصر شد «۲».

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۷۱

(۲)- ابو بکره، نفیع بن

حارث بن کلده است و گفته میشود نام پدرش مسروح و بنده حارث بوده که حارث او را بفرزندی خود ملحق ساخته و او برادر زیاد بوده است و از آن جهت ابو بکره لقب یافته که از باروی طائف به بکره رفته و بحضور پیامبر راهنمائی شده است او با جمعی از یارانش در زمان عمر مرتکب

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۲۹

- وای بر تو آیا او را دیدی؟

- این اوست که دارد می آید.

ابو بکره پیش آمد تا ببالای سر زیاد رسید و زیاد پسرش را در دامان نشانده بود، ابو بکره بدون آنکه توجهی به زیاد کند به منظور تحقیر او به پسر زیاد گفت:

«ای پسر، پدرت مرتکب گناهی بزرگ شد، مادرش زنا کرد و زیاد از پدر اصلیش کناره گرفت نه بخدا قسم، من نمیدانم که هرگز سمیه ابو سفیان را دیده باشد و اکنون پدرت میخواهد گناهی بزرگتر مرتکب شود فردا میخواهد به حج برود و در این سفر ناگزیر بدیدار ام حبیبه دختر ابو سفیان که ام المؤمنین و همسر پیغمبر است خواهد رفت در این صورت اگر همسر پیغمبر به او اجازه ورود داد، مصیبت بزرگی بر پیامبر وارد می شود و اگر به او اجازه ورود نداد رسوائی بزرگی به پدرت خواهد رسید، ابو بکره این سخن را گفت و رفت و زیاد جواب داد «ای برادر، خداوند در برابر نصیحتی که کردی بتو پاداش نیکو بدهد چه خشمگین باشی و چه بر تو خشم گیرند» «۱».

(۱)

۷- یزید بن مفرغ

این شاعر با استعداد و نابغه با دو فرد شعر زیاد را چنان هجو کرد که برای همیشه در برابر نسلهای آینده او

را به ننگ و رسوائی کشید.

گناهی شد و عمر آنها را تازیانه زد و بعد توبه کردند و شهادتشان پذیرفته می شد اما ابو بکره شهادتش حایز نماند، بگفته ابن سعد، در زمان فرمانروائی زیاد در بصره مرده است و بگفته مدائنی در سال ۵۰ هجری درگذشته است و بعضی میگویند در سال شهادت امام حسن (ع) از دنیا رفته است (تهذیب التهذیب ۱۰/ ۴۶۹، استیعاب چاپ شده در حاشیه الاصابه ۳/ ۵۳۷) ابو بکره بهنگام مرگ بفرزندانش وصیت کرد که پدر او ابو مسروح حبشی بوده است.

(۱)- ابن ابی الحدید ۴/ ۷۰، الاستیعاب ۱/ ۵۵۰ با اختلاف کم.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۳۰

اندیشه کن که در تفکر برای تو عبرتی باشد

آیا در این کار به فضیلتی غیر از فرمانروائی رسیدی؟

سمیه در دوران زندگانیش نفهمید که پسرش فرزند گروهی از مردان قریش بود.

زیاد از این شعر بسختی اندوهگین شد و گفت: هرگز بمانند این دو شعر هجو نشده ام «۱».

(۱) شاعر به این دو بیت هم اکتفا نکرد بلکه اشعاری سخت تر و کوبنده تر در هجای معاویه و زیاد سرود و آنها را به ارتکاب این گناه بزرگ که حرمت اسلام را در هم شکست مورد اعتراض و انتقاد قرار داد، که اینک برخی از اشعارش را می آوریم که نمودار قریحه نیکوی اوست:

گواهی میدهم که مادرت درنیامیخت با ابو سفیان به آشکارائی و روائی

بلکه رابطه اش پنهانی بوداز ترس و حذر شدید

پس هنگامی که معاویه بمیردمردمت را به پراکندگی بشارت ده و همچنین سرود:

همانا زیاد و نافع و ابا بکره در نزد من داستانی شگفت انگیز دارند

اینها سه مردند که آفریده شده اندر شکم یک زن و همه یک پدر دارند

یکی از آنها چنانکه

میگویند قرشی است و دیگری بنده است و سومی پسر عمویش عربی است «۲»

---

(۱)- نهایت الارب فی فنون الادب ۳/ ۲۸۱ و در روایت دیگر زیاد گفت هیچ چیز مثل شعر ابن مفرغ مرا اندوهناك نکرد.

(۲)- الاصابه ۱/ ۵۶۳

(۱) مسعودی در مروج الذهب نوشته است که این اشعار را از خالد بخاری آورده که در هجو زیاد موقعی که عباد را به برادری خود استلحاق کرد سروده است:

ای عباد هرگز بدنامی از تو دور نمی شودزیرا تو مادر و پدری از قریش نداری

به عبید الله بگو، تو پدری نداری که معلوم باشد و کسی نسب ترا نمی داند استلحاق عباد هم به زیاد مثل استلحاق زیاد بمعاویه انجام گرفت و این کار بر خلاف سنت پیامبر بود که فرمود (هر کس پدر دیگری غیر از پدر اصلیش برای خود ادعا کند بهشت بر او حرام است).

زیاد در انجام این جرم بزرگ از معاویه سرمشق گرفت و این معاویه بود که باب فساد را گشود و با اسلام و تعالیم و دستورات آن بدون هیچ گونه ترس و پروائی مخالفت ورزید.

(۲)

۸- حسن بصری

و از جمله عتابگران بر معاویه، که عمل او را زشت شمرد حسن بصری است «۱» که استلحاق زیاد را از تبهکاریها و گناهان معاویه دانست و گفت:

---

(۱)- حسن بصری پدرش ابو یسار غلام زید بن ثابت انصاری بود و مادرش زن خوبی بود که کنیزی ام السلمه همسر پیغمبر را بعهده داشت، حسن دو سال به پایان خلافت عمر بدنیا آمد و گفته میشود که در حال بردگی در مدینه بدنیا آمد. او از بزرگان و پیشوایان تابعین بود و در آغاز ماه رجب سال

۱۱۰ هجری در بصره وفات کرد و در تشییع جنازه اش گروه انبوهی شرکت کردند، حمید طویل میگوید حسن در شامگاه پنجشنبه مرد و صبح روز جمعه بمرگ او گریستیم و بعد از نماز جمعه او را بخاک سپردیم و همه مردم جنازه او را تشییع کردند بطوری که نماز عصر در مسجد خوانده نشد و تا آن روز سابقه نداشت که نماز جماعت عصر در اسلام ترک شده باشد، زیرا همه مردم در کار دفن او بودند و کسی در مسجد نماند، ولی ابن سیرین بعلت اختلافی که با حسن داشت در تشییع جنازه اش شرکت نکرد (وفیات الاعیان ۴/ ۱۲۴) حسن از همکاران بنی مروان بود چنانکه درباره اش گفته اند (اگر زبان حسن و شمشیر حجاج نبود، دولت مروانیان از لانه اش بقعر گور سرنگون می شد) راویان اخبار، گفته اند حسن در حدیث تدلیس می کرد.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۳۲

«معاویه مرتکب چهار گناه شد که اگر هیچ کدام از آنها نبود فقط یکی از آنها برای مجرمیتش کافی بود، امت را بوسیله نابخردان به پراکندگی انداخت، و خلافت را بازیچه قرار داد، و با یاران شایسته- کار پیامبر در این کار بمشورت نپرداخت، پسرش یزید مست و شراب خوار را که لباس حریر می پوشید و طنبور می نواخت بجانشینی خود برگزید، زیاد را به ادعای برادری بخود ملحق ساخت در صورتی که پیامبر فرموده بود (فرزند وابسته به بستر زناشوئی است و زناکار را باید سنگسار کرد) و وای بر او از کشتن حجر و یاران حجر، دو بار» «۱».

این چهار گناه بزرگ معاویه که برخی از تبهکاریهای او را تشکیل میداد در شمار زشتترین کارهای اوست و بزودی خداوند او

را بحسابی سخت خواهد کشید و این جرائم از جمله گناهان فراوانی است که معاویه مسلمانان را به آنها گرفتار کرد.

(۱)

۹- سکتواری

علامه سکتواری گفت «نخستین سنتی که از سنتهای پیامبر به آشکارا رد شد ادعای معاویه به برادری زیاد است در صورتی که ابو سفیان از زیاد بیزاری می جست و می گفت زیاد پسر من نیست و بقطع نسبش فرمان داد، ولی وقتی که معاویه بفرمانروائی رسید زیاد را بخود پیوست و بفرمانداریش برگزید و زیاد بن أبیه (پسر زن زناکار) آنچه توانست از سرکشی و اهانت نسبت بخاندان پیامبر انجام داد» «۲».

این نه نفر عده ای از گروه عتابگران بمعاویه بودند که استلحاق زیاد را زشت شمردند و اکثرشان بدون شک در طریق عقیده و به اقتضای غیرتی که درباره اسلام داشتند بمعارضه با معاویه برخاستند.

آنها می دیدند که معاویه با چنین کاری روش جاهلیت را زنده

---

(۱)- تاریخ طبری ۶/ ۱۵۷، تاریخ ابی الفداء ۱/ ۱۹۶

(۲)- محاضره الاوائل ص ۱۳۶

می کند و در دین بدعت می گذارد و فرمانهای اسلام را نابود میسازد تا به خواست نابجایش که حکومت بر مسلمانان است برسد و نیروهای مخالف را بهر وسیله که هست در هم کوبد.

(۱) در هر حال، زیاد می کوشید تا همه وسائل را برای اثبات نسب جدیدش و پیوند به دودمان اموی برانگیزد چنانکه نامه ای برای عایشه نوشت و در آغاز کلام، خود را زیاد بن ابی سفیان نامید تا به این وسیله نسب جدیدش تثبیت شود و این نامه را دلیلی بر درستی ادعایش قرار دهد و در این مکاتبه ترس از عایشه بخود راه نداد ولی عایشه به او چنین پاسخ داد (از

عایشه ام المؤمنین به فرزنـدش زیاد) «۱» و چون عایشه او را زیاد بن ابو سـفیان نخوانـد، تلاش زیاد بی نتیجه مانـد و به پستی و خواری کشیده شد و وقتی که حکومت کوفه یافت بمردم گفت:

- اکنون که به کوفه آمده ام فقط از شما درخواستی دارم.

- آنچه میخواهی تقاضا کن.

- برادری من را با معاویه تأیید کنید.

مؤمنین و آزادمردان کوفه مخالفت خود را با این درخواست اعلام داشتند و گفتند:

«ما شهادت بدروغ نمی دهیم» «۲».

اعراب هرگز حاضـر نشدنـد که این زنازاده را به برادری معاویه بخواننـد اما زور و فشار معاویه موجب شـد که شناسـنامه او در دفتر قریش ثبت شود و تا پایان دوران بنی امیه او و فرزندانش از چنین امتیازی اسـتفاده میکردند ولی وقتی که بنی امیه انقراض یافتند و خلافت به بنی عباس رسـید، مهدی خلیفه عباسی این استلحاق را نپذیرفت و دستور داد که نام خاندان زیاد را از دیوان قریش و عرب خارج کنند

---

(۱)- النصائح ص ۵۸

(۲)- طبری ۶/ ۱۲۳

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۳۴

و این واقعه بسال ۱۹۵ هجری اتفاق افتاد و در نتیجه خاندان زیاد بهمان نسبت نخستینشان که انتساب به یکی از بردگان رومی بود بازگشتند.

(۱)

۱۵- کارگزاران و فرمانداران معاویه

اشاره

امت اسـلامی در زمان معاویه رنگهائی گونه گون از ستمها و رنجهای سیاه را مشاهده می کرد، زیرا حکومت ستمکار وقت، با زور و عنف بـدوش مردم سوار بود و با گرفت و گیر و ترور و وحشت بر مسـلمانان حکم میرانـد و ثروتها را بزور می گرفت و ارزشهای عالی انسانی را بحساب نمی آورد بطوری که فریاد مردم از آن همه تجاوز و ستم بلند شده و اجتماع اسلامی را ترس

همگانی فرا گرفته

بود و همه جا شبح خوفناک هراس و سراسیمگی بچشم می خورد.

از جمله مظاهر این ستمگری همه جائی، تسلط گروهی فرومایه و خون ریز و جلادهای بی باک بود که بفرمان معاویه در سرزمینهای اسلامی حکومت میکردند و همه جا به غارت و ویرانگری می پرداختند و با هوس و شهوت بر مردم حکم میراندند و هیچ اعتنائی به اجرای عدالت نداشتند چنانکه خوارج از قساوت این حکومت و ستم و تجاوز آن بحقوق مردم می گفتند:

«بنی امیه گروهی هستند که همچون جباران با مردم رفتار می کنند و بهر کس بدگمان شدند او را می گیرند و به میل خود قضاوت میکنند و با خشم خود مردم را میکشند «۱»»

این یک معرفی دقیق از سیاست بنی امیه بود که با ستمکاری راه سخت گیری و جنایت را در همه جا می پیمودند و ایمانی بحقوق انسانیت و کرامت آن نداشتند و حق زندگی برای کسی قائل نبودند و مردم را به کشتارگاهها و زندانها می کشاندند و قضاوتشان از روی

---

(۱)- البیان ۱/ ۹۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۳۵

هوس و شهوت بود و در فرمانهایشان اعتنائی به کتاب خدا نداشتند و از روی خشم و غضب و در راه اغراض و هدفهای خودشان هر کس را که میخواستند می کشتند.

(۱) چنانکه عمرو عاص وزیر معاویه و حاکم مصر آنچه در نهاد شریرش جا داشت در موارد ناچیز شمردن حقوق مسلمانان بیان میکرد و می گفت (سواد بستان از قریش است) در صورتی که مال مسلمانان بود و همچنین دیگر منابع اقتصادی که بخیال عمرو عاص تعلق به قریش داشت، او چه حقی در این باره داشت که اموال مسلمانان را بچاپد و با دستور پیامبر مبارزه کند و

آشکارا با هدفها و مبادی اسلامی اعلام جنگ کند؟

حکومت بنی امیه می کوشید تا جاهلیت را زنده گرداند و از بت های شکسته اش دفاع کند، و اموال مسلمانان را برباید و با ظلم و زور بر شئون اسلامیان چیرگی یابد.

در این گاه، کسرای عرب (چنانکه می گفتند) مجرمین و خونریزها را بر گردن مسلمانان سوار میکرد و به آنها حکومتی مطلق و خودکامه می بخشید تا بمال و جان مردم هر گونه که میخواهند تجاوز کنند و ستم آنها را تأیید میکرد و حکومت جائرانه شان را مستحکمتر میساخت و به جانبداریشان می پرداخت، آنها هم در دوران حکومت سیاهشان، مردم را به بندگی میگرفتند و به ترس و خواریشان میکشاندند.

ما در اینجا مختصری از شرح حال برخی از این فرمانروایان سیه کار را می نگاریم و بعضی اعمال زشت آنها را نشان میدهیم.

(۲)

۱- سمره بن جندب

یکی از همکاران تبه کار معاویه که همه جا در گسترش ستم و سیاهی، معاویه را یاری میکرد سمره بن جندب آن مرد شقی زشتکار بود که گناهان او چهره تاریخ و صفحات کتب اخلاق و سیر را سیاه کرد

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۳۶

و ما پیش از آنکه بشرح جنایات او در زمان حکمرانیش بپردازیم اشاره ای به روشهای ناپسند او در زمان پیامبر می کنیم.

این مرد نابکار در زمان پیغمبر به نفاق و سرکشی معروف بود و چنانکه راویان می نویسند، سمره یک درخت خرما در بوستان مردی انصاری داشت و برای این درخت همیشه مزاحم آن مرد بود، انصاری بحضور پیامبر آمد و از مزاحمت سمره شکایت کرد، رسول خدا سمره را خواست و به او فرمود:

- درختت را به این مرد بفروش و پولش را بگیر

- نمی فروشم

- یک درخت دیگر

در برابر درختت بگیر

- چنین کاری را نمی کنم

- نخلستانش را از او خریداری کن

- این کار را هم نمی کنم

- درخت را بمن ببخش و در مقابل بهشت را برایت ضمانت می کنم.

- چنین کاری نمی کنم

پیغمبر که تا این حد عناد سمره و پلیدی و شر او را دید درحالی که بشدت ناراحت بود بمرد انصاری فرمود:

برو درختش را بینداز، او حقی در این باره ندارد «۱».

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۳۶۳، زمخشری در الفائق آورده است که پیامبر بسمره فرمود تو مردی زیان رسانی، و در اسلام زیان و زیان رسانی نیست و در روایت زراره حضرت باقر (ع) میفرماید که پیامبر به مرد انصاری فرمود برو درختش را از بیخ برکن و به پیشش بینداز زیرا در اسلام زیان و زیان رسانی نیست و فخر المحققین در تشریح باب رهن، تواتر این حدیث را بیان کرده است ولی تواتری که او ادعا کرده است یا اجمالی است یا معنوی، اما تواتر لفظی که غیر حاصل است زیرا در نقل حدیث اختلاف لفظی دیده میشود و درباره این قاعده ما بطور مبسوط در جزء سوم کتاب ایضاح الکفایه سخن گفته ایم.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۳۷

(۱) این داستان دلیل بزرگی بر شقاوت و گنهکاری سمره و ادامه تباهی اوست که انسانیت و بزرگواری را در وجودش کشته و به بدبختیش کشانده است تا بدانجا که آقای پیامبران و شریفترین مخلوقات جهان برای رفع نزاع و دشمنی به او پیشنهادهائی عادلانه می کند و حتی در عوض این درخت کم ارزش، به او وعده کاخی در بهشت که جایگاه مؤمنان و صالحان است میدهد ولی او سخن رسول خدا را نمی پذیرد و بر

عناد و سرکشی اش باقی میماند و سعادت را از خود میراند و بشقاوت می گراید.

از دیگر گناهانش اینکه پس از تحریم شراب در اسلام، سمره شراب می فروخت و این خبر که بعمر رسید گفت:

«خداوند سمره را بکشد، پیامبر فرمود خدا یهود را لعنت کند که پیه بر آنها حرام شد و آن را میفروختند» «۱»

سمره چنین وضعی در سرکشی و تبهکاری و خشونتش داشت و چون معاویه بخلافت رسید زیاد او را به نیابت خود بحکومت بصره گماشت و این مرد جنایتکار در کشتن مردان نیکوکار و نابودی بی باکانه مردم زیاده رویهائی بی رحمانه کرد چنانکه محمد بن سلیم می گوید از انس بن سیرین پرسیدم «۲»:

«آیا سمره کسی را هم کشته است؟»

---

(۱)- مسند ابن حنبل ۱/ ۲۵ و در روایت زمخشری در کتاب الفائق آمده است که عمر گفت خدا لعنت کند یهود را که پیه بر آنها حرام شد ولی یهود آن را آب کردند و فروختند.

(۲)- انس بن سیرین انصاری در یک سال یا دو سال باقیمانده از خلافت عثمان بدنیا آمد. او روایاتی از بعضی اصحاب پیامبر نقل کرده و جمعی هم این روایات را از او بیان داشته اند. ابن معین و دیگران میگویند او محدثی مورد اعتماد بوده است و ابن سعد میگوید او محدثی معتمد بوده ولی احادیث اندکی نقل کرده است و عجلی او را از تابعین موثق میداند که در سال ۱۱۸ یا ۱۲۰ هجری وفات کرده است (تهذیب التهذیب ۱/ ۳۷۴).

(۱) انس با خشم و اندوه گفت:

آیا میتوان کشته های ثمره را به آمار آورد؟ زیاد او را در حکومت بصره بجای خود گذاشت و بکوفه آمد

و وقتی که بازگشت دید، سمره هجده هزار نفر از مردم را کشته است، زیاد به سمره گفت:

«آیا نترسیدی که از این گروه لااقل یک نفرشان بی گناه باشد؟»

سمره جلاد آدمکش با کمال پرروئی و بی پروائی به آشکارا گفت:

«اگر همین اندازه دیگر هم میکشتم ترسی نداشتم «۱»»

ابو سوار عدوی «۲» می گوید، سمره در یک سحرگاه از بستگان من هفتاد نفر را که بجمع آوری قرآن پرداخته بودند کشت «۳».

عوف درباره کشتارها و بی رحمی های سمره میگوید، بهنگامی که سمره به همراهی سوارانش از مدینه می آمد نزدیک خانه های بنی اسد که رسید، یک نفر از خانه اش بیرون آمد، ناگهان یکی از سواران سمره باو حمله برد و بدون جهت حربه ای بر او نواخت و بخاکش انداخت، سواران که گذشتند و سمره فرا رسید آن مرد را آغشته بخون دید، پرسید:

«این کیست؟»

گفتند، پیشتازان سپاه امیر به او حمله برده اند.

سمره در نهایت غرور و سرکشی گفت: «هرگاه شنیدید که سپاهیان ما می آیند از برابر آنها باید فرار کنید» «۴».

---

(۱)- الکامل ۳/ ۱۸۳، طبری ۶/ ۱۳۲

(۲)- ابو سوار عدوی نامش حسان بن حریث یا حریث بن حسان و یا منقذ است، او احادیثی از امیر المؤمنین و امام حسن (ع) روایت کرده و دیگران آن احادیث را از او روایت کرده اند بگفته ابن سعد و ابی داود از راویان موثق بوده است و نسائی در الکنی می نویسد ابو سوار حسان بن حریث عدوی از راویان ثقه بوده است (تهذیب التهذیب ۱۲/ ۱۲۳)

(۳)- تاریخ طبری ۶/ ۱۳۲ و کتابهای دیگر

(۴)- الکامل ۳/ ۱۸۳ و امام شرف الدین هم در کتاب فصول المهمه ص ۱۲۲ این خبر را آورده است.

(۱) این مرد سرکش آدمکش هیچ پروائی از کشتن مردم نداشت و بهر کس بدگمان می شد او را می کشت بدین جهت به او گفتند:

«ای سمره، فردا پاسخ خدایت را چه میدهی؟ مردی را به پیش تو می آورند و می گویند از خوارج است تو هم دستور میدهی که او را بکشند، بعد نفر دومی را می آورند و میگویند آن مردی را که کشتی خارجی نبود، بلکه برای انجام کاری از خانه اش بیرون آمده بود و ما به اشتباه او را آوردیم و گفتیم خارجی است تو هم دستور قتل او را دادی، حال این نفر دوم از خوارج است، تو فرمان قتل نفر دوم را هم دادی!»

سمره که نهاد ناپاکش را سرکشی و گمراهی فرا گرفته بود بدون هیچ پروائی گفت:

«چه اشکالی دارد؟ اگر اهل بهشت بود که به بهشت می رود وگرنه بدوزخ می افتد» «۱»

حسن بصری می گوید: مردی از خراسان به بصره آمد و اموالی را که زکاه مالش بود به بیت المال تحویل داد و برائت نامه ای هم گرفت که او از خوارج نیست و بعد بمسجد آمد و دو رکعت نماز خواند که ناگاه مأمورین سمره او را گرفتند و باتهام خارجی بودن به پیش سمره آوردند و او هم دستور داد تا گردنش را زدند ولی بعد آن برائت نامه را نزد مقتول یافتند، که بخط متصدی بیت المال نوشته شده بود، ابو بکره که این ماجرا را شنید با نهایت خشم به پیش سمره آمد و گفت:

«ای سمره آیا سخن خداوند را نشنیدی که فرمود (رستگار شد آن کس که زکاه مالش را بخشید و بیاد خدا بود و نماز خواند؟»

سمره گفت برادرت

زیاد بمن چنین فرمان داده است «۲»

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۳۶۳

(۲)- شرح ابن ابی الحدید

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۴۰

(۱) سمره همچنان تحت فرمان زیاد، بکشتار می پرداخت و چون زیاد درگذشت بخدمت پسر تبهکار و ستمگرش عبید الله درآمد و رئیس پلیس او شد و در ارتکاب بزرگترین جریمه های سیاهی که تاریخ ثبت کرده یعنی قتل پیشوای جوانان اهل بهشت و فرزند پیامبر، حضرت امام حسین (ع) با ابن زیاد شرکت جست و مردم را بجنگ با آن حضرت برانگیخت «۱».

از تبهکاری سمره نقل می کنند که گروهی از مسلمانان را بحضورش آوردند و سمره از یک نفرشان پرسید، چه دین داری؟ گفت شهادت میدهم که خدائی جز اللّه نیست و محمد (ص) رسول خداست و من از خوارج بیزاری می جویم، سمره دستور داد تا گردن آن مرد بی گناه را زدند و در همان جلسه بیش از بیست نفر مسلمان بدستور او کشته شدند «۲».

سمره این جنایتهای سیاه را برای خشنودی معاویه انجام میداد و وقتی که معاویه او را از فرمانروائی بصره برکنار کرد گفت:

«خدا لعنت کند معاویه را، بخدا قسم اگر آنچنان که فرمان معاویه را می بردم خدا را اطاعت میکردم هیچ گاه مرا عذاب نمی کرد» «۳»

این جنایتهای زشت و سیاه که از سمره سر میزد زائیده نهاد ناپاک و سرشت زشت او بود که از انسانیت و مهربانی بهره ای نداشت و همه وجودش را جنایت و شر و آدم کشی فرا گرفته بود.

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید

(۲)- النصائح ص ۵۴

(۳)- نفس المصدور، و عجب از بخاری است که گفته های سمره را گرفته و مورد اطمینان دانسته و در کتابش آورده است (۸/ ۱۳۸) در

صورتی که با چنین جنایات بزرگی که راویان از سمره نقل کرده اند می بایست او را جزء از دین برگشتگان بحساب آورد و روایتی از او نقل نکند، خدا بکشد تعصب را که مردم را در خطرهائی بزرگ می اندازد و از راه راست منحرفشان می سازد.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۴۱

(۱)

۲- بسر بن ارطاه

از جمله سرداران و همکاران معاویه در ایجاد ترور و وحشت و تهدید و جنایت، بسر بن ارطاه، همان عنصر پست و تبهکاری است که سیاه ترین جنایتهای تاریخی را مرتکب شد و پیرمردان نمازگزار را کشت و کودکان شیرخوار را سر برید تا بنیان حکومت ستمگرانه معاویه را مستحکم سازد.

بسر بن ارطاه که بفرمان معاویه به همراه گروهی سپاهیان سفاك به یمن حمله برد، مرتکب جنایتها و زشتکاریهای سیاهی شد که تاریخ نظیر آن را بیاد ندارد.

معاویه پیش از حرکت بسر بجانب یمن او را احضار کرد و فرمان خشن و آتشینی بنامش صادر نمود که دستور کشتارها و تهدیدها و غارتهای فراوانی را متضمن بود. اینک متن فرمان:

«بسوی مدینه راه بیفت و در بین راه مردم را بران و بترسان و اموال هر کس را که بفرمان ما نیست غارت کن و چون بمدینه رسیدی چنین وانمود کن که میخواهی همه را بکشی و بگو که عذر هیچ کس را نمی پذیری و کسی از مرگ در امان نیست و چنانشان بترسان که همه آماده مرگ شوند، بعد دست از آنها بردار و به مکه برو ولی در آنجا مزاحم کسی نشو ولی در بین راه مردم را بترسان و متفرق کن تا بصنعاء برسی که در آنجا شیعیان علی سکونت دارند و گزارش آنها بمن رسیده است

«۱».

بسر جنایتکار هم فرمان پسر هند را انجام داد و مسلمانان را سراسیمه ساخت و همه را به هراس و ترس افکند و کشتار و فساد و غارت را در همه سرزمینها براه انداخت و زنان قبیله همدان را به اسارت گرفت و برای فروش ببازارها برد و آنها نخستین زنانی بودند

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۱۱۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۴۲

که در اسلام اسیر شدند «۱» (۱) و در بین راه جمعی از مسلمانان را که در کنار چاهی فرود آمده بودند گرفت و با فرزندانشان بچاه انداخت «۲» بعد بمدینه حمله برد و بدون هیچ مقاومتی وارد شد و بمنبر رفت و کفر و سرکشیش را اعلام کرد و گفت اگر معاویه مرا از قتل شما بازنداشته بود حتی یک پسر تازه بالغ را هم زنده نمی گذاشتم. او یک ماه در مدینه ماند و خانه ها را خراب کرد و مردم را به زحمت و وحشت انداخت و هر کس را که متهم به شرکت در قتل عثمان میکردند می کشت بعد با سپاهیانش به یمن حمله کرد و گروه فراوانی از شیعیان بی گناه را کشت و دستور داد دو کودک عبید الله بن عباس فرماندار فراری یمن را آوردند و فرمان داد آنها را بکشند، مردی از قبیله کنانه به او گفت:

چرا این دو کودک بی گناه را می کشی؟ آنها که گناهی ندارند اگر میخواهی آنها را بکشی من را بکش، بسر دستور داد آن مرد را بکشند و بعد هم آن دو کودک را کشتند، زنی از قبیله کنانه در برابر این جنایت شوم و سیاه، مغزش بجوش آمد و با فریاد و ناله ای

دردناك گفت:

(ای بسر تو که مردها را می کشی، چرا این دو بچه را کشتی؟

بخدا قسم چنین کودکانی نه در اسلام و نه در جاهلیت هرگز کشته نمی شدند. بخدا قسم ای پسر ارطاه، حکومتی که بکشتن کودکان و پیرمردان و بیرحمی و قطع پیوندهای انسانی روی کار باشد بدترین حکومتهاست) «۳».

---

(۱)- الاستیعاب ۱/ ۱۶۵، العلم الشامخ ص ۵۷۰

(۲)- النصائح ص ۵۴

(۳)- الکامل ۳/ ۱۹۴، طبری ۶/ ۸۰ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱/ ۱۲۰) می نویسد بسر به قبیله بنی کنانه رفت و بزنان آنها گفت بخدا قسم قصد داشتم بروی شما شمشیر بکشم، یکی از زنان دلیر قبیله با اعتراض گفت (بخدا قسم دلم میخواهد که این کار را بکنی) بسر پس از آن به صنعاء حمله کرد و یکصد تن از بزرگان و ریش سفیدان ایرانی را در آنجا کشت، زیرا یکی از زنان ایرانی بنام دختر بزرج، کودکان عبید الله بن عباس را در خانه اش پنهان کرده بود.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۴۳

(۱) بلی بخدا قسم حکومت معاویه حکومتی بد و سیاه بود که بر بنیان ستم و جور قوام داشت و خونریزی و ایجاد ترور و وحشت در دلهای مردم نیکوکار مسلمان برنامه دولتش را شکل میداد.

مورخین می نویسند که بسر بن ارطاه بیش از سی هزار نفر مسلمان بی گناه را کشت غیر از گروهی که آنها را بآتش سوزانید «۱».

(۲)

۳- ابو هریره

ابو هریره دوسی که شیخ زیانکارش می گفتند مرد پست و بی شخصیت و گمنامی بود که در کودکی شیفته گربه بود و این حیوان را خیلی دوست میداشت و بهمین جهت ابو هریره (پدر گربه بچه) لقب یافت «۲» بخشی از عمرش را

به فقر و فلاکت گذرانید و بسختی میزیست و گاهی که چیزی گیرش نمی آمد در خانه ها خدمتکار می شد تا شکمش را سیر کند «۳» و بهمین وضع ننگ آور راضی بود و وقتی که فروغ اسلام درخشید او هم مثل دیگران اسلام آورد ولی همچنان در بیچارگی و ناداری بسر میبرد و ناچار خودش را در شمار فقرای صفه جا زد «۴».

او خودش را به پیغمبر می چسباند تا مگر شکمش سیر شود و معده خالیش پر گردد «۵» و مدتی به این وضع گذرانید و با شکمی گرسنه

---

(۱)- ابن ابی الحدید ۱/ ۱۲۰.

(۲)- در کتاب المعارف ۱/ ۹۳ آمده است که ابو هریره می گفت چون در کودکی با گربه بازی میکردم این لقب را بمن دادند، بخاری در صحیح خود ۲/ ۱۴۹ می نویسد ابو هریره بدان جهت گربه را دوست میداشت که پیامبر فرمود، خداوند زنی را بجرم آنکه گربه ای را در خانه محبوس کرده و به او آب و غذا نمی داد بجهنم برد.

(۳)- الاصابه ۴/ ۲۰۷، این خبر را ابو نعیم در الحلیه و ابن سعد در طبقات نیز آورده اند.

(۴)- صفه سایبانی در مسجد پیغمبر بود که مهمانهای مسلمانان در آنجا بسر میبردند (قاموس، فیروزآبادی).

(۵)- صحیح بخاری ۲/ ۱

و بدنی برهنه بدون خانه و خانمان بسر میبرد (۱) ولی چون خلافت به عمر رسید مورد مرحمت خلیفه قرار گرفت و عمر او را از سیاهی فقر و پستی بیچارگی نجات داد و حکومت بحرین را در سال بیست و یکم هجری به او سپرد و پس از دو سال که از خیانتهایش آگهی یافت نه تنها از حکومت برکنارش کرد بلکه

اموالی را که از مسلمانان گرفته بود مصادره کرد و به او گفت:

وقتی که ترا به حکومت بحرین فرستادم کفشی در پایت نداشتی و حالا بمن گزارش داده اند که اسبهائی ببهای هزار و ششصد دینار خریده ای.

ابو هریره که از شدت ترس میلرزید گفت:

«ای امیر المؤمنین، این اسبها زاد و ولد اسبهائی است که بمن بخشیده اند».

عمر با خشم و فریاد گفت، هر چه خورده و بهره برده ای برایت بس است این اضافه درآمدها را پس بده.

ابو هریره گفت اینها مال تو نیست.

عمر فریاد زد چرا بخدا قسم، اکنون پشتت را در هم می شکنم.

خلیفه آن قدر تازیانه بر او نواخت که خون جاری شد و درحالی که از شدت درد بخود می پیچید، موافقت کرد که اموالش را تحویل دهد و بناچار گفت:

آنها را بردار، من بحساب خدا میگذارم، عمر برای اینکه گفتار ناحقش را پاسخ دهد گفت:

«این در صورتی است که اموالت را از راه حلال بدست آورده باشی و با رضایت ببخشی، آیا تو از سرزمین دور بحرین آمده ای و این اموال را مردم برای تو جمع کرده اند نه برای خدا و مسلمانان، مادرت امیمه یک گوسفندچران بود.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۴۵

(۱) عمر همه سرمایه های ابو هریره را که در روزگار حکومتش دزدیده بود از او گرفت «۱» و او دوباره در گوشه گمنامی و بدبختی خزید و داغ خیانت و دزدی به پیشانیش خورد ولی چون خلافت به عثمان رسید او را بخود نزدیک ساخت و در شماره یارانش شمرد و او هم به جعل حدیث در فضیلت عثمان پرداخت و گفت که پیامبر فرموده است:

(هر پیامبری در میان پیروانش دوستی دارد و دوست من عثمان

است) «۲».

(هر پیامبری رفیقی در بهشت دارد و رفیق من عثمان است) «۳».

و احادیث دیگری که بر پیغمبر خدا بدروغ بست و از قول رسول خدا احادیثی در فضیلت عثمان و معاویه جعل کرد، وقتی که مسلمانان بر اثر انحراف و تصرفات نابجای عثمان بحقوق مسلمین بر او شوریدند و او را کشتند و خلافت به امیر المؤمنین (ع) رسید دیگر بار ابو هریره بگوشه بدنامی و فلاکت افتاد و چون دید مدینه دیگر جای او نیست راهی دمشق شد و بمعاویه پناه برد و خود را به امیر شام نزدیک ساخت و برای تقرب بدستگاه او به هر خیانتی دست زد و بجعل احادیث در فضیلت معاویه پرداخت و بمردم شام گفت:

پیامبر فرمود «خداوند سه نفر را امین وحی خود شمرد، من و جبرئیل و معاویه!!»

و نیز به مردم شام گفت که روزی پیامبر سهمی بمعاویه بخشید و فرمود «این سهم ترا باشد تا در بهشت مرا دیدار کنی!!) «۴»

ابو هریره همچنان حدیث پشت سر حدیث در فضیلت معاویه

---

(۱)- العقد الفرید ۱/ ۲۵

(۲)- این خبر را ذهبی در میزان الاعتدال ضمن شرح حال اسحاق بن نجیح آورده و بطلان آن را قطعی دانسته است.

(۳)- ذهبی این خبر را در میزان الاعتدال ضمن شرح حال عثمان بن خالد آورده و آن را از منکرات وی شمرده است.

(۴)- خطیب بغدادی این دو روایت را در تاریخش آورده و امام شرف الدین آنها را دروغ دانسته است.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۴۶

و بنی امیه و بعضی صحابه می ساخت تا خود را بمعاویه نزدیک کند و از دنیای او بهره گیرد، (۱) معاویه هم به او پول های کلانی می بخشید

و مقامش را بالا میبرد و بر او لباسهای گرانبها از خز و کتان می پوشید «۱» و در سالی که معاویه به عراق رفت ابو هریره هم به همراه او بود و وقتی که ازدحام شدید مردم را در استقبال معاویه دید دستش را بر دوش معاویه نهاد و گفت:

«ای مردم عراق، آیا گمان می کنید که من برسول خدا دروغ می بندم و خود را به آتش دوزخ می اندازم؟

بخدا قسم که از پیامبر خدا شنیدم که میفرمود (هر پیامبری حرمی دارد و حرم من مدینه است و هر کس که در حرم من حادثه ای پدید آورد لعنت خدا و فرشتگان و مردمان بر او باد و من اکنون گواهی میدهم که علی (ع) در مدینه حادثه می ساخت».

معاویه در برابر این حدیث دروغین و ننگین، ابو هریره را نواخت و به او جایزه ای بزرگ پرداخت و حاکم مدینه اش کرد «۲» ابو هریره مستحق چنین پاداش بزرگی هم بود زیرا حدیثی بر ضد امیر المؤمنین جعل کرد تا بمعاویه نزدیک شود و به سودجوئیها و طمع ورزیهای ننگینش برسد.

این پیرمرد زیانکار با احادیث مجعولش ضرباتی شدید بر اسلام وارد ساخت و شریعت اسلامی را لکه دار کرد و خرافات و اوهامی سیاه به آن چسبانید و آنچه را که پیوندی با دیانت نداشت ضمیمه دین کرد و مسلمانان را به پراکندگی کشانید و آنها را در اصول اعتقادی و فروع آن و در همه چیز، دچار دسته ها و گروههای مختلف و مخاصم گردانید.

(۲) دانشمند و پیشوای بزرگ و فقید اسلامی جناب شرف الدین در

---

(۱)- صحیح بخاری ۱/ ۱۷۵

(۲)- ابن ابی الحدید ۱/ ۳۵۸

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۴۷

کتاب جاویدانش بنام (ابو

هریره) دربـاره احـادیث موضوعه ابو هریره بتفصـیل سـخن گفته و همچنین علاـمه کـبیر شـیخ محمود ابو ریه در کتـاب (شـیخ المضـیره) آن احـادیث مجعوله را نقـد و ثـابت کرده که همگی ساختگی و دروغ است و ابو هریره در رأس حـدیث سازان و- دروغ پردازان قرار دارد و اکنون مسلمانان نیاز مبرمی به چنین مباحث آزادی دارند که پرده از چهره این دجالهای ضد اسلامی بردارد و از خیانتهای این جعالان که نسبت به اسلام و مسلمین روا داشته و چنین احادیث دروغی را ساخته اند سخن گوید.

(۱)

۴- زیاد بن أبیه

اشاره

خطرناکترین و سـتمکارترین فرمانداران معاویه، زیاد بن أبیه بود، بطوری که مورخان مینگارند، او نخستین کسـی بود که سلطه جائرانه اش را بسـختی تحکیم کرد و برای استحکام حکومت معاویه شمشیر کشید، او مردم را به مجرد سوء ظن می کشت و با کمترین شبهه ای مجازات میکرد «۱».

او نخستین کسـی بود که گارد مخصوص پیشاپیشـش با گرزهای آهنین حرکت میکردند و عمالش در برابرش روی کرسی ها می نشستند و اولین کسی بود که نگهبانان و پاسبانان را بدرگاه خود گماشت «۲» و معاویه هم بر اقتدارش افزود و فرمانفرمائی بصره و کوفه و سجستان و سند و هند را به او سپرد «۳».

این سـرزمینهای اسـلامی در چنگال قـدرت او دچار هزاران گرفتاری و سـیه روزی و بـدبختی شد و هرج و مرج همه جا را فرا گرفت و همه آزادیهـا از بین رفت و افکـار مردم از چنین اقتـدار جـائرانه ای دچار اضـطراب و آشـفتگی گردیـد، حکومتی که چیزی از مهر و عاطفه

---

(۱)- الکامل ۱۰/ ۱۸۳

(۲)- صبح الاعشی ۱/ ۴۱۶

(۳)- طبری ۶/ ۱۳۴

سرش نمی شد و با تهمت و بدگمانی هر کسی را

میگرفت و دست و پاها را میبرید و چشمها را درمی آورد بطوری که سایه مرگ بر سر بزرگان و آزادمردان سنگینی میکرد و میزان سخت گیری و وحشت به اندازه ای رسید که بتصور درنمی آمد، (۱) چنانکه خود زیاد در خطبه ای که بدون نام و ستایش خدا ایراد کرد از این سیاست کدر و سیاه و نقشه های خطرناک خود پرده برداشت و گفت:

«من بخدا قسم، رفیق را بجای رفیق میگیرم و ساکن را بجای مسافر و آمده را بجای رفته و سالم را بجای مریض، تا بجائی که یک نفر از شما به برادرش بگوید سعد را نجات بده که سعید کشته شد» و بخطبه اش چنین افزود:

«ما برای هر جرمی، مجازاتی قائل شده ایم، هر کس گروهی را غرق کند غرقش می کنیم و هر کس آتشی بر مردمی بیفروزد او را می سوزانیم و هر کس خانه ای را سوراخ کند قلبش را سوراخ می کنیم و هر کس قبری را بشکافد، زنده مدفونش می کنیم، بخدا قسم که در میان شما گروه فراوانی هستند که بدست من بخاک خواهند افتاد، پس پروا کنید که از آنها نباشید» «۱»

منظور از چنین گفتاری این است که حدود و قصاصی که خداوند و پیامبرش برای مجرمان وضع کرده اند بعقیده زیاد برای مردم بصره و کوفه کافی نیست و آنها را براه مستقیم نمی آورد، زیرا در احکام اسلامی نیامده که هر کس را که غرق کند غرقش کنند و اگر بسوزاند، بسوزانندش و اگر کسی خانه ای را سوراخ کند قلبش را سوراخ کنند و هرگز اسلام فرمان نداده است که اگر کسی قبر مرده ای را نبش کند او را زنده بگور کنند و اسلام هرگز

در اثر سوء ظن کسی را کیفر نمی دهد.

دستورات اسلامی چنین است ولی زیاد، مجازاتهای سنگین خود را

---

(۱)- الکامل ۳/ ۲۲۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۴۹

بنوعی دیگر انجام میداد و تازه این کیفربخشی ها، جزئی کوچک از جنایتهای بزرگش بود.

(۱) چنین سیاست زشت و سیاهی را که زیاد اعلام میکرد، بر مسلمانان ناشناخته بود و به آن عادت نداشتند و دلیل آن بود که مجری چنین سیاستی مردی سرکش و ستمگر است که میخواهد بزور بر مردم حکومت کند و دلهاشان را از ترس و هراس لبریز سازد و غاصبانه آنها را بفرمان خود درآورد.

سیاست غلط زیاد که بموجب آن سالم بجای مریض و آمده بجای رفته مجازات می شد بهر جهت از عدالت و مهربانی بدور بود و وقتی که زیاد چنین سیاستی را اعلام میداشت، ابو بلال مرداس بن ادیه برخاست و به آرامی گفت:

«خداوند بر خلاف گفتار تو فرمان داده و فرموده است (بار گناه کسی را بدوش دیگری نباید نهاد «۱» و هر کس نتیجه کار خود را می بیند «۲» بنابراین وعده های خداوندی از وعده های تو بهتر است».

زیاد با خشم و فریاد به او چنین پاسخ داد:

«ما برای تو و یارانت راهی نمی بینیم مگر اینکه در موج خون شنا کنید «۳»»

زیاد چنین برنامه هراس انگیز و ستمگرانه ای را اجرا میکرد و همه آزادمردان و اندیشمندان را بکام مرگ کشید تا قدرت ستمگرانه اش استحکام یابد و کار آدمکشی را بجائی رسانید که گروهی را که به بی گناهی آنها آگاه بود و میدانست هیچ گونه دخالتی در کارهای سیاسی ندارند بیرحمانه می کشت، چنانکه روزی نگهبانان او مردی عرب را

---

(۱)- سوره نجم آیه ۳۸

(۲)- سوره نجم آیه ۳۹

(۳)- طبری ۶/

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۵۰

دست بسته بحضورش آوردند، زیاد به او گفت:

- مگر صدای جارچی ها را نشنیدی؟

- نه بخدا من از پیش گوسفندانم می آمدم که شب فرا رسید و ناچار بگوشه ای پناه بردم تا صبح شد و فرمان امیر را نشنیدم.

- بخدا قسم میدانم که راست میگوئی ولی مصالح اجتماعی ایجاب می کند که ترا بکشم «۱»

(۱) سپس دستور داد او را بدون هیچ گناهی گردن بزنند، زیاد این چنین بیرحمانه خون مسلمین را می ریخت و حرمتی برای جان مسلمانان قائل نبود و مسئولیتی در این باره احساس نمیکرد، مخصوصاً این جنایتکار پست در ریختن خون شیعیان علی (ع) بی پروائی میکرد و آنها را زیر هر ستاره ولای هر سنگ و کلوخی که می یافت میگرفت و دست و پاهایشان را می برید و بر شاخه های درخت خرما بدارشان می آویخت و چشمهایشان را بیرون می آورد و بخاك و خونشان می کشید «۲» و این بر عهده خداست که از او انتقام بگیرد در برابر خونهائی که ریخته شد و جانهای با ارزشی که بهراس افتاد و زنانی که بیوه شدند و کودکانی که مردند.

اینان گروهی از فرمانداران معاویه و جلادان خونخواری بودند که بر امت مسلمان مسلط شدند و فرزندان آنها را کشتند و زنان را باقی گذاشتند و اموال را بغارت بردند و به گسترش فساد و گناه تعمد ورزیدند.

(۲)

ستمی همه جائی

کارگزاران پسر هند در همه سرزمین های اسلامی در گسترش ستم و تجاوز تلاشی پی گیر داشتند و ادارات آنها، مرکز هراس و سراسیمگی بود و درگاهشان دروازه گرفتاریها و ستمکاریها بشمار میرفت

---

(۱)- طبری ۶/ ۱۳۵

(۲)- ابن ابی الحدید ۳/ ۱۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۵۱

و هر کس به آنجا روی

می آورد به آتش ستم می سوخت چنانکه عبد الملک در این باره می گوید، مردم بزندگانی اندکی قناعت میکردند و با همسری موافق میزیستند و هرگز بدستگاه ناپاک ما راه نمی یافتند که آزاری ببینند «۱».

(۱) فرمانروایان اموی، ستمگری و تجاوز به حقوق مردم را به آخرین اندازه رسانیده بودند و اموال آنها را بناحق میربودند و مالیاتهائی سنگین به مسلمانها تحمیل میکردند و به پرداخت آن با نهایت سنگدلی وادارشان میکردند چنانکه فان فلوتن می نویسد:

بجای آنکه خلفاء (حاکمان اموی) از مأمورین خود مسئولیت و حساب و کتابی بخواهند و آنها را از ستم گستری و جنایت بازدارند برعکس در دزدی و غارتگری با آنها شریک می شدند و پولهائی را که با رسوائی از مردم گرفته می شد بالا می کشیدند و به هرگونه تجاوزی که از طرف کارگزارانشان نسبت به اموال مردم صورت می گرفت رضایت میدادند و این گونه شرکت در غارت اموال عمومی دلیل آن بود که بیش از هر چیز به پر کردن خزانه مرکزی توجه داشتند «۲».

معاویه و دیگر حاکمان بنی امیه هرگز بحساب کارگزارانشان نمی رسیدند و آنها را از ستم و تجاوز بحقوق مسلمین بازنمی داشتند چنانکه عقبه بن هبیره اسدی ضمن اشعاری خطاب بمعاویه از ستمگری عمال و غارتگری اموال مردم مینالد و میگوید:

ای معاویه ما انسانیم کمی با ما نرمی کن آخر ما کوه و آهن که نیستیم

زمین های ما را خوردید و از کشاورزی خالی کردیددیگر کشاورزی و دروگری اینجا پیدا نمی شود

ما مردمی شدیم که همه چیزمان از دست رفت________________________________

(۱)- الکامل ۱۰/ ۱۸۳ (۲)- السیاده العربیه ص ۲۸ زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۵۲ ولی یزید و پدر یزید بر ما حکومت می کنندوقتی که ما نابود شدیم بازهم

بخلافت طمع دارید

نه ما و نه شما هیچ کدام همیشه زنده نخواهیم ماند

از منافع خلافت دست بردارید و درستکار باشیدو فرومایگان و بردگان را بر ما فرمانروا نکنید

حقوق ما را به برابری بپردازید و نمیخواهیم ببینیم که سربازهائی پشت سر یکدیگر بسر ما می آیند.

(۱) راعی نمیری شاعر هم خطاب به عبد الملک مروان شعری سروده و از جور و ستم کارگزاران خلیفه نالیده است که چگونه مردم فقیر و بیچاره شده و سر به بیابانها نهاده اند و جز یک شتر برای فرار خود چیزی برایشان نمانده است، او چنین می سراید:

ای خلیفه خدا ما گروهی هستیم مسلمان که صبح و شام سجده می کنیم

این ستمگران روزی که فرمانشان دادی نافرمانی کردندو اگر بدانی، گرفتاریهائی برای مردم پدید آوردند

شیرمردان را گرفتند و پشتشان را شکستندبا تازیانه و ایستاده بزنجیرشان کشیدند

تا آنجا که بر استخوانشان باقی نگذاشتندگوشتی و در دلهایشان فهم و ادراکی نماند

بر آنها سیلی ها نواختند و سرنگونشان کردندو آنها را در ترس و هراس باقی گذاشتند

توشه او را بردند و زمینگیرش کردندچنانکه نتوانست بجای دیگر برود

او امیر المؤمنین را میخواند و در برابرش بیابانی بود که بادها بدامنش می وزید

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۵۳ مثل هدهدهائی که تیراندازان بال او را بشکنندو سرنگون شده از رهروان کمک بخواهد

ای خلیفه خدا همانا بستگان من همگی چون پرندگانی شدند که توانائی پرواز ندارند

اینها گروهی هستند در اسلام که ترک نکردندزکاه را و تباه نساختند نمازشان را

آنها مردم مرتد یمامه را نابود کردندهمچنانکه ستمکاران کشته میشوند

در فصل بهار شیرها را ننوشیدندمگر ترش و تلخ و اندک

یحیی بر آنها تاخت و مستحکم ساخت بندی را که مسلمانان آن را سنگین دیدند

فرمانهائی داد که بی نیازان را

نیازمند کردبعد از بی نیازی و فقیرها را بیچاره ساخت

اکنون بستگان من کارشان را واگذاشتندبتو، یا منتظرند مدت کمی را «۱».

(۱) این شعر که اسف و اندوهی بزرگ را در بر دارد نشانگر حقیقت تلخی است که شاعر در مضامین آن بتصویر ستمکاریهای والیان بنی امیه پرداخته و از تجاوزات آنها بحقوق مسلمانان سخن گفته است.

این تبهکاریها همچنان ادامه داشت و حتی در روزگار عمر بن عبد العزیز هم که میگویند دادگرترین پادشاهان بنی امیه بوده است چنین ستمگریهای سیاهی استمرار داشت و کارگزاران او هم از هیچ کاری در غارت اموال مردم و ربودن ثروتهای عمومی فروگذار نمی کردند چنانکه کعب اشعری خطاب به او چنین می سراید:

---

(۱)- طبقات فحول الشعراء ص ۴۳۹. جمهره اشعار العرب ص ۳۴۱

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۵۴ اگر تو فرمانروایانت را مراقبت میکنی همانا کارگزارانت در زمین همچون گرگهایند

آنها فرمانت را هرگز نمی پذیرندمگر آنکه گردنهایشان را با شمشیر بزنی

شمشیرهائی که در چنگ پیشتازان بینا باشدو در فرود آمدنش زجرها و عذابها پدید آید «۱».

مردی به عمر بن عبد العزیز که روی منبر بود چنین خطاب کرد و گفت:

کسانی که در سرزمینها مأموریت دادی فرمانت را انداختند و حرامها را حلال دانستند آلوده دامنان بر منبرها بالا رفتند و همگی به ستمکاری و تجاوز پرداختند میخواستم امانتداری در آنها بیابم به عدالت ولی هیهات که مسلمان امینی پیدا نمیشود «۲».

(۱) مسلمانان در آن روزگار آزمایشی سخت را می گذرانیدند و ستم بزرگی را از حکومت اموی که برای نابودی حق تعمدی وافر داشت تحمل میکردند، روزگاری سیاه که سایه امویان بر آن سنگینی میکرد و می کوشیدند که با عدالت مبارزه کنند و فقر و

بیچارگی را در همه سرزمینهای اسلامی رواج دهند.

این جنایتها که از معاویه و دیگر ملوک بنی امیه برشمردیم موجب شد که مردم بر آنها بشورند و خشم گیرند و اجتماع اسلامی در همه مراحل تاریخ به این دودمان سیاه نفرین فرستد و با آنها دشمنی ورزد، زیرا آنها در دوران حکومتشان واقعیت کفر و جاهلی خود را نشان دادند، واقعیتی که هیچ گونه پیوستی با حقایق اسلامی نداشت.

---

(۱)- البیان و التبیان

(۲)- البیان و التبیان

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۵۵

(۱) ظهور این واقعیت و نمایش این چهره سیاه بوسیله صلح امام حسن (ع) پدید آمد و این صلح میدانی بود که بنی امیه را پروای تاخت وتاز داد تا ماهیت خود را بمردم نشان دهند و زنده و مرده معاویه در معرض لعن و دشنام قرار گیرد و حکومت بنی امیه بصورت نمونه سیاهی از سلطه جابرانه ضد مردمی درآید.

ما بهمین شرح مختصر از جنایات بنی امیه که چهره تاریخ را سیاه کرد قناعت می کنیم جنایاتی که فقط با صلح امام حسن (ع) چهره از زیر نقاب فریب و تدلیس بیرون کشید و طغیان امویان و شایستگی خاندان پیامبر را اثبات کرد.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۵۷

(۱)

سیاست اهل بیت

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۵۹

(۱) شایسته است که در بیان اسباب و علل صلح امام حسن ع، شمه ای از سیاست اهل بیت را بیان داریم تا اصالت سیاست مبنائی آنها روشن شود و به هدفهای متعالی آنها که در سایه حکومت راستین اسلامی تحقق می پذیرد آگهی یابیم.

تشریح این سیاست پاک و روشن بما امکان میدهد تا بهتر به علل صلح امام با حکومت سرکش روزگارش پی ببریم و بدانیم چرا و چگونه، نیروهای

اهریمنی بنی امیه در مبارزه با امام و پدرش امیر المؤمنین پیروزی یافتند.

(۲)

سیاست مبنائی

سیاست راستینی که بایستی بر همه سرزمینهای اسلامی پرتو افکند در نظر اهل بیت سیاستی مبنائی است که متضمن مصالح عمومی است و باید وسائلی برانگیخته شود تا جامعه به پیشرفتهای مادی و معنوی نائل گردد و به آرمانها و هدفهای متعالیش برسد و در برابر عوامل جور و جنایت حمایت شود و برابری در همه سامانها تحقق یابد و فرصتها و موقعیتهائی کافی بوجود آید تا مجتمع اسلامی از هر گونه فقر و نابسامانی در امان ماند.

سیاست اهل بیت بر بنیان دادگری کامل و حقیقت محض استوار است تا همه هدفها و آرمانهای روشن اسلامی در سایه حکومتی راستین، شکل پذیرد و این پیشروترین و متعالی ترین سیاستی است که

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۶۰

همه مردم مشتاق و خواهان آنند و عدالت سیاسی و عدالت اجتماعی هم در سایه چنین وضعی پدید می آید و در همه مراحل آن اطمینانی دور از اضطراب و امنیتی بیرون از هراس و عدالتی منزه از ستم تحقق می یابد و این درست بر خلاف سیاست سیاه و جابرانه بنی امیه است که شعار و تجاوز را برافراشتند و بهمه فریب ها و نیرنگها دست میزدند تا مصالح مردم را پایمال منافع شخصی خود سازند و بناحق و ناروا بر مجتمع مسلمانان حکومت کنند

(۱) سیاست اهل بیت هرگز بر مبنای نیرنگ و فریب و ریا و آشوب و گمراهی و روشهای غیر واقعی قرار نداشت بلکه سیاستی بود صریح و روشن در همه هدفها و برنامه هایش تا عدالت در همه جا گسترش یابد و همین سیاست صریح که در اقامه

عدل و حق با نهایت وضوح پافشاری داشت موجب شد که سودجویان و آزمندان بر ضد آن برخیزند و خواهان روشی و حکومتی باشند که منافع شخصی آنها را بهدر ندهد و اگر خاندان پیامبر به خواستهای نامشروع آنها پاسخ مثبت میدادند، هرگز خلافت آنها بدیگران منتقل نمی شد ولی خاندان پیامبر، خشنودی خدا را می جستند و راه روشن حقیقت را می پیمودند و از اجرای نقشه های مخالف دین برکنار بودند.

(۲)

خلافت در نظر اهل بیت

خلافت در نظر خاندان پیامبر، سایه عدالت پروردگار در روی زمین بود که در پرتو آن بایستی عدالتی همگانی پدید آید و امن و رفاه همه جا را فراگیرد و همه مردم در آسایش و مصونیت بسربرند و چنانچه خلافت از چنین امتیازاتی برکنار باشد برای خاندان پیامبر حائز ارزشی نخواهد بود، چنانکه امیر المؤمنین درحالی که کفش خود را پینه می زد در ناحیه ذی قار به ابن عباس فرمود:

- ای ابن عباس، این کفش بچند می ارزد؟

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۶۱

- ای امیر المؤمنین، این کفش ارزشی ندارد.

- بخدا قسم این کفش در نزد من از حکومت بر شما ارزنده تر است مگر آنکه بتوانم حقی را برپای دارم و باطلی را نابود کنم کفش علی که از لیف خرما بود برای او از حکومتی که در آن عدالت استقرار نیابد و باطل نابود نگردد بیشتر ارزش داشت تا چه رسد به حکومتی که جابرانه، عدالت را تباه سازد و حق را بمیراند و باطل را زنده سازد.

(۱) امیر المؤمنین (ع) در یکی از گفتارش علت مخالفت با بیعت ابو بکر را چنین بیان میدارد:

«خداوندا تو میدانی که ما برای رسیدن به قدرت و حکومت و یا بچنگ

آوردن مال بی ارزش دنیا نمی کوشیم بلکه میخواهیم که دین تو را استقرار بخشیم و در زمین تو صلح و شایستگی پدید آوریم تا بندگان ستمدیده ات در امان مانند و حدود تعطیل شده ات اجرا گردد» «۱».

و بهمین دلایل استوار بود که علی (ع) علنا بر ابو بکر خشم گرفت و از پذیرش خلافت او خودداری کرد و دلایلی فراوان بر شایستگی خود بر احراز مقام خلافت بیان داشت ولی با او به جنگ برنخاست تا وحدت و اجتماع امت از هم نپاشد و در این امر از فرمان پیامبر پیروی کرد که به او فرمود:

«ای علی تو مانند کعبه ای که مردم باید بسوی تو بیایند و تو نباید بسوی آنها بروی، پس اگر به نزدت آمدند و خلافت را بتو عرضه داشتند از آنها بپذیر و اگر نیامدند تو هم به پیش آنها نرو تا اینکه خودشان بسویت بیایند «۲» در این صورت بر مسلمانان واجب

---

(۱)- نهج البلاغه محمد عبده ۲/ ۱۸

(۲)- اسد الغابه/ ۳۱۴

است که از خاندان پیامبرشان پیروی کنند و بسوی آنها روی آورند، تا عترت رسول بین آنها بر طبق فرمان خدا حکم کنند و بحقیقت روشن و راه راست هدایتشان کنند.

ولی مردم آن روزگار فریب دنیا را خوردند و حکومتهای وقت گولشان زدند و از آنها بسود هوسها و آزهایشان بهره بردند و در نتیجه خلافت از خاندان پیامبر به نااهلان منتقل شد و هزاران بدبختی و سیه روزی برای مسلمانها پدید آمد و وضع نابسامانی پیش آمد که مسلمانها در طول تاریخ هنوز هم گرفتار نتایج شوم آن هستند.

(۱)

هدفهای برتر

اشاره

مقاصد عالی و نمونه های برتری که خاندان پیامبر، پرچمدار

آن بودند و سیاست خود را بر بنیان آن استوار کردند، چنین است:

(۲)

الف- عدالت

سیاست اسلامی با همه مفاهیم و جوانبش بر بنیان دادگری استوار است که به آن گرایشی مطلق دارد و همه برنامه هایش را در پرتو آن متمرکز و اجرا میکنـد و به کارگزارانش فرمان میدهد که عدالت را در همه پهنه های زندگی نمایان سازند و نبایستی فرمانی از روی هوس و غرضهائی که مخالف اصول عدالت است صادر کنند چنانکه خداوند در قرآن میفرماید:

(وقتی که بین مردم حکم می کنید به دادگری فرمان دهید) «۱» و نیز میفرماید:

«ای داوود ما ترا در روی زمین بجانشینی خود برگزیدیم پس در میان مردم بحق فرمان ده و از هوس پیروی مکن که از راه خدا دور خواهی ماند» «۲».

---

(۱)- سوره نساء آیه ۵۶

(۲)- سوره ص آیه ۲۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۶۳

(۱) و همه مسلمانان اقرار دارند که اگر فرمانروایی از عدالت انحراف جست باید از حکومت برکنار شود چنانکه امیر المؤمنین یکی از فرمانـدارانش را که بنـا بشـکایت زنی بنام سوده دختر عماره همـدانی در حکومتش بی قانونی کرده بود از کار برکنار ساخت و درحالی که می گریست گفت:

«خداونـدا، تو بر من و آنها گواهی که هرگز به آنها نگفته ام که بر بنـدگانت سـتم کنند و حق ترا ترک گویند» و فوری فرمان عزل او را صـادر کرد «۱» و امـام صـادق ع میفرمود: (از خـدا بترسـید و دادگری را پیشه کنیـد چنـانکه خودتان به سـتمکاران اعتراض می کنید «۲».

خوشـبختی هر ملت و پیشـرفت آن وابسـته به عـدالت فرمانروایـان اوست و اگر حکمرانـان بسـاحت عـدالت تجـاوز کننـد و در حکومت خود ستم ورزند، سرزمینها دچار سیه روزی و واژگونی میشود

و اختلافها و برخوردها همه جا را فرا میگیرد و از این روی اسلام، توجهی فراوان به این حقیقت دارد که قضاوت و حکومت بمردان شایسته و معتمد واگذار شود زیرا فرمانروائی و قضاوت همراه با اشتباهات و لغزشهائی است که فقط شایسته کاران و بزرگان از آن در امان میمانند و متأسفانه تعداد آنها هم کم است و ما درباره گسترش عدالت بطور مشروح در کتاب نظام سیاسی در اسلام سخن گفته ایم و در اینجا نیازی به تفصیل بیشتر نداریم بلکه منظورمان این است که درباره سیاست اهل بیت شمه ای بنگاریم و بیان داریم که سیاست آنها بر مبنای عدالت همگانی استقرار یافته و همه هدفهایشان بر چنین حقیقتی استوار است.

(۲)

ب- برابری

اسلام نعمت برابری را چنان بر اجتماع اسلامی بمانند باران

---

(۱)- عقد الفرید ۱/ ۲۱۱

(۲)- اصول کافی ۲/ ۱۴۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۶۴

بمساوات باریده که هرگز در تاریخ انسانی نظیری نداشته است و به آشکارائی لزوم برابری و دادگری را بین همه افراد انسانی و نژادها و طبقات اعلام داشته و برای سفیدپوستان بر سیاه پوستان و عرب بر غیر عرب هیچ گونه امتیازی قائل نشده و همه را مانند دندانه ی شانه مساوی دانسته و برای هیچ یک بر دیگری فضیلتی جز به تقوی و عمل نیکو بحساب نیاورده است چنانکه استاد جیب میگوید:

«اسلام تنها دیانتی است که همیشه میکوشد همه انسانها را با نژادها و ملیتهای گوناگونی که دارند در یکجا فراهم آورد و از پراکندگیها و دشمنیهای آنان جلوگیری کند و بنیانش بر مساوات استوار است و اکنون که شاهد اینهمه برخوردها و اختلافها در دولت ها و ملتهای شرق و غرب هستیم چاره ای جز گرایش به

اسلام نداریم» «۱».

(۱) امیر المؤمنین ع در روزگار حکومتش اجرای چنین برابری و دادگری را بحد کامل رعایت می کرد و به فرمانداران و کارگزارانش فرمان میداد که در بین مردم حقیقت مساوات را حتی در نگاه کردن بچهره آنها معمول دارند چنانکه در یکی از فرمانهایش می نویسد:

«پروبال مهر و عنایت خود را بر مردمان بگستران و چهره خود را به آنها گشاده گردان و با همگان به نرمی رفتار کن و حتی در نگاه کردن به آنها مساوات را رعایت نما «۲» و در اشاره و سلام به همه یکسان باش تا ستمگران به ستم تو طمع نورزند و ناتوانان از عدالت تو نومید نگردند» «۳».

اجرای همین سیاست دادگرانه موجب شد که آتش کینه ها و حسادتها زبانه گیرد و نیروهای اهریمنانه سرکشان قدرت یابد

---

(۱)- النظام السیاسی فی الاسلام ص ۳۱۹

(۲)- منظور این است که در کارهای بسیار ساده هم رعایت عدالت لازم است.

(۳)- شرح نهج البلاغه محمد عبده ۳/ ۸۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۶۵

و در مبارزه با حکومت عادلانه او پیروز شوند (۱) چنانکه مدائنی می نویسد:

(از مهمترین عواملی که موجب پیروزی عرب بر علی بن أبی طالب ع گردید رعایت مساواتی بود که بین همه مردمان اجرا می شد بطوری که برای اشراف نسبت به تهیدستان و عرب بر غیر عرب امتیازی قائل نبود و رؤسای قبایل را بر افراد عادی برتری نمیداد)

سرکشان قریش و جباران عرب که در التزام آنان بودند به هیچ روی هدفهای عالی اسلامی را که متضمن اجرای برابری همگانی و گسترش عدالت و مبارزه با ستم بود نمی پذیرفتند و خواهان امتیازهای جاهلی و تجاوز به اموال مسلمانان بودند و میخواستند که

همچنـان بر مسـتمندان و ناتوانـان چیره باشـند و این خواسـتهای نـادرست بـا روش فرزنـد ابو طالب که پیشوای عـدالت بزرگ اجتمـاعی در روی زمین بود مغـایرت داشت، امـام حسن ع هم از روش و نقشه پـدرش پیروی میکرد و از آن راه روشن، هرگز انحراف نمی جست و بهمین سبب در برابر امواج دشمنی ها و کینه توزیها قرار گرفت.

(۲)

ج- آزادی

اسـلام آزادی را برای همه پیروانش مقرر داشـته و حکومت اسـلامی را به حمـایت آزادی و اجرای آن در پهنه زنـدگی فرمـان داده است. آزادی همه جانبه ای که در همه شـئون حیاتی مردم جریان داشـته باشد، یعنی آزادی عقیده، آزادی اندیشه، آزادی ابراز رأی و آزادی در همه مراتب سیاسـی و اجتمـاعی و اسـلام همه این آزادیهـا را معتبر شـمرده و از حقوق طبیعی انسانها در همه احوال دانسته است.

چنـانکه امیر المـؤمنین ع بروزگـار خلافتش آزادی را بـا همه مفـاهیمش بمردم بخشـید و آنهـا را بقبـول خلافت خـود مجبور نساخت و جبرا بزیر فرمان خود نیاورد بلکه مخالفان حکومت خود را آزاد

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۶۶

گـذاشت تا هرگونه که بخواهند از آزادی خود بهره بگیرند و هیچ گاه متعرض آنها نشد و آزاری به آنها نرسانید، (۱) چنانکه بـا خـوارج هـم، چنیـن روشـی را معمـول داشت و ابتـدا بـا آنهـا بجنگیـد، بلکه آنهـا را از طغیانشـان ترسانیـد و بـا اسـتدلال به اشتباهکاریهای آنها پاسخ داد.

ولی چون دید که دست از اندیشه سـیاهشان برنمی دارند و بر تمرد و نفاقشان باقی هسـتند بناگزیر آنها را از سـر راه مسـلمانان برداشت و میدانشان را خالی کرد اما این کار بهنگامی صورت گرفت که آنها در میهن اسلامی به تباهکاری پرداختند و امنیت

مسلمانان را به مخاطره انداختند و آنگاه بر طبق فرمان خداوند، با آنها مبارزه کرد که خداوند میفرماید: (با کسانی که سرکشی می کنند جنگ کنید تا فرمان خدا را بپذیرند).

پس از نبرد با خوارج، بازهم گروهی زیاد بین مردم عراق بودند که از روش نادرستشان پیروی میکردند ولی امام متعرض آنها نشد و سهم آنها را از بیت المال قطع نکرد و مانع خروجشان از کوفه نگردید، بلکه به آنها آزادی داد و مراقبتی از جانب حکومت بر کارهایشان انجام نداد و به زندان و زنجیرشان نکشید و همین آزادی وسیع را به دار و دسته بنی امیه هم داد و هرگز به آنها تعرضی نکرد و آزاری باین عده که از بزرگترین دشمنانش بودند نرساند. چنین آزادی همه جائی و همگانی که از طرف امام به دار و دسته های مخالف حکومتش داده شد هرگز در تاریخ انسانی نظیر ندارد و نشان میدهد که سیاست سازنده اسلامی بر مبنای آزادی و عدم زور و جبر و تحمیل بر مردم استوار است و اجتماع را به آنچه نمیخواهند وادار نمی کند.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۶۷

(۱)

د- صراحت و راستی

سیاست راستین و روشنی که خاندان پیامبر شعار آن را برافراشتند در پرتو واقعیت و راستی میدرخشد و از هر گونه نفاق و نیرنگ بدور است، و سیاستی که مردم را به وعده های دروغ نمی فریبد و به آرزوهای دروغین نمی کشاند بلکه در همه نقشه ها و برنامه هایش، صراحت و صدق نمایانست.

خاندان پیامبر در همه هنگامه های حیات چنین سیاستی را ابراز میداشتند و در منطق آنها هرگز نیرنگ و دروغی وجود نداشت چنانکه امام حسین ع فرزند پیامبر و نمونه روش اسلام راستین، بمردم

مکه و کسانی که در بین راه به او پیوستند وقتی که خبر قتل نماینده اش در عراق، شهید عظیم مسلم بن عقیل به او رسید با صراحت از شهادت خود سخن گفت و بخیانت مردم کوفه و پیمان شکنی آنها تصریح کرد و فرمود پایان این سفر مرگ و شهادت است و در نتیجه گروهی از دنیاپرستان و آزمندان که به همراهش آمده بودند از دورش پراکنده شدند و امام در چنان موقعیت خطرناکی با نهایت صراحت، به بیان حقیقت پرداخت و پرده از چهره هدف و نقشه اش برداشت تا آنها که با اویند با بینش کامل بمیدان جهاد آیند و بدستور اسلام که متضمن راستی و صراحت و مبرا از هر گونه دغل کاری و فریب است عمل کنند.

اگر نیرنگ و فریب بهر شکلی از اشکالش در اسلام جایز بود هنگامی که معاویه دشمن بزرگ اسلام بر امیر المؤمنین ع شورید، علی ع میتوانست پس از قتل عثمان با او کمی مدارا و سازش کند و او را در حکومت شام باقی گذارد و پس از آنکه خلافتش استقرار یافت او را از کار برکنار کند و از شر و تمردش خلاص شود ولی اسلام به او اجازه چنین سازش ناروائی را نمی داد بهمین جهت امام

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۶۸

حتی برای مدتی کوتاه بمعاویه اجازه حکومت نداد و این اثربخش ترین نمونه سیاست راستین امام بود.

(۱) از این روشنتر، مسئله صراحت امام در ماجرای شورای شش نفری است که امام دعوت عبد الرحمن بن عوف را که یکی از اعضای شورای برگزیده عمر بود نپذیرفت، عبد الرحمن با نهایت التماس می گفت حاضر است با امام بیعت کند

و او را بمقام عظیم خلافت اسلامی برگزینند بشرطی که امام از روش شیخین (ابو بکر و عمر) پیروی کند و سیاست آنها را ادامه دهد ولی امام چنین شرطی را نپذیرفت و اعلام داشت که جز به کتاب خدا و سنت پیامبرش در رهبری مردم و شئون لازمه آن رفتار نخواهد کرد در صورتی که می توانست با این شرط در ابتدا موافقت کند و بعد از آن سرپیچد و سیاستش را بر طبق هدفهای اسلامی اجرا کند و مخالفان حکومت خود را بگیرد و ببندد ولی او از دروغ و نیرنگ پرهیز کرد و در قول و عمل جز بصدق و صراحت نگرائید.

اسلام همواره به راستی و صراحت فرمان میدهد و پیروان خود را از هر نیرنگی که بواقعیت نمی پیوندد و حکومتی راستین پدید نمی آورد بازمیدارد چنانکه پیامبر فرمود:

«راستگو باشید که راستی شما را به نیکوئی و نیکوئی شما را به بهشت هدایت می کند و مادام که انسان راست میگوید و در جستجوی راستی است خداوند نامش را در شماره راستان مینگارد، از دروغ بپرهیزید که دروغ انسان را به گناه و گناه آدمی را به آتش می افکند و مادام که انسان دروغ بگوید و به نادرستی گراید در نزد خداوند نامش در شمار دروغگویان نوشته میشود» «۱».

خاندان پیامبر هم سیاست خود را بر اساس راستی و روشنی

---

(۱)- روایت مسلم

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۶۹

بنیان می نهادند و از مکر و فریب بدور بودند (۱) چنانکه امیر المؤمنین ع میفرمود:

«اگر نیرنگ و فریب روشی جهنمی نمیبود من فریبکارترین مردم بودم».

و بیشتر اوقات آه هائی دردناک می کشید و درحالی که از خیانتهای دشمنش دلی اندوهناک داشت میفرمود:

«ای وای، آنها

بمن نیرنگ میزنند و میدانند که من از فریبشان آگاهم و از آنها بهتر راه مکر را می دانم ولی چون نیرنگ روشی جهنمی است در برابر خدعه آنها شکیبائی میورزم و کاری را که آنها می کنند نمی کنم» «۱».

و درباره غدر و نیرنگ میفرمود:

«هر نیرنگبازی در قیامت پرچمی دارد که بوسیله آن شناخته میشود» «۲».

مکر و فریب از جانهائی برمی خیزد که ایمانی به ارزشهای انسانی و حقایق دینی ندارند و امیر المؤمنین ع فریبکاران را از ایمان بخدا دور میداند و میفرماید:

«کسی که بداند چه سرنوشتی در قیامت دارد هرگز به نیرنگ نمی پردازد و ما اکنون در روزگاری هستیم که بیشتر مردمش حیله باز و تزویرکارند و نادانان، آنها را سیاستمدار و چاره جو میدانند، چه میشود آنها را؟، خدایشان بکشد! آنها میدانند که دگرگونی دل و نیرنگبازی مانع رعایت امر و نهی خداست ولی توجهی به آن ندارند و در پی بدست آوردن قدرت و فرصت هستند و پروائی در کار دین ندارند».

---

(۱)- جامع السعادات ۱/ ۲۰۲

(۲)- نهج البلاغه

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۷۰

(۱) و در پاسخ یکی از بندگان و شهوت و مقام که گفته بود امام آگاهی به شئون سیاست ندارد و معاویه از او آگاه تر و به اداره حکومت شایسته تر است، فرمود:

«بخدا قسم معاویه از من آگاه تر و زیرک تر نیست بلکه او نیرنگ می بازد و نافرمانی میکند و اگر فریبکاری ناشایسته نبود من زیرک ترین مردم بودم» «۱».

سیاست امیر المؤمنین و ائمه اهل بیت در همه شئون حیاتی نمایانگر ارزشهای سیاسی نیکوئی بود که اسلام آن را اعلام میداشت و اسلام هرگز فریب و نیرنگ و دروغ را نمی پذیرد و هرگونه نفاقهای اجتماعی را هر چند

پیروزیهای سیاسی موقتی را در برداشته باشد امضاء نمی کند زیرا خلافت اسلامی مهمترین مرکز حیاتی مسلمانان است و باید اعتماد همگانی را برانگیزد و بحقوق اجتماع و امت ایمان داشته باشد.

امام حسن ع هم از روش راستین و برنامه متعالی پدرش پیروی میکرد و به هیچ وسیله ای که مورد تصویب دین نباشد دست نمیزد و از راههائی که بواقعیت نمی پیوست برکنار بود و اگر بعضی روشهای معاویه را اتخاذ میکرد هرگز معاویه بر او پیروز نمی شد چنانکه در این باره به سلیمان صرد فرمود:

«اگر برای دنیا می اندیشیدم و بخاطر آن کار میکردم و میکوشیدم معاویه از من تواناتر و نیرومندتر نبود ولی من مثل شما فکر نمی کنم».

امام در ضمن این گفتار، نشان می دهد که اگر فقط بخاطر دنیا کار میکرد بر دشمنش پیروز می شد ولی برای بدست آوردن حکومت در چنان موقعیتی باید دست بکار اقداماتی شد که با دستورات اسلامی، همساز نیست و او از همه مسلمانان برعایت و نگهبانی فرمانهای اسلامی بیشتر عشق میورزد.

---

(۱)- نهج البلاغه ۲/ ۲۰۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۷۱

(۱)

ه- فرمانداران و کارگزاران

سیاست اهل بیت بر این است که کارگزاران دستگاه حکومت اسلامی بایستی در شایستگی و پاکی و کفایت و قدرت در شئون مملکت از بهترین افراد اجتماع باشند تا مصالح همگانی را در برابر دیدگان خود قرار دهند و در روش خود دادگری ناب و سزاواری محض را بین مردم رواج دهند و امین مردمان باشند و بودجه حکومت را در راه آسایش اجتماع بمصرف رسانند و قبل از هر چیز از رشوه خواری برکنار مانند و چشم بدست مردم نباشند زیرا رشوه خواری موجب سقوط اخلاق و گسترش تباهی و باطل در

کشور اسلامی میگردد، چنانکه امیر المؤمنین ع بفرماندهان سپاهش چنین نوشت:

«اما بعد، پیشینیان شما از آن جهت نابود شدند که حق را از مردم بازداشتند و باطل را فراپیش خود نهادند» «۱». از مهمترین عواملی که حکومت را واژگون می سازد و بنابودی می اندازد بازندادن حق مردم است که مجبور میشوند حق خود را بوسیله رشوه بگیرند و طبیعی است که چنین کاری امنیت عمومی را بخطر می اندازد و اجتماع را آشفته می سازد و موجب گسترش ستم و تباهی می گردد.

خاندان پیامبر به این مسأله دقیق تر می نگریستند و ژرف تر به بررسی آن می پرداختند تا آنجا که به فرمانداران خود دستور می دادند که با مردم هیچ گونه رابطه ای حتی ارتباط دوستی و عاطفی نداشته باشند و بهمین جهت وقتی که به امیر المؤمنین خبر دادند، سهل بن حنیف حاکم بصره به ضیافتی دعوت شده و آن را پذیرفته است، عملش را زشت شمرد و نامه ای سرزنش آمیز به او نوشت و فرمود:

«اما بعد، بمن خبر رسید که یکی از جوانان بصره ترا به

---

(۱)- نهج البلاغه ۱/ ۱۵۱

ضیافتی دعوت کرده و تو با شتاب دعوتش را پذیرفته ای و بر سفره ای رنگین از غذاهای گوناگون و ظرفهای پر نشسته ای، هرگز گمان نمی کردم به ضیافتی بروی که توانگران به آن راه یابند و گرسنگان از آن برکنار باشند، درست بیندیش که این خوراکها از کجا آمده و نخست نگاه کن که آیا این غذاهای رنگارنگ از راه حلال بدست آمده یا حرام و آنگاه دست بسفره دراز کن «۱».

(۱) اشعث بن قیس که میخواست خود را به امیر المؤمنین نزدیک سازد و به خلافتش تقرب جوید، روزی ظرفی

از حلوای شیرین و مطبوع به پیش امام فرستاد و امام در برابر چنین ارمغانی فرمود:

«در شگفتم از کار مردی که در خانه مرا کوبید و ظرفی سربسته از غذا برآیم آورد، از این هدیه نابجا چنان بهم برآمدم که گویا آب دهن افعی یا زهر آن را برایم در کاسه ریخته اند به او گفتم این جایزه است یا زکاه یا صدقه که اینها بر ما اهل بیت حرام است گفت نه هدیه ای است که بحضور آورده ام به او گفتم زنان سوگوار بر تو بگریند، آیا ادراک خود را از دست داده ای یا دیوانه ای یا از خرد بدوری، بخدا قسم اگر هفت اقلیم و آنچه را در آنهاست بمن ببخشند تا در برابر خداوند را نافرمانی کنم بگرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای هرگز چنین نخواهم کرد، دنیای شما در برابر من از برگی که در دهان ملخی باشد و آن را بجود بی ارزش تر است.

علی ع را به لذت های ناپایدار و نعمت های گذران چه کار، بدرگاه خدا از تاریکی خرد و زشتی لغزش پناه می برم و از او در همه گاه یاری میجویم» «۲».

با اجرای چنین سیاست سازنده ای عدالت اجتماعی تحقق می یابد

---

(۱)- نهج البلاغه محمد عبده ۳/ ۷۸

(۲)- نهج البلاغه محمد عبده ۲/ ۲۴۴

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۷۳

و امنیت و آسایش همه جا دامن میگستراند و ستم و تجاوز نابود می گردد.

(۱)

و- خدمات سپاهی

سیاست اهل بیت، هرگز مردم را بزور بخدمت سپاهی در- نمی آورد و به جبر و نارضائی بجبهه جنگ نمی فرستاد، بلکه آنها را بجهاد میخواند و جهاد یکی از فرائض الهی است. در این صورت اگر کسی بجهاد رفت فرمان خدا را بجا آورده و اگر

در خانه نشست از فرمان خدا سرپیچیده است و لازم نیست که مردم مورد تهدید و خشم قرار گیرند بلکه در اتخاذ تصمیم بجهاد آزاد هستند، امام حسن (ع) هم در نبرد با معاویه همین اصل را اجرا کرد و مردم را به زور وادار بجنگ نکرد بلکه آنها را بجهاد دعوت فرمود چنانکه پدرش امیر المؤمنین هم در جنگهای جمل و صفین و نهروان همین رفتار را با سپاهیان خود داشت، آنها میخواستند که مردم بعنوان دفاع از عقیده و ایمان خویش و اجرای فرمان خدا جهاد کنند ولی بنی امیه برعکس، مردم را به عنف و زور بسیج میکردند و متخلفین را به سخت ترین کیفرها میرسانیدند، چنانکه بگفته مورخان، وقتی که عبید الله بن زیاد مردم را به جنگ حضرت سید الشهداء بسیج میکرد مردی شامی را که از رفتن بجنگ خودداری کرد کشت و حجاج هم عمرو بن ضامی برجمی را که به سپاهیان مهلب بن ابی صفره نپیوست بقتل رسانید و شاعری در این باره گفت:

یکی از دو راه را انتخاب کن یا چون ابن ضابی مرگ را و یا پیوستن به لشکر مهلب را و همین نقشه تهدیدآمیز بنی امیه بود که مردم را بپذیرش جنگ وادار می ساخت و اگر امام حسن (ع) هم سپاهیانش را بزور بزیر فرمان می آورد و متمردان را کیفر می داد و به هر کس بدگمان

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۷۴

می شد او را عقوبت می کرد، لشکرش این چنین دچار ورشکستی و از هم پاشیدگی نمی شد، ولی امام راه راست و روشنی را می پیمود که در آن هیچ انحراف و نیرنگی نبود و خشنودی خدا را بر هر چیز

مقدم می دانست.

(۱)

ز- سیاست مالی

سیاست مالی اهل بیت متضمن مصرف بودجه مرکزی در راه مصالح عمومی مانند ایجاد تأسیسات خیریه و تنظیم منافع حیاتی مردم بود تا برای همیشه شبح سیاه فقر و درماندگی از بین برود، آنها حتی یک درهم را در راهی غیر از منافع مردم مصرف نمیکردند و در این مورد احتیاطی شدید معمول میداشتند چنانکه امیر المؤمنین (ع) وقتی که طلحه و زبیر برای گفتگوهای شخصی بحضورش آمدند فرمود چراغ بیت المال را خاموش کنند زیرا چراغی که با روغن بیت المال بسوزد نباید در استفاده های شخصی و خصوصی بکار آید.

همین روش حاد و سختگیرانه در حفظ اموال مردم بود که حسودان عرب و کینه توزان قریش را بر ضد او برانگیخت و گروهی بحضورش آمدند و درخواست کردند که سیاست خود را تغییر دهد و به او گفتند:

«ای امیر المؤمنین، این اموال را ببخش و اشراف و بزرگان عرب و قریش را بر بندگان و غیر عرب برتری ده و مخالفین خود را استمالت کن و بخود نزدیک گردان».

امام از این سخن سست و پست بخشم آمد و فرمود:

«شما بمن دستور میدهید که پیروزی را با ستمکاری بدست آورم؟» «۱»-

امتیاز عرب بر بردگان و بخشیدن اموال عمومی به اشراف و

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۱۸۲

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۷۵

سرشناسان، در نظر فرزند ابی طالب جرمی بزرگ و تجاوز بحقوق مسلمانان بشمار میرفت، و علی (ع) که پیشوای عدالت و برابری انسانی بود هرگز بزیر بار چنین گناهی نمی رفت.

(۱) اموال مسلمانان باید در راه مصالح آنها و تأمین زندگی محرومان و مستمندان صرف شود و رئیس دولت حق ندارد که آنها را بخود

اختصاص دهـد یا بکس و کارش ببخشـد زیرا چنین کاری خیانت بخـدا و مردم است و امیر المؤمنین بروزگار زمامداریش این سیـاست مـالی عادلانـه را اجرا کرد و هرگز خانه و ملکی نگرفت و به آسایش و رفاه نپرداخت و جز جامه کهنه خویش لباسـی نپوشـید و خوراک لذیـذی نخورد و از کامیابیهـای زنـدگی بهره ای نبرد و زنـدگانیش برابر با زنـدگانی بیچارگان و محرومان اجتماع بود، چنانکه هارون از پـدرش عنتره نقل می کنـد که روزی بدیـدار علی (ع) در بنای خورنق کوفه رفتم و دیـدم قطیفه ای کهنه بر دوش دارد و هوا بشدت سرد است به او گفتم:

«ای امیر المؤمنین خداونـد برای تو و خانـدانت از بیت المـال بهره ای مقرر داشـته، چرا بـا جـانت چنین می کنی؟ فرمود (بخـدا قسم، من جامه ای از مال مردم نپوشیده ام و این قطیفه را با خود از مدینه آورده ام) «۱».

او برای پرهیز از سـرما لباسی جز همان قطیفه که از مدینه آورده بود بر تن نداشت در صورتی که می توانست جامه های حریر گرانبها بپوشـد ولی او هرگز نمی خواست از اموال عمومی بنفع خود اسـتفاده کند و حتی چیزی بخاندان و پسـرانش اختصاص دهد، چنانکه ابو رافع متصدی بیت المال می گوید «۲»:

---

(۱)- الکامل ۸/ ۱۷۳

(۲)- نام ابو رافع ابراهیم بود، میگویند او مردی قبطی بود که مسـلمان شد و بعضـی نوشته اند که غلام عباس عموی پیغمبر بود و چون عباس مسـلمان شد ابو رافع پیامبر را به مسلمان شدن او بشارت داد و از بندگی آزاد شد مرگ او بگفته بعضی در زمان عثمان و بقول دیگر در زمان علی (ع) بود (استیعاب ۴/ ۷۰)

(۱) علی امیر

المؤمنين (ع) وقتی بخانه رفت گردن بند مرواریدی بگردن دخترش دید و دانست که از بیت المال است رنگش دگرگون شد و درحالی که بند بندش می لرزید پیش من آمد و گفت:

این گردن بند را از کجا آورده؟ بخدا قسم دستش را می برم.

من که این خشونت و سختی را دیدم گفتم:

بخدا قسم ای امیر المؤمنین، من او را در برابر ضمانت به او عاریه دادم.

امام آرام شد و خشمش نشست و فرمود:

(وقتی که با فاطمه (ع) ازدواج کردم فرشی نداشتم و فقط پوست گوسفندی در خانه بود که شبها بر روی آن میخوابیدیم و روزها بروی دیگرش گوسفندها را علوفه میدادیم و غیر از فاطمه کسی در خانه خدمت نمیکرد «۱». و این بهترین نمونه یک دادگری متعالی است که امام امتیازی برای دخترش نسبت بدختران مسلمانان قائل نمی شد، و این آخرین و بالاترین درجه عدالتی است که هیچ کس بپایه آن نرسیده است.

نمونه دیگر از مساوات حکومت علی (ع) و احتیاط کامل در رعایت عدالت آن حضرت روایتی است که عاصم بن کلیب «۲» از پدرش نقل میکند و میگوید:

اموالی از اصفهان برای علی (ع) رسید و حضرت آن را به هفت

---

(۱)- الکامل ۸/ ۱۷۳

(۲)- عاصم بن کلیب بن شهاب جرمی کوفی روایاتی از صحابه بزرگ پیامبر نقل کرده و گروهی دیگر آن روایات را از او نقل کرده اند و بگفته ابن معین و نسائی از ثقات محدثین بوده و ابن شهاب او را از عابدان و بهترین مردمان کوفه دانسته است او متهم بپذیرش مذهب مرجئه گردید ولی از آن برائت جست، ابن حیان او را از ثقات شمرده و میگوید او مورد اعتماد و امین بود

و در سال ۱۳۷ ه درگذشت (تهذیب التهذیب ۵/ ۵۵)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۷۷

بخش تقسیم کرد و قرص نانی را هم که روی بارها یافت هفت تکه کرد و هر تکه را روی یکی از بخشها گذاشت و رؤسای هفت قبیله را فرا خواند که این سهمیه ها را بردارند و بین افراد خود تقسیم کنند و خودش بمیان آنها رفت و با قرعه سهام را به آنها داد.

(۱) این همان عدالت متعالی و برتری است که در هیچ یک از دوران تاریخ تحقق نیافته است عدالتی که زائیده بینش و تجربت است و به آخرین پایگاه اعلای برابری در زمینه زمامداری اسلامی رسیده است و ما هرگز نمیتوانیم به هیچ روی نظام سیاسی راستینی بوجود آوریم که عدالت بزرگ اسلامی چنانکه در روزگار فرزند ابی طالب تحقق یافت و فرزندانش نیز بهمان راه رفتند صورت پذیرد. در اینجا سخن خود را درباره تشریح سیاست والای اهل بیت پایان میدهیم. در این صورت اگر امام حسن (ع) از این رویه عالی انحراف می جست و راه سرکشان را می پیمود و به مداهنه و سازش می پرداخت و اموال مسلمانان را به مصرفی دیگر میرسانید هرگز حکومت به پسر هند نمی رسید تا برای رسیدن بحکومت و حفظ آن بهمه راه های ناروا برود ولی امام نگهبانی اسلام و حفظ ارزشها و معنویت و آینده اسلام را برگزید و روش پیامبر و پدرش را پیمود همان روشی که با هیچ طریقی جز صراط اسلام سازگار نبود.

اکنون باید بپاسخ ناقدین صلح امام توجه کرد که می گویند چرا امام شهادت را اختیار نکرد و شایسته بود که او هم مانند برادرش سید الشهداء (ع)

در راه مبارزه با بنی امیه پیکار کند تا کشته شود و ما بهنگام بحث درباره موقعیت امام حسین (ع) در مسئله صلح، پاسخی مفصل و گسترده بچنین انتقادهائی خواهیم داد.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۷۹

(۱)

مقررات صلح

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۸۱

(۱) مورخان در شناخت نخستین کسی که به پیشنهاد صلح مبادرت کرد اختلافی فراوان دارند، ابن خلدون و جمعی از مورخان عقیده دارند که امام حسن (ع) پس از پراکندگی سپاهیانش پیشنهاد صلح کرد «۱» و گروهی دیگر می گویند پس از آنکه سرداران سپاه امام، نامه هائی بمعاویه نوشتند و آمادگی خود را برای تسلیم شدن بحکومت شام اعلام کردند معاویه نامه ای به امام نوشت و خواهان صلح گردید «۲».

سبط جوزی می گوید: معاویه نامه ای محرمانه به امام نوشت و تقاضای صلح کرد و امام نپذیرفت ولی بالاخره ناگزیر شد آن را بپذیرد «۳».

ولی گمان غالب این است که معاویه پیشنهاد صلح کرد،

---

(۱)- تاریخ ابن خلدون ۲/ ۱۸۶ و در اصابه آمده است که چون امام بوسیله خنجر مجروح گردید عمرو بن سلمه ارحبی را به پیش معاویه فرستاد و شرایط صلح را به او اعلام فرمود و در کتاب الکامل ۳/ ۲۰۵ آمده است که چون سپاهیان امام پراکنده شدند امام طی نامه ای بمعاویه، از او تقاضای صلح کرد، ابن ابی الحدید هم در ۴/ ۸ همین خبر را آورده است.

(۲)- ارشاد ص ۱۷۰، کشف الغمه ص ۲۰۶ و مقاتل الطالبیین ص ۲۶

(۳)- تذکره الخواص ص ۲۰۶ و حاج احمد افندی در کتاب فضائل الاصحاب ص ۱۵۷ می نویسد: ممکن است هر دو خبر را باین طریق درست دانست که اول معاویه نامه ای در این باره به امام

نوشته و بعد امام شرایط صلح را بیان فرموده است. وی نام بعضی مآخذ تاریخی را هم در کتاب خود آورده است. یعقوبی در ۲/ ۱۹۲ تاریخ خود می نویسد: وقتی که امام دید سپاهیانش پراکنده شدند و توانائی جنگ ندارد با معاویه صلح کرد و دیگران همچنین نوشته اند.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۸۲

زیرا ترسید مردم عراق دوباره به افکار خود بازگردند و بیدار شوند و میدانست که آنها زود تغییر رأی میدهند و ممکن است دوباره آماده جنگ شوند و دلیل دیگری که ثابت می کند معاویه تقاضای صلح کرده است سخنان امام است که ضمن خطبه خود در مدائن فرمود:

«آگاه باشید که معاویه بما پیشنهادی داده که در آن عزت و انصاف وجود ندارد».

(۱) در هر صورت بررسی این مسأله ضرورتی ندارد زیرا اگر امام تقاضای صلح کرده باشد گناهی بر او نیست، چون پراکندگی و خیانت سپاه و گرفتاریهای فراوانی که امام را در بر گرفته بود حضرتش را برای چنین پیشنهادی ناگزیر می ساخت و اگر معاویه در پیشنهاد صلح پیشدستی کرده باشد بازهم بدون اشکال است زیرا علل و عوامل صلح را بطور کلی بیان داشتیم و نقطه ابهامی باقی نگذاشتیم، آنچه اکنون مهم است بیان مقررات صلح است که از طرف امام پیشنهاد گردید.

مورخین در بیان شرایط صلح اختلافاتی فراوان دارند و گفتار آنها در این باره مختلف است و ما بعضی گفته های آنها را در زیر مینگاریم:

۱- بعضی مورخین نوشته اند که امام، عمرو بن سلمه همدانی و محمد اشعث کندی را برسالت نزد معاویه فرستاد تا از نظرات معاویه آگهی یابند و معاویه نامه ای به این شرح بوسیله آنها برای امام فرستاد:

«بسم

اللّه الرحمن الرحیم، این نامه به حسن بن علی از طرف معاویه بن ابی سفیان نوشته می شود:

من با تو صلح می کنم که حکومت مسلمانان پس از من بتو برسد و در این پیمان خدا و رسولش را به استوارترین پیمانها گواه می گیرم، عهدی که خداوند به محکم ترین روی از بندگانش بگیرد

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۸۳

و تعهد می کنم که هرگز دشمنی و مخالفتی با تو نکنم و زیانی نرسانم و هر سال یک ملیون درهم از بیت المال بتو پردازم و مالیات ناحیه پسا و دارابگرد را بتو واگذارم که کارگزارانت آن را وصول و بدستور تو مصرف کنند».

(۱) این عهدنامه را، عبد الله بن عامر و عمرو بن سلمه کندی و عبد الرحمن بن سمره و محمد اشعث کندی گواهی کردند و در ماه ربیع الآخر سال چهل و یک هجری نوشته شد.

طبق این نامه، معاویه در برابر امام، در سه مورد تعهد کرده است:

۱) خلافت پس از او به امام واگذار شود.

۲) هر سال مبلغ یک ملیون درهم به امام پرداخت گردد.

۳) مالیات دو بخش از نواحی فارس به امام واگذار شود تا کارگزاران امام آنها را دریافت کنند.

امام این نامه را دریافت داشت و یکی از مردان بنی عبد المطلب را بنام عبد الله بن حارث بن نوفل که خواهرزاده معاویه بود، به نزد معاویه فرستاد و به او فرمود به پیش دائیت برو و به او بگو اگر مسلمانان در امان خواهند بود با تو صلح می کنم.

عبد الله به پیش معاویه رفت و پیغام امام را رسانید و گفت امام، خواستار در امان بودن همه مسلمانان است، معاویه این شرط را پذیرفت

و نـامه سـفیدی را امضـاء کرد و گفـت امـام هر شـرطی را که میخواهـد در این نـامه بنویسـد. عبـد الله این نـامه را که متضـمن اختیارات تام امام در بیان شـرایط صـلح بود با خود آورد و امام شـرایط صـلح را در آن نوشت و ما شـرایط پیشنهادی امام را با بررسی روایات مختلفی که در این باره شده است بیان می داریم زیرا اختلافی در اصل این جریان وجود ندارد و فقط دکتر طه حسین درباره آن اشکال

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۸۴

کرده است «۱».

(۱) ۲- گروهی از جمله طبری و ابن اثیر، جریان را به گونه ای دیگر آورده اند که خلاصه آن چنین است:

امام نامه ای بمعاویه نوشت و شـرایطی برای صـلح پیشـنهاد کرد که چنانچه آنها را بپـذیرد و اجرا کند صـلح برقرار شود وگرنه پذیرفته نشود، معاویه نامه امام را گرفت و پیش خود نگه داشت.

پیش از رسـیدن این نامه، معاویه نامه سـفید امضائی برای امام نوشـته بود تا هرگونه شـرایطی را که برای صلح میخواهد در آن بنویسد و امام در این نامه سـفید شـرایط بیشتری مرقوم داشت و آن را نزد خود نگه داشت و چون خلافت به معاویه رسـید امام از او خواست که به شـرایط اخیر صـلح رفتار کنـد ولی معاویه گفت، من همان شـرایطی را می پذیرم که طی نامه پیشـین مقرر داشـته بودی و امام حسن (ع) فرمود بایـد طبق پیمانی که بستی و تعهـدی که کردی همه شـرایطی را که پذیرفته ای اجرا کنی، در این مورد اختلافی پدید آمد ولی معاویه به هیچ کدام از شرایط صلح وفا نکرد «۲».

در این روایت هیچ گونه اشاره ای بشرایط امام در مرحله نخستین و

شرایط دیگر آن حضرت در نامه سفید امضاء، نشده است فقط ابو الفداء در تاریخ خود به شرایط نخستین امام اشاره میکند و میگوید:

«حسن (ع) نامه ای به معاویه نوشت و برای صلح شرایطی قائل شد و گفت اگر این شرایط را بپذیری من سخنت را می شنوم و فرمان میبرم!! معاویه هم اجابت کرد. پیشنهاد حسن (ع) این بود که موجودی بیت المال کوفه به او واگذار شود و مالیات دارابگرد از نواحی فارس متعلق به او باشد و هرگز معاویه علی (ع) را دشنام ندهد. معاویه حاضر نشد که از دشنام علی (ع) دست بردارد، امام از او خواست

---

(۱)- الفتنه الکبری ۲/ ۲۰۰

(۲)- الکامل ۳/ ۲۰۵، طبری ۶/ ۹۳

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۸۵

که لااقل در حضور او به پدرش ناسزا نگویند، معاویه این شرط را پذیرفت ولی به آن هم وفا نکرد «۱».

(۱) ولی گفته ابن اثیر و طبری درست بنظر نمی آید زیرا اگر شرایط اخیر امام دارای اهمیت بوده است، چرا به آنها اشاره ای نشده و در تاریخ ذکر نگردیده است و اگر از آن شرایط باید چشم بپوشیم با وجود بی خبری معاویه و عدم اقرار او به چنین مقرراتی، چه لزومی به تثبیت آنها بود، علاوه بر این، معاویه در چنان موقعیتی آماده بود که هرگونه پیشنهاد امام را بپذیرد.

(۲) ۳- ابن عبد البر چنین نقل می کند که «امام نامه ای به معاویه نوشت و گفت بشرطی خلافت را به او وامی گذارد که هیچ یک از مردم مدینه و حجاز و عراق را که در زمان پدرش بر ضد معاویه اقدامی کرده اند مورد تعقیب قرار ندهد. معاویه از این پیشنهاد بشدت شادمان شد ولی گفت

ده نفر را از این گروه هرگز امان نخواهم داد و ضمن نامه ای به امام اظهار داشت که من عهد کرده ام هرگاه بر قیس بن سعد دست یابم زبان و دست او را ببرم، امام در پاسخ او نوشت چنانچه بخواهی قیس یا دیگری را بمیزانی کم یا زیاد آزار برسانی هرگز با تو بیعت نخواهم کرد، معاویه هم نامه سفید امضائی برای حسن (ع) فرستاد و گفت آنچه میخواهی در این نامه بنویس که من خواهم پذیرفت و با این وضع صلح برقرار شد و امام شرط کرد که خلافت پس از معاویه به او برسد و معاویه همه این مقررات را قبول کرد» «۲».

بر طبق این روایت معلوم می شود که مهمترین شرط امام در قبول صلح، امنیت همه یاران او و پدرش بوده و چنین شرطی در صدر

---

(۱)- تاریخ ابی الفداء ۱/ ۱۹۲

(۲)- الاستیعاب ۱/ ۳۷۰

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۸۶

مهمترین مقررات صلح بیان شده است و اما اینکه صلح بدین گونه برقرار شده است درباره اش باید تردید داشت.

(۱) ۴- گروهی از مورخین عقیده دارند که امام و معاویه طبق پیمان نامه ای بشرح زیر با یکدیگر صلح کردند:

بسم اللّه الرحمن الرحیم «این صلح نامه ای است که بموجب آن حسن بن علی بن أبی طالب با معاویه بن ابی سفیان صلح می کند و مقرر میدارد که بشرطی حکومت مسلمانان را به او وامی گذارد که طبق فرمان خدا و سنت پیامبر و روش خلفای شایسته اش عمل کند و پس از خود کسی را بخلافت مسلمین انتخاب نکند و تعیین خلیفه را بشورای مسلمانان واگذارد و همه مسلمانان در سرزمین خدا در شام و عراق و حجاز

و یمن امنیت یابند و یاران و شیعیان علی و مالها و زنان و فرزندانشان در امان باشند.

و معاویه بن ابی سفیان باید در این پیمان در گرو عهد و میثاق الهی باشد پیمانی که خداوند هر یک از بندگانش را به اجرای آن ملزم میدارد و هرگز نباید نسبت به حسن (ع) و برادرش حسین (ع) و هیچ کدام از فرزندان پیامبر در پنهان و آشکارا آزاری روا دارد و توطئه ای بچینند و هیچ کس را در میهن اسلامی به وحشت و هراس بکشاند و جمعی بر این پیمان گواهی دادند و خداوند بهترین گواهست» «۱».

این صلح نامه با بهترین صورتی چگونگی صلح را که متضمن مقرراتی مهم در حفظ مصالح مسلمانان است بیان میدارد ولی ما تردید داریم که همه مقرراتی که امام تعیین کرده است در این نامه ذکر شده باشد. بنابراین ما همه شرایطی را که مورخان یاد کرده اند بیان میداریم، اگر چه همه آنها تمام مقررات صلح را بیان نکرده و فقط

---

(۱)- فصول المهمه ابن صباغ ص ۱۵۴، کشف الغمه اربلی ص ۱۷۰، البحار ۱۰/ ۱۱۵، فضائل الاصحاب ص ۱۵۷، الصواعق المحرقه ص ۸۱.

بذکر بعضی از آنها پرداخته اند و دیگر شرایط را مورخین دیگر نوشته اند ولی همگی اقرار دارند که تمام مقررات صلح را نقل نکرده اند.

(۱) اینک مجموعه شرایط:

۱- واگذاری خلافت بمعاویه بشرطی که بکتاب خدا و سنت پیامبر «۱» و روش خلفای شایسته عمل کند «۲».

۲- معاویه حق ندارد برای خود جانشینی برگزیند و پس از او خلافت به حسن «۳» و بعد از او به حسین باید برسد «۴».

۳- همه مردم در هر رنگ و نژادی که

هستند از امنیت کامل برخوردار باشند و معاویه باید از آنچه پیشتر کرده اند درگذرد و هیچ کس را ببهانه دشمنی های گذشته کیفر ندهد و با مردم عراق بخشونت رفتار نکند «۵».

۴- معاویه حق ندارد خود را امیر المؤمنین بنامد «۶».

۵- در حضور معاویه اقامه شهادت نشود «۷».

۶- به امیر المؤمنین دشنام ندهد «۸» و از حضرتش جز به نیکی یاد نکند «۹».

---

(۱)- این ماده در پیمان نامه ای که بیان کردیم یاد شده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۴/ ۸ آن را آورده است.

(۲)- البحار ۱۰/ ۱۱۵، النصائح الکافیه چاپ دوم ص ۱۵۹ که از کتاب فتح الباری و صحیح بخاری نقل شده است.

(۳)- الاصابه ۱/ ۳۲۹، طبقات الکبرای شعرانی ص ۲۳، حیات الحیوان دمیری ۱/ ۵۷، تهذیب التهذیب ۲/ ۲۲۹، تهذیب الاسماء و اللغات ۱/ ۱۹۹، ذخائر العقبی ص ۱۳۹، الامامه و السیاسه ۱/ ۱۷۱، ینابیع الموده ص ۲۹۳ و در این کتاب آمده است که خلافت بعد از معاویه به آراء شورای مسلمین باشد.

(۴)- عمده الطالب جمال حسنی ص ۵۲

(۵)- دینوری ص ۲۰۰، مقاتل الطالبیین ص ۲۶

(۶)- تذکره الخواص ابن جوزی ص ۲۰۶

(۷)- اعیان الشیعه ۴/ ۴۳

(۸)- نفس المصدر

(۹)- مقاتل الطالبیین ص ۲۶، شرح نهج البلاغه ۴/ ۱۵

(۱) ۷- حق هر ذیحقی را به او برساند «۱».

۸- شیعیان علی (ع) در هرکجا که هستند در امان باشند و متعرض آنها نگردد «۲».

۹- بین فرزندان مقتولینی که در جنگ های جمل و صفین جزء سپاهیان علی (ع) بوده اند یک ملیون درهم تقسیم کند و این

مبلغ را از ماليات دارابجرد بپردازد «۳».

۱۰- موجودی بيت المال كوفه را به امام بپردازد

«۴» و وامهای او را ادا کند و هر سال صد هزار درم به امام بدهد «۵».

۱۱- هرگز به امام حسن (ع) و برادرش حسین (ع) و هیچ یک از خاندان پیامبر در آشکارا و نهان ستمی و آزاری نرساند و هیچ کس را در سرزمین های اسلامی به وحشت نیندازد «۶».

این ها مقررات و مواد صلحی بود که مورخان یاد کرده اند اما اینکه آیا امام همه این مواد یا برخی از آنها را یاد کرده است بحثی است که باید مورد بررسی قرار گیرد و ما قبل از آنکه به تحلیل و تحقیق این مقررات بپردازیم باید بدانیم که این صلح در کجا برقرار شد و چه وقت مقررات آن اجرا گردید.

(۲)

مکان صلح

بنوشته مورخان موثق، مراسم صلح در ناحیه مسکن انجام یافت و در این سرزمین با حضور گروهی عظیم از مردم شام، مقررات

---

(۱)- فصول المهمه ص ۱۴۴ و مناقب ابن شهر آشوب ۲/ ۱۶۷

(۲)- اعیان الشیعه ۴/ ۴۳، طبری ۶/ ۹۷، علل الشرایع ص ۸۱

(۳)- البحار ۱۰/ ۱۰۱، تاریخ دول الاسلام ۱/ ۵۲، الامامه و السیاسه ص ۲۰۰، تاریخ ابن عساکر ۴/ ۲۲۱ در این کتاب آمده که مالیات پسا و دارابگرد ...

(۴)- تاریخ دول الاسلام ۱/ ۵۳

(۵)- جوهره الکلام ص ۱۱۲

(۶)- البحار ۱۰/ ۱۱۵، النصائح الکافیه ص ۱۶۰

صلح اعلام و اجرا شد ولی بعضی مورخین عقیده دارند که صلح در بیت المقدس برقرار شد «۱». و برخی محل صلح را ناحیه ای بنام اذرح در سرزمین شام میدانند «۲»، ولی این دو قول اخیر، درست بنظر نمیرسد و نمیتوان به آن اعتماد کرد.

(۱)

زمان صلح

زندگانی حسن بن علی(ع) ج ۲ ۲۸۹ زمان صلح ..... ص : ۲۸۹

همچنـانکه در مورد مکـان صـلح بین مورخان اختلاف است در زمان صـلح همچنین اختلافی وجود دارد، چنانکه موقع عقـد و اجرای صـلح، ربیع الاـول سـال چهل و یک هجری، ربیع الآخر و جمادی الاولی ذکر شـده است بنابراین مـدت خلافت امام به ترتیب پنـج ماه و نیم، شـش ماه و چنـد روز و هفت ماه و چنـد روز بحساب می آید «۳». و بعضـی صلح را در ربیع الاول سال چهلم هجری میدانند «۴»، ولی صحیح ترین روایت بقول بیشتر مورخان مدت خلافت آن حضرت را شش ماه بیان میدارد.

بعضی مورخین این سال را که صلح در آن برقرار شد (اندوه همیشگی) و برخی (سال اتحاد همگانی) نامیده اند و

منظور گروه اخیر این بوده که در این سال مسلمانان پس از تفرقه و پراکندگی به اتحاد گرائیده اند ولی بنظر ما این نامگذاری کاملا۔ بر خلاف حقیقت است زیرا در این سال بود که مسلمانان گرفتار بزرگترین شر تاریخ شدند و فتنه ها همچون پاره ابرهای سیاه بر آنها سایه افکند و حقایق دین دگرگون

---

(۱)- تاریخ الخمیس ۲/ ۳۲۳، دائره المعارف بستانی ۷/ ۳۸

(۲)- تذکره الخواص ص ۲۰۶

(۳)- تاریخ ابی الفداء ۱/ ۱۹۳

(۴)- تهذیب التهذیب ۲/ ۲۲۹ و در کتاب استیعاب آمده است که امام در جمادی الاول سال ۴۱ هجری خلافت را بمعاویه واگذار کرد و کسانی که میگویند صلح در سال چهلم هجری اتفاق افتاد اشتباه کرده اند، در تاریخ سینا آمده است که امام در ۲۶ ربیع الثانی سال چهل و یک هجری از خلافت کناره گیری کرد.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۹۰

گردید و سنت های اسلامی عوض شد و خلافت اسلامی به مسیر دردناکی منتقل شد و از ستمکاری به ستمکار دیگری به وراثت رسید تا بدانجا که میهن اسلامی در موجی از خون و ستم و جنایت فرو رفت (۱) چنانکه جاحظ میگوید: «در این سال معاویه بر مسند پادشاهی تکیه زد و قدرت خود را بر باقیمانده اعضای شوری و انبوه مسلمانان مهاجر و انصار تحمیل کرد، پس این سال را نباید (سال اتحاد همگانی) (عام الجماعه) نامید بلکه باید آن را سال پراکندگی و قهر و زور نامید، سالی که امامت اسلامی به پادشاهی کسری و مقام قیصر تبدیل یافت «۱».»

در این سال دروازه خلافت بر هر دو پاشنه اش بروی معاویه کسرای عرب بازشد و همه گونه ستم و جنایت بمردم رو آورد

و مسلمانان مخصوصاً شیعیان علی (ع) به چنان رنج و گرفتاری و اندوه و جنایتی گرفتار آمدند که تاریخ نظیر آن را بیاد ندارد.

ابن ابی الحدید درباره جریانات پس از صلح می نویسد «هیچ کس از مؤمنان باقی نماند مگر آنکه از مرگش می هراسید و در سرزمینها فراری بود و پناهگاهی پیدا نمی کرد» آیا با وجود چنین ستم همه جائی و همگانی سزاوار است که چنین سالی را سال یگانگی و دوستی بنامیم؟

(۲)

بررسی و تحقیق

اشاره

در اینجا ناگزیریم نظری هر چند کوتاه بشرایطی که امام درباره صلح ارائه فرمود بیندازیم و به اختصار درباره آنها تحقیق و بررسی کنیم زیرا چنین مقرراتی حائز اهمیت فراوانی بود و موجب شد که پیروزی ظاهری معاویه را بشکستی مفتضحانه بکشاند و خوار و رسوایش کند و از عنوان حاکم عادل به واپسین مقام زمامداران ستمگر سرنگونش سازد.

---

(۱)- الغدیر ۱۰/ ۲۲۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۹۱

(۱) اما شرایطی که شرحش گذشت همگی جز دو شرط مورد قبول ماست یکی اینکه امام درخواست کرده باشد که موجودی بیت المال کوفه به او واگذار شود دیگر آنکه بخواهد تا هر ساله برای او و برادرش حسین «ع» حقوقی سالیانه قائل شوند.

درباره شرط اول باید گفت که چنین پیشنهادی کاملا از واقعیت بدور است زیرا بیت المال کوفه و موجودی آن در اختیار شخص امام بود و بهر نحو که میخواست در آن تصرف میکرد و مانعی در برابر نداشت در این صورت لزومی نداشت که از معاویه بخواهد که این اموال در اختیار او قرار گیرد، دیگر آنکه بیت المال کوفه موجودی فراوانی نداشت زیرا سیاست اهل بیت همیشه ایجاب میکرد که موجودی بیت المال فوراً

بمصرف مصالح مسلمین برسد.

شرط دیگر هم بعید بنظر میرسد زیرا امام هرگز نیاز و احتیاجی بمال معاویه نداشت و اگر هم چنین شرطی از طرف امام پیشنهاد شده باشد مانعی برای امام ندارد، زیرا گرفتن حق مسلمانان از فرمانروایان ستمکار کاری لازم است چنانکه در این باره بتفصیل در پاسخ به اعتراض بمسئله سفر امام بدمشق سخن خواهیم گفت و بگفته بعضی مورخان، این دو شرط را معاویه در مراحل نخستین صلح تعهد کرده و دیگر مورخین، چنین شرایطی را از جانب امام دانسته اند.

بهر حال هدف از شرایطی که امام در قبول صلح ارائه فرمود، ایجاد امنیت همگانی برای مسلمانان و دعوت آنها به بیداری و رهائی از استبداد بنی امیه بود و همچنین نشان میداد که امام همچنان حق شرعی خود را که خلافت اسلامی است برای خود ثابت می داند و معاویه را مردی غاصب می شمارد و هیچ گاه از حق مسلم امامت خود چشم نمی پوشد. اینک شرایط صلح را بدین شرح بررسی می کنیم:

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۹۲

(۱)

۱- عمل بکتاب خدا

امام با ارائه چنین شرطی، میدان را برای معاویه خالی نگذارد تا هر گونه که بخواهد بر مسلمانان حکومت کند بلکه او را ملزم ساخت که باید در سیاست خود و کارگزارانش فرمان خدا و سنت پیامبر را رعایت کند و چنانچه می دانست که معاویه در پرتو تعلیمات قرآن و در مسیر فرامین اسلامی حرکت می کند هرگز چنین شرطی را مقرر نمی داشت و آن را از مهمترین شرایط صلح بشمار نمی آورد.

(۲)

۲- مسأله جانشینی

امام در پیمان صلح، مسئله بسیار مهمی را مطرح فرمود و به انتقال خلافت اسلامی پس از مرگ معاویه توجهی دقیق کرد و معاویه را ملزم ساخت که جانشینی برای خود انتخاب نکند و خلافت را پس از خود به امام و برادرش حسین (ع) واگذارد. و به گفته بعضی مصادر تاریخی، خلافت را پس از خود بتعیین شورای مسلمانان بسپارد در هر دو صورت امام خواست است که خلافت به پایگاه والای حقیقی خود بازگردد و پیشنهاد چنین شرطی بدان جهت بود که امام از روش سیاه معاویه بخوبی آگاهی داشت و می دانست که معاویه خلافت را بصورت پادشاهی جابرانه ای در می آورد و آن را در خاندان تبهکار خود موروثی می سازد و هدف امام این بود که مردم را بچنین واقعیت تلخی آگاه سازد و بیدارشان گرداند تا در صورت اجرای چنین تصمیم شومی بر ضد او بشورند.

(۳)

۳– امنیت همگانی

از شرایط مهمی که امام به اجرای آن اهتمامی خاص داشت گسترش امنیت و ایجاد آسایش و رفاه بین همه مسلمانان در هر نژاد و قومیت بود و از مهرورزی گرم و روشن امام نسبت بجامعه اسلامی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۹۳

حکایت میکرد، چنانکه در این ماده مقرر فرمود که معاویه حق ندارد هیچ کس را به بهانه حوادث گذشته تعقیب کند و یا مردم عراق را دچار سختی و انتقامجوئی سازد، زیرا امام می دانست که معاویه به محض روی کار آمدن دست بکشتار و کیفر خواهد زد و مؤمنان را بانتقام جنگ صفین بنابودی خواهد کشانید.

(۱)

۴– نفی عنوان امیر المؤمنین

طبق شرط پیشنهادی امام، نباید معاویه خود را امیر المؤمنین بنامد، بمفهوم چنین شرطی، معاویه حق سلطه دینی و معنوی بر امام و سایر مسلمانان ندارد بلکه حاکم زورگوی و غاصبی است که بچیرگی و عنف بر مسلمانان تسلط یافته و حکومت او غیر شرعی و غاصبانه است و در این صورت خلافت و امامت اسلامی برای امام محفوظ می ماند.

(۲)

۵– منع اقامه شهادت

ارائه چنین شرطی، معاویه را بخواری و رسوائی میکشاند و ثابت می کند که او حاکمی ستمکار و متجاوز است، زیرا بنا بگفته فقها، اقامه شهادت باید در حضور حاکم عادل شرعی انجام یابد و این از وظایف خاصه حاکم شرع است و وقتی که اقامه شهادت در حضور معاویه درست نباشد، حکومت او صلاحیت شرعی ندارد و چنین حاکمی، غاصب و زورگوی و ستمگر است و فرمانش قابل اجرا نیست و حق ندارد در شئون مردم دخالت کند و در این صورت بر مسلمانان واجب است که بر او بشورند و این مقام را از او بازگیرند و به کسی سپارند که عدالت ورزد و خون مسلمانان را حفظ کند و مال و جان و ناموس اجتماع اسلامی را نگهبانی نماید و این شرط نشان میدهد که خلیفه حقیقی اسلامی امام است و معاویه

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۹۴

مردی غاصب و زورگو است.

(۱)

۶– ترک دشنام به امیر المؤمنین (ع)

امام در شـرایط صـلح، مقرر داشت که معاویه باید دشـنام به امیر المؤمنین (ع) را ترک گوید و باین وسـیله خواست کینه توزی صریح و همیشگی پسر هند را نسبت به علی (ع) نشان دهد و بمردم بگوید که معاویه با اهانت بمقام امیر المؤمنین (ع) تعالیم و شئون اسـلامی را زیر پا میگذارد زیرا اسـلام اهانت و دشنام دادن به هر مرد مسلمان را تحریم کرده و معاویه با چنین زشتکاری رسوای خود اهمیتی بدسـتورات اسـلامی نمی دهد، و چنانکه با وجود قبول این شرط، بازهم در برابر اجتماع مسلمانان بساحت امیر مؤمنـان گسـتاخی میکرد، شـرایط پیمـان را به هیـچ می انگاشت و امام با ارائه چنین شـرطی معاویه را رسوا کرد و ماسـک فریبی

را که بنام دین بر چهره زشت و سیاهش انداخته بود پاره کرد.

(۲)

۷- امنیت عمومی شیعیان

امام به یاران خود و شیعیان راستین پدرش مهری شدید میورزید و در مقررات صلح، شرط کرد که معاویه بایستی خون آنها را نریزد و متعرض و مزاحم آنها نگردد و آزارشان نرساند و این شرط از مهمترین مقررات صلح بود چنانکه مرحوم آل یاسین می گوید «امام در پیمان صلح شرط کرد، که شیعیان او و پدرش بایستی در امان بمانند و بازماندگانشان نگهداری شوند و باین وسیله میخواست پاداش ارادت و استقامت آنها را بدهد و همچنانشان در نگهبانی حقیقت و یاری مخلصانه مقام ولایت نگهدارد و برای احقاق حق و حمایت از خاندان پیامبر آماده شان سازد» «۱». و بیشتر شرایط این پیمان نامه

---

(۱)- صلح الحسن ص ۲۵۸

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۹۵

متضمن مصالح شیعیان و حفظ حقوق آنها بود تا از هر گونه تعرض و گزندی در امان باشند.

(۱)

۸- خراج دارابگرد

امام ضمن شرایط صلح، معاویه را ملزم ساخت که درآمدی را به شیعیان او و پدرش اختصاص دهد و در این زمینه خراج ناحیه دارابگرد را تعیین فرمود «۱».

باید دانست که درآمدهای حکومت اسلامی چند گونه است:

برخی از این عواید به اصطلاح فقهی، فی ء نام دارد که شامل مالیات زمینهائی است که مسلمانان ضمن فتوحات بدست آورده اند و این درآمد بایستی در راه مصالح عمومی مصرف شود و شئون اجتماعی به نیروی آن قوام گیرد و صرف بودجه ارتش شود و ایجاد بهره مندیهای همگانی را در بر گیرد.

نوعی دیگر از درآمدهای حکومت اسلامی صدقه است که بر سرمایه های مخصوص و واردات بازار تجارت وضع میگردد و بایستی از سرمایه داران گرفته شود و بمستمندان پرداخت گردد تا ریشه نیازمندی قطع شود و مبارزه ای شدید بر ضد فقر

و مسکنت بوجود آید چنانکه پیامبر فرمود:

«من مأمورم که صدقات را از توانگران شما بازگیرم و بمستمندان بپردازم».

در این زمینه امام حسن (ع) نمی خواست که صدقات را بگیرد زیرا صدقه بر خاندان پیامبر حرام بود و از طرفی چون صدقه، اختصاص به مستمندان و گرسنگان و سیه روزان داشت، امام حاضر نبود از چنین بودجه ای برای شیعیان خود استفاده کند و بهتر آن دید از خراج

---

(۱)- دارابگرد سرزمین وسیعی در حدود اهواز است که بوسیله مسلمانان گشوده شد.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۹۶

دارابگرد که زمینهای آن از اراضی مفتوح العنوه است بهره گیرد و بدون منع شرعی درآمد این اراضی را به شیعیان اختصاص دهد و مسلم است که امام حق چنین تصرفی را بنفع مصالح اسلامی دارد.

(۱)

۹- امان بخاندان پیامبر

امام از معاویه طبق چنین شرطی، پیمان گرفت که نباید نسبت به او و برادرش حسین ع و دیگر افراد خاندان رسول گستاخی و جسارتی ورزد و علیه آنها توطئه بچینند و فریبی و دسیسه ای بکار برد و امنیت آنها را به مخاطره اندازد، زیرا می دانست که معاویه با سرشت پست و تباهی که دارد بالاخره بچنین کاری دست خواهد زد و از هیچ جنایتی نسبت بخاندان پیامبر، پرهیز نخواهد کرد و چنانکه دیدیم آن حضرت را با زهر مسموم ساخت و امام با ارائه چنین شرطی و دیگر مقرراتی که برای صلح تعیین فرمود خواست تا پرده از روی فریبکاریهای معاویه بردارد و عار و عیار این عنصر زشتکار را نشان دهد و بمسلمانان بفهماند که این مرد تبهکار هیچ گونه تعهد و مسئولیتی را در برابر دین و جامعه مسلمین نمیفهمد و نمی پذیرد.

(۲) اینها برخی از مقررات پیشنهادی

صلح بود که از طرف امام ارائه شد و بررسی آنها از کمال عقل و اندیشه نافذ آن حضرت حکایت می کند که توانست بدین وسیله بر دشمن فریبکاری چیرگی یابد و ماهیت واقعی او را بمردم بشناساند، چنانکه مرحوم آل یاسین درباره این پیمان نامه می نویسد:

«بررسی مواد پیمان نامه صلح و مقرراتی که از طرف امام تعیین شد، بشایستگی ما را از احاطه علمی امام و آگاهی دقیق آن جناب باخبر می سازد و بخوبی نشان میدهد که چگونه امام بشرایط دقیق سیاستی راستین توجه داشته و دیپلماسی آگاهانه ای را رعایت

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۹۷

فرموده است، و اگر اجرای چنین سیاستی را کسی دیگر در بین ملت و مملکت خود با شرایطی هم نظیر متعهد می شد بدون شک در رأس سیاستمداران بزرگ و اندیشمندان دقیق النظر قرار می گرفت و هرگز به سستی رأی و شکست اجتماعی متهم نمی گردید و بلکه بر هر گونه تردید و اشتباهی در ترسیم نقشه های اجتماعی فائق می آمد و بدرستی نشان میداد که با شایستگی فکری هیچ گونه موقعیتی را در زمینه عملی از دست نداده و از سرگردانیها و سستی ها بکنار رفته است و تعیین همین شرایط بزرگترین دلیل اندیشه رسای امام است که برای نگهبانی مردمش در حال آینده، تدبیری راستین و عمیق و نیکو بکار برده و مقررات پیمان صلح را در برابر دشمن نابکاری بدرستی ارائه فرموده است «۱».

---

(۱)- صلح الحسن ص ۲۵۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۲۹۹

(۱)

موقعیت امام حسین (ع)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۰۱

(۱) وضع و موقعیت حضرت سید الشهداء امام حسین (ع) هم در جریان صلح بمانند نظر و عقیده برادرش امام حسن (ع) بود و او هم در چنان شرایطی،

رعایت صلح و مسالمت را ضروری میدانست و عقیده داشت که در موقعیت نابسامان و از هم پاشیدگی سپاه عراق، وقوع جنگ با معاویه بسود مسلمانان نیست و معاویه میدان بیشتری برای زشتکاری های خود می یابد و ضربه های هولناکتری و پیکره مجتمع مسلمین وارد می سازد.

و ما طی فصلهای گذشته از خیانتهای رسوای سران سپاه عراق سخن گفتیم و بیان داشتیم که چگونه به سپاهیان معاویه می پیوستند و یا در نهان با معاویه پیوند و پیوستی خائنانه داشتند و حاضر بودند که امام را ترور کنند و یا دست بسته تسلیم معاویه نمایند و با چنین وضع سیاه و دردناکی چگونه امام میتوانست به پشت گرمی این سپاهیان خیانتکار و فرصت طلب بجنگ با معاویه اقدام کند.

امام حسین (ع) که شخصاً این صحنه اندوه بار را بمعاینه میدید و حوادث تلخی را که برادرش به آن گرفتار بود از نظر میگذرانید بخوبی میدانست که به امید این سپاهیان از هم پاشیده و خائن و تبهکار هرگز نمیتوان با معاویه جنگید و بر او پیروز شد و بهمین سبب اقدام برادرش را در پذیرش صلح تأیید می کرد و هرگز با نظر امام مخالفت نمی نمود.

ولی برخی از مورخین گمان میبرند که امام حسین (ع) از اقدام

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۰۲

برادرش ناخشنود بوده و به امام گفته است:

«ترا بخدا پیشنهاد معاویه را مپذیر و روش پدرت را ترک مکن».

(۱) و امام حسن (ع) در جوابش گفت: «من در این کار از تو داناترم» «۱».

و همچنین گفته اند که امام حسن (ع) به پسر عمویش عبد الله ابن جعفر فرمود:

«من فکری بنظرم رسیده و دوست دارم که تو هم از آن پیروی کنی».

عبد الله گفت چه بنظرت رسیده؟ امام فرمود «میخواهم بمدینه بروم و در آنجا اقامت گزینم و خلافت را بمعاویه واگذارم، زیرا فتنه ها بدرازا کشید و خونها ریخته شد و پیوندها گسسته شد و مرزها ناآرامی یافت» «۲».

پسر جعفر، سخن امام را پذیرفت و گفت:

«خداوند ترا از امت محمد پاداش نیکو دهد، منهم با تو هستم».

بعد امام بدنبال حسین (ع) فرستاد و وقتی که آمد به او گفت:

«من اراده ای دارم و دوست دارم که تو هم آن را بپذیری».

حسین (ع) گفت چه اراده ای دارید؟

امام نظر خود را همچنانکه به عبد الله بن جعفر بیان داشته بود به برادرش نیز اظهار کرد:

حسین (ع) خشمگین شد و گفت:

«پناه بخدا، اگر پدرت را در آرامگاهش تکذیب کنی و سخن معاویه را بپذیری».

امام حسن (ع) از سخن برادرش ناراحت شد و گفت:

---

(۱)- اسد الغابه و غیره

(۲)- تاریخ ابن عساکر ۴/ ۲۱

«بخدا قسم هر چه گفتم با آن مخالفت کردی، بخدا قسم میخواهم که ترا در خانه ای بیندازم و درش را گل کنم، تا این کار تمام شود».

وقتی که حسین (ع) دید برادرش خشمگین شد و در اجرای صلح پافشاری میکند، بناچار تغییر عقیده داد و بنرمی گفت:

«تو بزرگترین پسران علی (ع) و جانشین او هستی و ما پیرو اندیشه تو هستیم، آنچه میخواهی بکن» «۱».

(۱) بدون شک این روایت تاریخی نادرست و ساختگی است زیرا امام حسین (ع) به عواملی که برادرش را بقبول صلح وادار کرد آگاه بود و رأیش کاملا با نظریه امام موافق بود و هرگز مخالفت و اختلافی در این باره نداشت، چنانکه وقتی امام حسن

(ع) بقبول صلح تن درداد،

گروهی از سرداران و سرشناسان سپاه بحضور امام حسین (ع) آمدند و از او خواستند که صلح با معاویه را نقض کند و با او بجنگ پردازد ولی امام حسین (ع) پیشنهاد آنها را نپذیرفت و چنانچه نظرش مخالف رأی امام بود، پیشنهاد آنها را قبول میکرد.

وقتی هم که امام حسن (ع) از دنیا رفت، عده ای از بزرگان عراق نامه هائی برای امام حسین (ع) نوشتند و از آن حضرت خواستند که بر ضد معاویه انقلاب کند ولی امام در پاسخ آنها فرمود:

«تا معاویه زنده است هیچ اقدامی نمی کنم و هنگامی که مرد در این باره می اندیشم» «۲».

خودداری حسین (ع) از جنگ تا وقتی که معاویه زنده بود بروشنی نشان میدهد که امام، برقراری صلح موقت با او را ضروری

---

(۱)- تاریخ ابن عساکر

(۲)- ارشاد مفید و دیگر کتب.

میدانسته است زیرا قیام بر ضد معاویه و قربانی شدن در جنگ با او هیچ گونه سودی نداشت چون معاویه با فریبکاریهای خود چنانکه پیشتر گفتیم مسیر انقلاب را منحرف میکرد و حتی از آن بنفع خود بهره میبرد.

(۱) ولی در این هم شکی نیست که امام حسین از صلح با معاویه غمی بزرگ در دل داشت چنانکه برادرش حسن (ع) هم از این ماجرا بسختی رنج میبرد ولی آنها با چنان شرایطی جز قبول صلح چاره ای نمی یافتند و توان جنگ با معاویه را نداشتند.

دلیل نادرستی خبری که مورخان درباره مخالفت امام حسین با صلح برادرش آورده اند این است که میگویند امام حسن به برادرش گفت «به هر کاری که دست زدم تو مخالفت کردی».

سستی و نادرستی این سخن کاملا روشن است زیرا این گفته بیانگر

مخالفت صریح امام حسین با نظرات برادرش امام حسن است در صورتی که این دو برادر هر دو در دامان پیامبر تربیت یافته اند و شارع اسلام چنان مکارم اخلاق و روش راستین حیات را به آنها آموخته بود که نمونه کاملی از اخلاق عظیم پیامبر بودند و در این صورت چگونه حسین (ع) با برادرش در امری که متضمن مصالح عالیه مسلمانان بود مخالفت میکرد.

امام حسین (ع) همیشه مقام برادرش را بزرگ می شمرد و بتجلیل مقامش می پرداخت و هرگز بر خلاف نظرش رفتار نمی کرد چنانکه امام باقر (ع) در این باره میفرماید:

«حسین بمنظور احترام برادرش حسن هرگز در برابر او سخن نمی گفت» «۱».

با چنین احترامی که حسین (ع) درباره برادرش رعایت میکرد

---

(۱)- مناقب ابن شهر آشوب ۲/ ۱۴۳

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۰۵

آیا سزاوار است که بگوئیم حسن (ع) به برادرش گفت، به هر کاری که دست زدم تو با آن مخالفت کردی!!

(۱) دکتر طه حسین هم، این خبر دروغین را در کتابش آورده و میگوید «حسین (ع) از صلح برادرش ناخشنود بود و با آن مخالفت میکرد تا آنجا که امام حسن میخواست او را بزنجیری آهنین بکشد و تا انجام صلح او را همچنان مقید نگه دارد!!» و می افزاید که «حسین از اقدام به صلح عیبجوئی میکرد زیرا آن را مخالف روش پدرش میدانست» و بالاخره میگوید «امام حسین دید ناچار است که از نظر برادرش پیروی کند و بدین جهت اطاعت نمود ولی در مدینه پس از چند سال که از صلح گذشت، امام حسین (ع) بشدت مشتاق جنگ بود و بدنبال فرصتی می گشت که جنگ را دوباره آغاز کند» «۱».

و اینکه گفته

است «امام حسین با صلح برادرش مخالفت می کرد تا بدانجا که امام حسن او را تهدید کرد که بزنجیر آهنینش خواهد کشانید و علت مخالفت حسین (ع) این بود که صلح را با روش پدرش مغایر میدید» سخنی نادرست است زیرا اگر امام حسین از صلح برادرش ناراضی بود، دعوت مردم کوفه را پس از اجرای صلح می پذیرفت و بجنگ با معاویه برمی خاست و یا پس از شهادت برادرش بر ضد معاویه انقلاب میکرد، علاوه بر این اگر صلح امام مخالف روش امیر المؤمنین بود، حسین (ع) حتی یک لحظه سکوت نمی کرد، زیرا خاموشی در اجرای حق نمودار ترس و معصیت است و خود امام حسن هم بر خلاف روش پدرش که همان سنت رسول الله است اقدامی نمیکرد و صلح را نمی پذیرفت.

البته حسین (ع) شوقی فراوان بجهاد داشت چنانکه تشنه ای

---

(۱)- الفتنه الکبری ۲/ ۲۱۳ و این روایات را استاد محمود عقاد در کتاب ابی الشهداء نادرست دانسته است.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۰۶

به آب نیازمند باشد و غمی بزرگ بر دلش سنگینی میکرد ولی در این اندوه جانکاه تنها نبود و برادرش هم در همه این دردها و ناکامیها با او همراه بود و هر دو با هم بسختی و تلخی، شکیبائی میورزیدند و منتظر فرصتی بودند که بر حکومت بنی امیه برشورند ولی فرصتی که پیروزی حتمی در بر داشته باشد مادامی که معاویه زنده بود بدست نمی آمد و جنگ معاویه زیانهای فراوانی را برای اسلام و مسلمین ببار می آورد.

(۱) در اینجا یک مسئله دیگر باقی می ماند که ما اشاره ای بآن در علل صلح نکردیم، مسئله ای که ناقدین صلح روی آن پافشاری می کنند و میگویند

چرا امام حسن با وجود نداشتن یاران فراوان بجنگ با معاویه نپرداخت، زیرا در این صورت او هم مانند برادرش حسین بمقام شهادت نائل می آمد و ما پاسخ این شبهه را به پیشوای بزرگ علمی اسلامی جناب آیه الله فقید سید عبد الحسین شرف الدین وامیگذاریم زیرا آن مرحوم در مقاله ای تحت عنوان (انقلاب حسین دست آورد صلح حسن) پرده از این راز برداشته است و این مقاله که در جراید محلی عربی نشر یافت پاسخگوی این مسأله است که در زیر بشرح آن میپردازیم:

«از مدتی پیش در نظر داشتم به بررسی صلح امام حسن بپردازم و شبهه ای را که در دل بعضی افراد کم مطالعه و ناآگاه از مسائل تاریخی پدید آمده برطرف کنم زیرا بیشتر مردمان بمصادر اصیل علمی درباره شناخت خاندان پیامبر مراجعه نمی کنند و خضوع آنها را در حال سختی و آسودگی در برابر مبدأ اعلای آفرینش در نمی یابند همان مبدأ مقدس و متعالی که خاندان پیامبر به اطاعت او اهتمامی تمام داشتند و جان خود را در راه او فدا می کردند و سراپا مطیع فرمان خداوند بودند و آنجا که خدا میخواست دست بر هم

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۰۷

می نهادند و بخواست او در موقعیتی دیگر دست بمبارزه می گشادند.

(۱) من در پی فرصتی بودم که این شبهه را از اقدام حضرت ابی محمد الحسن فرزند پیامبر در مورد صلح برطرف سازم و با دلایل علمی، حقیقت را بیان سازم و پرده از چهره این واقعیت بردارم ولی گرفتاریهای سنگینی که بر دوش میکشیدم مرا از انجام این وظیفه بازمیداشت ولی اکنون بطور اختصار به این مسئله حساس اشاره میکنم و بدفع این

شبهه میپردازم امید آنکه سخن من بصورت دانه ای درآید که درختی بارور از آن برخیزد و فرصتی پیش آید که نگارندگان آزاد با قلمهای تیز و پرتوان خود به همراه اندیشمندان بزرگ به روشنگری حقایق بپردازند.

اتفاقا این شبهه پیشینه دار است و در زمان امام هم گروهی افراد کوته اندیش از یاران حضرت حسن بصلح امام اعتراض داشتند و امام را بخاطر نجنگیدن با معاویه سرزنش میکردند تا بدانجا که خطر قتل امام پیش آمد و عده ای از یاران امام بحضورش آمدند و خشن ترین سلامها را به او دادند و گفتند «سلام بر تو ای خوار کننده مؤمنان».

البته میتوانیم عذر آنها را در شدت احساسات و حرارت نیروی حماسی آنها بدانیم که بر نیروی خردشان غلبه کرده بود و بسختی طرفدار جنگ بودند و مصالح عمومی را در استقرار صلح درک نمی کردند.

ممکن هم هست چنین باشد ولی ما نمیخواهیم عذر آنها را بپذیریم بلکه مقصودمان بررسی و بیان شبهه است و میخواهیم آن را از زبان دوست و دشمن درگاههای مختلف مورد مطالعه قرار دهیم و ثابت کنیم که ایراد چنین شبهه ای زائیده ناآگاهی و عدم احاطه بمسائل اساسی است.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۰۸

(۱) ما بهنگامی که صلح و جنگ امام را در میزان یک بررسی درست اندازه می گیریم می بینیم کفه صلح کاملا بر جنگ برتری دارد و معیارهای دقیق علمی به آن اعتبار می بخشد و چنانچه مسأله را از نظر مادی و یا از نظر روانی بسنجیم لزوم صلح از هر جهت ضروری مینماید.

از نظر مادی که نگاه کنیم می بینیم که امام حسن به همراهی سپاهیان سست عنصر و بیچاره ای می جنگد که قبل از نبرد آماده

فرارند و چگونه امام میتواند به امید چنین نیروی از هم پاشیده ای با معاویه بجنگد، معاویه فریبکاری که حتی توانست بر ارتش امیر المؤمنین پیروز شود در صورتی که سپاهیان علی (ع) دارای چنان معنویتی بودند که زمین در زیر پایشان میلرزید و امتیازات دیگری نیز داشتند که سپاهیان امام حسن فاقد چنان معنویت ها و مزایائی بودند.

در اینجا میتوان گفت که شایسته بود امام حسن با وجود همین شرایط نبرد کند تا شهید شود و با افتخار جان سپارد ولی در اینجا دقت نظری در شناخت موقعیت آن زمان لازم است و با یک بررسی کامل در می یابیم که در آن روزگار با فریب کاریهای معاویه چهره شهادت مسخ می شد و معاویه به آن رنگ خروج بر ضد مسلمانان و اخلال گری در نظم اجتماعی مسلمین می داد زیرا در آن وقت یک ملاک راستین حقیقی برای شناخت واقعیتها وجود نداشت تا قربانی شدن و فداکاری کردن اثر عمیق خود را در افکار و اذهان باقی بگذارد و در نتیجه خون شهید بهدر میرفت و نه تنها بی جهت میمرد بلکه نام و اعتبارش هم بعنوان مرگی دیگر لوث می شد.

در آن روزگار حیات اجتماعی اسلامی دیگرگون شده و بسود یک حکومت ستمکار تغییر جهت داده و نفع پرستی یک پادشاهی شکل گرفته از کناره خلافت اسلامی بهمه سوی چنگ انداخته بود،

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۰۹

اما معاویه با زیرکی و فریبکاری خائنانه اش توانسته بود چهره شوم حکومت خود را در پرده فریبی از تظاهرات اسلامی و مظاهر مسلمانی چنان بپوشاند که اکثریت مردم بواقعیت ننگین او پی نبرند.

در چنین وضعی امام حسن (ع) به دو علت چاره ای جز قبول صلح نداشت:

(۱)

۱- دنیا آنچنان بمعاویه روی آورده بود که با کمک پول و فریب توانست پسر عموی امام را که سردار سپاهش بود بفریبد و بسوی خود بکشاند.

۲- اگر امام خود را بدامان مرگ می انداخت و بشهادت میرسید معاویه چهره شهادت را منع میکرد و حتی از آن بنفع خود بهره میبرد.

در این صورت چه نفعی مادی در کشته شدن امام حاصل می شد جز اینکه معاویه از مرگ و حیات امام در صورت جنگ سود میبرد. همین سیاست اثربخش و نافذ امام بعقیده من بزرگترین دلیل عظمت آن حضرت بود که در خطرناکترین هنگامه ای که اسلام بنابودی تهدید می شد با اجرای آن توانست پرده سالوس از چهره زشت معاویه سرکش و طاغوت خیانتکار تاریخ بردارد و اگر صلح امام نمی بود مردم از نهاد سیاه معاویه و دودمانش آگاه نمی شدند و در آن صورت شهادت حسین (ع) همچنین اثر جاودانه ای پدید نمی آورد.

و اگر بخواهیم از جنبه معنوی مسئله صلح امام را بررسی کنیم بازهم می بینیم که مسلما کفه آن بر جنگ برتری دارد، زیرا حسن (ع) حکومت را بخاطر حکم روائی نمیخواست بلکه هدفش از حکومت اصلاح حال امت و گسترش عدالت و آسایش در بین مسلمانان بود و گمان نمی کنم که این عقیده معنوی مخالفتی با دلیل مادی صلح داشته باشد زیرا پدر و جد امام همچنین روشی را

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۱۰

داشتند و حسن (ع) که میراث بر حقایق اسلام بود از کانون روشنی الهام میگرفت که نفوذ و قدرت را بدون اجرای عدالت و خیر به هیچ می انگاشت.

(۱) بهمین جهت برای حسن (ع) فرود از مقام خلافت بسیار آسان بود زیرا با شرایط موجود نمی توانست

به ایجاد خیر و عدالت بپردازد و در سایه همراهی گروهی که در گودال شهوات سرنگون شده بودند و خود را به پول معاویه میفروختند امکان اجرای دادگری برای امام نبود بلکه بر او واجب بود که از خلافت دست بردارد و میدان را برای بنی امیه خالی بگذارد، واقعیت انحرافی خود را نشان دهند و بدین ترتیب نقشه سیاسی راستین امام اجرا شود و حق و باطل بدرستی و روشنی نمایان گردد.

پس آنها که اجرای صلح را بر امام خرده میگیرند هرگز احساس بیشتری از شخص امام نسبت بدردهائی که او را فرا گرفته بود نداشتند.

بنابراین قربانی شدن و فداکاری مهم امام این بود که دردهای فراوانی را در زمینه برکناری از مقام خلافت تحمل نماید و اعتراضهای فراوانی را در راه وصول به هدفهای مقدس و متعالیش بجان خریداری کنند، پس فداکاری حسن (ع) از شهادت حسین (ع) اگر زیادتر نباشد کمتر نیست.

پس اگر از جنبه مادی و یا معنوی به بررسی این مسأله بپردازیم در هر حال باین نتیجه میرسیم که صلح حسن (ع) از اساسی ترین مبانی قیام آزادی بخش حسین (ع) است و در نزد گروه امامیه هر دو فداکاری یکی است اگر چه مظاهر آنها مختلف و یا بظاهر مخالف باشد و بحق باید گفت که روز عاشورا دست آورد و نتیجه روز مدائن است.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۱۱

(۱) درود خداوند بر دو پیشوای جوانان اهل بهشت باد، خداوند بیاد فداکاریهای آنها به هر روز و هرگاه و در آینده مسلمانان را بهره مند سازد و اعراب و همه مسلمانها را تحت رهبری و راهنمائیهای آنان توفیق بخشد و در موقعیت دشوار کنونی

براه راستین آنها را هدایت فرماید» «۱».

با توجه به این گفتار عالم بزرگ اسلامی مرحوم شرف الدین که بدلایل محکم علمی استوار است بر ما مشخص می شود که اگر امام حسن (ع) در آن موقعیت سیاه و خطرناک، جان خود را می باخت و قربانی می شد، شهادتش بدون نتیجه می ماند و حقی پایدار نمیشد و باطلی نابود نمی گردید، زیرا معاویه با فریبکاری و نیرنگ بازیش مسئولیت را بگردن امام می انداخت و خودش را در ارتکاب جرم تبرئه میکرد و بمردم می گفت (من حسن را بصلح دعوت کردم ولی او نپذیرفت و خواهان جنگ بود من میخواستم که او زنده بماند ولی او اراده قتل مرا داشت، نظر من این بود که خون مسلمانان ریخته نشود اما او میخواست که مردم در نبرد بین ما کشته شوند).

با ظاهرسازی و ریاکاری شگفت انگیزی که معاویه تا آن روز از خود نشان میداد میتوانست بدین گونه حقایق را وارونه نشان دهد در آن صورت شهادت امام بدون اثر و بی فایده میماند.

اما شهادت جاودانه حسین (ع) با موقعیت زمان و مقتضیات آن روز کاملا موافق بود زیرا یزید تبهکار همچون پدرش مشاوران نیرنگ باز و دیپلماتی مثل عمرو عاص و مغیره بن شعبه و مانند آنها را در حاشیه دستگاه خود نداشت تا امور خلافتش را اداره کنند و از جهل و غرورش بکاهند و بدوران یزید، این دغلبازان مرده بودند و کسی از آنها باقی نمانده بود و در این موقعیت مناسب بود که

---

(۱)- روزنامه الساعه شماره مخصوص سید الشهداء سال چهارم شماره ۹۰۸ و مجله الغری شماره مخصوص امام حسین سال نهم شماره ۱۱

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۱۲

حسین (ع) نهضت

خود را آغاز کرد و قیام مقدس و خونینش عمیق ترین و حتمی ترین نتایج را در سقوط حکومت بنی امیه ببار آورد.

پس صلح حسن (ع) و شهادت حسین (ع) بر اصول اندیشه ای راستین استوار بود و از تعلیمات آسمانی پیامبر الهام میگرفت و اگر صلح حسن و انقلاب حسین نمی بود امروز از اسلام اسمی و از قرآن نامی و رسمی باقی نمی ماند، چنانکه کشاف الغطاء طی مقدمه ای که بر جلد اول این کتاب نوشته اند به این حقیقت اشاره کرده و چنین گفته اند:

(۱) «همچنانکه بر حسین (ع) واجب بود و چاره ای جز این نداشت که با طاغوت زمانش بجنگ برخیزد و در این راه آنچنان بکوشد که خود و یارانش کشته شوند و خاندانش که یادگار پیامبر بودند به اسارت روند، همچنان از لحاظ فن سیاست و لزوم پیروزی از جنبه درست اندیشی صرفنظر از فرمان خداوندی و مشیت الهی بر امام حسن (ع) هم واجب بود و چاره ای جز این نداشت که با فرعون زمانش صلح کند و اگر صلح حسن و شهادت حسین نبود از اسلام اسم و رسمی باقی نمی ماند و همه کوششهای پیامبر تباه می شد و خیرها و برکتها و رحمتهائی که برای مردم از آسمان آورده بود به نابودی میگرائید». بلی، اگر حسن (ع) صلح نمیکرد و حسین (ع) به انقلاب نمی پرداخت، اسلام از بین میرفت و پرچمش در هم پیچیده می شد زیرا حسن (ع) با صلح خود معاویه را رسوا کرد و دشمنی پیشینه دار او را نسبت به اسلام و مسلمین نمایان ساخت و حسین با قربانی شدن جانگدازش حکومت بنی امیه را ساقط کرد و برای همیشه هر ستمگر مستبدی را

شکست داد و به هر مصلحی که بخواهد بر ضد خودکامگی و ستمگری قیام کند درس فداکاری آموخت.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۱۳

(۱)

معاویه در برابر امام

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۱۵

(۱) شاید، سخت ترین درد و اندوهی که بر انسانی وارد آید تأسفی باشد که بهنگام دیدار معاویه به امام حسن «ع» دست داد و این ملاقات دردآور غمی بزرگ و تلخ بر جان امام وارد آورد زیرا بمعاینه میدید که باطل معاویه پیروز شد، و ستمکاری حکومت سیاه او استقرار یافته است و آنچه بر اندوه امام می افزود پیش بینی آینده تاریک مسلمانان بود که در زیر سایه سنگین حکومت ننگین بنی امیه به هزاران سختی و سیه روزی گرفتار می آمدند و چنین آینده شومی جان امام را به تأسفی سخت می کشانید.

امام با نهایت اکراه در نخیله «۱» و یا کوفه «۲» با معاویه روبرو شد و گروهی انبوه از مسلمانان در این هنگامه سیاه حضور داشتند و با بی صبری تمام انتظار می کشیدند که این پادشاه پیروز چگونه به آنها امنیت و آسایش خواهد بخشید و مقررات عدالت را خواهد گسترانید؟

ولی تا معاویه به منبر رفت پلیدی ذات زشتش را نمودار ساخت و ستمگری و بدکاریش را که در طول نبرد با امیر المؤمنین «ع» و امام حسن «ع» پنهان داشته بود با کمال بی پروائی بر مسلمانان آشکار کرد و گفت:

---

(۱)- ابن ابی الحدید ۴/ ۱۶ و گفته است که معاویه این خطبه را در نخیله خوانده است.

(۲)- تاریخ یعقوبی ۲/ ۱۹۲، ارشاد مفید ۱۷۰

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۱۶

(۱) «ای مردم، پیروان هر پیامبری که به اختلاف افتادند سرانجام باطل آنها بر اهل حق چیره شد» معاویه که این سخن واقعی

را در آغاز بیانش ایراد کرد متوجه شد که بزبان خود سخن گفته و برای تصحیح بیانش گفت «مگر این امت»

سپس گفتار ناروایش را متوجه مردم عراق کرد و منظورش را از مبارزه بیان داشت و بصراحت گفت که هدفش از جنگ، بجنگ آوردن حکومت بوده نه خونخواهی عثمان و با نهایت بی پروائی گفت:

«بخدا قسم، با شما جنگ نکردم برای آنکه نماز بخوانید و روزه بگیرید و به حج بروید و زکاه بدهید، زیرا شما خودتان این کارها را می کنید، بلکه بدان جهت با شما جنگیدم که بر شما حکومت کنم و خداوند هم این مقام را اگر چه شما ناراضی هستید بمن بخشید».

سپس با کمال صراحت از پیمان شکنی و عدم اجرای مقررات صلح سخن گفت و چنین ادامه داد:

«بدانید هر خونی که در این فتنه ریخته شده بهدر رفته است و هر گونه شرطی را که در این پیمان پذیرفته ام اکنون در زیر پاهایم می گذارم «۱» و کار شما مردم در صورتی سامان می یابد که سه موضوع را مورد توجه قرار دهید:

۱- اگر بودجه ای باشد بشما پرداخت خواهد شد ۲- سپاهیان در موقع خود بخانه هاشان بازمیگردند ۳- باید با دشمنان در خانه هاشان بجنگید و چنانچه با آنها نجنگید آنها با شما خواهند جنگید.»

واقعا ادامه جنایتکاری جز این مفهومی ندارد.

---

(۱)- طبق روایت ابی اسحاق سبیعی معاویه گفت (بدانید هر شرطی که با حسن (ع) بستم اکنون زیر پاهایم می گذارم و به آن رفتار نمی کنم) و ابن ابی الحدید و شیخ مفید هم آن را تأیید کرده اند.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۱۷

(۱) عبد الرحمن بن شریک «۱» که این سخنان را برایش نقل کردند می گفت (بخدا قسم

این سخن نمودار بی پروائی و پرده دری است) و ابو اسحاق سبیعی که از راویان این خطبه است میگوید (بخدا قسم، معاویه مردی فریبکار و حیله باز است) بعد معاویه با گستاخی فراوان بدشنام امیر المؤمنین (ع) و امام حسن «ع» زبان گشود و بدون هیچ پروا و هراسی به آنها ناسزا گفت و باین ترتیب در اولین فرصت شرایط صلح را نقض کرد.

(۲)

سخنان امام حسن (ع)

اشاره

معاویه از امام درخواست کرد که بر منبر بالا رود و کناره گیری خود را از خلافت اعلام دارد و گفته اند که عمرو عاص چنین تقاضائی کرد زیرا گمان میبرد که امام، توانائی سخنوری ندارد و بالنتیجه در برابر مردم خجل میشود، در صورتی که به کرات در زمان پدرش و پس از شهادت آن حضرت گفتاری بلیغ ایراد کرده بود و کسی او را در سخنوری ناتوان نمیدانست بعلاوه امام حسن «ع» از خاندانی بود که در سخنوری و رسائی کلام و فصاحت و استدلال شهرتی خاص را حائز بودند.

امام بر منبر بالا رفت و مردم سراپا گوش شدند چه آنها که به امام عشق میورزیدند و چه آنها که دشمنش بودند و امام سخنی فصیح و رسا در آخرین مرحله بلاغت بیان داشت و بمردم اندرز داد و آنها را به یگانگی و برادری فرا خواند و از ستمهائی که پس از مرگ پیامبر بخاندان او رفته است سخن گفت و گرفتاریها و اندوه های بزرگی را که بر اثر غصب خلافت به آن دچار شده اند بیان داشت و در پایان بیانش معاویه را در هم کوبید.

---

(۱)- عبد الرحمن بن شریک نخعی کوفی از پدرش روایت میکرد و بخاری در کتاب الادب از

او روایت کرده است، ابن حبان او را از ثقات دانسته و میگوید گاهی خطا میکرده است او در سال ۲۲۷ هجری درگذشت (تهذیب التهذیب ۶/ ۱۹۴).

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۱۸

متن گفتار امام

(۱) «ستایش خدای راست، آنچنان که هر ستایشگری او را بستاید و گواهی میدهم که خدائی جز او نیست همچنانکه هر گواهی به یگانگی او شهادت میدهد و گواهی میدهم که محمد (ص) بنده و فرستاده اوست که خدایش برای هدایت مردم فرستاد و او را بر وحی خویش امین دانست، درود خدا بر او و خاندانش باد.

اما بعد، بخدا قسم امیدوارم که بلطف و منت خداوندی نسبت به بندگان خدا از هر کس در نصیحت و اندرز صادق تر باشم و کینه مسلمانی را بدل نگیرم و اندیشه بدی بر زبان مردم در سر نپرورانم، بدانید که اتحاد و هم آهنگی اگر چه آن را ناخوش دارید برای شما از پراکندگی و تفرقه هر چند که خواهان آن باشید بهتر است.

بدانید که من بمصالح شما از خود شما آگاه ترم پس با رأی من مخالفت نکنید، خداوند من و شما را بیامرزد و به آنچه محبت و رضایتش در آن است راهنمائی فرماید «۱». آنگاه رو به انبوه مردم کرد و گفت:

ای مردم، دقیق ترین زیرکی تقوی است و نابخردانه ترین بی خردی، گناه و نافرمانی است، بخدا قسم اگر در بین جابلق «۲» و جابرس «۳» (منظور شرق و غرب جهان است، م) بدنبال مردی

---

(۱)- ارشاد مفید ص ۱۶۹

(۲)- جابلق بر وزن با درد به روایت ابن عباس ناحیه ای دور در مغرب است و مردم آن از فرزندان عادند (المعجم ۳/ ۳۲)

(۳)- جابرس شهری در دورترین ناحیه مشرق

است و یهودیان عقیده دارند که فرزندان پیامبرشان حضرت موسی در جنگ طالوت و یا حمله بخت النصر، از برابر دشمن فرار کردند و خداوند که وضع آنها را چنین دید در این سرزمین آنها را فرود آورد بطوری که دست هیچ کس به آنها نمی رسید و زمین در زیر پایشان گردید تا به جابرس رسیدند که طول شب و روزشان مساوی بود و در همانجا اقامت گزیدند و کسی تعداد آنها را جز خداوند نمی دانست و اگر یک نفر از یهودیان میخواست به پیش آنها برود او را می کشتند و می گفتند به نزد ما نیامدی مگر اینکه سنتت فاسد شده باشد و بهمین جهت خون او را حلال می دانستند (المعجم ۳/ ۳۳)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۱۹

بگردید که جدش پیامبر خدا باشد جز من و برادرم حسین کسی را نمی یابید، (۱) این را می دانید که خداوند شما را بوسیله جدم هدایت فرمود و از گمراهی رهائی بخشید و از نادانی بدانائی برکشید و پس از خواری عزیزتان ساخت و بعد از کمی به فراوانی تان رسانید. معاویه با من درباره خلافت که حق من بود نه او بمبارزه برخاست و من در باره صلاح مردم و پایان جنگ اندیشیدم شما هم که با من بیعت کرده اید که با هر کس صلح کنم صلح کنید و با هر کس که بجنگم بجنگید و اکنون صلاح در این دیدم که با معاویه صلح کنم و از جنگ دست بردارم زیرا میدانم نگهداری خون مسلمانان بهتر از ریختن آن است و در این کار جز صلاح و بقاء شما نظری ندارم و نمیدانم شاید اینهم آزمایشی برای شما باشد و

سودی تا بهنگامی که فرمان خدا فرا رسد «۱». آنگاه به ستمهائی که بخاندان پیامبر رسیده اشاره کرد و فرمود:

«معاویه گمان می کند که من او را سزاوار خلافت میدانم و خود را شایسته چنین مقامی نمی شمارم، معاویه دروغ می گوید و این مائیم که از هر کس بزمامداری مسلمانان بر طبق آیات قرآن و سنت پیامبر شایسته تریم ولی پس از مرگ پیغمبر تا کنون بر ما ستمها رفت و بین ما و آنها که بر ما ستم کردند و بر گردنهای ما جهیدند و مردم را بر ما بشورانیدند و سهم ما را از بیت المال گرفتند و مادرمان فاطمه را از میراث پدرش برکنار داشتند، خداوند داوری خواهد کرد.

بخدا قسم اگر مردم پس از مرگ پیامبر با پدرم بخلافت بیعت میکردند و آسمان باران رحمتش را بر آنها فرو می بارید و زمین برکتشان میداد و معاویه نمی توانست بمقام خلافت اسلامی طمع بندد.

---

(۱)- کشف الغمه ص ۱۷۰

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۲۰

(۱) ولی بهنگامی که پایگاه زمامداری مسلمین از جایگاه اصلیش برکنار ماند، قریش بر سر تصاحب آن به اختلاف افتادند و کار بجائی رسید که رهاشدگان و فرزندانشان یعنی تو ای معاویه و یارانت بحرص خلافت افتادید و پیامبر فرمود مردمی که در آن نادانان بفرمانروائی رسند به پستی و خواری می افتند مگر آنکه دانایان و شایستگان را بروی کار آورند چنانکه بنی اسرائیل هارون را با آنکه خلیفه پیامبرش میدانستند کنار زدند و از سامری پیروی کردند و این مردم مسلمان هم پدرم علی (ع) را رها کردند و دیگران را به خلافت پیامبر برگزیدند در صورتی که پیامبر به علی فرموده بود که تو

نسبت بمن همچون هارون نسبت بموسی هستی ولی پس از من پیامبری نخواهد آمد و همه مسلمانان دیدند که پیغمبر در روز غدیر، پدرم را بجانشینی خود برگزید و بحاضران فرمان داد که این انتصاب را بدیگران برسانند.

همین قریش بودند که پیامبر از دست آنها به غار گریخت و اگر یاوری میداشت هرگز از مکه فرار نمیکرد و این پدرم بود که بهنگام دعوت پیامبر دستش را به بیعت پیامبر گشود ولی دیگران پاسخش ندادند، و بوقتی که هیچ کس بیاریش برنخاست پدرم از رسول اللّٰه حمایت کرد.

خداوند هارون را بهنگامی که بنی اسرائیل بناتوانیش کشاندند و میخواستند او را بکشند در فراخی حمایتش جای داد و همچنین خداوند پیامبر را به وقتی که از ترس به غار پناه برده بود بکنف مرحمتش کشانید و همچنین من و پدرم بروزگاری که شما مردم بشکست و انزوایمان انداختید در دامان گسترده لطف الهی قرار گرفتیم و این سنتهای الهی است که در طول تاریخ از پی هم می آید. «۱»

آنگاه امام، خطاب بگروه مردم چنین فرمود:

---

(۱)- البحار ۱۰/ ۱۱۴

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۲۱

(۱) سوگند بخدائی که محمد (ص) را به حق برانگیخت هر کس در حق ما خاندان پیامبری کوتاهی کند خداوند از میزان عملش میکاهد و دولت معنوی و حقیقی شایسته ای که بما بخشیده است سرانجامی پرفیض و سعادت را همراه دارد و شما مردم در آتیه ای نزدیک بچنین حقیقتی آگاه خواهید شد.

سپس، امام بمعاویه رو کرد و به او در برابر ناسزاگوئی به علی (ع) چنین پاسخ داد:

ای کسی که به پدرم علی دشنام میدهی، من حسنم و پدرم علی (ع) است و تو معاویه ای و

پـدرت صـخر است. مادر من فاطمه ع و مادر تو هنـد است و نیای من پیامبر خدا و جد تو عتبه بن ربیعه است و مادربزرگ من خدیجه و مادربزرگ تو فتیله است

لعنـت خـدای بر آن کس که شـهرتش از مـا کمـتر و نژادش از مـا پست تر است و شـرش در گذشـته و حـال فراوانـتر و کفر و نفاقش پیشینه دارتر است.

ناگهان از همه سوی جمعیت فریاد برآمد آمین، آمین

و هر کس این سخن را شنید گفت آمین، آمین و ما هم اکنون می گوئیم آمین، آمین»

این رساترین سـخنانی است که تاریخ بیاد دارد زیرا امام روشن ترین حقایق را در قالب فصیح ترین الفاظ بیان فرمود و موقعیت خود را در آن هنگامه سـیاه با دقیق ترین وضـعی نشان داد و پیوست این حادثه را با سـتمی که بر پدرش علی (ع) رفت تشریح کرد و همه این گناهـان را بعهـده کسـی انـداخت که پس از پیـامبر، بناحق جامه خلافت را پوشـید و کار را بجائی رسانیـد که اکنون معاویه چنین پایگاه شامخی را به ستم بچنگ آورد.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۲۲

(۱)

موقعیت قیس فرمانده

وقتی که قیس فرمانده آهنین سـپاه امام، خبر صـلح را شنید خونش منجمد شد و موجی از اندوه سراپایش را فرا گرفت و چنان ابرهای حسرت بر او سایه افکند که آرزوی مرگ کرد و با خود می گفت چگونه پیشوای حق با امیر باطل صلح کرد؟!

او همچنان سرگردان و ناتوان و حیرت زده بود و نمی توانست قدم از قدم بردارد و بند بندش میلرزید و موج اندوه وجودش را فرا گرفته بود و ناگهان بغضش ترکید و بلند بلند گریست و این شعر را با قلبی گداخته

زمزمه کرد:

در سرزمین عال بمن از مسکن خبر رسید که امام بر حق بصلح گرائیده است

من همیشه بـا دشـمنی که می شـناختم در جنـگ بودم و اینک با انـدوه و ترس سـتاره می شـمارم بعـد رو به سـپاهیانش کرد و درحالی که اندوه و جزع بر جانش سایه افکنده بود با آهنگی آهسته و دردناک گفت:

«یکی از دو راه را انتخاب کنید، یا بدون امام بجنگید و یا بیعت گمراهی را بپذیرید.)

سپاهیانش که در زیر سایه سنگین اندوه و خواری نفس میکشیدند گفتند:

«بدون امام می جنگیم».

و بـا خشـمی فراوان بسـپاهیان شام حمله بردنـد و آنها را بسـختی عقب راندنـد، معاویه از این ماجرا سراسـیمه شـد و قیس را به تطمیع و تهدید کشانید ولی قیس در پاسخش گفت:

«نه بخدا قسم مرا نمی بینی مگر آنکه بینمان شمشیر و نیزه باشد.»

معاویه که این سرسختی را دید، نامه ای سرزنش آمیز بدین شرح برایش نوشت:

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۲۳

(۱) «اما بعـد، تو مردی یهودی هستی که بی جهت خود را ببـدبختی می کشانی و بجنگی که سودی برایت ندارد دست میزنی. در این جنگ اگر دوسـتانت پیروز شونـد فریبت میدهنـد و بیرونت می اندازند و اگر دشـمنانت پیروزی یابند ترا میگیرند و می کشـند. پـدرت هم با کمان بـدون زه تیرانـدازی میکرد و تیرش هـدفی نـداشت و در میان مردم تفرقه انـداخت و جدائیها پدید آورد تا اینکه قوم و قبیله اش خوارش ساختند و سرانجام در ناحیه حوران با غربت و تنهائی جان سپرد و السلام.»

قیس هم به معاویه چنین پاسخ داد:

«امـا بعـد، تو، بت پسـر بت هستی که بناخوشـی اسـلام را پـذیرفتی و در بین مسـلمانان تفرقه انـداختی و با میل و رغبت از دین بیرون رفتی و خداوند

دینت را نپذیرفت و از اسلام بهره ای بتو نبخشید، نفاق افکنیت چیز تازه ای نیست تو تا توانستی با پیامبر اسلام جنگیدی و جزء دار و دسته مشرکین بودی و با خدا و پیامبر و مؤمنان همیشه بمبارزه برخاستی، تو از پدرم به بدی یادی کرد، بجان خودم قسم او تیر را از کمان زهدارش بسوی دشمنان دین پرتاب میکرد و کسانی بمبارزه اش برخاستند که جایگاهش را نمی شناختند و بگردش نمیرسیدند، تو من را یهودی پسر یهودی دانستی ولی خودت میدانی و همه مردم میدانند که من و پدرم دشمن دینی بودیم که تو آن را ترک کردی و از یاران دینی بودیم که تو آن را پذیرفتی و به آن گرائیدی و السلام»

این نامه، بدرستی واقعیت معاویه را نشان میدهد و وقتی که معاویه نامه را خواند رگهایش باد و بینی او ورم کرد و میخواست به آن جوابی سخت بدهد ولی وزیر فریبکار و دیپلماتش عمرو عاص او را از آن کار بازداشت و باو گفت:

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۲۴

(۱) اگر نامه ای برایش بنویسی پاسخی سخت تر بتو خواهد داد و اگر رهایش کنی، سرانجام او هم مانند دیگر مردم تسلیم خواهد شد.

معاویه سخن عمرو را پذیرفت «۱» و نامه نرمی به او نوشت و گفت:

«بفرمان چه کسی می جنگی؟ مگر نمی بینی که امام تو با من صلح کرد»؟

ولی قیس به این سخن قانع نشد و همچنان بر آهنگش پافشاری میکرد ولی معاویه می ترسید که آتش فتنه بالا گیرد و اوضاع دیگرگون شود بهمین جهت نامه ای سفید امضاء برای قیس فرستاد و به او پیغام داد که در این نامه هر چه میخواهی بنویس ولی عمرو عاص

از این ماجرا خشمگین شد زیرا نمیتوانست تکریم و بزرگداشتی چنین را نسبت به قیس تحمل کند و بمعاویه گفت:

«این نامه را برایش نفرست و با او جنگ کن».

ولی معاویه، شدت حسادت عمرو عاص را احساس کرد و دانست بمصلحت او سخن نمی گوید و به او گفت:

«در هر صورت، ما اگر بخواهیم با او جنگ کنیم گروهی از لشکر شام کشته می شوند و پس از مرگ آنها چیزی برای من نیست، بخدا قسم من با او هرگز نمی جنگم مگر اینکه ناچار شوم»

فرستاده معاویه نامه سفید امضاء را به قیس رسانید و پیغام معاویه را ابلاغ کرد، قیس بمدتی به اندیشه فرو رفت و سرانجام دید که چاره ای جز پذیرفتن روش سایر مردم ندارد زیرا با نیروی اندکش نمیتواند با معاویه جنگ کند و قدرت پرتوانی هم سراغ ندارد که به آن پناه برد تا از بیعت با معاویه خلاص شود ناچار با پیشنهاد فرستاده معاویه موافقت کرد و در نامه فقط برای خود و یارانش امان خواست

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۱۵ و مسعودی در مروج الذهب ۲/ ۳۱۹ گفته است که این نامه ها وقتی بین قیس و معاویه مبادله شد که قیس در زمان خلافت امیر المؤمنین فرماندار مصر بود.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۲۵

و چیز دیگری درخواست نکرد «۱».

(۱) ولی حاضر نشد که بدیدار معاویه برود زیرا سوگند خورده بود که جز با شمشیر و نیزه با معاویه دیدار نکند. معاویه که از سوگند قیس خبر یافت دستور داد تا شمشیر و نیزه ای بیاورند و بین آنها قرار دهند تا قیس سوگندش را نشکند، بناچار قیس بدیدار معاویه رفت و انبوه سپاهیان دورش

را گرفتند و به او دیده دوختند.

قیس با گامهائی سنگین درحالی که سرش را پائین انداخته و نفسش از شدت خشم و اندوه شماره افتاده بود پیش آمد و وقتی که در برابر جمعیت قرار گرفت چنین گفت:

«ای گروه مردم، شما شر را بجای خیر پذیرفتید و خواری را بجای عزت و کفر را بجای ایمان برگزیدید تا اینکه پس از امیر المؤمنین و پیشوای مسلمین و پسر عموی پیامبر، اکنون آزادشده پسر آزاد شده بر شما حکومت میکند. مردی که داغ بدبختی بر چهره تان میزند و با شمشیر بر شما فرمان میراند، پس چگونه خود را باخته اید و وضع خود را درنمی یابید، بلکه خداوند بر دلهای شما مهر نهاده و شما حقایق را درک نمی کنید. «۲»

آنگاه روی به امام کرد و بحالت شکستگی و خواری و با سخنی آهسته و لرزان گفت:

«آیا از بیعت شما آزادم؟»

امام از سخن قیس، بشدت برافروخت و فقط با یک کلمه باو چنین پاسخ داد:

«آری».

ولی معاویه به این قناعت نکرد و بیشرمی و پرروئی و کم-

---

(۱)- الکامل ۳/ ۲۰۷، طبری ۶/ ۹۴

(۲)- تاریخ یعقوبی ۲/ ۱۹۲

ظرفیتی را بنهایت رسانید و گفت:

«ای قیس، آیا با من بیعت می کنی؟»

قیس با آهنگی آهسته و اندوهناک گفت:

«آری».

پس سرش را پائین انداخت و دستهایش را بروی رانش نهاد و بسوی معاویه دراز نکرد، ولی معاویه از تختش برخاست و خودش را بروی قیس انداخت و دستش را بدست قیس کشید ولی قیس دستش را بلند نکرد.

(۱) در اینجا سخن ما، درباره دیدار امام با معاویه پایان می یابد، دیداری که بزرگترین دردها و غمهای جانکاه را برای امام در بر داشت.

امام پس

از این ماجرا آماده عزیمت بمدینه شد تا عراق را ترک گوید، همان عراق که مردمش به او و پدرش علی (ع) خیانت کردند و عهد و پیمانشان را شکستند و اکنون امام، این عراق و مردمش را به معاویه و بنی امیه می سپارد تا بدلخواه خود هر چه بخواهند بسرشان بیاورند و آسایش و امنیت و عدالت را از آنها بازگیرند و با جسارت و قساوتی هولناك با عراقیها رفتار کنند.

مردم عراق پس از بازگشت امام، به اشتباه سیاه خود پی بردند و از آسایشی که در سایه حکومت بنی هاشم داشتند با درد و حسرت یاد میکردند و از ناسپاسیها و بی حرمتی ها و پیمان شکنیهائی که نسبت به امیر المؤمنین و فرزندش امام حسن (ع) روا داشتند بشدت پشیمان بودند.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۲۷

(۱)

مخالفان صلح

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۲۹

(۱) اندوه و گرفتاری شدید و همیشگی امام، تنها به تأثرات سخت او از صلح با معاویه پایان نیافت بلکه بصورت دردی سخت تر و غمی بزرگتر که تا ژرفای جانش نفوذ میکرد ادامه یافت و این درد بزرگ اعتراضات شدید مخالفان صلح از سوی دوستان و دشمنانش بود که از ضربه شمشیر برایش کاری تر و کشنده تر بود و امام از سوی این گروه، گفتاری ناروا و حملاتی توان فرسا را تحمل میکرد و آنچه از دوستانش در این باره باو میرسید از طعن دشمنان، اثری دردناکتر داشت، زیرا دوستانش بهتر از هر کس به حوادث وخیمی که او را بقبول صلح ناگزیر ساخت آگهی داشتند و بازهم دست از حمله و اعتراض برنمی داشتند، اینک به ذکر پاره ای از سخنان ناروای آنها و پاسخ امام به اعتراضاتشان

می پردازیم:

(۲)

۱- حجر بن عدی

قهرمان عقیده و نمونه ایمان، حجر بن عدی با اعصابی متشنج و دلی اندوهگین به پیش امام آمد و گفت:

«اما بخدا قسم، دوست داشتم که می مردم و همگی با تو امروز جان می دادیم و چنین ماجرائی را نمی دیدیم، اکنون ما شکست خورده و حسرت زده بخانه هامان بازمیگردیم و دشمنان ما شادمان و پیروز بشام میروند».

معلوم نیست چگونه دهان حجر بن عدی بچنین سخن تند و سختی بازشد در صورتی که او از هر کس بوضع دردناک امام آگاه تر

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۳۰

بود و میدانست که سختی ها و فشارهای فراوانی که امام را در برگرفته بود ناچارش بپذیرش صلح کرد مگر اینکه بگوئیم شدت احساسات تند و اندوه فراوان موجب شد که حجر چنین سخنی را بگوید.

(۱) امام دست حجر را گرفت و او را بگوشه ای خلوت برد و در بیان علت صلح به او چنین فرمود:

«ای حجر، سخنت را در مجلس معاویه شنیدم ولی هر انسانی مجبور نیست که آنچه را تو دوست میداری او هم دوست بدارد و رأی و نظرش بمانند طرز فکر تو باشد، بخدا قسم من این کار را برای بقاء شما انجام دادم و اراده خداوند هر روز به گونه ای است «۱».

و به حجر فهماند که سپاهیانش گروهی نابکار و خائن بودند و اگر در عقیده ایمان نشانی از حجر داشتند هرگز صلح را نمی پذیرفت.

و فلسفه صلح این بود که افرادی همچون حجر و همانند او از مؤمنان برای اجرای افکار خود در موقعی مساعدتر باقی بمانند.

(۲)

۲- عدی بن حاتم

عدی، همان مرد نامی و نمونه ای که در عقیده و ایمان و جهاد در راه خدا زبانزد همگان بود، از انعقاد صلح، انقلابی

تند در نهادش زبانه کشید ولی با سخنی نرم و کلامی مؤدبانه درحالی که اندرونش از شدت درد و اندوه می گداخت به امام چنین گفت:

«ای پسر پیامبر، دوست داشتم پیش از آنکه چنین ماجرائی را ببینم میمردم، تو ما را از پهنه عدالت خود بمحیط جور کشاندی و از حق بازداشتی و به باطلی که از آن میگریختیم دچار ساختی، اکنون دچار خواری و پستی شدیم و بدبختی بزرگی ما را فرا گرفت.

امام از سخن عدی، بسختی اندوهناک شد و برای بیان علت صلح به او فرمود:

---

(۱)- مناقب ابن شهر آشوب ۲/ ۱۶۹

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۳۱

«ای عدی، من دیدم مردم اشتیاقی فراوان بصلح دارند و از جنگ بسختی بیزارند و هرگز نخواستم جنگ را به آنها تحمیل کنم و بهتر دانستم که جنگ را بروزی که موعد آنست موکول کنم (زیرا اراده خداوند هر روز به گونه ای است). «۱»

(۱) امام در پاسخ خود از ناآمادگی سپاهیانش برای جنگ سخن گفت و علت صلح را بیان داشت و مهمتر آنکه اعلام داشت که هرگز نبرد با معاویه را از یاد نمی برد بلکه منتظر فرصتی است که دوباره بجنگ با معاویه برخیزد ولی عدی، بپاسخ امام قناعت نکرد و با گامهائی سنگین و دلی پرشور و لبریز از حماسه به همراهی عبیده بن عمر بحضور امام حسین (ع) رفت و با گفتاری که از آن آشوب و انقلاب می بارید چنین گفت:

«ای ابا عبد اللّه، خواری را بجای پیروزی خریدید و اندک را گرفتید و بیشتری را از دست دادید، ما به اطاعت سر نهادیم و روزگار با ما دشمنی کرد، حسن را با صلحش واگذار و خود

شیعیانت را از کوفه و دیگر جاها فراهم آر و من و رفیقم را بفرماندهی مقدمه سپاه بگمار تا هنوز پسر هند از جای نجنبیده بضرب شمشیر از پایش درآوریم».

حسین (ع) به عدی چنین پاسخ داد:

«ما صلح را پذیرفته ایم و راهی برای شکستن آن نداریم». «۲»

(۲)

۳- مسیب بن نجبه

«۳» مسیب، از مؤمنان مشهور و شایستگان نیکوکاری بود که

---

(۱)- سوره رحمن

(۲)- دینوری ص ۲۰۳

(۳)- مسیب بن نجبه کوفی از امیر المؤمنین و حذیفه احادیثی نقل کرده و گروهی احادیث او را روایت کرده اند، او به همراه سلیمان بن صرد بخونخواهی امام حسین قیام کرد و در سال ۶۵ هجری کشته شد، ابن سعد در کتابش می نویسد مسیب ابن نجبه بن ربیعه بن ریاح در جنگ قادسیه و جنگهای امیر المؤمنین شرکت داشت و عسکری می گوید مسیب از پیامبر احادیث مرسله ای نقل کرده ولی حضور پیغمبر را درک نکرده است (تهذیب التهذیب ۱۰/ ۱۵۴)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۳۲

به دوستی و اخلاص اهل بیت شهرتی خاص داشت، او هم از انعقاد صلح، بسختی متأسف شد و اندوهی سخت بدل گرفت و با قلبی غمین و دردمند بحضور امام آمد و گفت:

(۱) «شگفتی من از کار تو پایان ناپذیر است، تو با آنکه چهل هزار سپاهی به همراه داشتی با معاویه صلح کردی و برای جانت تضمینی نگرفتی و پیمانی درست نبستی او هم به تو وعده ای فیما بین داد، آنگاه گفت فقط بشخص تو پیشنهادی دارم. امام فرمود: نظرت چیست؟

مسیب پاسخ داد:

«نظرم این است که بوضع پیشین جنگ بازگردی زیرا معاویه پیمان خود را شکسته است»

امام در بیان مصلحت، به او فرمود:

«ای مسیب اگر من خواهان دنیا باشم هرگز معاویه از

من در نبرد پایدارتر نیست ولی من صلاح شما را در این کار دیدم تا دست از کشتن یکدیگر بردارید». «۱»

امام در سخن خود بیان داشت که اگر خواهان دنیا باشد و بمقام و قدرت و حکومت عشق بورزد، از معاویه پایدارتر و بهنگام جنگ استوارتر است ولی پیروزی بر معاویه مستلزم فریبکاری و دروغ و نیرنگهائی است که با دین مغایرت دارد و او هرگز بچنین کارهای خلافی دست نمی زند بلکه از روش پدرش که بر میزان حق و عدالت و شریعت اسلام است پیروی می کند.

---

(۱)- تاریخ ابن عساکر ۲/ ۲۲۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۳۳

(۱)

۴- مالک بن ضمره

«۱» مالك بن ضمره نیز برای اعتراض بحضور امام آمد «۲» و با نهایت خشونت با امام سخن گفت امام در جوابش فرمود:

«من ترسیدم که ریشه مسلمانان از زمین کنده شود و تو میخواهی که این دین نابود شود. «۲»

امام برای او درباره لزوم صلح دلیل آورد و فرمود اگر جنگ برقرار می شد مسلمانی در روی زمین باقی نمی ماند و او برای حفظ جان مسلمانان و بقای آنها بصلح تن در داده است.

(۲)

۵- سفیان بن ابی لیلی

سفیان که مذهب خوارج را داشت به نزد امام آمد و با گفتاری که زائیده روح پلیدش بود، به امام چنین گفت:

«سلام بر تو ای خوارکننده مؤمنان!!».

امام به او فرمود:

«وای بر تو، ای خارجی، با من به خشونت سخن مگوی، آنچه ما را بقبول صلح وادار کرد رفتار ناهنجار شما بود که پدرم را کشتید و بمن خنجر زدید و اردوگاهم را غارت کردید، شما وقتی که

---

(۱)- مالك بن ضمره ضمری بدانشمندی و فضیلت معروف و از ملازمان صحابی بزرگ پیغمبر جناب ابو ذر بود و حضور

پیامبر را دریافت، او بهنگام مرگ وصیت کرد که سلاحهایش را به مجاهدان بنی ضمره بسپارند و تأکید کرد که این سلاحها نباید در جنگ با خاندان پیغمبر بکار برده شود، برادرش گفت آیا در وقت مرگ هم چنین سخنانی بر زبان می آوری جواب داد، بلی چنین است، وقتی که سید الشهداء «ع» به عراق آمد و مردم کوفه بجنگ امام رفتند یکی از یاران پسر زیاد به پیش موسی پسر مالک آمد و نیزه اش را به عاریت خواست تا با فرزند پیامبر جنگ کند و موسی نیزه را به او داد وقتی که رفت

یکی از زنـان خـانواده مالك گفت آیا وصـیت پـدرت را فراموش کردی؟ موسـی بـدنبال آن مرد رفت و نیزه را از او گرفت و شکست (الاصابه ۳/ ۴۶۰)

(۲)- البحار

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۳۴

بجنـگ صـفین می رفتیـد دینتان پیشاپیش دنیاتان بود و امروز دنیاتان فراپیش دین شـماست، من دیـدم که بمردم کوفه نمیتوان اعتماد کرد و هر کس بخواهـد بکمک آنها پیروز شود، شـکست میخورد و آراء آنها هماهنگ نیست، پدرم از آنها سـختی ها کشـید و زجرهـای تلخی تحمـل کرد، کوفه شـهری است که بزودی خراب میشود و مردمش کسـانی هسـتند که در دین تفرقه انداختند و گروه هائی پراکنده شدند «۱».

(۱)

۶- بشیر همدانی

بشیر در مدینه به ملاقات امام رفت و گفت:

- سلام بر تو ای خوار کننده مؤمنان!!

- علیک السلام، بنشین

وقتی که بشیر نشست امام به او فرمود:

- من مؤمنان را خوار نکردم بلکه به آنها عزت بخشـیدم، قصـدم از صـلح این بود که شـما را از مرگ برهانم زیرا دیـدم یارانم آماده جنگ نیستند. «۲»

(۲)

۷- سلیمان بن صرد

سلیمـان در عقیـده و ایمـان و دوستی خانـدان پیـامبر از یاران برگزیـده امیر المؤمنین بود و در ماجرای صـلح در مـدائن حضور نداشت وقتی که خبر دردناک صلح را شنید بمدینه آمد و بحضور امام رسید و گفت:

- درود بر تو ای خوار کننده مؤمنان

- علیک السلام، بنشین

(۱)- تذکره الخواص ص ۲۰۷، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و کشی در کتاب رجال خود این خبر را بصورتی دیگر آورده اند.

(۲)- دینوری ص ۲۰۳

سلیمان نشست و به امام چنین گفت:

(۱) «ما از صلح تو با معاویه سخت بشگفتی افتادیم و نمی دانیم چرا خلافت را بمعاویه واگذاشتی در صورتی که صد هزار مرد جنگی از مردم عراق با تو بودند که همگی از بیت المال حقوق میگرفتند و بهمین تعداد از فرزندان و غلامشان نیز بتو می پیوستند و علاوه بر اینها شیعیان تو در بصره و حجاز همراهیت میکردند و تو بدون آنکه برای حفظ جان خودت تضمین بگیری و از این قرارداد سودی ببری این کار را کردی و بین شما مقرراتی برای صلح انجام گرفت و گواهانی از شرق و غرب گواهی دادند که پس از معاویه خلافت بتو برسد، البته این برای ما آسان است ولی شنیدی که معاویه در برابر همه مردم پس از

صلح گفت، من با اینها شرطهائی بستم و وعده هائی دادم و به آرزوهائی سرگرمشان ساختم تا آتش جنگ خاموش شود و فتنه ها بخوابد و تفرقه ها پایان پذیرد ولی اکنون همه آن قراردادها و پیمانها را زیر پایم میگذارم.

بخدا قسم منظور معاویه از گفتارش نقض همه پیمانها و قراردادهاست، پس تو هم با او به خدعه پرداز و جنگ را دوباره بیاغاز و بمن اجازه بده تا بکوفه بازگردم و کارگزار معاویه را از آنجا بیرون کنم و خلع معاویه را اعلام دارم پس تو هم با او چنین رفتار کن که خداوند فریب خائنان را بثمر نمی رساند».

سخنان سلیمان، دلیل روشنی بر دوستی و اخلاص نسبت به امام است که میخواهد حسن (ع) را بجنگ با معاویه برانگیزاند و او را به شکستن پیمانش وادار کند، زیرا معاویه به عهدش وفا نکرده و مقررات صلح را با سخنانش در حضور همه مردم زیر پا گذاشته است.

سخنان سلیمان مردمی را که در حضور امام بودند برانگیخت

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۳۶

و همگی پیشنهاد او را در مورد تجدید جنگ تأیید کردند و با فریاد گفتند «سلیمان را به کوفه بفرست و ما را با او همراه کن و وقتی که شنیدی عامل معاویه را بیرون کرده و خلع او را اعلام کرده ایم تو هم خودت را بما برسان».

(۱) ولی مصلحت همگانی مسلمانان خلع معاویه و شکستن پیمان را ایجاب نمی کرد، زیرا این کار بعلت جو نامساعد آن وقت و ظهور فتنه ها و جنجالها و کمی یاران و خواری دوستان و فراوانی دشمن غیر ممکن بود، بدین جهت امام، آنها را بسکوت واداشت و احساساتشان را، تسکین داد و

بعد از ستایش و سپاس بپروردگار به آنها چنین فرمود:

«اما بعد، شما یاوران و دوستداران مائید و شما را به اخلاص و یاوری و پایداری درباره خاندان پیغمبر می شناسیم، سخنانتان را فهمیدم، اگر میخواستم برای دنیا فکر کنم و برای بدست آوردن مقام بکوشم، هرگز معاویه از من کوشاتر و داناتر نبود، ولی من رأی دیگری دارم و خود شما را گواه میگیرم که برای حفظ جان شما و صلاح کارتان، بقبول صلح تن در دادم، از خدا بترسید و فرمان او را بپذیرید و در خانه هایتان بنشینید و دست از معارضه بردارید تا نیکوکاران آرامش یابند و از شر بدکاران برهند، زیرا پدرم بمن می گفت، معاویه بزودی روی کار خواهد آمد و حکومت را بدست خواهد گرفت، بخدا قسم اگر با همه کوهها و درختها بجنگ او برویم، بازهم این کار خواهد شد، زیرا فرمان خداوندی تغییر نمی پذیرد و قضای الهی دیگرگون نمی شود.

و اینکه گفتید، من مسلمانان را خوار کرده ام، بخدا قسم اگر خوار شوید و آرامش یابید برای من بهتر است که عزت یابید و کشته شوید، اگر خداوند حق ما را بسلامت بما بازپس دهد می پذیریم و از او کمک و یاری میخواهیم و اگر این حق را از ما بگیرد بازهم

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۳۷

خشنودیم و از او میخواهیم که رحمت و برکتش را بر ما فرو بارد.

(۱) اکنون شما باید تا معاویه زنده است در خانه های خود بمانید و همچون پلاس خانه تان بی حرکت باشید ولی وقتی که معاویه مرد، از خدا میخواهیم که بما در راه هدفمان اراده و استقامت عنایت کند و در کار مبارزه یاریمان بخشد و ما

را بخود وانگذارد زیرا خداوند یاور پرهیزکاران و نیکوکاران است» «۱»

امام طی سخنانش یاران خود را تا معاویه زنده است بشکیبائی و آرامی دعوت کرد و علل صلح را چنانکه بتفصیل از آن سخن گفتیم برای آنها بیان داشت.

(۲)

۸- عبد اللّه بن زبیر

عبد اللّه زبیر همان مرد فرومایه و پلیدی است که بدشمنی اهل بیت معروف است، چنین فردی به صلح امام اعتراض کرد و حضرتش را به ترس و زبونی متهم ساخت، امام به او فرمود:

«گمان می کنی من به علت ترس و زبونی با معاویه صلح کردم؟ وای بر تو، چه می گوئی؟، من ترسیدم که پسر دلیرترین مردان عربم و فاطمه پیشوای زنان جهان مرا بدنیا آورده است؟! وای بر تو هرگز ناتوانی و ترس بمن راه ندارد ولی علت صلح من، داشتن یارانی چون تو بود که ادعای دوستی من را می کنید و در دل نابودی من را میخواهید، پس چگونه می توانم باشخاصی مثل تو اطمینان داشته باشم».

پسر زبیر امام را به ترس و ناتوانی متهم کرد ولی هرگز چنین نیست و ترس از کجا به حسن (ع) راه یافته است؟ از سوی پدرش که شیر خدا و رسول اوست یا از نیاکانش که یکی پیامبر است و دیگری ابی طالب پیشوای مکه، یا از دو عموی بزرگوار شهیدش، حمزه

---

(۱)- محاسن و مساوی بیهقی ۱/ ۶۰- ۶۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۳۸

و جعفر یا از سوی برادرش حسین (ع) که پدر شهیدان است و یا خودش ترسو است که در میدانهای جنگها دلیریها کرده و در یوم الدار و جنگ جمل و مظلم ساباط، شجاعتها از خود نشان داده است؟ حسن (ع) همان شیری است که هر

جا حمله برد مرگ را به پیش میراند و این سخنی است که دشمنش درباره اش گفته است.

(۱)

۹– ابو سعید

ابو سعید هم مانند دیگران به پیش امام رفت و بحضرت در مورد پذیرش صلح اعتراض کرد و با سرزنش گفت:

«ای پسر رسول خدا، چرا در برابر معاویه سستی کردی و صلح او را پذیرفتی، تو خود میدانی که حق با تو است و معاویه مردی گمراه و سرکش است».

– ای ابو سعید مگر من حجت خدا بر بندگانش نیستم و پس از پدرم پیشوای مسلمانان نمی باشم؟

– چرا

– ای ابو سعید، من بهمان جهت با معاویه صلح کردم که پیامبر با بنی ضمره و بنی اشجع و مردم مکه در حدیبیه صلح کرد آنها کافران به تنزیل قرآن بودند و معاویه و یارانش کافران بتأویل.

«ای ابو سعید، وقتی که من از جانب خدای تعالی امام مسلمانان باشم دیگر نباید مرا در جنگ یا صلح متهم بنادانی کنید اگر چه علت و حکمت آن را ندانید مگر در قرآن نخواندی وقتی که خضر کشتی را سوراخ کرد و پسری را کشت و دیواری را تعمیر کرد، حضرت موسی که علت این کارها را نمی دانست خشمگین شد و چون خضر حکمت آن را بیان داشت راضی و آرام گردید و اکنون هم شما در مورد کاری که حکمت آن را نمی دانید بر من خشم میگیرید من اگر این کار را نمیکردم حتی یک نفر از یارانم در روی زمین زنده

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۳۹

نمی ماند».

(۱) امام هم بمانند پیامبر هر کار میکند بر وفق مصالح بزرگی است که از مردم پوشیده است و پس از مدتی به فلسفه آن آگهی می یابند،

امام در این مورد صلح خود را تشبیه بکارهای خضر کرد وقتی که خضر، کشتی را سوراخ کرد و پسری را کشت و دیواری را برپای داشت و چون موسی علت این کارها را نمی دانست به او اعتراض میکرد و بسختی با او بمعارضه می پرداخت ولی چون حکمت آن کارها را دریافت به حقیقت امر اقرار کرد و اطاعت خضر را پذیرفت.

همچنین یاران امام هم چون حکمت صلح را نمی دانستند به آن حضرت اعتراض میکردند و خشمگین می شدند.

(۲)

۱۰- یکی از یاران

یکی دیگر از یاران امام هم که آتش خشمش زبانه کشیده بود با اندوهی فراوان به امام گفت:

«ای پسر پیامبر، با این کار که کردی، گردنهای ما را در برابر این سرکش بخواری افکندی»

امام فرمود:

«بخدا قسم، بدان جهت، خلافت را بمعاویه واگذاشتم که یار و یاوری نداشتم و اگر میداشتم، شب و روز با معاویه می جنگیدم تا خدا بین من و معاویه داوری کند، ولی من مردم کوفه و دغلبازی آنها را می شناختم و آن افراد تبهکار هرگز نمیتوانستند بسود من مبارزه کنند زیرا آنها وفائی نداشتند و بقول و عملشان هرگز اطمینانی نبود آنها مردمی پراکنده و از هم پاشیده بودند و چنانکه می گویند، دلهایشان با ما ولی شمشیرهایشان بروی ما آخته بود».

امام بخوبی نشان میداد که در نبرد با معاویه، یار و یاور وفادار

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۴۰

و راستینی نداشت و مردم کوفه وفائی نداشتند و بسخن و کردارشان اعتمادی نبود و در این صورت چگونه میتوانست با معاویه بجنگد؟

امام بصورتهای مختلف، پاسخ ناقدین و اعتراض گران صلح را میداد و شبهاتشان را رفع میکرد و علت و حکمت صلح را بیان میداشت و دلایلی

استوار برای هر کس بگونه ای می آورد تا اصالت کار و درستی نظر و اندیشه اش بر همگان آشکار شود.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۴۱

(۱)

بسوی مدینه

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۴۳

(۱) امام چند روزی در کوفه با دلی اندوهناک باقی ماند و اندوهی فراوان از نابکاری شیعیانش بجان داشت، که او را با گفتاری سخت و زشت آزار میدادند و از دیگر سوی دست یافتن معاویه و دار و دسته اش بمقام والای خلافت، او را به غمی بزرگ گرفتار کرده بود ولی همچنان شکیبا و خویشتن دار بود و خشمش را فرو میخورد و کارش را بخدا وامی گذاشت.

بالاخره تصمیم گرفت که عراق را ترک گوید و از شهری که به او و پدرش خیانت کرد بیرون شود و راهی مدینه گردد از این روی آهنگ خود را بیارانش اعلام داشت و چون همه خبر یافتند، مسیب بن نجبه فزاری و ظبیان بن عماره تمیمی «۱» بحضورش آمدند تا امام را وداع گویند، امام که اندوهی فراوان از انحراف زمامداری مسلمانان بدل داشت به آنها فرمود:

«سپاس خدای را که بر فرمانش چیره است و اگر همه مردم بخواهند قضای او را دگرگونه کنند نمیتوانند».

از سخنان امام، تسلیم به قضا و حکمت الهی لمس می شد و اندوه و درد فراوانش از تضییع حق شرعیش نمودار بود.

---

(۱)- ظبیان بن عماره تمیمی از امیر المؤمنین روایاتی آورده است، بخاری در الصحابه از او نام میبرد و ابن حاتم و ابن حبان او را از تابعین می دانند (الاصابه ۲/ ۲۳۲) ابن حبان او را از ثقات میداند و ابن حاتم درباره او خطائی نقل نمیکند (لسان المیزان ۳/ ۲۱۵)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۴۴

(۱) مسیب که

دید سایه اندوه بر شاخسارهای نبوت سنگینی می کند و دو شاخه درخت نبوت در زیر بار غمی بزرگ خم شده اند و می ترسند که شیعیانشان مورد تهاجم حکومت بنی امیه قرار گیرند به حسنین (ع) عرضه داشت:

«بخدا قسم برای ما پروائی از بنی امیه نیست که بخواهند ستمی روا دارند و انتقامی بگیرند، اکنون آنها با تمام توانشان میکوشند که دوستی ما را بخود جلب کنند».

امام حسین (ع) از اخلاص و وفاداری مسیب سپاسگزاری کرد و فرمود:

«ای مسیب. ما می دانیم که تو دوستدار ما هستی»

امام حسن (ع) هم او را بپاداش دوستی اهل بیت بشارت داد و فرمود:

«از پدرم شنیدم که می گفت پیامبر فرمود هر کس دوستدار گروهی باشد، همراه آنها خواهد بود».

مسیب و ظبیان از امام خواستند که در کوفه بماند ولی امام دعوت آنها را نپذیرفت و فرمود:

«راهی جز رفتن نداریم» «۱»

امام آماده سفر شد و به همراهی خاندانش راهی مدینه گردید، همگی مردم کوفه به وداع امام آمدند و با آه و اندوه میگریستند «۲» و بدبختانه می نالند که چگونه کاخ آمالشان واژگون شد و سعادت همیشگی خود را بدست خویش از دست دادند آنها می دیدند که قرارگاه خلافت و ثروت بیت المال از شهر آنها بدمشق انتقال یافته، اکنون سایه شمشیری تیز بر سرشان سنگینی می کند و خواب آرامشان

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۶

(۲)- تحفه الانام با خوری ص ۶۷

از دست رفته است، تا دیروز کوفه مرکز خلافت و پایگاه توانایان و دولت مداران بود ولی اکنون پس از خیانتی که به امام کردند از یاریش روی گردانیدند کوفه هم شهری چون شهرهای دیگر است و بهره و

امتیازی خاص ندارد.

(۱) کوفیان می بینند که انبوه سواران شام بشهرشان سرازیر میشوند و بر آنها چیرگی می یابند و حکومتی سخت و خشن و هراس آور که بوئی از مهر و دوستی ندیده در کوفه استقرار می یابد.

امام به همراهی خاندانش و ابو رافع متصدی بیت المال از کوفه کوچ کردند و کوفه بی امام در موجی از ناگواری فرو رفت و خیمه اندوهی سیاه بر آن سایه انداخت و از هر سوی بدبختی و ویرانی و سیه روزی فرایش گرفت.

خداوند بیماری طاعون را در بین کوفیان شیوع داد و گروهی فراوان باین بیماری گرفتار شدند و جان سپردند و مغیره بن شعبه فرماندار کوفه از ترس مرگ متواری شد و پس از چندی که بکوفه بازگشت طاعون بسراغش آمد و هنوز لذت حکومت را نچشیده بود که بگودال گور سرنگون شد. «۱»

کاروان امام راهی مدینه شد و بیابان را در هم نوشت تا به دیر هند رسید «۲» و امام از آنجا نگاهی غمگنانه بکوفه کرد و شعری را که نمودار شدت اندوه و اسف او بود چنین بزبان آورد:

من خانه دوستانم را از روی دشمنی ترک نمی گویم زیرا آنها از پایگاه و پیمان من دفاع میکردند «۳».

امام کوفه را با حسرت و اندوه وداع کرد ولی از فریب ها

---

(۱)- مسعودی در حاشیه کتاب ابن اثیر ۶/ ۹۷

(۲)- دیر هند ناحیه ای است در حیره که هند دختر نعمان بن منذر بن آنجا رفت و به نام او معروف گردید.

(۳)- شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۶

و خیانتهائی که بر او رفته بود سخنی بزبان نیاورد. (۱) کدام نفس ملکوتی است که از شهری چنین که به او خیانتها

کرده و دشـمنی هـا ورزیـده شـکایتی نکنـد و شـعری را در وداع آن بخوانـد که بیـانگر امتنان از وفاداری وفاداران آن باشـد؟! کسانی که از موقعیت و میثاق امام حمایت کردند، آنها که در مدائن از جان امام نگهبانی کردند و در روزهای سخت ماجرای مسکن بیاری او گامی اسـتوار داشـتند، برادرانی راستین و یارانی نیکوکار که شـمارشان اندك بود. کاروان امام بحرکت خود ادامه داد و هنوز راه دوری نپیموده بود که فرسـتاده معاویه فرا رسید و از امام خواست که بکوفه بازگردد و با گروه خوارج که سر برداشته بودند بجنگد، ولی امام نپذیرفت و طی نامه ای بمعاویه چنین نوشت:

«اگر بخواهم با کسـی از اهل قبله بجنگم با تو خواهم جنگید ولی برای صـلاح مسـلمانان و حفظ جانشان از تو دست برداشتم» «(۱)».

امام بدون اعتنا به درخواست معاویه بحرکت خود ادامه داد و به هر شهر و ناحیه ای که میرسید مردم به استقبالش می شتافتند و بحضورش تشرف می یافتند و نخستین پرسـش آنها درباره صـلح و واگذاری خلافت بمعاویه بود و امام جریان حال را به آنها بازمیگفت و مردم ابراز ناخشـنودی و تأسف میکردند زیرا از حکومت و تسـلط معاویه بیم داشـتند ولی امام چاره ای جز صـلح نمیـداشت زیرا خیانت و پراکنـدگی سـپاهیانش او را بپذیرش چنین صـلحی ناچار کرده بود. کاروان امام بمدینه رسـید و مردم شهر کـه از ورود حسن (ع) آگهی یافتنـد همگی به پیشـوازش رفتنـد زیرا خیر و احسـان بسویشـان روی می آورد و سـعادت و رحمت در شـهرشان فرود می آمـد و نیکی هـائی که از زمان عزیمت امیر المؤمنین به آنها پشت کرده بود اینك به آنها بازمی گشت.

---

(۱)- الکامل ۳/ ۲۸۰

زندگانی

امـام بمـدینه آمـد و ده سال در آن اقامت گزیـد، مـدینه از فیض و عنایتش سـرشار شـد و همگان از مهربانی و لطف امام بهره بردند و ما باختصار شرحی درباره شئون و کردار امام بمدت اقامتش در مدینه بیان میداریم:

(۱)

مکتب امام

امام، مکتب بزرگ خود را در مدینه برپای داشت و به نشـر فرهنگ اسـلامی و رهبری اجتماع بسوی دین اقدام کرد و تعلیمات اسـلامی را به مردم آموخت و دانشـمندان بزرگ و محـدثان و راویـان مشـهور برای درک فیض بمکتبش شـتافتند و امـام برای ادای رسالت اصلاحی جاودانه اش میدانی تازه یافت و به روشنی افکار و بیداری مردم خفته و بی خبر پرداخت.

مورخان اسلامی نام شاگردان بزرگ مکتب امام را چنین بیان کرده اند:

پسرش حسن مثنی، مسیب بن نجبه، سوید بن غفله، علاء بن- عبد الرحمن، شعبی، هبیره بن برکم، اصبغ بن نباته، جابر بن خلد، ابو الجوزاء، عیسـی بن مـأمون بن زراره، نفاله بن مأموم، ابو یحیی، عمیر بن سـعید نخعی، ابو مریم قیس ثقفی، طحرب العجلی، اسحاق ابن یسار، محمد بن اسحاق، عبد الرحمن بن عوف، سفین بن اللیل و عمرو بن قیس «۱».

مـدینه بـه فروغ چنیـن سـتارگان علـم و روایت میدرخشید و در علم و ادب و فرهنـگ، بـارورترین نـواحی اسـلامی بـود. امـام همچنـانکه به گسترش فرهنـگ و دانش میپرداخت مردم را نیز به مکـارم عـالی اخلاـقی و کردار نیکو و پیروی از روش پیـامبر دعوت میکرد و مشعل فروزان اخلاق عالی پیامبر را در اصلاح اجتماع و پاکسازی جان مسلمانان،

---

(۱)- تاریخ ابن عساکر ج- ۱۲

روشن نگه میداشت و اخلاق متعالیش چنان اوج داشت که نیکی

و گـذشت و احسانش حتی بدشـمنانش میرسـید، چنانکه وقتی خبر یافت ولیـد بن عقبه بیمار شـده با اینکه از شدت دشـمنی او بخاندان رسول آگاه بود به عیادتش رفت و چون ببالینش نشست ولید گفت:

«از آنچه نسبت بهمه مردم کرده ام بدرگاه خدا توبه میکنم اما از آنچه نسبت بپدرت علی (ع) کرده ام هرگز توبه نمی کنم!!»

امام برخاست و هیچ گونه معارضه ای با او نکرد بلکه هدایائی نیز برایش فرستاد.

(۱)

مهربانی به مستمندان

بـاران مهر و عنـایت امام بر بیچارگان و دردمنـدان می باریـد و آنچه داشت به آنها انفاق میکرد و دلهایشان را به خیر و احسان خـود مالامـال می سـاخت، از نمونه هـای بزرگواریش اینکه مردی بحضورش نیـاز برد، امـام فرمود آنچه میخواهی در نـامه ای بنویس و بیاور، آن مرد احتیاجات خود را در نامه ای نوشت و تقدیم کرد، امام دستور داد تا چندین برابر نیازش به او بپردازند. حاضران گفتند:

«ای پسر پیغمبر، این نامه برای این مرد چه قدر پربرکت بود».

امام فرمود:

«برکتش برای مـا بیشتر بود، زیرا او ما را شایسـته احسان شـمرد، آیا نمی دانیـد که احسان در صورتی ارزنـده است که پیش از درخواست انجام گیرد؟ و اگر بخشـندگی پس از نیاز بردن باشـد ببهای آبروی نیازمنـد تمام میشود و شاید که نیازمند، شب را به اضـطراب بین امیـدواری و نومیـدی بسر برد و ندانـد که آیـا نیـازش برآورده میشـود یـا نومیـد بـازمیگردد و وقـتی که برای درخواست می آید اندامش میلرزد و دلش ترسان است و اگر نیازش برآورده شود در برابر، آبرویش

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۴۹

را ریخته است و این آبروریزی او از احسانی که دریافته است گرانتر تمام میشود».

امام، حمایت کار محرومان و درماندگان و پناهگاه زنان بی سرپرست و

یتیمان بود، چنانکه در جلد اول این کتاب برخی از بخشندگیهایش را که نمونه برتری در احسان و نیکوکاری بود یاد کردیم.

(۱)

پناه دهندگی

امام در مدینه جدش پناهگاه بلندی برای پناه خواهان و دژ استواری برای فراریان از مظالم ستمگران بود، وقت خود را به برآوردن نیاز مردمان و دفع ستم از ستمدیدگان مصروف میداشت.

چنانکه مورخان می نویسند، سعید بن سرح که بخاندان پیامبر اراداتی خاص داشت مورد خشم زیاد بن أبیه قرار گرفت و زیاد او را احضار کرد، سعید که احساس خطر کرد از کوفه فراری شد و بمدینه رفت و به امام پناه برد، زیاد هم برادر و فرزندان و زن سعید را بزندان انداخت و خانه اش را خراب و اموالش را مصادره کرد.

امام از این خبر بشدت ناراحت شد و نامه ای به زیاد نوشت و از او خواست که به سعید امان بدهد و بستگانش را آزاد سازد و خانه اش را تعمیر کند و اموالش را پس بدهد. متن نامه چنین است:

«اما بعد، تو یکی از مسلمانان را مورد خشم قرار داده ای» در صورتی که سود او سود مسلمانان و زیانش زیان آنهاست خانه اش را ویران کرده ای، مالش را گرفته ای و خاندانش را بزندان انداخته ای، تا نامه بتو میرسد خانه اش را بساز و مالش را بپرداز و شفاعت من را درباره اش بپذیر تا اجر یابی و السلام»

امام در این نامه، زیاد را به نیکی واداشت و از بدکاری بازداشت و به او فرمود که اموال سعید را پس دهد و به او و خاندانش آزار نرساند زیرا او مرتکب گناهی نشده که مستحق چنین کیفری

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۵۰

باشد ولی زیاد از خواندن

این نامه از شدت خشم بینیش باد کرد، چون امام او را پسر ابی سفیان نخوانده بود و از شدت خشم جواب جسارت آمیزی به امام داد که نمودار نهاد پلید و پستی ذات او بود متن پاسخ زیاد چنین است:

(۱) «از زیاد بن ابی سفیان به حسن پسر فاطمه

اما بعد نامه ات رسید، نامت را پیش از نام من نوشته بودی در صورتی که تو نیازمندی و من سلطانم. تو یکی از رعایائی چگونه مانند یک فرمانروای مسلط فرمان میدهی؟ تو درباره مرد فاسقی برای من نامه می نویسی که از بداندیشی بتو پناه آورده است و تو هم با خشنودی به او پناه داده ای، بخدا قسم هرگز نمیتوانی او را نگهداری اگر چه او را بین پوست و گوشتت پنهان کنی، اگر بتو دست یابم هرگز به نرمی رفتار نمی کنم و مراعات حالت را نمی نمایم و بهترین گوشتی را که دوست دارم بخورم گوشت تو است، پس این مرد گناهکار را به کسی که از تو شایسته تر است تسلیم کن، اگر او را بخشیدم برای شفاعت تو نیست و اگر او را کشتم بجرم محبت او بپدر فاسق تو است!! و السلام».

زیاد در این نامه، بی پروائی و بی شرمی و زشتخوئی خود را نشان داد و لطف و عنایت امیر المؤمنین و امام حسن را به ناسپاسی و تباهی پاسخ داد و فراموش کرد که حکومت فارس را بتفویض آنها بدست آورده است

اف بر تو ای روزگار، واژگون شوی ای دنیا که زنازاده ای مثل پسر سمیه به فرزند و ریحانه رسول جسارت ورزد و به کرامتش اهانت کند.

آنچه چنین غروری را به زیاد می دهد و دماغش را

پرباد میکند، تسلط جابرانه ای است که به آن دست یافته وگرنه دارای چه فضیلت و مزیتی است که بخواهد به آن افتخار کند.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۵۱

(۱) امام از خواندن نامه زیاد تبسمی فرمود زیرا علت خشم او را میدانست، چون امام او را پسر ابی سفیان نخوانده بود.

امام جریان را به معاویه نوشت و نامه زیاد را به همراه آن فرستاد و نامه دیگر به زیاد نوشت و شخصیت پوشالیش را در هم شکست و بالندگیش را فروکوفت و نسبت ننگینش را به ابی سفیان مردود شناخت، چنانکه قبلا به این نامه اشاره کردیم.

نامه امام که بمعاویه رسید و از اهانت زیاد نسبت بمقام والای امام آگهی یافت فورا نامه ای به این شرح برای زیاد نوشت:

اما بعد، حسن بن علی نامه ترا که در جواب نامه اش درباره فرزند سرح نوشته بودی برای من فرستاد و از کار تو بشدت در شگفت ماندم و دانستم که تو دو گونه فکر میکنی، یکی به وراثت ابو سفیان و دیگری از جانب مادرت سمیه، آنچه از ابو سفیان به ارث میبری بردباری و درست اندیشی است ولی از سوی مادرت به گونه ای دیگر می اندیشی و از همین جهت نامه ای به حسن می نویسی و پدرش را دشنام میدهی و علی را فاسق مینامی در صورتی که بجان خودم تو به فسق سزاوارتر از پدر اوئی.

اما اینکه نامش را پیش از تو نوشته است حق دارد زیرا مقامی بس بلند دارد و اگر عقلت را بکار اندازی می بینی که از مقام تو نمی کاهد و اینکه او بتو فرمان داده است، حسن چنین حقی را دارد و اینکه شفاعت او را

نپذیرفتی، افتخاری را از دست داده ای زیرا و بهر جهت از تو برتر و والاتر است.

پس تا نامه من بتو میرسد دست از خاندان سعید بن ابی سرح بردار و خانه اش را بساز و اموالش را بپرداز و متعرض و مزاحم او نباش، من نامه ای به حسن (ع) نوشتم که سعید مختار است که در مدینه بماند یا بشهرش بازگردد و تو حق نداری که او را با دست

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۵۲

یا زبانت بیازاری.

(۱) و اما اینکه در نامه ات حسن را به مادرش نسبت دادی و از پدرش نام نبردی، وای بر تو، حسن (ع) کسی نیست که بتواند کسی بسویش تیر جسارت پرتاب کند، ای بی مادر، تو حسن را به کدام مادری نسبت میدهی؟ مگر نمی دانی که مادرش فاطمه دختر رسول خداست و اگر علم و عقل میداشتی میدانستی که این افتخار برای او بزرگتر است.

و بعد معاویه در آخر نامه اش اشعاری در ستایش امام به این شرح نوشت:

اما حسن پسر همان کسی است که پیش از اوبهر کجا حمله میبرد مرگ هم به همراهش بود

آیا شیر جز بمانند خود شیری می زاید؟حسن هم نظیر و همانند همان پدر است

و اگر بخواهیم بردباری و خرد او را بسنجیم باید با وزن کوههای بلند اندازه بگیریم. «۱»

معاویه در این نامه به ارزندگیها و شرافت و بلندپایگی و مقام والای امام اعتراف کرد و گفت اگر بردباری امام را با کوه اندازه بگیریم، بازهم سنگین تر خواهد بود، پس واژگون باد روزگاری که به عنصری مثل زیاد میدان میدهد که به کرامت امام جسارت ورزد و بحضرتش ستم کند.

(۲)

با حبیب بن مسلمه

حبیب بن مسلمه فهری که از فرومایگان قریش و

کاسه لیسان دستگاه معاویه بود «۲» و نسبت بخاندان پیامبر کینه و حسادت میورزید

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۷۲

(۲)- حبیب بن مسلمه بن مالک قرشی فهری که او را حبیب الروم می گفتند زیرا با رومیان سروسری و رفت و آمدی داشت، او از یاران مخلص معاویه بود و در جنگ صفین و دیگر معرکه ها در رکاب معاویه بود معاویه او را بفرمانداری ارمنستان فرستاد و او بسال ۴۲ هجری در همانجا بمرد (الاستیعاب ۱/ ۳۲۷)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۵۳

روزی در حال طواف کعبه با امام حسن (ع) برخورد کرد امام به او فرمود:

«ای حبیب، مسیر تو در راه طاعت خدا نیست».

حبیب به مسخرگی به امام گفت:

«ولی روشی که درباره پدرت داشتم در مسیر طاعت خدا بود!!»

امام بگفتار نادرست حبیب چنین پاسخ داد:

«بخدا قسم، تو برای بدست آوردن منافع اندک و ناپایدار دنیا، فرمان معاویه را گردن نهادی، اگر او دنیای تو را تأمین کرد، در برابر آخرت را از تو بازگرفت، تو اگر کار خیری هم انجام دهی خود را مشمول این آیه میدانی که خداوند فرمود:

«گروهی دیگر که بگناهان خود اقرار کردند و نیکوکاری و بدکاری را بهم درآمیختند» «۱»

در صورتی که اشتباه میکنی و تو مشمول این آیه از قرآنی که خداوند فرمود:

«نه چنین است بلکه دلهای آنها بر اثر تبهکاریشان سیاه و تیره شده است» «۲» بعد او را ترک فرمود و روی گردانید. «۳»

(۱)

جلوگیری از پیوند با امویان

معاویه علاقه داشت تا با بنی هاشم پیوند خویشاوندی برقرار کند تا بدین وسیله شرف و عزتی یابد بهمین جهت نامه ای به مروان حکم، فرماندار مدینه نوشت تا زینب دختر عبد اللّه جعفر را برای یزید خواستگاری

کند و مهریه زینب را به هر قیمتی که پدرش خواست تعیین کند و همه وامهای عبد اللّه جعفر را بپردازد و بدین وسیله بین

---

(۱)- سوره توبه آیه ۱۰۲

(۲)- سوره مطففین آیه ۱۳

(۳)- احکام القرآن رازی ۳/ ۱۸۱ و زهر الآداب ابی اسحاق ۱/ ۵۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۵۴

بنی هاشم و بنی امیه صلح و پیوندی پایدار برقرار کند.

(۱) مروان بدنبال عبد اللّه فرستاد و دخترش زینب را برای یزید خواستگاری کرد، عبد اللّه گفت:

«اختیار زنان ما بدست امام حسن (ع) است، از او خواستگاری کنید».

مروان بحضور امام آمد و زینب را برای یزید خواستگاری کرد، امام فرمود:

هر کس را که میخواهی دعوت کن، مروان رفت و گروهی زیاد از بنی هاشم و بنی امیه را در یک مجلس فراهم آورد و بعد بسخنرانی ایستاد و گفت:

«اما بعد، امیر المؤمنین فرمان داده است که زینب دختر عبد اللّه جعفر را برای یزید بهر مهریه ای که پدرش تعیین کند خواستگاری کنم و همه قروض عبد اللّه را بپردازم و بین بنی هاشم و بنی امیه صلحی پایدار برقرار سازم و یزید جوانی است که هرگز همتائی ندارد و بجان خودم افتخار شما به پیوند یزید بیشتر از افتخار او بانتساب شماست و یزید کسی است که ابرها ببرکت او باران می بارند!!»

مروان گمان میکرد که ارزش افراد به قدرت و حکومت آنها وابسته است و نابخردی و نادانی خود را با چنین گفتاری بیان داشت ولی امام، بیهوده گوئیهایش را پاسخ داد و بهر جمله از سخنانش جوابی محکم داد و بعد از ستایش و سپاس خداوند چنین فرمود:

«اما اینکه گفتی مهریه زینب را هر مبلغ که پدرش

بخواهد می پذیریم، باید بدانی که ما از سنت پیامبر درباره خاندان و دخترانش سر نمی پیچیم» «۱».

---

(۱)- سنت رسول خدا در مورد میزان مهریه دخترانش چهارصد درهم بود.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۵۵

(۱) «و اینکه گفتی قرض پدرش را می پردازیم، هرگز سابقه نداشته که زنان ما با مهریه خود قرض پدرهاشان را بپردازند».

«و اینکه گفتی بین بنی هاشم و بنی امیه صلح برقرار میشود ما برای خدا و در راه خدا با شما دشمنی می کنیم و هرگز بخاطر دنیا آشتی نمی کنیم».

«اینکه گفتی یزید همتائی ندارد، همتایان او همان همتایان گذشته در جاهلیتند و مقامی بر او افزوده نشده است».

«و گفتی که افتخار ما به خویشاوندی یزید بیشتر از افتخار او نسبت بماست، در این مورد باید گفت که اگر خلافت از نبوت برتر باشد افتخار با شماست ولی چون نبوت زمامدار خلافت است شما باید بما افتخار کنید».

«و اینکه گفتی ابرها از برکت یزید باران می بارند، این سخنی است که فقط و فقط درباره پیامبر و خاندان او گفته شده است».

امام، با گفتار استوارش، سخن مروان را از هم گسیخت و به بی پروائیش پاسخ گفت و برای اینکه همه تلاشهای مروان را از هم بپاشد و کاخ آرزویش را در هم کوبد فرمود:

«ما بهتر دانستیم که زینب را به پسر عمویش قاسم پسر محمد بن جعفر نامزد کنیم و اکنون زینب را به او میدهم و مهریه اش را یکی از املاک خودم در مدینه قرار میدهم. این مزرعه را معاویه به ده هزار دینار از من میخرید و من نفروختم».

مروان در برابر این گفتار و اقدام امام، عقل از سرش پرید و بدون اختیار فریاد زد:

«ای بنی

هاشم، مرا فریب دادید؟»

ولی مروان خودش به فریبکاری سزاوارتر بود، زیرا امام کار خیری انجام داد و حاضر نشد که دوشیزه پاک علوی به ازدواج یزید تبهکار و ناپاک درآید.

مروان گزارش امر را برای معاویه فرستاد و معاویه که گزارش

را خواند با تأثر گفت!!

«از آنها تقاضای خویشاوندی می کنیم ولی نمی پذیرند در صورتی که اگر آنها از ما چنین درخواستی کنند آن را می پذیریم» «۱».

(۱) امام از نقشه های خائنانه معاویه آگهی داشت و می دانست که مقصود معاویه از پیوند خویشاوندی با بنی هاشم تقویت موقعیت خانوادگی و تحصیل آبرو و حیثیت است و امام با مخالفت خود نقشه های معاویه را بهم زد و تلاشهایش را خنثی کرد. به امام خبر دادند که معاویه گفته است:

«بنی هاشم بخشنده اند و بنی امیه بردبارند و بنی زبیر دلاورند و بنی مخزوم بلندپروازند».

امام مقصود معاویه را از این گفتار دانست و فهمید که معاویه این سخن را برای تقویت خاندان خود و تضعیف دیگران گفته است باین جهت فرمود:

«خدا معاویه را بکشد، میخواهد که بنی هاشم این قدر ببخشند که تهیدست شوند و بنی امیه با بردباری خود مردم را جلب کنند و آل زبیر با دلاوریهای خود هلاک شوند و بنی مخزوم با تکبر و بلند-

---

(۱)- مقتل الحسین خوارزمی ۱/ ۱۲۴ و در مجمع الزوائد ۴/ ۲۷۸ از قول معاویه ابن خدیج آمده است که گفت معاویه مرا به نزد امام حسن فرستاد تا یکی از دختران و یا خواهرانش را برای یزید خواستگاری کنم، من بحضور امام آمدم و پیغام معاویه را رسانیدم امام فرمود ما دختران خود را در انتخاب شوهر آزاد می گذاریم،

خودت برو و از دخترم خواستگاری کن من به پیش دختر رفتم و از او برای یزید خواستگاری کردم، دختر گفت بخدا قسم این کار انجام پذیر نیست زیرا معاویه از فرعون پیروی میکند و مردان را می کشد و زنان را وامی گذارد، من بحضور امام آمدم و گفتم دخترت امیر المؤمنین را به فرعون تشبیه میکند فرمود ای معاویه از دشمنی ما بپرهیز زیرا پیامبر فرمود هر کس نسبت بخاندان من کینه و حسادت ورزد خداوند او را به گودال آتش می اندازد.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۵۷

پروازی، مردم را از خود برانند» «۱».

امام همچنان، نقشه های پلید معاویه را بهم میزد و پرده از چهره زشت او برمی داشت و قدرتش را درهم می شکست و هرگز از سلطنت و حکومتش نمی ترسید.

(۱)

معاویه در مدینه

بگفته خوارزمی، معاویه سفری بمدینه کرد و تجلیل و احترام و بزرگداشت مردم را نسبت به امام حسن (ع) مشاهده کرد و بسختی ناراحت شد و ناگزیر با ابو الاسود دؤلی و ضحاك بن قیس فهری بمشاوره پرداخت و گفت برای حسن چه تدبیری بیندیشم تا او را از چشم مردم بیندازم و از میزان اهمیت و احترامش در نزد مردم بکاهم، ابو الاسود در پاسخش گفت:

«البته امیر المؤمنین بهتر میدانند، ولی عقیده من این است که امیر المؤمنین چنین کاری نکنند، زیرا هر چه بگویند مردم، آن را بحساب حسادت شما میگذارند و برای او احترام و عظمتی بیشتر قائل میشوند.

ای امیر المؤمنین، حسن (ع) جوانی راستگوی و حاضر جوابست و پاسخ گفتارت را به استواری میدهد و استخوان پایت را در هم میکوبد و ناروائی هایت را آشکار میکند، در این صورت سخنان تو بسود او تمام

میشود و زیانهائی فراوان برایت ببار می آورد مگر اینکه در ادب او عیبی بیابی و یا در نژادش انحرافی پیدا کنی اما او از چنین نقصهائی مبرا است، او به درست اندیشی و صراحت و رسائی سخن در میان عرب مشهور است و نژادش بزرگ و عنصری پاک است، پس ای امیر المؤمنین چنین کاری را مکن».

ابو الاسود در این مشورت بدرستی سخن گفت و او را براستی

---

(۱)- عیون الاخبار ابن قتیبه ۱/ ۱۹۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۵۸

اندرز داد، زیرا در امام، انحراف و منقصتی نبود که شرمسارش سازد، و امام بگفته خداوند در قرآن مجید از هر پلیدی و انحرافی برکنار بود.

(۱) اما ضحاک بن قیس، برعکس معاویه را به این جسارت برانگیخت و او را به این کار تحریک کرد و گفت:

«ای امیر المؤمنین، آنچه میخواهی درباره او انجام داده و حمله ات را از او بازمدار زیرا اگر او را آماج تیرهای گفتارت قرار دهی و به استواری پاسخش دهی همچون شتران پیر و فرتوت، خوار و نگونسار میشود».

معاویه رأی ضحاک را پذیرفت و روز جمعه بمنبر رفت و خدای را سپاس گفت و بر پیامبر درود فرستاد و بعد به پیشوای مسلمانان علی بن أبی طالب جسارت کرد و سپس گفت:

«گروهی از قریش هستند که کودکانه می اندیشند و نابخرد و نادانند، زندگانی سیاهی دارند و تنگنای روزگار آزارشان میدهد، شیطان بر سرهاشان نشسته و زبانهایشان را بکار گرفته است، در سینه هاشان شیطان لانه کرده و تخم گذارده و در گلوگاهشان جا گرفته است، آنها را بخطاکاری واداشته و بدکاری را در برابرشان زینت داده و در مسیر هدایت کورشان کرده و به تجاوز

و گناه و دشمنی و دروغ و بهتان راهنمائیشان کرده است، آنها با شیطان شریک و رفیقند (و کسی که با شیطان انباز و همراه باشد، رفیقی بد برای خود برگزیده است) شیطان برای تربیت آنها بس است، و خداوند بهترین کمک کار است».

امام حسن (ع) با شنیدن این سخن از جا جهید و همچون سیلی بنیان کن بمعاویه هجوم برد و سخنان ناروایش را چنین پاسخ داد:

«ای مردم، هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آن کس که نمی شناسد- بداند که من حسن پسر علی بن أبی طالبم، من پسر پیامبر خدایم، پسر آن کس که خداوند زمین را برایش پاک و سجده گاه قرار داد، من

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۵۹

پسر چراغ فروزان و فرزند پیامبر بشارت بخش و بیم رسانم، پسر آخرین پیامبران و پیشوای فرستادگان و رهبر پرهیزگاران و برگزیده پروردگار جهانیان، من پسر آن کسم که بر جن و انس برانگیخته شد و برای جهانیان رحمه پروردگار بود.

(۱) معاویه از سخن امام بسختی افتاد و برای اینکه سخن امام را قطع کند گفت:

«ای حسن، درباره خرما هم سخنی بگوی».

امام فرمود: بوسیله باد بارور میشود و حرارت خورشید آن را می پزد و خنکی شب خوشبوی و تازه اش میکند. اینهم برای اینکه پوزه ات بخاک مالیده شود ای معاویه و سپس در شناخت خویش چنین ادامه داد:

من پسر آن کسم که خواستش بدرگاه خدا پذیرفته میشد، من پسر شفیع فرمانروایم، من فرزند نخستین کسی هستم که سر بخاک می نهاد و چهره بخاک می آلود (ابو تراب)، من فرزند آنم که در بهشت را می کوبد و من فرزند آن دلاور رزمنده ام که فرشتگان در التزامش می جنگیدند و با

هیچ پیامبری در نبرد همراه نبودند، من پسر آن مجاهد بزرگم که بر دار و دسته عرب پیروز شد و بینی اشراف قریش را بخاک مالید».

معاویه خشمناک شد و فریاد زد:

«تو خود را شایسته خلافت میدانی».

امام در پاسخ او شرایط خلافت را چنین بیان داشت:

«کسی شایسته خلافت است که بکتاب خدا و روش پیامبر رفتار کند و آن کس که با کتاب خدا مخالفت کند و سنت پیامبر را بیکسو نهد، شایسته خلافت نیست، او کسی است که بزور حکومتی را بچنگ آورده و از آن بهره میبرد و بزودی دورانش پایان می یابد و سنگینی جرمش بدوشش میماند».

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۶۰

(۱) معاویه از غرور و کبریائیش بپائین افتاد و به فریبکاری پرداخت و گفت:

«حتی یک نفر در قریش نیست که از نعمت ها و بخشندگیهای ما بهره مند نباشد».

امام در جوابش گفت:

- «بلی کسی که پس از خواری بوسیله او عزت یافتی و کمی خود را بفراوانی رسانیدی».

- ای حسن آنها کیستند؟

- کسانی که نمی خواهی آنها را بشناسی.

و بازهم امام در معرفی خویش بگفتارش چنین ادامه داد:

من فرزند آن کسم که بر پیر و جوان قریش پیشوا بود و در کرامت بر همه مردمان آقائی داشت، آن کس که بر مردم جهان در راستی و بخشندگی برتری داشت، شاخه ای بارور بود و در برتریها پیشگام بود، من پسر آن کسی هستم که خشنودیش خشنودی خدا و خشمش، خشم خداست، پس ای معاویه آیا حق داری به چنین کسی جسارت کنی، معاویه گفت نه، گفتارت را درست میدانم، امام فرمود:

«حقیقت روشن است و باطل تاریک، آن کس که بحق گرائید پشیمان نشد و باطل کار، بزیان افتاد

و حقیقت را درست اندیشان می شناسند».

معاویه بهمان عادت فریبکاریش ناچار گفت (آن کس که بتو بدی کند از آفرین دور باد).

(۲)

حزب سیاسی

دکتر طه حسین، عقیده دارد که امام حسن در مدت اقامتش در مدینه حزبی سیاسی تشکیل داد و رهبری حزب را شخصاً بعهده

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۶۱

گرفت، او در این باره چنین میگوید:

«نظر ما این است، در روزی که گروهی از مردم کوفه در مدینه بدیدار امام آمدند و امام سخن آنها را شنید و دستوراتی به آنها داد و نقشه هائی طرح کرد همان روز حزب سیاسی منظمی از شیعیان علی (ع) و فرزندانش بوجود آورد و رهبری آن را خود بعهده گرفت.

بزرگان کوفه در بازگشت از مدینه تشکیل این احزاب و برنامه های آن را بمردم خبر دادند و گفتند: «این صلح موقتی است و باید آماده قیام باشیم تا فرمان از سوی امام که در مدینه است صادر شود».

(۱) برنامه این حزب کاملا- روشن و صریح بود و هیچ گونه پیچیدگی و ابهامی نداشت و عبارت بود از پیروی امامی که از خاندان علی (ع) باشد و در این صلح موقت انتظار فرمان جنگ داشتن و بهنگام صدور دستور به جنگ پرداختن.

نظر طه حسین در این مورد، درست است و بهمین دلیل امام به دمشق سفر کرد تا زشتکاریهای معاویه را بنماید و او را با پستی ها و ننگها و تبهکاریهائی که دارد در پایتخت حکومتش و در دستگاه و دربارش برسوائی کشاند و از دیگر هدفهای این سفر تأیید موفقیت حزب سیاسی ضد اموی بود تا خلافت را از بنی امیه بازستانند و بدولت عادل و اصیل اسلامی منتقل سازند.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۶۳

(۱)

بسوی دمشق

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۶۵

(۱) بروایت همه مورخان، امام حسن (ع) به دمشق مسافرت و با معاویه ملاقات کرده است

و اختلاف بر این است که این مسافرت یک بار یا چند بار انجام گرفته است ولی تحقیق درباره کرات مسافرت امام، برای ما چندان مهم نیست بلکه ضرورت مربوط به علت این مسافرت است، عقیده ما این است که مقصود امام از این مسافرت، نشان دادن شایستگی اهل بیت برای رهبری مسلمانان و بیان تبهکاریهای رژیم اموی بود که مردم شام را بزیر سایه سنگین خود انداخته و آنها را از شناخت حقایق منحرف ساخته بود و دلیل این نظریه، بحثهای صریح و مستدل امام در حضور معاویه است که بزودی به آن اشاره خواهیم کرد تا بخوبی روشن شود که چگونه امام با نهایت شجاعت و صراحت، پرده از چهره زشت حکومت معاویه برگرفته و عار و عیار او را بر همه مردم، آشکار ساخته است بحدی که پایه های قدرت او بلرزه درآمده و خلافتش بخطری بزرگ گرفتار آمده است.

ولی گروهی میگویند که امام برای دریافت عطایای معاویه به دمشق مسافرت میکرد و اضافه میکنند که چگونه امام چنین بخششهائی را که از اموال مغصوبه بدست معاویه می آمده دریافت میداشته است؟

در پاسخ این اعتراض باید گفت که نظریه فقهای اسلامی در این زمینه جوابگوی چنین اعتراضات است، فقها عقیده دارند در صورتی که

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۶۶

مسلم باشد اموالی غصب نیست دریافت بخششها و هدایای حاکم ستمکار جائز است ولی اموال غصب شده باید بصاحبانش مسترد گردد. «۱»

(۱) ولی اکثر اموالی که در دست معاویه بود از طریق زکات و خراج بوسیله عمال او فراهم آمده بود و این وجوه اگر چه نامشروع باشد ولی مسلمانان راستین و نیکوکار میتوانند بعنوان احقاق حق

مسلمین چنین وجوهی را دریافت کنند و به اهلش برسانند و مهمتر اینکه امام با داشتن حق ولایت و تصرف میتواند چنین اموالی را اخذ کند و بمصرف نیازمندیهای عامه مسلمانان برساند.

کسانی که می گویند امام برای دریافت عطایای معاویه بشام سفر کرده است به روایت یک خبر دروغین و ساختگی استدلال می کنند و میگویند که امام همه ساله بدیدار معاویه میرفت و صد هزار دینار از او دریافت میداشت ولی یک سال که امام به دمشق نرفت معاویه او را فراموش کرد و جایزه همه ساله را نپرداخت و امام تصمیم گرفت که نامه ای بمعاویه بنویسد و این مبلغ را از او درخواست کند ولی پیامبر را در خواب دید که به او فرمود: زندگانی حسن بن علی(ع) ج ۲ ۳۶۶ بسوی دمشق ..... ص : ۳۶۳

«ای حسن، میخواهی به پیش مخلوق خدا نیازت را ابراز داری و پروردگارت را از یاد ببری؟».

حسن گفت ای رسول خدا، پس چه کار کنم؟

پیامبر این دعا را به او آموخت که بگوید:

«خدایا، در هر کاری که چاره ام از دست رفت و بمنظورم نرسیدم و از اندیشه ام نگذشت و بر زبانم نیامد، از تو میخواهم، همچنانکه بندگانت را از مهاجرین و انصار مشمول بخشایشت ساختی بمن از کرمت بهره ای برسانی».

---

(۱)- مکاسب شیخ انصاری

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۶۷

(۱) امام از خواب بیدار شد و این دعا را مداومت کرد، دیری نگذشت که معاویه بر اثر یادآوری بعضی از یارانش مستمری امام را بمدینه فرستاد «۱».

ولی این روایت، هرگز مورد اعتماد نیست، زیرا ما امام را به بلندهمتی و بزرگواری و عزت نفس می شناسیم و هرگز، امام از مرتبه والایش بزیر نمی آید که بخواهد نامه ای

به معاویه بنویسد و از او درخواست کمک کند و پیغمبر او را از این کار بازدارد. بعلاوه امام دارای املاک و درآمدهای فراوانی بود و مسلمانان هم وجوه فراوانی برای پخش بین مستمندان در اختیارش می گذاشتند و نیازی به عطایای معاویه نداشت و اگر هم از جانب معاویه پولی برای امام فرستاده می شد، حضرتش همه را به نیازمندان می بخشید و هرگز بمصرف شخصی و خانوادگیش نمی رسانید چنانکه در تاریخ آمده است که امام از اموال شام حتی بمیزانی که یک حیوان بدهانش بگیرد، دریافت نمی کرد «۲» بنابراین چگونه میتوان گفت که امام برای دریافت عطایای معاویه بشام مسافرت میکرده است؟

(۲)

مناظرات امام

معاویه در مدت اقامت امام بدمشق، عرصه برایش تنگ می شد و بسختی دچار سراسیمگی میگشت. او میدید که مردم شام با اشتیاقی فراوان بحضور امام میرسند و مقدمش را گرامی میدارند و از دانش سرشار آسمانیش بهره میگیرند و چنین استقبالی معاویه و یارانش را به هراس می انداخت.

بمنظور چاره جوئی در برابر این خطر بزرگ، تنی چند از اطرافیان سیه کار معاویه که دشمنی پایداری با خاندان پیامبر داشتند

---

(۱)- تاریخ ابن عساکر، مشارق الانوار، نور الابصار

(۲)- نسخه خطی کتاب جامع اسرار العلماء در کتابخانه عمومی کاشف الغطاء

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۶۸

از جمله، عمرو عاص، مغیره بن شعبه، مروان حکم، ولید بن عقبه، زیاد بن أبیه و عبد اللّه زبیر در حضور معاویه جلسه ای تشکیل دادند و او را بر ضد فرزند پیامبر برانگیختند تا با دشنام و بهتان بر امام بتازند و او را از چشم مردم بیندازند و دردی که از فرزند فاتح مکه و قهرمان بت شکن اسلام بدل دارند بدین وسیله تسکین بخشند.

(۱) آنها

از امام دلی پردرد داشتند زیرا هر چه بساحت معصومش جسارت میورزیدند و سخنانی ناروا و تلخ درباره اش می گفتند و به اهانتش می پرداختند، امام با منطق محکم و بیان رسایش به آنها پاسخ میداد و همگان را منکوب و رسوا می ساخت و پستی ها و کج رویهاشان را آشکار میکرد ولی این معارضه را خوش نمی داشت و ناگزیر بدفاع میپرداخت و میفرمود: «اگر بنی امیه مرا بناتوانی در سخن گوئی متهم نمی کردند، زبان بسخن نمی گشودم» در رسائی سخن و استحکام کلام امام همین بس که ابن عباس بین دو چشمان حضرتش را بوسید و گفت فدایت شوم ای پسر عمو، تو همیشه بر امواج متلاطم دشمن حمله میبری و با پیروزی خود جانم را شفا می بخشی.

امام همیشه در مناظراتش پیروز می شد و دشمنانش را به سستی و ناتوانی میکشانید و معاویه که شاهد شکست مخالفان امام در مباحثات و مناظرات مختلف بود و آنها را در برابر ضربات کوبنده منطق امام، مغلوب و مفتضح میدید به آنها سفارش میکرد که از گفتگو با امام بپرهیزند «۱».

شایسته است که متن مناظرات، امام با همان رسائی کلام و ارزشهای ادبیش بصورت یک میراث اصیل فرهنگی با اسلوب و روش ارزنده اش بنام ادب مشاجرات بر دوستداران منطق و ادب عرضه شود.

مناظرات امام در همه مجالس ادبی دمشق بازگو می شد

---

(۱)- اعلام زرکلی ۲/ ۲۱۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۶۹

و مردم به تجلیل و بزرگداشت امام و تحقیر مخالفانش میپرداختند و ما برخی از این گفتگوها را برای نمونه می آوریم:

(۱) ۱- روزی معاویه بحضور امام آمد و گفت:

- ای حسن، من از تو بهترم.

- چه طور، ای پسر هند؟

- مردم زمامداری من را پذیرفتند

و تو را کنار زدند.

با توجه باینکه در اسلام، هرگز حکومت و فرمانروائی موجب امتیاز نیست و ملاک برتری تقوی و نیکوکاری است، امام در رد ادعای معاویه فرمود:

«هیهات، ای پسر هند جگرخوار، از بد راهی برای خودت مقام و امتیاز تراشیدی، کسانی که حکومت ترا پذیرفته اند یا با علاقه اطاعت تو را قبول کرده اند یا به اجبار، آن کس که مطیع تو است، خدا را نافرمانست و آنکه مجبور است بدستور کتاب خدا معذور است و من هرگز نمیگویم که از تو بهترم زیرا در تو خیری نیست که من از آن فراتر باشم و خداوند همچنانکه مرا از پستی ها دور نگهداشته ترا هم از فضیلتها برکنار ساخته است «۱».»

(۲) ۲- روزی امام بر معاویه وارد شد و شکوه و مرتبت عظیمش، عمرو عاص را گران آمد و از شدت کینه و حسد، به مقام امام گستاخی کرد و گفت:

«مرد خطاکار و ناتوانی وارد شد که عقلش بین چانه های اوست!!».

عبد الله جعفر که در مجلس حضور داشت بسختی از این گستاخی برآشفت و به پسر عاص گفت:

«خاموش باش، تو بقبله بلند کوهستانی، تیر می اندازی که

---

(۱)- روضه الواعظین ابو علی نیسابوری

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۷۰

سیلها از دامانش سرازیر میشوند و بلندیهای زمین به ارتفاع والایش نمی رسند و هیچ پیکانی به اوج بزرگیش بالا نمی رود، از جسارت بمقام حسن (ع) بر حذر باش. تو هر روز دندان بگوشت یکی از مردان قریش فرو میبری، ولی تیرت بهدف نمیرسد و دروغ و نیرنگت پنهان نمی ماند».

(۱) امام این گفتار را شنید و چون مجلس معاویه از مردم خالی شد بمعاویه پرخاش کرد و گناه عمرو عاص را بگردن

او انداخت و تهدید کرد، چنانچه دست از فریب و سرکشیش برندارد به او اعلام جنگ خواهد کرد و بعد از صفات ارزنده و شخصیت والایش شمه ای بمعاویه ابراز داشت و فرمود:

«ای معاویه همیشه در نزد تو بندگانی هستند که دندان بگوشت مردم فرو میبرند، بخدا قسم اگر بخواهم کاری میکنم که ناگواریهائی شدید برایت پیش آید و نفسهاتان به تنگی گراید».

و سپس امام به بیان این اشعار پرداخت:

ای معاویه آیا عبد سهم را فرمان میدهی که مرا در حضور مردم ناسزا بگوید

هنگامی که قریش مجالس فراهم می آورندو تو میدانی که آنها چه منظوری دارند

تو از روی نادانی بمن ناسزا میگوئی با کینه ای که همیشه از ما بدل داری

آیا تو هم بمانند من پدری داری که به آن افتخار کنی، یا نیرنگ می بازی

ای پسر حرب، تو جدی مانند جد من نداری که فرستاده خداست اگر بخواهی جدها را بیاد آوری

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۷۱ مانند مادر من مادری در قریش نیست که فرزندان با حسبی از آن زاده شود

ای پسر حرب، کیست که مثل من بسرایدو کسی همچون من شایسته سرزنش نیست

خاموش باش، و دست بکاری مزن که از ترس آن کودکان پیر شوند «۱».

(۱) امام در این اشعار از برتریها و امتیازات خود سخن گفت و بدیها و پستی های معاویه را نمودار ساخت. با چنین سخنانی که به آخرین مرز بلاغت و اعجاز میرسد و بیانگر رسائی و بدیهه گوئی و قدرت حجت است و معاویه را از اوج ناز و گزافه اش بزیر می آورد و ارزندگی خاندان و حسب امام را بیان میدارد، بنابراین باید گفت، ناتوانی و اشتباه سخن امام در کجاست؟

۳- کار امام در شام همچنان بالا

میگرفت و مردم بسویش روی می آوردنـد و از گفتار و راهنمائیش بهره می بردنـد چنانکه دلها و اندیشه ها و عواطف عمومی به اختیار امام درآمـد و فضائل و ارزندگیهای امام همه مجالس را فرا میگرفت و همه جا سـخن از تجلیل و بزرگداشـتش بزبان می آمد.

حاشـیه نشـینان و دست نشانـدگان معـاویه همچـون عمرو عـاص و ولیـد بن عقبه و عتبه بن ابی سـفیان و مغیره بن شـعبه از این جریان به هراس افتادند و ترسـیدند که بسـرنوشتی شوم گرفتار آیند و کار از دسـتشان برود و تخت قدرت و حکومت بنی امیه واژگون شود، بدین جهت اجتماعی در دربار معاویه تشکیل دادند و به معاویه وجود خطر را گوشزد کردند و از توجه مردم به امام و تجلیل و بزرگداشت مردم نسبت بمقام او و اجتماع عموم بمحضرش سخن گفتند و اعلام

---

(۱)- المحاسن و الاضداد جاحظ، المحاسن و المساوی بیهقی، شرح ابن ابی الحدید، جمهره الخطب.

داشـتند که وجود امام در دمشق برای دولت بنی امیه خطری بزرگ است و بهمه گفتند که برای در هم شکسـتن قدرت معنوی امام بایستی در مجلسـی از او دعوت بعمل آورند و پدرش را بکشتن عثمان متهم سازند و او را از چشم مردم بیندازند و در این باره چنین گفتنـد «حسن، نام پـدرش را زنـده می کنـد و هر چه میگویـد مردم می پذیرنـد و فرمان میبرنـد و صـدای کفشـهای انبوهی که بسـراغش میرونـد بلنـد است و کم کم دارد بمقامی که سـزاوار آن نیست بالا میرود و در این باره خبرهای بدی بما میرسد».

(۱) معاویه گفت، میخواهید چه کار کنید؟

گفتند «بدنبالش بفرست تا بیاید و ما به او و پدرش

دشـنام دهیم و به عیبجوئی و سرزنشـش بپردازیم و بگوئیم پدرش عثمان را کشته است و این تهمت را به او ثابت کنیم و او هم جوابی ندارد که بما بدهد».

اما سستی رأی آنها بر معاویه پوشیده نبود و میدانست که آنها درست نمی اندیشند و بخوبی آگاه بود که امام در این مباحثه بر آنها پیروز میشود و بخواریشان میکشاند از این جهت به آنها گفت:

– من این رأی را نمی پذیرم و چنین کاری را نمی کنم

– ای امیر المؤمنین، ما میخواهیم این کار را انجام دهیم.

– وای بر شما این کار را نکنید، بخدا قسم هر وقت او به پیش من آمد مرا خفیف کرد و عیبهایم را آشکار ساخت.

– به هرحال بدنبالش بفرست.

– اگر بدنبالش بفرستم درباره او و شما با انصاف رفتار می کنم.

پسر عاص گفت، آیا میترسی باطل او بر حق ما غلبه کند و گفتارش بر سخن ما فزونی یابد؟

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۷۳

(۱) معاویه که پافشاری آنها را دیـد گفت، اگر بـدنبالش بفرسـتم میگویم هر چه میخواهد بشـما بگوید گفتند، باشد، بدنبالش بفرست تا بیاید.

بالاخره معاویه پیشنهادشان را پذیرفت ولی دستور داد که فقط در یک مسأله با امام بحث کنند و به آنها گفت:

«حالا که حرف من را گوش نمی کنیـد و میخواهیـد این کار را بکنید، حرف ناروا نزنید و بدانید که اینها از خاندان پیامبرند و کسـی نمیتوانـد عیبی به اینهـا بگیرد و ننگی بمقامشان بچسـباند، پس همان تهمتی را که ممکن است به او بزنیـد و بگوئیـد که پدرش عثمان را کشته و خلافت خلفای پیشین را قبول نداشته است».

پس بدنبال امام فرستاد، امام برخاست و جامه هایش را

پوشید و منظور معاویه را دانست و بهنگام خروج از خانه این دعا را زمزمه کرد:

«خدا یا از شر آنها بتو پناه میبرم و بیاری تو بخاکشان می افکنم و از تو در این مبارزه کمک میخواهم، پس بهر گونه و بهر گاه که میخواهی شر آنها را برطرف فرما، به نیرو و خواست تو ای مهربانترین مهربانان».

(۲) آنگاه به نزد معاویه رفت و مورد تجلیل و احترام فراوان قرار گرفت و معاویه گفت:

«ای ابا محمد، اینها بدنبال تو فرستادند و فرمان مرا نبردند».

امام به پوزش معاویه و نادرستی سخنش پاسخ داد و گفت:

«سبحان اللّه، خانه، خانه تست و اجازه آن در اختیار تو، بخدا قسم اگر تو سخن آنها را پذیرفته ای و به نیت درونیشان آگاهی، من شرم دارم که بتو ناسزا بگویم و اگر آنها نظرشان را بر تو تحمیل کرده اند، چه مرد ناتوانی هستی، نمیدانم کدامین را بپذیرم و کدام را نپذیرم، اگر میدانستم که این گروه چنین قصدی دارند،

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۷۴

منهم عده ای از بنی عبد المطلب را با خودم می آوردم ولی من هرگز از تو و آنها باکی ندارم، دوست من خداست و خدا دوست شایسته کارانست».

(۱) معاویه گفت: من هرگز نمیخواستم ترا به این مجلس بخوانم، ولی اینها نظرشان را بر من تحمیل کردند و من بین تو و آنها به انصاف رفتار خواهم کرد، اینها ترا دعوت کردند که ثابت کنند عثمان، به ستم کشته شد و پدرت او را کشت، تو سخن آنها را بشنو و به آن جواب بده و تنهائی تو در برابر آنها مانع آن نیست که همه سخنانت را بیان نداری.

وقتی که معاویه خاموش

شد، عمرو عاص سخن آغاز کرد و امیر المؤمنین را دشنام داد و او را متهم کرد که ابو بکر را دشنام داده و خلافتش را ناخوش دانسته و در خون عمر بن خطاب دست داشته و عثمان را بمظلومیت کشته است و بعد هر رفتار ناپسندی را به امیر المؤمنین (ع) نسبت داد و بعد روی به حسن (ع) کرد و گفت:

«شما پسران عبد المطلب، خدایتان حکومت نبخشیده، زیرا خلفا را کشتید و خونهای حرام خدائی را حلال شمردید و حرصی فراوان بحکومت ورزیدید و آنچه را که روا نبود انجام دادید.

و اما تو ای حسن، چنان گمان میبری که خلافت بتو میرسد در صورتی که تو عقل و مغزی نداری و می بینی که خداوند خرد را از تو گرفته و حتی احمقهای قریش ترا مسخره و استهزاء می کنند و این بر اثر بدکاریهای پدر تو است، ما تو را دعوت کردیم تا بتو و پدرت دشنام دهیم، پدرت را خداوند کشت و ما را از دستش آسوده کرد، تو هم اکنون در چنگال ما هستی که هر کار بخواهیم درباره ات می کنیم، اگر تو را بکشیم گناهی در نزد خدا نکرده ایم و مردم هم عیبی بما نمی گیرند. در این صورت آیا میتوانی جواب ما را بدهی و

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۷۵

گفتارمان را دروغ وانمود کنی؟ اگر جوابی برای ما داری بگوی وگرنه بدان که تو و پدرت هر دو ستمکارید.»

(۱) در این سخنان جز ناسزاگوئی و دشنام که از جان پلید عمرو عاص برخاست و نمودار دشمنی او با خاندان پیامبر بود چیزی دستگیر نمی شود و بعد ولید بن عقبه آن مرد تبهکار، روی به

امام کرد و چنین گفت:

«شما دائیهای عثمان بودید و عثمان برای شما فرزندی خوب بود و حق شما را شناخت و بهترین داماد شما بود که بزرگواریها درباره تان کرد ولی شما نخستین کسی بودید که به او رشک بردید و پدرت بدون هیچ عذر و دلیلی او را کشت، اکنون می بینید که چگونه خداوند از شما انتقام میگیرد و مقامتان را پائین می آورد، بخدا قسم بنی امیه نسبت به بنی هاشم بهتر از بنی هاشم نسبت به بنی امیه اند و معاویه برای تو از خودت خیرخواه تر است».

بعد خاموش شد و رشته کلام را به عتبه بن ابی سفیان سپرد و او هم پلیدی درونی و دشمنی همیشگی خود را نسبت به اهل-بیت نمایان کرد و چنین گفت:

«ای حسن، پدرت برای قریش بدترین مردمان بود، که خونشان را ریخت و پیوندهاشان را از هم گسست، شمشیر و زبانش هر دو دراز بود، زنده ها را می کشت و بمردگان بد می گفت و تو از کشندگان عثمانی و ما بخونخواهی او با تو می جنگیم، و اینکه بخلافت امید بسته ای نه حق داری که از زشتیش انتقاد کنی و نه در میراث بری آن بر دیگران برتری داری و شما بنی هاشم، کشندگان عثمانید و شایسته است که ما تو و برادرت را به این جرم بکشیم، پدرت را خدا کشت و از میان ما برد و از شرش راحت شدیم و بخدا قسم اگر تو را بکشیم هیچ گناهی بر ما نیست».

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۷۶

بعد مغیره بن شعبه، بسخن ایستاد و بناسزاگوئی امیر المؤمنین (ع) پرداخت و بعد گفت:

«بخدا قسم ما بر او در برابر خیانتی عیب

نمی گیریم، اما او عثمان را کشته است».

(۱) چون از سخن بازایستادند، امام به آنها رو کرد و بتفصیل بپاسخشان پرداخت و سیه کاریها و زشتخوئیهاشان را برشمرد و از فضائل پدرش امیر المؤمنین سخن گفت و نخست بمعاویه توجه نمود و فرمود:

«ای معاویه، اینها بمن ناسزا نمی گویند، این توئی که بمن دشنام میدهی، زیرا به فحش خوگرفته ای و ترا به بداندیشی و بدخوئی از دیرباز می شناسم و میدانم که علت دشمنی تو با ما عداوتی است که با رسول خدا داری. پس ای معاویه بشنو و شما هم ای گروه بشنوید ولی بدانید که من خیلی کمتر از آنچه می باید، درباره شما سخن میگویم. شما را بخدا ای گروه آیا آن کس که به او امروز دشنام دادید همان کس نیست که بسوی دو قبله نماز گزارد و تو ای معاویه به این دو قبله کافر بودی و آنها را نشانه گمراهی می شمردی و در برابر لات و عزی بضلالت سجده میبردی؟ و شما را بخدا آیا این پدرم نبود که دو بار در بیعت فتح و رضوان با پیامبر بیعت کرد و تو ای معاویه در یکی از این بیعت ها کافر بودی و در دیگری پیمان شکن؟ و شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که او نخستین کسی بود که ایمان آورد و تو ای معاویه با پدرت جزء گروه مؤلفه قلوبهم بودید که کفر خود را پنهان میداشتید و به اسلام تظاهر میکردید و بجمع آوری پول می پرداختید؟

(۲) شما را بخدا قسم میدهم، آیا نمی دانید که او در جنگ بدر پرچم پیامبر را بدوش می کشید و پرچم کفر در آن روز بدست معاویه و

زندگانی

پـدرش بود و در جنگ احـد و غزوه احزاب هم لوای ایمان بـدست علی (ع) و پرچم کفر بـدوش معاویه و پدرش بود تا اینکه خداوند بدست پدرم مسلمانان را پیروز و حجتش را آشکار ساخت و به دینش یاری داد و سخنش را بتصدیق آورد و در همه این پهنه هـای جنـگ، پیـامبر از علی (ع)، راضـی بود و بر تو و پـدرت خشم داشت. ترا بخـدا سوگنـد ای معـاویه، آیـا بیاد می آوری که روزی پدرت بر شتر سـرخی سوار بود و تو آن را می راندی و برادرت مهارش را می کشـید و پیامبر که شـما را دید فرمود: «خداوندا، سواره و راننده و مهارگیرنده را لعنت کن».

(۱) ای معاویه آیا آن شعر را از یاد برده ای که بهنگام اسلام آوردن پدرت سرودی و برایش فرستادی و گفتی:

ای صخر امروز اسلام میاور که ما را رسوا کنی پس از آنکه بستگان مادر بدر پاره پاره شدند

دائیم و عمویم و عموی مادرم که سومی آنها بودو حنظله نیکوکار که با مرگشان خواب از چشم ما ربودند

بکاری روی می آور که ما را وادار کنی در شهر مکه از زنان رقاصه جدا شویم

مرگ برای مـا بهتر از آنست که دشـمنان بگویندپسر حرب ترسـید و از بت عزی دست برداشت بخـدا قسم آنچه دربـاره شـما پوشیده داشتم بیشتر از آن است که گفتم، ای گروه شما را بخدا قسم آیا نمی دانید که علی (ع) در بین یاران پیامبر، لذایذ دنیا را بر خود حرام شـمرد و خداوند درباره اش این آیه را نازل کرد و فرمود «ای ایمان آورندگان، چیزهائی را که خداوند بر شما حلال ساخته بر خود حرام نکنید»

«۱»

و روزی پیامبر یاران بزرگش را بجنگ بنی قریظه فرستاد و چون آنها از دژهایشان سرازیر شدند، آن صحابه از ترس فرار

---

(۱)- سوره مائده آیه/ ۸۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۷۸

کردند و بعد علی (ع) را با پرچمی فرستاد و علی (ع) آنها را بپذیرش فرمان خدا و رسولش تسلیم کرد و در جنگ خیبر هم چنین پیروزی و رشادتی را از خود نشان داد.

(۱) ای معاویه، گمان میبرم که تو نمیدانی که من از سخن پیامبر درباره تو بخوبی آگاهم که وقتی میخواست نامه ای برای بنی خزیمه بفرستد و بدنبال تو فرستاد و تو نیامدی و پیامبر با صدای بلند ترا نفرین کرد که بمیری و زنده نمانی، ای گروه، شما را بخدا قسم، آیا نمیدانید که پیامبر در هفت نوبت به ابو سفیان لعنت فرستاد و شما هرگز نمیتوانید انکار کنید:

اول، روزی که پیامبر از مکه بسوی طائف رفت تا قبیله ثقیف را به اسلام دعوت کند و ابو سفیان سررسید و به پیغمبر ناسزا گفت و بنابخردی و دروغ متهمش ساخت و میخواست پیامبر را دستگیر کند و در آن روز خدا و پیامبرش به ابو سفیان لعنت فرستادند.

(۲) دوم، روزی که کاروان مشرکین قریش از شام می آمد و پیامبر میخواست آن کاروان را در برابر اموالی که از مسلمانان گرفته بودند توقیف کند ولی ابو سفیان، کاروان را از بیراهه بمکه برد و جنگ بدر را راه انداخت و پیغمبر او را لعنت کرد.

سوم، در جنگ احد، که پیامبر در بالای کوه بود و ابو سفیان در دامن کوه فریاد میزد زنده باد هبل و پیامبر و مسلمانان ده بار به او

لعنت فرستادند.

چهارم، در جنگ خندق (احزاب) که ابو سفیان دار و دسته های عرب و غطفان یهود را بر ضد پیغمبر بسیج کرده بود و رسول خدا در آن روز بر او لعنت فرستاد.

(۳) پنجم، روزی که ابو سفیان به همراه قریش راه را بر پیامبر بستند و نگذاشتند برای گذاردن حج بمسجد الحرام بیایند و در منی قربانی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۷۹

کنند و در حدیبیه پیامبر را از حرکت بازداشتند، پیامبر ابو سفیان را لعنت کرد و درباره آنها گفت رهبر مشرکین و پیروانش همگی ملعونند و کسی از آنها هرگز ایمان نمی آورد، به پیامبر گفتند آیا ممکن نیست حتی یک نفر از اینها مسلمان شود؟ فرمود، لعنت به پیروانشان نمی رسد ولی از زمامدارانشان هیچ کدام بسعادت و رستکاری نخواهند رسید.

ششم، روزی که بر شتر سرخ سوار بود.

(۱) هفتم، روزی که نسبت به پیامبر سوء قصد کردند و دوازده نفر که یکیشان ابو سفیان بود بر سر راه پیغمبر ایستادند تا شتر او را رم دهند و پیامبر را بزمین اندازند و پیغمبر آنها را لعنت کرد.

این جواب تو بود، ای معاویه».

(۲) امام با چنین سخنان صریحی، معاویه را از قصرش بقبرش انداخت و از تخت غرورش بزیر افکند و اندوهی سخت بجانش کشید و بعد متوجه عمرو عاص شد و فرمود:

«اما تو، ای پسر عاص، نسب تو بین چند نفر مشترک است، مادرت ترا بزناکاری زائید و پدرت معلوم نبود و چهار مرد ادعای پدری ترا داشتند بالاخره پست ترین و پلیدترینشان که عاص باشد به پدری تو برگزیده شد و همین پدرت بود که می گفت «من دشمن محمد بی دودمانم» و خداوند درباره اش آیه نازل کرد

و فرمود «دشمن تو خودش بی دودمان است».

و تو در همه معرکه های نبرد با پیامبر جنگیدی و پیامبر را در مکه هجو کردی و آزردی و هر نیرنگی که داشتی، بکار بردی و از همه بیشتر به رسول خدا دشمنی کردی و به تکذیبش پرداختی و بعد با گروهی با کشتی به حبشه رفتی تا جعفر بن أبی طالب و دیگر مسلمانان مهاجر را از نجاشی بگیری و بدژخیمان مکه بسپاری ولی در این سفر

بخطا رفتی و نومید بازگشتی و خدایت حسرت زده و زیانکار بازگردانید و دروغت را آشکار کرد. (۱) در آن سفر از رفیقت عماره بن ولید در مورد روابطی که با کنیز نجاشی داشت از روی حسد به نزد نجاشی بدگوئی کردی و خداوند تو و رفیقت را رسوا کرد و تو از دیرباز در جاهلیت و اسلام با بنی هاشم عداوت میورزی، تو خود میدانی و این گروه نیز آگهی دارند که هفتاد بیت شعر در هجو رسول خدا گفتی و پیامبر فرمود:

«خدایا من شعر نمیدانم و شاعری شایسته من نیست، خدایا در برابر هر حرف از این اشعارش هزار لعنت بر او بفرست» پس لعنتی که بشمار نمی آید بر تو فرستاده میشود و آنچه درباره عثمان گفتی، این تو بودی که آتش انقلاب را بر ضد او برافروختی و به فلسطین رفتی و چون خبر مرگش بتو رسید گفتی من ابو عبد اللهم که هر جراحتی را بیابم با انگشتم آن را می شکافم و بخون می آورم، بعد خود را در اختیار معاویه قرار دادی و دینت را بدنیایش فروختی پس ما نه ترا درباره دشمنیت سرزنش

میکنیم و نه درباره دوستیت مؤاخذه مینمائیم.

بخدا قسم تو نه عثمان را در زنده بودنش یاری کردی و نه از مرگش خشمگین شدی.

(۲) وای بر تو، ای پسر عاص، این تو نبودی که بهنگام رفتن بنزد نجاشی، بنی هاشم را به این اشعار هجو کردی و گفتی:

دخترم می گوید بکجا میروی و چرا مقصدت بر ما معلوم نیست

گفتم مرا واگذار که من مردی هستم که میخواهم درباره جعفر پیش نجاشی بروم

تا ناسزا بگویم در حضور او و به گروهی که با خودخواهی در نزدش جمع شده اند

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۸۱ منظورم، احمد پیغمبر آنهاست که میخواهم از او در پیش آنها بدگوئی کنم

من بسوی درباری با کوشش بمبارزه میروم هر چند آستانش از طلای سرخ باشد

من از بنی هاشم دست برنمی دارم و تا بتوانم در پنهان و آشکار با آنها میستیزم

اگر دشمنی هایم در این سفر پذیرفته شد که خوب وگرنه با نهایت سرسختی بازمیگردم اینهم جواب تو، آیا شنیدی؟!

(۱) امام در گفتارش از پستی ها و بدسرشتی های پسر عاص و دشمنی همیشگیش نسبت به اسلام و مسلمین سخن گفت و ثابت کرد که او خودش در قتل عثمان دست داشته و اکنون بطمع دنیا بمعاویه پیوسته است. بعد به ولید بن عقبه رو کرد و فرمود:

«اما تو، ای ولید، بخدا قسم ترا در دشمنی با علی (ع) سرزنش نمی کنم زیرا پدرم ترا بجرم شراب خواری، هشتاد تازیانه زد و پدرت را در برابر پیامبر خدا کشت، تو همان کسی هستی که خدا فاسقت نامید و علی (ع) را مؤمن گفت وقتی که تو به علی (ع) فخر میفروختی و میگفتی من از تو دلیرتر و زبان دارترم و پدرم فرمود خاموش باش که من مؤمنم و

تو فاسقی و خداوند در تأیید سخن پدرم این آیه را نازل کرد و فرمود «آیا آن کس که مؤمن است مانند کسی است که فاسق است؟ آنها هرگز برابر نیستند» «۱».

و آیه دیگر در این باره نازل کرد و فرمود «اگر فاسقی برای شما خبری آورد درباره آن بررسی کنید» «۲». وای بر تو، ای ولید،

---

(۱)- سوره سجده آیه ۱۸

(۲)- سوره حجرات آیه ۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۸۲

چگونه فراموش می کنی، (۱) آیا شعر آن شاعر را که درباره تو و پدرم سروده بود فراموش کردی که گفت:

هرگز مؤمنی که خدایش یاری کردبمانند فاسق خیانتکار نیست

بزودی ولید احضار میشود پس از مدت کمی و همچنین علی (ع) برای حساب آخرت به آشکاری

به علی (ع) بهشت پاداش داده میشودو ولید بپاداش کردارش خوار میشود.

ترا به قریش چه کار؟ تو مرد شکم گنده ای از اهل صفوریه ای و بخدا قسم که عمرت از پدرت بیشتر است یعنی سن تو از آنکه میگویند پدر تو است زیادتر است».

(۲) علت دشمنی سخت ولید با امیر المؤمنین آن بود که علی (ع) نمونه ایمان بود و ولید مجسمه کفر، معلوم است که تضاد بین ایمان و کفر، اختلافی ذاتی و نفرتی طبیعی است، علاوه بر این، امیر المؤمنین به ولید بجرم شراب خواری هشتاد تازیانه زده بود و بهمین جهت عداوتی شدید از علی (ع) در دل ولید خلجان داشت. امام پس از آنکه ولید را بخواری کشید روی به عتبه بن ابی سفیان کرد و به او چنین گفت:

«اما تو، ای عتبه، نه خردی داری که پاسخت گویم و نه فهمی داری که با تو گفتگو کنم، نه خیری نزد تو است که

به آن امید باشد، و نه شری داری که از آن پرهیز باید کرد، عقل تو و کنیزت به یک اندازه است، اگر علی (ع) را در برابر همگان دشنام دهی زیانی به او نمیرسد و اینکه مرا بکشتن ترسانیدی اگر خیلی دلیری چرا آن مرد لحیانی را که در بستر همسرت خوابیده بود نکشتی؟

آیا از شعر نصر بن حجاج شرم نمیداری که درباره ات گفت:

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۸۳ ای وای بر این مردان و این روزگارو ماجرائی که ابو سفیان را رسوا کرد

شنیدم که به عروس عتبه خیانت کرده است مرد پست فطرتی از قبیله لحیان.

(۱) در این صورت ناسزاگوئی تو چه ارزشی برای من دارد و چگونه از کسی میتوان ترسید که فاسق زنش را نتوانست بکشد؟ و چرا باید ترا بدشمنی علی (ع) سرزنش کنم که دائیت ولید را در جنگ بدر کشت و در قتل جدت عتبه با حمزه همکاری کرد و برادرت حنظله را هم از پای درآورد؟»

امام از نابخردی و حماقت و بی شرافتی ولید سخن گفت و خاطر نشان کرد که امر المؤمنین، سرهای برادر و دائی و جد او را در جنگ بدر درو کرده است و بهمین جهت ولید نسبت بحضرتش جسارت میورزد، بعد از این، امام به مغیره بن شعبه رو کرد و به او گفت:

(۲) «ترا چه میشود ای مغیره، تو شایستگی حضور و سخن گفتن در چنین جاهائی نداری، تو بمانند پشه ای هستی که چون میخواست از شاخه درخت خرما برخیزد به نخل گفت مواظب باش که میخواهم از رویت پرواز کنم، درخت خرما گفت، مگر من بودنت را احساس کردم که حالا از

پروازت با خبر شوم؟! بخدا از دشمنیت با ما خبری نداشتم که حالا از آگهی به آن تأسف یابم، ناسزاگوئیت برای ما ارزشی ندارد زیرا حد زناکاری هنوز بر تو باقی است زیرا عمر ترا حد نزد و فرمان خدا را درباره ات اجرا نکرد، و این تو بودی که از پیامبر پرسیدی آیا مردی به زنی که میخواهد با او ازدواج کند میتواند نگاه کند؟ پیامبر فرمود مانعی ندارد بشرطی که قصدش زنا نباشد و پیامبر بدین جهت این شرط را بیان فرمود که ترا زناکار میدانست.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۸۴

(۱) و اینکه بافتخار حکومتت بر ما فخر میفروشی باین آیه از قرآن باید توجه کنی که خداوند فرمود «چون بخواهیم مردم سرزمینی را نابود کنیم، تبهکاران را بر آنها میگماریم و آنها فسق میورزند و شایسته عذاب میشوند و آنگاه سرنگونشان میسازیم» «۱» در اینجا سخن امام با دشمنانش پایان پذیرفت و آنها را بزشتی کردار و پستی نسبشان آگاه کرد و پرده از چهره سیاهشان برداشت و مفاخرشان را واژگونه نشان داد و همه را در اندوه و شرمساری سختی فرو برد و چون خواست برخیزد و برود، عمرو عاص بدامان امام چسبید و بمعاویه گفت:

«ای امیر المؤمنین، تو شاهد بودی که حسن بمادرم نسبت زنا داد از تو میخواهم که او را حد بزنی».

معاویه با خشم فریاد زد:

«رهایش کن، خدا جزای خیرت ندهد».

(۲) بعد به اطرافیانش با نگاه سرزنش باری بعلت مخالفت و نافرمانیشان رو کرد و گفت:

«من بشما گفتم که توان جدل با او را ندارید و شما را از دشنام به او بازداشتم ولی سخنم را نپذیرفتید و اکنون خانه ام

را در برابرم تاریک کردید. از پیش من برخیزید و بروید و خداوند شما را بعلت بداندیشی تان خوار و رسوا کرد و چون رأی اندرزگوی مهربانی چون مرا نپذیرفتید بیچاره شدید، از خدا باید کمک خواست «۲»

(۳) ۴- معاویه روزی با اطرافیان رازدارش نشسته بود و آنها بیکدیگر فخر میفروختند و بهم می تاختند، معاویه خواست قدری بچانه های آنها بخندد و گفت اگر حسن بن علی و عبد اللّه بن عباس اینجا بودند در این نازشها و بالندگیها کوتاه می آمدید. زیاد بن سمیه گفت:

---

(۱)- سوره بنی اسرائیل آیه ۱۶

(۲)- ابن الحدید ۲/ ۱۰۱

«گمان نمی کنم چنین باشد، ای امیر المؤمنین، مگر مروان بن حکم با منطق بی نظیرش در میان ما نیست و مگر ما شایسته افتخار و سرافرازی نیستیم؟ فردا بدنبال آنها بفرست تا سخنان ما را بشنوند.

(۱) معاویه با وزیرش عمرو عاص مشورت کرد و گفت «تو چه میگوئی؟»

عمرو گفت «فردا بدنبالشان بفرست».

معاویه، پسرش یزید را بدنبال آنها فرستاد و وقتی که آمدند گفت:

«من داشتم در تجلیل و بلندپایگی شما سخن می گفتم و شب زنده داریهاتان را میستودم، مخصوصاً تو ای ابا محمد که فرزند پیامبر و سید جوانان اهل بهشتی».

امام و ابن عباس از معاویه تشکر کردند ولی پسر عاص بسخن آمد و گفت:

(۲) «ای حسن، ما با هم می گفتیم که بنی امیه در نبرد پایدارتر و در معرکه جنگ پرتوان تر و در پیمانها وفادارتر و در خوی و سرشت بزرگوارتر و در نژاد از بنی عبد المطلب والاترند» و بعد خاموش شد و مروان بسخن آمد و گفت «چرا چنین نباشد، ما با شما مبارزه کردیم و پیروز شدیم و در جنگ

بر شـما دست یـافتیم، اکنون اگر بخواهیم از شـما میگـذریم و اگر بخواهیم شـما را بچنگ میگیریم». مروان ساکت شـد و زیاد بسخن آمد و گفت:

«شایسته نیست که امتیازات ما را انکار کنند و خیر و برتری ما را نادیده انگارند، ما حمله وران میدان کارزاریم و چنین امتیازی را بر همه مردم در گذشته و حال بدست آورده ایم».

امام بر آنها بمانند شیری حمله برد و قدرت پوشالی شان را در هم کوفت و افتخاراتشان را بفضیحت کشید و فرمود «اگر کسی در

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۸۶

مباحثه خاموش مانـد، خاموشـیش دلیل ناتوانیش نیست ولی آن کس که بـدروغ سـخن بگوید و بخواهد باطل را بصورت حق جلوه دهد، خیانتکار است، آنگاه به عمرو عاص توجه کرد و فرمود:

(۱) «ای عمرو، بـدروغ افتخـار میورزی و در خیانت گسـتاخی میکنی، من از تبهکاریهایت همیشه آگاه بودم و برخی از آنها را برمی شمرده و از برخی دیگر چشم می پوشیده ام زیرا ترا در گمراهی فرو رفته میدانم.

این تـوئی که میخواهی دربـاره مـا سـخن بزشـتی برانی؟ دربـاره مـا که چراغهـای روشن در تاریکسـتان جهـالتیم، و پرچمهـای راهنمـائی و سواران دلاـور و حمله وری که دشـمنان را بمرگ میکشـانیم و در دامـان جنـگ پرورش یافته ایم و برای دوسـتان همچون نوبهـاران خرمیم، مـا معاون نبوت و فراگیرنـده دانش آسـمانی هستیم و شـما گمان میبریـد که نژادتان از ما نیرومنـدتر است ولی در نـبرد بـدر ضـرب شـست مـا را خوردیـد، در آن روز که دلاـوران بزمین طپیدنـد و همـاوردان بسـختی افتادنـد و شیرمردان از پای درآمدنـد و مرگ معرکه دار میدان شد و بر پاشـنه اش چرخید و دندان نشان داد و آتش جنگ زبانه کشـید، در چنان

هنگامه ای بود که مردانتان را کشتیم و پیامبر بر فرزنـدانتان منت گـذاشت و در آن روز بجان خودم که شـما هرگز از بنی عبد المطلب برتر و والاتر نبودید».

(۲) سپس امام روی بمروان کرد و گفت:

«ترا چه میشود ای مروان؟ تو حق نداری که در قریش زیاده گوئی و افتخار کنی، تو مردی رهاشده ای و پدرت طردشده پیامبر است، و تـو هر روز از پستی بـه بـدی میگرائی و در ایـن هر دو گرفتـاری، آیـا فرامـوش کردی آن روز را کـه دست بسته ترا بحضور امیر المؤمنین (ع) آوردند و با چشم خود شیری را دیدی که از چنگالش

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۸۷

خون میچکد و دندانهایش را بهم میفشارد و مفهوم این شعر را بمعاینه می دیدی:

شیری که چون شیران فریادش را بشنوندسراسیمه فرار کنند و پشکل بیندازند.

(۱) ولی امیر المؤمنین (ع) ترا بخشـید و از خفقـان مرگ رهـا شـدی و نفس تنگت که نمی گـذاشت آب دهـانت را فرو دهی بازشـد و بحال آمـدی اما بجای آنکه از ما سپاسـی بگزاری بدگوئی ما پرداختی و جسارت ورزیدی در صورتی که میدانی ما هرگز ننگی بر دامانمان ننشسته و خواری و خسران بسراغمان نیامده است.

سپس امام (ع) روی به زیاد کرد و گفت:

«ترا ای زیاد به قریش چه کار؟ کسی برای تو نسب درستی و شاخه برومندی و پیشینه استواری و رویشگاه کریمی نمی شناسد، بلکه مادرت زنی روسپی بود که مردهای قریش و بدکاران عرب با او رابطه داشتند و وقتی که بدنیا آمدی پدرت معلوم نبود تا اینکه این مرد (معاویه) پس از مرگ پدرش ترا به برادری گرفت، در این صورت به چه چیزی افتخار می کنی؟

ترا همان رسوائی مادرت بس است و در افتخار ما همین کافی است که جد ما رسول خداست و پدرم علی بن أبی طالب (ع) پیشوای مسلمانانست که هرگز بجاهلیت بازنگشت و عموهایم یکی حمزه سید الشهداء و دیگری جعفر طیار است و من و برادرم هر دو پیشوای جوانان اهل بهشتیم».

(۲) و پس از آنکه امام دهان دشمنانش را با سنگ برهان در هم شکست به ابن عباس گفت:

«پسر عمویم، اینها مرغهای ناتوانی هستند که میتوان با مجادله پرهایشان را در هم شکست».

چون ابن عباس خواست سخن بگوید، معاویه از قدرت بیان

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۸۸

او ترسید و سوگندش داد که خاموش بماند و عبد اللّه ناچار ساکت شد و به همراه امام از پیش معاویه بیرون آمد.

(۱) معاویه به اطرافیانش به تمسخر گفت:

«عمرو با او سخن گفت ولی نتوانست حجت او را باطل کند و مروان بزبان آمد و نتوانست بر او چیره شود» و بعد رو به زیاد کرد و به مداخله او اعتراض نمود و گفت:

«تو چرا با او بحث کردی؟ مگر نمی دانی که در برابر او بمانند کلاغی در چنگال بازی؟»

عمرو عاص به معاویه گفت:

«تو چرا برای کمک ما به او حمله نکردی؟».

(۲) معاویه گفت «آن وقت در نادانی شما شریک میشدم، آیا من میتوانستم با مردی بتفاخر پردازم که جدش رسول خدا، پیشوای گذشتگان و آیندگانست و مادرش فاطمه (ع) پیشوای زنان جهانست؟»

و بعد به عمرو عاص رو کرد و گفت:

اگر این سخنان را مردم شام بشنوند رسوائی بزرگی برپا میشود.

عمرو عاص گفت:

«حسن بتو کاری نداشت ولی مروان و زیاد را مثل سنگ آسیا در هم کوفت و بینی

آنها را مثل بوزینگان سوراخ کرد».

زیاد در تأیید سخنان پسر عاص در مخالفت امام گفت:

«بخدا قسم، هر چه دلش خواست کرد، معاویه هم همیشه میخواهد ما را بهم بیندازد، بخدا قسم در هر مجلسی که حسن و ابن عباس بودند، معاویه طرف آنها را گرفت».

(۳) ابن عباس که به خلوت رسید بین چشمهای امام را بوسید و از پاسخهای محکم امام در جواب آن فرومایگان شگفتیها کرد و گفت:

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۸۹

«فدایت شوم، ای پسر عمو که همیشه بمانند دریائی موج میزنی و بدشمن چنان حمله میکنی که دل من را از این سرکشان یاغی شفا می بخشی».

(۱) ۵- امام چند روزی از دمشق بیرون رفت و پس از بازگشت به نزد معاویه آمد و عبد اللّه زبیر در حضور معاویه بود، معاویه به استقبال امام برخاست و امام را به احترام نشانید و گفت:

«ای ابا محمد، گمان می کنم که از رنج سفر خسته شده اید بهتر است بمنزل بروید و استراحت کنید». بعد عبد اللّه زبیر را تحریک کرد و گفت:

«بهتر است که بر حسن تفاخرورزی، چون پدرت از یاران نزدیک پیغمبر و پسر عموی تو است و در اسلام امتیازات و بهره های بزرگی دارد».

پسر زبیر فریب معاویه را خورد و آماده شد تا بر امام بتازد و بر حضرتش فخر بفروشد و بمعاویه گفت «من میدانم و او»

عبد اللّه بخانه رفت و شب را تا سپیده دم بیدار ماند و به اندیشه فرو رفت که چه گناهی برای امام بتراشد؟ صبح که شد با شتاب پیش معاویه رفت تا به امام حمله برد و بمقامش تجاوز کند و خشنودی معاویه را بدست آورد، امام

وارد شد و معاویه به احترامش برخاست و با تجلیلش نشانید و چون مجلس آرام گرفت پسر زبیر بسخن آمد و گفت «اگر در جنگ سستی نمیورزیدی و در مبارزه پیشی می گرفتی، خلافت بمعاویه نمیرسید و امروز ناچار نمی شدی که بیابانها را درنوردی و از صحراها بگذری تا بدرگاهش راه یابی و از او کمک بخواهی.

(۲) اگر تسلیم معاویه نمی شدی امروز آزاد بودی و تو پسر علی (ع) هستی که در مبارزه سخت کوش و نیرومند بود و من نمیدانم چرا چنین کردی، آیا اراده ات سست بود یا سرشتی ناتوان

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۹۰

داشتی؟ گمان میبرم یکی از این دو عیب در تو وجود داشت، بخدا قسم اگر نیروئی که تو در اختیار داشتی در دسترس من میبود، میفهمیدی که من پسر زبیرم و از دلاوران شکست نمیخورم و نباید شکست بخورم زیرا مادربزرگم صفیه دختر عبد المطلب است و پدرم زبیر که از یاران نزدیک پیامبر و تواناترین مردمان و بزرگوارترینشان از حیث نژاد و حسب در جاهلیت و فرمانبردارترین صحابی رسول در اسلام است».

(۱) امام به یاوه گوییهای پسر زبیر و بهتانهای ناروایش پاسخ داد و چنین فرمود:

«بخدا قسم اگر بنی امیه مرا در سخن گفتن ناتوان نمی شمردند، برای پست شمردن تو زبان از گفتار بازمیداشتم ولی اکنون برایت آشکار می کنم که من نابخرد و بی زبان نیستم.

آیا تو بر من عیب میگیری و بر من فخر میفروشی؟ جدت در جاهلیت خانواده و معروفیتی نداشت تا اینکه با جده ام صفیه دختر عبد المطلب ازدواج کرد و در میان عرب سرافراز شد و بشرف او افتخار ورزید.

پس چگونه فخر میکنی بر کسی که دانه درشت و گرانبهای

گردن بند است و پیشوای اشراف و گرامیترین مردم روی زمین؟

(۲) این مائیم که شرفی پرنفوذ و کرامتی چیره و پیروز داریم، گمان میبری که من تسلیم معاویه شدم، چگونه چنین کاری ممکن است، وای بر تو، من پسر دلاورترین مردان عربم و در دامان فاطمه (ع) چشم گشوده ام که پیشوای زنان جهان و بهترین کنیزان خداست، وای بر تو من این کار را از روی ترس و ناتوانی انجام ندادم، علت آن بود که طرفدارانی چون تو داشتم که به بیهوده طرفدار من بودند و بدروغ ادعای دوستی میکردند و من به آنها

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۹۱

اعتمادی نداشتم چون شما خاندانی فریبکارید و چرا چنین نباشد که پدرت با امیر المؤمنین (ع) بیعت کرد و بزودی پیمانش را شکست و بجاهلیت بازگشت و علی (ع) را که پاره پیکر پیامبر بود فریب داد و مردم را گمراه کرد و چون در معرکه جنگ با یورش پیشتازان لشکر روبرو شد و دندان تیز جنگاوران پیکرش را در هم فشرد، جانش را بیجهت از دست داد و بدون هیچ یاوری بخاک افتاد و تو به اسیری گرفتار آمدی، خسته و مجروح و کوفته، پایمال سم ستوران و ناتوان از یورش سواران، و چون مالک اشتر ترا بحضور امام آورد، آب دهانت خشکیده بود و بر پاشنه می چرخیدی همچون سگی که از شیران هراسیده و فراری باشد.

(۱) وای بر تو، این مائیم که روشنی بخش جهانیم و امت مسلمان بما فخر میکند و کلیدهای اراده و ایمان بدست ماست، اکنون تو بما حمله می کنی؟ همین تو که زنان را میفریبی میخواهی بر فرزندان پیامبران فخر بفروشی؟ سخنان ما

را که مردم همیشه می پذیرند تو و پدرت رد می کنید.

مردم گروهی به اشتیاق و برخی بناخوشی دین جدم را پذیرفتند و بعد که با امیر المؤمنین (ع) بیعت کردند طلحه و زبیر از بین آنها پیمان را شکستند و همسر پیغمبر را فریب دادند و بجنگ با پدرم برخاستند و کشته شدند و ترا باسارت بحضور علی (ع) آوردند و او از گناهت درگذشت و خویشاوندیت را رعایت کرد و ترا نکشت و بخشید، بنابراین، تو آزادشده پدر منی و من آقای تو و پدرت هستم، اکنون سنگینی گناهت را احساس کن».

(۲) پسر زبیر، بشدت شرمسار شد و از بی پروائیش پشیمان گشت و بحضور امام آمد و با التماس و نرمی درخواست بخشش و رضایت کرد و اعلام داشت که معاویه او را فریب داده و در این مورد گفت: «ای ابا محمد، معذرت

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۹۲

میخواهم، این مرد (معاویه) مرا بجدال تو برانگیخت، حال مرا بر نادانیم ببخش چون شما از خاندانی هستید که گذشت و بردباری بسرشت شما آمیخته است» (۱) امام بمعاویه روکرد و فرمود:

«می بینی که از پاسخگوئی هیچ کس بازنمی مانم، وای بر تو آیا میدانی که من از کدام درخت باروری جوانه زده ام، دست از این کارها بردار وگرنه داغی بر چهره ات بزنم که همه رهروان شهرها و سرزمین ها از آن سخن بگویند».

ابن زبیر گفت «معاویه شایسته چنین پاداشی است».

معاویه به پسر زبیر رو کرد و گفت:

«چه خوب شد که حسن (ع) دلم را که از تو دردها داشت شفا بخشید و تیر را بکشتن گاهت انداخت و تو همچون کلاغی در چنگال باز گرفتار شدی که هر طور میخواست با

تو بازی کرد و دیگر نمیتوانی به هیچ کس تفاخر ورزی» «۱»

(۲) ۶- از دیگر مناظرات ارزنده امام و مشاجراتی که موقعیت دشمنانش را در هم شکست داستانی است که روزی امام به پیش معاویه آمد و دربان بسرعت حضور امام را بمعاویه اعلام کرد، معاویه به اطرافیانش گفت:

«اگر بیاید بازهم وضع ما را تباه خواهد ساخت».

مروان گفت «بگذار بیاید تا از او چیزی بپرسم که هرگز نتواند به آن جواب بدهد».

معاویه او را از این کار بازداشت و گفت:

«چنین کاری را مکن، زیرا سخن گفتن به اینها الهام میشود».

امام وارد شد و معاویه به احترامش برخاست و به او تهنیت گفت ولی مروان با مسخره به امام گفت:

---

(۱)- محاسن و مساوی بیهقی ۱/ ۵۸ و محاسن و اضداد جاحظ ۹۲

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۹۳

«پیری خیلی زود موهای سبیلت را سفید کرده و میگویند این نشانه احمقی است!!».

(۱) امام در پاسخش فرمود:

«این طور که میگویند نیست ولی ما بنی هاشم دهانی خوشبو داریم که چون نفسها زیاد به آن میرسد موهای اطراف دهانمان سفید میشود ولی شما بنی امیه دهانی بدبو دارید و زنانتان از دهان شما روی میگردانند و بناگوشتان را می بوسند و در نتیجه موهای آن قسمت از چهره تان سفید میشود».

معاویه خشمگین شد و بیارانش فریاد زد و گفت:

«بشما گفتم با او بحث نکنید، حالا دیدید که روزگارتان را سیاه و حالتان را تباه کرد؟»

(۲) امام از مجلس برخاست و آنها را در اندوهی بزرگ فرو برد و در حال خروج این اشعار را میخواند:

تجربه کردم در این روزگار پنجاه سال و پنج سال و لب از سخن فرو بستم

من در این دنیا بهره ای

نبردم و برای رسیدن بهوس هرگز نکوشیدم

آرزوهای دنیا همگی به پیش می آیندو من یقین دارم که در گرو مرگی شتابانم «۱».

(۳) ۷- امام در مجلس معاویه از شایستگی و برتری عظیم و امتیاز خانوادگیش سخن میراند و می گفت:

«قریش همگان میدانند که من عزیز و بزرگوارم و هرگز بناتوانی نگرائیده ام و به تیرگی نیفتاده ام که شناختی روشن و پدری بزرگوار دارم».

پسر عاص از این سخن ناراحت شد و روی به امام کرد و گفت:

---

(۱)- المحاسن و المساوی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۹۴

(۱) «قریش میداند که تو در این خاندان از همه کم عقل تر و نادان تری و خوبیهای ناپسندی داری که یکی از آنها کافی است که ترا بخواری کشاند و همچون سپیدی چشم بر سیاهیش چیرگی یابد، بخدا قسم اگر دست از این کارها برنداری جامه ای همچون پوست شتر بر خود میکشم و از خلال آن سنگهای گداخته ای بسویت پرتاب میکنم آنچنان که دیگر برای تو کالائی از مفاخرت باقی نماند.

مدتهاست که بسختی بر ما می تازی و ما را بدشواری می اندازی تا اجتماع را پراکنده سازی و فتنه ها برانگیزی ولی خداوند بر رسوائیت می افزاید!!»

امام بجسارت پسر عاص چنین پاسخ داد:

«اما بخدا قسم اگر نسب خودت را بیاد آوری و برأی ناصوابت عمل کنی هرگز بمقصدی نیکو نمی رسی و به عزت و پیروزی دست نمی یابی، بخدا قسم اگر معاویه سخن مرا بپذیرد، ترا دشمن فریبکار خود می شمارد زیرا روزگار درازی است که بخل میورزی و کینه خود را پنهان میداری و طمع به آرزوی بلندی می بندی که شاخه تو شایستگی چنان برگ و باری ندارد و چراگاه وجودت چنان سبزی و خرمی را سزاوار نیست.

اما بخدا قسم، خیلی نزدیک

است که در بین دنـدانهای تیز شـیران قریش جا بگیری، آنها که دلاورانی نیرومنـد و سوارانی توانایند و ترا همچون دانه ای در آسیاب خورد می کنند و چون با تو رویاروی شوند فریبکاریت سودی نمی بخشد «۱»».

(۲) پسـر عـاص همیشه بـدنبال فرصتی بود تـا از خانـدان پیامبر انتقام بگیرد و دشـمنیش را آشـکار سازد و این عـداوت و کینه توزی نشانه پلیدی ذات و ناپاکی درونش بود چنانکه روزی امام را در

---

(۱)- المحاسن و المساوی ۱/ ۶۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۹۵

حال طواف دید و بجانبش شتافت و خبث ذاتش را نمایان کرد و گفت:

«ای حسن، گمان میبری که دین بوجود تو و پـدرت برپاست در صورتی که دیدی خداوند، دینش را بدست معاویه برپا کرد و بهمت او این دین را که در حال کجی بود راست گردانیـد و پس از سـستی و پنهانی آشـکارش ساخت. آیا خداوند از کشـتن عثمان راضـی بود و آیا شایسـته است که تو امروز خانه اش را طواف کنی مثل شتری که دور آسیاب میچرخد؟ تو اکنون جامه ای بسـیار سپید پوشیده ای ولی دامانت بخون عثمان رنگین است، بخدا اگر از ترس پراکندگی مردم و دشواری کار امت نبود، معاویه ترا هم بسرنوشت پدرت گرفتار می ساخت».

(۱) امام تیرهای سخنش را بسوی پسر عاص پرتاب کرد و چنین فرمود:

«آگاه باش که جهنمیان نشانه هائی دارند که با آن شـناخته میشوند و آن نشانه ها دشـمنی با دوسـتان خدا و دوستی با دشمنان اوست، بخـدا قسم که خودت میـدانی، پـدر من هرگز در کاری شک نکرد و یک چشم بر هم زدن درباره خدا تردید نفرمود، بخدا سوگند ای پسر عاص اگر از تبهکاریت بازنایستی چنان داغ سیاهی

بچهره ات بکوبم که تـا زنـده ای شـرمنده باشـی، بـترس از اینکه بـا من در افـتی چون خودت میـدانی که من مردی کم خرد و سست اندیش نیسـتم و چنان ناتوان نیسـتم تا کسی بخواهد دندان در من فرو برد، من در خاندان قریش بمانند گوهر درخشانی در میانه گردن بندم، همه مرا و پدرم و نسب پاکم را می شناسـند و این توئی که چندین نفر ادعای پدریت را کردند و بالاخره فرومایه ترین نفرین شده ها، ترا بخود منسوب داشت پس با چنین پلیدی با من بمبارزه برمی خیزی، بر حذر

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۹۶

باش که ما خاندان پاک پیامبریم که خداوند پلیدی را از ما دور داشته و پاکیزه مان ساخته است «۱».

(۱) ۸- از دیگر وقایعی که در دمشق برای امام روی داد، آنکه امام روزی بر معاویه وارد شـد و معاویه به احترام امام برخاسـت و به احترامش نشانید، مروان از این جریان بخشم آمد و کینه اش بروز کرد و گفت:

«ای حسن، اگر شـکیبائی معاویه که میراث پدران بزرگوار اوست نمی بود، تو هرگز چنین موقعیتی نداشتی و ترا می کشت که شایسـته کشـتنی تو گروهی را برای جنگ بسـیج کردی ولی چون قدرت ما را دریافتی و دانستی که توانائی جنگ با سواران و لشـکریان شـام و بزرگـان بنی امیه را نـداری ناچار تسـلیم شـدی و بیعت کردی و امان خواستی و بخـدا اگر چنین نمی کردی، خونت را میریختم و حق شمشیرم را در کشتن یک سرکش ادا می کردم پس شکر خدا را که ترا بقدرت معاویه گرفتار کرد و او با بردباریش ترا بخشید و اکنون می بینی که چگونه با تو رفتار می کند».

(۲) امام سخن مروان را چنین پاسخ

داد:

«وای بر تو، ای مروان، تو همیشه در میدانهای جنگ و بهنگام رویاروئی با دشمن، ریسمان خواری و ننگ بگردن داشتی، زنان بر تو بگریند، این مائیم که برهانهای روشن را به همراه داریم و اگر سپاسگزار باشید ما بر شما نعمت هدایت را فرو باریدیم، ما شما را به نجات میخوانیم و شما ما را به آتش دعوت می کنید و چقدر این دو مقام از یکدیگر دور است، تو به بنی امیه افتخار میکنی و می پنداری که آنها در جنگ پایدارند و همچون شیر، دلاورند، مادرت به عزایت بنشیند، مگر نمیدانی که تبار عبد المطلب پهلوانان بزرگوار و یاران

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۱۰، المحاسن و المساوی

و نگهبانان و بزرگمردانند؟ (۱) بخدا قسم که تو آنها را و هر کسی که از این خاندانند دیده ای که هرگز سختی ها و خطرها بهراسشان نینداخته و از میدان دلیران نگریخته اند و آنان همچون شیران خشمگین و حمله ورند و این تو بودی که از میدانشان گریختی و ترا به اسارت گرفتند و به همراه خویشانت بخواری و ننگ افتادی، گمان میبری که میتوانی خون مرا بریزی؟ اگر خیلی دلاوری چرا نتوانستی خون آن کس را که بر عثمان حمله برد بریزی؟ که عثمان را همچون شتری ذبح کرد و تو آن وقت همچون گوسفندان نفیر میکشیدی و مثل زنان فرومایه آه و ناله سر میدادی، چرا از او دفاع نکردی و تیری بجانب قاتلش پرتاب نکردی، بلکه بندهایت میلرزید و چشمانت را از شدت وحشت فرو می بستی و از ترس جانت از من پناه می خواستی چون بنده ای که بدامان آقایش درآویزد و من

ترا از مرگ رهانیدم و اکنون معاویه را بقتل من برمی انگیزی و اگر آن روز معاویه با تو بود او هم با عثمان کشته می شد، حالاـ هم تو و معاویه کمتر و ناتوان تر از آنید که بتوانید بمن گستاخی کنید و اکنون گمان میبری که من بر بردباری معاویه زنده مانده ام، بخدا قسم که معاویه خودش را بهتر از هر کس می شناسد و از اینکه حکومت را به او واگذارده ایم سپاسگزارتر است و اکنون وجود تو همچون خاری در چشمش خلیده که نمیتواند دیده بر هم نهد و اگر بخواهم میتوانم سپاهی بر اهل شام برانگیزم که جهان بر او تنگ شود و از حمله سواران بستوه آید و در آن وقت فرار کردن و نیرنگ و پرگوئی ترا سودی نخواهد بخشید و ما کسی نیستیم که پدران بزرگوار و فرزندان نیکو- کارمان ناشناخته باشند، حال اگر راست میگوئی آزادی».

(۲) پسر عاص با مسخره به مروان گفت:

آیا او دروغ میگوید و تو راست میگوئی؟ و آن وقت این شعر را خواند:

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۹۸ وقتی که شتر را داغ میکنند تیز میدهدولی وقتی که آهن در آتش است بی صداست .

و گفت ای مروان نتیجه کارت را بچش.

(۱) معاویه به مروان فریاد زد و گفت:

«من گفتم که به این مرد گستاخی مکن و تو نپذیرفتی و بچنین خواری و تحقیری گرفتار شدی، آخر تو مانند او نیستی و پدرت بمقام پدر او نمی رسد، تو پسر مردی رانده شده و دور افتاده ای اما پدر او پیامبر بزرگوار خداست، و چه بسا کسانی که با پای خود به قبرستان میروند و گور خود را می کنند».

رگهای گردن مروان

از شدت خشم باد کرد و بمعاویه روی آورد و گفت:

«از غیر تخمه ات سنگ بپران و از خاندانت حجت بیاور».

و بعد به پسر عاص رو کرد و گفت:

«از آن روز که پدرش علی (ع) بر تو حمله کرد و تو عورتت را برای نجات برهنه کردی از او میترسی».

و بعد با شرمساری و ذلت برخاست و معاویه گفت:

«به نزدیک دریا مرو که غرق میشوی و از همسایگی کوه بترس که ترا در هم می شکند» «۱».

(۲) ۹- روزی دیگر امام به نزد معاویه رفت و مجلس معاویه از اطرافیانش پر بود و امام از جای او پائین تر نشست. معاویه از هر در سخن می راند و بعد گفت: از عایشه عجب دارم که مرا شایسته خلافت نمی داند و میگوید من بناحق به این مقام رسیده ام، او را چه میشود خدایش بیامرزد، در صورتی که پدر این مرد (امام حسن، ع) با من در امر خلافت بجنگ پرداخت و خدا او را از بین برد.

---

(۱)- المحاسن و المساوی ۱/ ۶۳- ۶۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۳۹۹

امام فرمود: آیا از این کار خیلی تعجب میکنی؟

- بلی به بخدا.

- میخواهی از این عجیب تر برایت بگویم؟

- بگو، کدام است:

- اینکه من در چنین جائی بنشینم!

معاویه خندید و به عادت همیشگی به نیرنگ افتاد و گفت:

- پسر برادرم شنیده ام قرضی بعهده داری، مبلغ آن چقدر است؟

- صد هزار دینار.

سیصـد هزار دینـار تقـدیم میـدارم، صـد هزار برای وام، صـد هزار برای خانـدانت و صـد هزار دینار دیگر مخصوص خودت با نهایت اکرام این جایزه را بپذیر.

(۱) امام از نزد معاویه بیرون آمد و یزید که در مجلس حضور داشت از احترام معاویه نسبت به

آن حضرت ناراحت شد و گفت:

«ای پدر، من مثل تو کسی را ندیده ام که حسن (ع) با تو چنین رفتار کند و تو در برابر به او سیصد هزار دینار بدهی». معاویه گفت: این حق از خود آنهاست تو هم باید نسبت به آنها چنین کنی» «۱».

و در اینجا معاویه بصراحت اقرار کرد که حق خلافت اسلامی با خاندان پیامبر است و او چنین حقی را از آنها غصب کرده است.

(۲) اینها مشروح برخی مناظرات امام با دشمنانش بود که اکثر آنها را بیهقی و جاحظ نقل کرده اند و دیگر مورخین نیز آنها را در کتب خود آورده اند و امام با چنین سخنانی معاویه و پیروانش را رسوا کرد و عار و عیارشان را پدیدار کرد و فرومایگی و پستی بنی امیه را برای مردم شام بیان فرمود و بحق چنین سخنانی، بنوبه خود

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۴

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۰۰

انقلابی بر ضد حکومت معاویه بود که موقعیتش را در هم شکست و او را از پایگاه خلافت غاصبانه اش بگور بدنامی سرنگون ساخت.

(۱) بعضی از پژوهشگران در صحت این گفتگوها تردید کرده و آنها را ساختگی دانسته اند زیرا چنین گفتاری را از امام بعید میدانند و میگویند هرگز سخن ناروائی از امام شنیده نشده است و فقط سخن امام را خطاب بمروان نقل می کنند که به او فرمود (پیشینه ای از تو در نزد من است که اگر بگویم بینی تو بخاک مالیده میشود» بنابراین چگونه میتوان باور داشت که امام چنان سخنان درشتی بدشمنانش گفته باشد؟

ولی چنین اظهار نظر درست نیست زیرا دشمن های امام کلمات جسارت آمیزی نسبت بحضرتش بزبان می آوردند و گفتاری

زشت و ناروا بیان می داشتند و امام هم ناچار به آنها پاسخ می گفت ولی هرگز به آنها دروغ نمی بست و بمانند آنها بناروائی سخن نمی گفت.

بهر حال معاویه با آنکه از جانب امام تحقیر و خوار می شد باز رعایت شخصیت امام را میکرد و بشدت از شکوه و موقعیت حضرتش می ترسید و محبوبیت امام را در نزد مردم لمس و احساس میکرد و میدید که همگان حضرتش را محترم می شمارند و حتی در برابر او از فضیلت و عظمت آن جناب سخن میگویند، (۲) چنانکه راویان میگویند معاویه روزی در مجلس خود گفت:

«بمن بگوئید چه کسی از لحاظ پدر و مادر و عمو و عمه و دائی و خاله و جد و جده از دیگران والاتر است؟» و منظورش این بود که از میزان علاقه و ارادت مردم نسبت به امام آگاه شود، در این وقت مالك بن عجلان از جای برخاست و اشاره به حسن (ع) کرد و گفت این مرد است که پدرش بهترین مردم یعنی علی بن- أبی طالب (ع) است و مادرش فاطمه دختر پیامبر خداست و عمویش

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۰۱

جعفر است که در بهشت پرواز می کند و عمه اش ام هانی دختر أبی طالب است و دائیش قاسم پسر پیغمبر و خاله اش زینب دختر رسول خداست و جدش پیامبر خدا و جده اش خدیجه دختر خویلد است.

(۱) معاویه خاموش ماند و سخنی نگفت و چون امام بیرون آمد، عمرو عاص با ناراحتی روی بمالك کرد و گفت:

«دوستی بنی هاشم موجب شد که بناحق سخن بزبان آوری؟»

مالك در جواب پسر عاص گفت:

«من بحق سخن گفتم و هر کس که برای خشنودی مخلوق خدا

معصیت خدا را کند در دنیا به آرزوهایش نمی رسد و در آخرت بشقاوت می افتد، بنی هاشم درختهائی بارور و خرمند و از دروغ و ناپاکی برکنارند» و بعد بمعاویه رو کرد و گفت آیا چنین نیست؟

معاویه هم چاره ای جز تصدیق نداشت «۱».

معاویه از امام می ترسید و از شورش و قیام او هراسی سخت بدل داشت، زیرا نبرد سهمگین صفین همیشه در برابر چشمانش شکل میگرفت و بوحشت می افتاد و میترسید که مبادا چنین معرکه ای دوباره در برابرش پدید آید و بهمین جهت مراعات حال امام را میکرد و به احترامش میکوشید.

(۲) چنانکه مورخین آورده اند، روزی عمرو پسر عثمان خلیفه مقتول و اسامه پسر زید غلام پیامبر درباره زمینی به نزد معاویه شکایت بردند.

پسر عثمان به اسامه گفت مثل اینکه مرا نمی شناسی؟ اسامه هم جواب او را داد و بین آنها مشاجره ای درگرفت، اسامه او را بیاری بنی هاشم تهدید کرد و برخاست و در کنار امام حسن (ع)

---

(۱)- المحاسن و المساوی ۱/ ۶۲

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۰۲

نشست و بنی هاشم به او پیوستند و بنی امیه که این وضع را دیدند آنها هم در کنار پسر عثمان قرار گرفتند، معاویه ترسید که آتش فتنه زبانه کشد و برای رفع اختلاف گفت:

«شتاب نکنید، من خودم دیدم که پیامبر خدا این زمین را به اسامه بخشید».

(۱) و به این ترتیب بنفع اسامه رأی داد و او را بر پسر عثمان حاکم ساخت وقتی که امام بیرون آمد بنی امیه بمعاویه هجوم بردند و او را سرزنش کردند و گفتند عجب بین ما حکم دادی.

معاویه در پاسخ آنها از ترس و اضطراب پنهانی خود پرده برداشت و گفت:

«دست

از من بردارید، بخدا قسم چشمهای آنها را که در زیر کلاه خودها در جنگ صفین میدرخشید و هوش را از سرم میربود هرگز فراموش نمی کنم، نخستین مرحله جنگ بگومگو است و بعدش شکایت است و سرانجامش فتنه است و بعد اشعار امرء القیس را شاهد آورد و چنین خواند:

جنگ در مرحله نخستین دوشیزه ای است که نادانان فریب زینت آن را میخورند ولی چون داغ شد و دندان نشان داد بصورت پیره زنی نامحرم در می آید که گیس سفید دارد و زشت روی است که بوئیدن و بوسیدنش ناخوشایند است.

(۲) سپس گفت، کینه هائی که در دلهاست جنگها را پدید می آورد و بتأیید سخنش این شعر را خواند:

کار کوچک به کار بزرگ پیوسته است و شتر نیرومند از بچه شتر پدید می آید

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۰۳

و درخت تنومند خرما از شاخه ای میروید «۱».

در اینجا سخن ما درباره سفر امام و مناظراتش در دستگاه معاویه پایان می یابد.

---

(۱)- مروج الذهب ۲/ ۳۰۹

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۰۵

(۱)

پیمان شکنی معاویه

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۰۷

(۱) ملتها و توده ها در نژادها و دینهای گونه گون همگی خود را باجرای شروط و معاهدات ملزم میدانند و از پیمان شکنی خودداری می کنند، زیرا به پیوندهای اجتماعی و نظامات همگانی علاقه دارند و مخصوصاً اسلام در این مورد اهتمامی خاص دارد و رعایت پیمانها را به استواری تأکید میکند چنانکه خداوند میفرماید: «به پیمانهای خود وفا کنید که به اجرای آن مسئولید» «۱» و نیز میفرماید: «و اگر در راه دین از شما کمک خواستند بر شماست که به آنها کمک کنید مگر بر ضد کسانی باشند که با آنها پیمان بسته اند» «۲». در این آیه خداوند دستور میدهد که

مسـلمانان باید بیاری برادران دینی خود بشتابند و با آنها در جنگ با دشمنان شرکت جویند مگر مسلمانانی که با کافران پیمان بسته اند که در این صورت شکستن پیمانشان جایز نیست و این آیات نشانگر ارزش رعایت پیمانهاست و پیامبر هم در این باره میفرمایـد «مؤمنان بشـروط خود پای بندند» و باز میفرماید «مؤمن وقتی که پیمانی می بندد به آن وفا میکند» و امیر المؤمنین هم در نامه ای که بمالك اشتر می نویسد میفرماید:

(۲) «اگر با دشـمنت پیمانی بستی و عهـدی را بعهده گرفتی به پیمانت وفادار باش و ذمه ات را به امانت رعایت کن و جانت را سپری برای

---

(۱)- بنی اسرائیل آیه ۳۴

(۲)- انفال آیه ۷۲

قولی که داده ای قرار بـده زیرا از واجبـات خداونـدی هیـچ چیز برای اجتماع انسانها با وجود پراکنـدگی انـدیشه و آرائشان از وفـای بـه میثـاق، مهمـتر و اساسـی تر نیسـت و مشـرکین هم به قراردادهـائی که بـا یکـدیگر داشـتند احـترام میگذاشـتند و فقط بمسـلمانان خیـانت میورزیدنـد پس در پیمـانت فریبکار مباش و عهـدت را سـست مشـمار و با دشـمنت فریبکار مباش زیرا این بدبختهای نادانند که بخدا جسارت میورزند و پیمان می شـکنند و خداوند پیمان و عهدش را موجب امنیت بندگانش قرار داده است تا در سایه آن آرامش یابند و جوار رحمتش را دریابند».

(۱) اسـلام در مورد رعایت پیمانها و اجرای شـرایط و لزوم وفای به آنها و خودداری از پیمان شـکنی چنین فرمانهائی میدهـد و اکنون بشـرایط صـلحی که بین امـام و معاویه بسـته شـد نگاه می کنیم تا ببینیم دو طرف درباره آن چه کردنـد؟ اما شـرطی که بعهده امام بود و می بایست آن را رعایت کند فقط

این بود که بر ضد معاویه برنخیزد و امام هم تا آخر عمر به این شرط وفا کرده در صورتی که پس از آنکه معاویه به آشکار، پیمان شکنیش را اعلام داشت گروهی از شیعیان بحضور امام آمدند و پیشنهاد کردند که اکنون بایستی بر ضد معاویه قیام کنیم ولی امام هرگز حاضر نشد پیمان خود را با وجود خیانت معاویه بشکند و پس از آنکه امام از کوفه بمدینه رفت بزرگان شیعه از حضرتش خواستند که بجنگ معاویه برخیزد و قول دادند که شهر کوفه را تصرف کنند و فرماندار معاویه را بیرون برانند ولی امام پیشنهادشان را نپذیرفت و چنانکه پیش از این گفتیم آنها را بشکیبائی دعوت فرمود.

ولی معاویه بر عکس به پیمانش خیانت ورزید و سوگندهایش را زیر پا گذاشت و وعده هایش را تکذیب کرد، با آنکه سوگندهای بزرگی یاد کرده و قولهائی صریح و قطعی داده بود که به معاهداتش

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۰۹

رفتار کند و در پایان پیمان نامه اش چنین نوشته بود «عهد و میثاق خداوندی بر عهده معاویه بن ابی سفیانست چنان عهدی که از خدا بر عهده بنده اش باشد و در برابر خداوند به اجرای آن ملزم گردد».

(۱) ولی هنوز چند روز از امضای عهدنامه نگذشته بود که معاویه در برابر مسلمانان نقض پیمان را اعلام داشت و گفت: «آگاه باشید که هر قراردادی که با حسن بن علی بسته ام اکنون آن را زیر پایم میگذارم» و حصین بن نمیر در این باره می گوید:

«معاویه به هیچ کدام از قراردادهائی که با حسن (ع) بسته بود وفا نکرد، حجر و یارانش را کشت، پسرش را بخلافت برگزید و امام

را مسموم کرد» «۱».

همه مواد قرارداد صلح را معاویه این کسرای عرب زیر پا نهاد و به هیچ کدام وفا نکرد و همان سیاست فریبکارانه اش را در پیمان شکنی و بی وفائی اجرا کرد که شرح آن را در زیر مینگاریم:

(۲)

۱- دشنام به امیر المؤمنین (ع)

اشاره

وقتی که انسانی از دنیا میرود لازم است که همه دشمنی ها و کینه هائی هم که نسبت به او ابراز می شد متروک گردد و از ابتدای تاریخ بشر چنین قاعده ای بین همه مردم مرسوم بوده است ولی پسر هند چنین رسمی را بر هم زد و پس از برقراری صلح، امیر المؤمنین ع را به آشکار ناسزا گفت و به انتقامجوئی پرداخت و قرارداد صلح را به هیچ انگاشت و احترام حضرتش را پس از مرگ هم رعایت نکرد با آنکه گفته اند:

احترام مردگان لازم است اگر چه

---

(۱)- شرح ابن الحدید ۴/ ۱۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۱۰

دور باشند تا چه رسد به نزدیکان «۱».

(۱) معاویه تمام نیروهایش را برای ناسزاگوئی و توهین بمقام امیر المؤمنین (ع) برانگیخت و با تمام قوا کوشید تا دشنام به آن حضرت و خاندان پیامبر را جزء سنتهای مسلمانان قرار دهد و همگی را به اجرای این گناه بزرگ وادارد.

و بدون شبهه دشنام به امیر المؤمنین اهانت به مقام پیغمبر است زیرا رسول خدا فرمود «هر کس به علی (ع) دشنام دهد مرا ناسزا گفته است». و نیز فرمود «هر کس علی (ع) را بیازارد مرا آزرده است». و همچنین گفت: «خدایا دوستان علی را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار و یارانش را یاری کن و هر آن کس خوارش بدارد خوارش بدار» «۲».

و اخبار فراوان از پیامبر رسیده که فرموده

است: علی (ع) برادر او و جانشین و خلیل و دروازه شهر علم اوست و اگر جهاد علی (ع) و دفاعش از دین خدا نبود، اسلام بر پای نمی خاست و کسی خدا را نمی پرستید و یکتایش نمی دانست و از پیش گفته اند:

بر فراز منابر به او دشنام میدهند

در صورتی که بشمشیر او چوبهای منبر نصب شد.

---

(۱)- دیوان الرصافی

(۲)- مسند احمد بن حنبل ۳/ ۴۸۳، اسد الغابه ۴/ ۱۱۳ و در مجمع هیثمی ۹/ ۱۲۹ از سعد وقاص نقل شده که گفته است من و دو نفر در مسجد نشسته بودیم و از علی (ع) بدگوئی میکردیم که پیامبر با خشم نزد ما آمد و آثار خشم از چهره اش نمایان بود و فرمود شما را با من چه کار؟ هر کس علی را بیازارد مرا آزرده است. و در کتاب ذخائر العقبی ص ۶۵ از عمرو بن شاس اسلمی آمده است که گفت پیامبر فرمود هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس به او کینه ورزد بمن دشمنی کرده و هر کس علی را بیازارد مرا آزرده و هر کس من را بیازارد خدا را آزار داده است.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۱۱

(۱) علت این دشنام هم این بود که معاویه میدانست که حکومتش فقط به ناسزاگوئی و انتقامجوئی نسبت به امام استوار می شود چنانکه مروان حکم به این موضوع تصریح کرد و گفت:

«جز بدشنام علی (ع) حکومت ما استقرار نمی یابد» «۱».

بهر حال معاویه پس از بازگشت بدمشق فرمان داد تا مردم فراهم آیند و آنگاه بسخن ایستاد و گفت:

«ای مردم، رسول خدا بمن گفت تو بزودی بخلافت میرسی پس سرزمین مقدسی را که

دلاوران در آن زنـدگی میکننـد برگزین، من هم شـما را برگزیدم پس ابو تراب را لعنت کنید!!» مردم هم بدشـنام و انتقام علی میپرداختند و این ناسزاگوئی بصورت سنتی همیشگی درآمد و در خطبه های جمعه و اعیاد تکرار می شد «۲» و معاویه در آخر خطبه هایش می گفت:

«خـدایا ابو تراب را لعنت کن که از دین تو برگشت و راه ترا بست پس به او لعنتی بسـیار بفرست و بسـختی عـذابش کن!!؟» و این لعن ناروا بر منابر تکرار می شد «۳» و بعد بهمه کارگزارانش در شهرها نوشت که برادر پیامبر و پیشوای امت را لعنت کنند و خطیبان دست نشانده اش در هر شـهر و ناحیه ای بر منابر امام را لعنت میکردند و از او بیزاری می جستند «۴» و کارگزارانش هم در همه جا

---

(۱)- صواعق المحرقه ص ۳۳

(۲)- شرح ابن ابی الحدید ۳/ ۳۶۱

(۳)- نصائح الکافیه ص ۷۲ این خبر را از جاحظ در کتاب الرد علی الامامیه نقل کرده است.

(۴)- شرح ابن ابی الحدید ۳/ ۱۵ و بهتر است روش امیر المؤمنین و امام حسن (ع) را در مورد دشنام بمعاویه نقل کنیم چنانکه در شـرح نهـج البلاغه ۱/ ۴۲۰ آمـده است که امیر المؤمنین شـنید برخی از یـارانش در جنـگ صـفین بمعـاویه دشـنام میـدهند حضرت آنها را از این کار بازداشت و فرمود (دوست نمی داریم

به این گناه بزرگ زبان میگشادند (۱) و هر کس از این کار خودداری میکرد از مقامش برکنار می شد چنانکه سعید بن عاص را بهمین جهت از فرمانـداری مـدینه معزول کرد و مروان حکم را بجایش گـذاشت و این مرد پلید و فرومایه آن قدر نسبت به امیر

المؤمنین جسارت میورزید که امام حسن دیگر بمسجد نمی آمد «۱». و مغیره بن شعبه باندازه ای در ناسزاگوئی به امام بی پروا بود که بحساب نمی آمد «۲» و زیاد مردم را بدشنام امام وادار میکرد و هر کس از لعن علی (ع) خودداری میکرد جزایش شمشیر بود «۳».

کارگزاران معاویه بحدی در دشنام امام پافشاری داشتند که آن را از اجزاء نماز جمعه میدانستند چنانکه یکی از آنها که در حال مسافرت بود، دشنام به علی (ع) را در نماز جمعه فراموش کرده بود نماز را دوباره بجا آورد و به کفاره آن مسجدی ساخت و نامش را مسجد الذکر نامید «۴». و هشام بن عبد الملک که در روز عرفه خطبه

که شما مردمی ناسزاگو باشید ولی اگر اعمال و رفتارشان را برای مردم شرح دهید بهتر و عذر شما پذیرفته تر است و بجای دشنام به آنها بگوئید خداوندا خون ما و آنها را نگهدار و بین ما را اصلاح کن و آنها را از گمراهی بحقیقت هدایت فرما تا حق را بشناسند و از گمراهی و نادانی رهائی یابند» درباره امام حسن هم نقل شده که فرستاده معاویه بحضور امام آمد و چون عظمت و هیبت امام را دید گفت از خدا میخواهم که ترا حفظ کند و دشمنانت را نابود سازد امام به او فرمود به کسی که ترا امین دانسته خیانت مکن برای تو کافی است که مرا برای پیامبر خدا و پدر و مادرم دوست بداری و این خیانت است که تو به کسی که مورد اعتماد او هستی دشمنی و نفرین کنی (الملاحم و الفتن ص ۱۴۳)

(۱)- تطهیر الجنان و اللسان

(۲)- شرح ابن

ابی الحدید

(۳)- مسعودی در حاشیه ابن اثیر

(۴)- مقتل الحسین مقرم

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۱۳

میخواند چون به علی (ع) دشنام نداد عبد الملک بن ولید به او یادآوری کرد و گفت:

«ای امیر المؤمنین امروز روزی است که خلفاء دشنام به ابو تراب را مستحب میدانستند!!»

هشام گفت: ما برای چنین کاری به اینجا نیامده ایم «۱».

(۱) و چون عبد الملک مروان بخلافت رسید، دشنام به امام را سرآمد اقدامات خود قرار داد و این تبهکاری را در همه نواحی اسلام رواج داد و علناً در مجالس خود به ارتکاب گناهان مبادرت ورزید.

خالد بن عبد اللّه قسری «۲» که یکی از فرمانداران بنی امیه در مکه و عراق بود در لعن امام و حسنین (ع) به آشکارائی اهتمام داشت چنانکه روزی بمنبر رفت و گفت:

«خدایا علی بن أبی طالب بن عبد المطلب بن هاشم داماد پیغمبر و پدر حسن و حسین را لعنت کن!!»

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۳/ ۴۷۶

(۲)- خالد بن عبد الله از طرف هشام بن عبد الملک فرماندار عراقین بود و مادرش زنی نصرانی بود که خالد برای او کلیسائی ساخت و فرزدق در هجو او گفت:

خدا زشت کند چهره آن کس را که در روی زمین خالد را از دمشق بحکومت ما فرستاد چگونه میتواند پیشوای مردم باشد کسی که مادرش عقیده دارد که خداوند، یکتا نیست برای مادرش معبدی با صلیب ساخت و از کینه ای که داشت مناره های مساجد را خراب کرد.

هشام خالد را بجرم آنکه با زور با زنی زنا کرده است از حکومت برکنار کرد و در ایام ولید کشته شد (وفیات الاعیان ۵/ ۱۵۲- ۱۶۲) و ابن کثیر هم روایتی نزدیک

بهمین خبر ذکر کرده است و تعجب از ابن حبان است که چنین مرد تبهکاری را از جمله ثقات دانسته و ابن حجر هم آن را در کتابش آورده است خداوند تعصب را نابود کند که چگونه باطل را لباس حق می پوشد.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۱۴

و بعد رو بمردم کرد و گفت: آیا خوب کنایه زدم؟ «۱».

(۱) حافظ سیوطی میگوید: در روزگار بنی امیه بر هفتاد هزار منبر، علی (ع) را لعن میکردند زیرا معاویه این کار را سنت قرار داده بود. در این باره علامه احمد حفظی مصطفی شافعی در اشعارش میگوید:

شیخ سیوطی حکایت می کند که دشنام به علی را سنت قرار داده بودند

و بر هفتاد هزار و ده منبربه علی (ع) دشنام میدادند

و مردان بزرگی در برابر این ناسزاگوئی دشنام دهندگان را تحقیر و سرزنش میکردند «۲».

مردم نادان و عامی هم که میدیدند بنی امیه به این کار علاقه ای فراوان دارند و بهترین وسیله برای نزدیکی بدرگاه آنها دشنام و انتقامجوئی امام است بدین وسیله راه تقربی بدستگاه بنی امیه می جستند چنانکه مردی فرومایه به نزد حجاج آمد و گفت:

«ای امیر، پدر و مادرم بمن ستم کردند و نام مرا علی گذاشتند و من مردی مستمند و بیچاره ام و بجایزه امیر نیازمندم». حجاج از این سخن خوشش آمد و خندید و به او گفت:

بوسیله خوبی متوسل شدی، اکنون فرمانروائی فلان ناحیه را بتو می بخشم «۳».

دشنام به امیر المؤمنین در همه سرزمینهای اسلامی رواج یافت ولی مردم سجستان از این کار سر پیچیدند و جز یک بار بر منبر آنجا این کار صورت نپذیرفت و هر چه بنی امیه پافشاری کردند آنها نپذیرفتند

---

(۱)- النصائح ص ۸۰

(۲)- النصائح

(۳)- النصائح و شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۳۵۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۱۵

و بالاخره بنی امیه از موافقت آنها نااميد شدند «۱» و بهمین جهت مردم سجستان شرف و افتخاری فراوان یافتند و نامشان در تاریخ به عظمت و احترام باقی ماند.

(۱) بنی امیه در ناسزاگوئی نسبت به علی (ع) قهرمان و حامی اسلام در طول خلافت خود پافشاری داشتند تا اینکه خلافت به عمر بن عبد العزیز رسید و او طی بخشنامه ای که بهمه سوی کشورهای اسلامی فرستاد، دشنام به امام را منع کرد و دستور داد که بجای آن در خطبه های جمعه و اعیاد این آیه را بخوانند:

«خدایا ما را و آنان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل ما نسبت به مؤمنان کینه ای قرار مده همانا تو خدائی دوستدار و مهربانی» «۲».

و گفته اند که دستور داد این آیه را بخوانند:

«خداوند به دادگری و نیکوکاری و کمک بخویشاوندان فرمان میدهد و از گناه و زشتکاری و ستم بازمی دارد و شما را پند میدهد باشد که بیاد آورید» «۳».

و گفته اند که دستور داد هر دو آیه را بجای دشنام به امام بخوانند «۴».

---

(۱)- معجم البلدان

(۲)- سوره حشر آیه ۱۰

(۳)- سوره نحل آیه ۹۰

(۴)- الغدیر ۱۰/ ۲۶۶، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۱/ ۳۵۶ می نویسد که عمر بن عبد العزیز درباره منع دشنام به امام گفت، من در نزد یکی از فرزندان عتبه بن مسعود، در زمان کودکی قرآن میخواندم، روزی با بچه ها به علی (ع) دشنام میدادیم و استاد من که این وضع را دید خشمگین شد و بمسجد رفت، من از کودکان جدا شدم و

بمسجد رفتم، معلم که مرا دید بنماز ایستاد و نمازش را طول داد و من احساس کردم که از من ناراضی است

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۱۶

(۱) عمر بن عبد العزیز با چنین اقدامی برای خود شرف و کرامتی کسب کرد که در طول روزگاران باقی ماند، چنانکه شاعر پرنبوغ و استعداد سید شریف رضی رحمه اللّه علیه از او در شعری سپاس گفته و از این اقدام بزرگی که همه مسلمانان از آن خشنود شدند ستایش کرده و گفته است:

«ای پسر عبد العزیز اگر قرار باشد بگریدچشمی بر جوانمردی از بنی امیه من بر تو می گریم

غیر از آنکه بگویم که تو پاکیزه ای هر چند خاندانت پاک و پاکیزه نباشد

وقتی که نمازش تمام شد چهره اش را در هم کشید علتش را که پرسیدم گفت تو بودی که امروز علی را لعنت میکردی گفتم آری، گفت تو از کجا میدانی که خداوند بعد از رضایت کاملی که از اهل بدر دارد بر آنها خشم بگیرد؟ گفتم پدر جان، مگر علی از اهل بدر بود؟ گفت وای بر تو همه پیروزیهای جنگ بدر بدست علی انجام گرفت، گفتم دیگر این کار را نمی کنم، گفت ترا بخدا قسم دیگر چنین کاری را نکن و همچنین عمر بن عبد العزیز گفت من در مسجد مدینه پای منبر پدرم که امیر مدینه بود نشسته بودم و او در نهایت فصاحت خطبه میخواند ولی چون خواست علی را دشنام دهد زبانش به لکنت افتاد، روزی به او گفتم ای پدر چطور شد که وقتی خواستی علی را دشنام دهی زبانت بلکنت افتاد گفت آنچه من از فضائل علی (ع) میدانم اگر مردم

بدانند یک نفر آنها از ما پیروی نمی کنند و من از آن روز با خدا عهد بستم که اگر بخلافت برسم از این کار جلوگیری کنم و چون خداوند بر من منت نهاد و مرا بخلافت رسانید، به منع آن اقدام کردم. و در کتاب اسلام بین سنت و شیعه ص ۲۵ آمده است که چون عمر بن عبد العزیز این دستور را صادر کرد یکی از خطبا که در مسجد حران خطبه میخواند، چون به علی (ع) لعنت نفرستاد مردم فریاد زدند وای بر تو چرا سنت را بجا نمی آوری؟ و در تواریخ آمده است که مردم همه شهرها دشنام به امام را ترک کردند ولی بعد از تحریم عمر بن عبد العزیز فقط مردم شهر حمص این دستور را نپذیرفتند و همچنان به اهانت امام ادامه دادند.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۱۷ تو ما را پاکیزه ساختی از دشنام و بدگوئی و اگر میتوانستم ترا پاداش میدادم

و اگر من قبرت را میدیدم شرم می داشتم که ترا مرده و خود را زنده ببینم

و اندک است خونی که از چشم بریزم در ماتم تو و بخواهم سیرابت سازم

ای دیر سمعان، ابو حفص (عمر) در تو آرام گرفته و نیکو پیداست اگر من بسوی تو آیم

ای دیر سمعان، بارانت هرگز بند نیایدزیرا بهترین مردگان آل مروان در سینه تو است «۱».

سید شریف با چنین اشعار شیرین و آبداری مراتب سپاس خود را از عمر بن عبد العزیز بیان داشت که این خلیفه اموی بدعتی را که معاویه به عادت جاهلی و دشمنی با دین گذاشته بود از بین برداشت.

(۱)

مخالفان دشنام به علی (ع)

اشاره

دشنام به امام، خشم و نفرتی بزرگ در دل مؤمنان و

نیکوکاران برانگیخت زیرا علی (ع) جان پیامبر و برادرش و پدر نوادگانش بود و در راه گسترش اسلامی رنجهائی فراوان برده بود و دشنام بمسلمانان از بزرگترین و زشت ترین محرماتست. به مسلمانان از پیامبر رسیده بود که میفرمود: «دشنام به مسلمان فسق است» «۲».

و نیز میفرمود: «مؤمن هرگز لعن نمی کند» «۳». و احادیثی دیگر که از پیامبر درباره منع لعن و اتهام مؤمن رسیده و در بین مسلمانان شایع شده بود.

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۳۵۷

(۲)- الترغیب و الترهیب ۳/ ۳۹۴، فیض القدیر ۴/ ۸۴

(۳)- صحیح ترمذی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۱۸

از این روی مسلمانان راستین با خشم و تنفر نسبت بمعاویه و فرماندارانش در برابر دشنام به علی (ع) ابراز انزجار میکردند و ما اینک برخی از گفتار آنها را در اینجا می آوریم:

(۱)

۱- سعد بن ابی وقاص

برای سعد شنیدن دشنام به علی (ع) گران می آمد و نمیتوانست چنین ناسزائی را بشنود و به آن اعتراض نکند. چنانکه مورخان می گویند معاویه پس از صلح با امام حسن به مکه رفت و پس از طواف خانه خدا در دار الندوه که محل شورای قریش بود حضور یافت و چون مجلس تشکیل شد در حضور همگان بدشنام امام پرداخت، سعد که در آنجا حضور داشت خشمگین شد و بمعاویه رو کرد و گفت:

«ای معاویه مرا در جایگاه خودت می نشانی و آنگاه بدشنام علی میپردازی؟ بخدا قسم یکی از امتیازات علی (ع) را اگر میداشتم از آنچه خورشید بر آن میتابد برایم بهتر بود. بخدا اگر داماد پیامبر بودم و فرزندانی چون فرزندان علی میداشتم برایم از آنچه خورشید بر آن میتابد بهتر بود، بخدا قسم اگر پیغمبر درباره من سخنی

می گفت که درباره علی در روز خیبر گفت و فرمود: «فردا پرچم را به مردی میدهم که خدا و پیامبرش او را دوست میدارند و او خدا و پیامبر را دوست دارد و هرگز از جنگ نمی گریزد و خدا بدست او این دژها را می گشاید» چنین سخنی برایم از آنچه آفتاب بر آن میتابد بهتر بود، بخدا قسم اگر پیامبر درباره من آنچه درباره علی در جنگ تبوک گفت که فرمود: «آیا نمیخواهی که پایگاهت در نزد من بمانند مقام هارون در نزد موسی باشد مگر آنکه پس از من پیامبری نمی آید» این سخن برایم از آنچه آفتاب بر آن بتابد بهتر بود.

بخدا قسم ای معاویه دیگر تا زنده باشم بخانه ای که تو در آن باشی پای نمی گذارم.» آنگاه برخاست و خشمگین و ناراحت از

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۱۹

مجلس بیرون رفت «۱».

(۱)

۲- جناب ام السلمه

ام السلمه همسر راستین و با ایمان پیامبر بمقام والای امیر- المؤمنین آگاهی کامل داشت و پایگاه بلند او را در نزد پیامبر بخوبی می شناخت و چون دید معاویه به آشکارائی و بی پروائی به امام دشنام میدهد نامه اعتراض آمیزی به او نوشت و گفت:

«شما خدا و پیامبرش را بر روی منبرهایتان دشنام میدهید زیرا علی بن أبی طالب را لعنت می کنید و من خود شهادت میدهم که خدا و پیامبرش او را دوست میدارند».

ولی اعتراض این بانوی بزرگوار اثری نبخشید و معاویه همچنان در کار ناروایش پافشاری داشت و به سرکشی و گناهش ادامه میداد «۲».

(۲)

۳- عبد اللّه بن عباس

دانشمند بزرگ اسلامی عبد اللّه بن عباس به گروهی که علی (ع) را دشنام میدادند تاخت و بجلودار مرکبش گفت مرا پیش آنان ببر و با خشمی داغ که از قلبی دردمند زبانه می کشید فریاد زد و گفت:

---

(۱)- مروج الذهب ۲/ ۳۱۷ و ابن کثیر در تاریخ خود و مسلم در صحیح و ترمذی نیز در صحیحش این خبر را با اختلاف کمی

آورده اند و مسعودی پاسخ معاویه را به سعد آورده که گفت چقدر زشت بود پاسخ صریحی که بمن دادی و شایسته بود که در برابر رأی ما سخنی نمی گفتی.

(۲)- عقد الفرید ۳/ ۱۲۷ و در مستدرک صحیحین ۱/ ۱۲۱ از قول أبی عبد الله جدلی آمده است که گفت بحضور ام السلمه رفتم، بمن گفت آیا در میان شما به پیامبر دشنام میدهند گفتم پناه بر خدا یا سبحان الله یا سخنی به این گونه، ام السلمه گفت از پیامبر شنیدم که می گفت هر کس علی (ع) را ناسزا بگوید مرا دشنام داده است.

زندگانی حسن بن

علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۲۰

- کدامین شما به پیامبر ناسزا می گوئید؟

- پناه بخدا اگر به پیغمبر دشنام دهیم.

- کدام یک به علی بن أبی طالب دشنام میدهید؟

- به علی البته ما دشنام میدهیم.

(۱)- گواهی میدهم که از پیامبر شنیدم که میفرمود کسی که به من دشنام دهد بخدا گستاخی کرده و کسی که به علی (ع) ناسزا بگوید بمن دشنام داده است

آنها از شدت شرمساری سرهاشان را بپائین انداختند و نتوانستند پاسخی بگویند، ابن عباس از آنها دور شد و اندوهی تلخ بجانشان انداخت و بعد به جلودارش گفت:

- آنها را چگونه دیدی؟

او شادمانه از حمله عباس به آن تبهکاران این شعر را خواند:

آنها بتو با چشمهای سرخ نگاه می کردندمثل آهوانی که به کارد قصاب نگاه میکنند.

ابن عباس خوشش آمد و گفت بازهم بگو، پدر و مادرم فدایت باد، و او چنین سرود:

آنها با چشمانی تنگ و چانه هائی افتاده بخواری به چیره دستی توانا نگاه میکردند.

- بازهم بگو، پدر و مادرم فدایت باد.

- چیزی دیگری ندارم که بگویم ولی این شعر را میخوانم:

زنده هاشان بر مرده هاشان جنایت میورزندو برای مردگانشان رسوائی بجای میماند.

(۲) بین ابن عباس و معاویه گفتگوهائی تند در این باره بمیان می آمد و پسر عباس از نقشه های هولناک معاویه که برای محو شخصیت امام و انکار برتریهای او طرح می شد پرده برمی داشت که ما

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۲۱

بعضی از آن مناقشات مهم را بیان میداریم چنانکه مورخان آورده اند که معاویه پس از سال صلح بقصد حج به مکه آمد و بر

گروهی از قریش وارد شد، همگی به احترامش برپای خاستند مگر ابن عباس که همچنان در جای خودش نشست. معاویه به او گفت: ای پسر

عباس چرا تو مانند دیگر یارانت بر پای نخاستی گویا هنوز جنگ صفین را بیاد می آوری، ای پسر عباس تو میدانی که پسر عمویم عثمان، بستم کشته شد.

(۱)- عمر بن خطاب هم بستم کشته شد پس خلافت را به پسرش واگذار و اشاره به عبد اللّه بن عمر کرد که آنجا بود.

- عمر بن خطاب را مردی مشرک کشت.

- عثمان را کی کشت؟

- مسلمانان او را کشتند.

- پس ادعای تو بیهوده است، اگر مسلمانان او را کشته و خوار کرده اند پس کارشان بحق بوده است.

- ما بهمه سرزمینها بخشنامه کرده ایم که مردم را از بیان فضائل اهل بیت بازدارند پس تو هم زبانت را نگهدار.

- پس ما را از خواندن قرآن بازمیداری؟

- نه

- پس ما را از تأویل و تفسیر قرآن بازمیداری؟

- آری

- پس قرآن را بخوانیم و از مفهوم آن که خداوند اراده کرده چیزی نپرسیم؟

- آری

- پس کدام بر ما واجب است خواندن قرآن یا عمل کردن به آن؟

- عمل کردن به آن

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۲۲

(۱)- پس اگر مقصود خدا را از نزول قرآن ندانیم چگونه به آن عمل کنیم؟

- از کسانی بپرس که قرآن را مثل تو و اهل بیت تو تفسیر نمی کنند.

- قرآن بر اهل بیت ما نازل شده و تو میخواهی که تفسیر آن را از آل ابو سفیان و ابو معیط بپرسم؟

- قرآن را بخوانید ولی از آیاتی که خداوند درباره شما نازل کرده چیزی نگوئید و سخنان پیامبر را درباره خودتان بزبان نیاورید بعد هر چه میخواهید بگوئید.

- خداوند در قرآن فرمود «آنها میخواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند ولی خداوند نمی گذارد و نور خودش

را کمال می بخشد هر چند کافران را خوش نیاید».

– ای پسر عباس، دست از من بردار و زبانت را نگهدار و اگر میخواهی کاری بکنی به پنهانی انجام بده و در آشکارا سخنی مگوی.

این گفتگوی از برنامه های عمیق معاویه که برای جنگ با خاندان رسول و محو فضائل آنها و دور نگهداشتن مردم از شناخت آنها طرح و اجرا می شد بخوبی حکایت میکند.

(۲)

۴) احنف بن قیس

روزی احنف بن قیس بحضور معاویه رفت و چون مجلس برقرار شد یکی از فرومایگان تبهکار شامی بسخنرانی ایستاد و خطابه اش را با دشنام به علی (ع) آغاز کرد، احنف از گفتار ناهنجار خطیب برآشفت و دنیا در برابرش تاریک شد و بمعاویه رو کرد و گفت:

«این مرد خطیب اگر بداند که تو از دشنام به پیامبران شادمان میشوی به آنها ناسزا خواهد گفت، پس ای معاویه از خدا بترس و علی را رها کن که او بدیدار خدایش رفته و در آرامگاهش به–

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۲۳

تنهائی خفته است او را به عملش واگذار، بخدا قسم او نیک مردی بود که پیش از همه به اسلام گرائید، دامانش پاک بود و پیشوائی خجسته بود که ناگواریهائی فراوان را تحمل کرد».

معاویه از این سخن کوبنده بشدت خشمگین شد و از ستایش علی (ع) در برابر مردم شام بهم برآمد و به احنف روی کرد و گفت:

(۱) «ای احنف، چشمهایت را بر خار نهادی و آنچه خواستی گفتی اکنون بخدا قسم باید بمنبر بروی و علی (ع) را لعنت کنی چه بخواهی و چه نخواهی».

احنف گفت اگر دست از من برداری برایت بهتر است و اگر بخواهی مرا به این کار مجبور کنی

بخدا قسم که هرگز لبهای من بچنین سخنانی نخواهد جنبید.

معاویه اعتنائی بگفتار او نکرد و بسختی فریاد زد:

- برخیز و بر منبر بالا برو.

- بخدا قسم که در گفتار و کردارم انصاف خواهم ورزید.

- اگر بخواهی انصاف کنی چه خواهی گفت؟

- بمنبر میروم و خداوند را سپاس می گویم و می ستایم و بر پیامبرش محمد (ص) درود میفرستم بعد می گویم ای مردم، معاویه بمن دستور داد تا علی (ع) را دشنام دهم و بر او لعنت فرستم، علی و معاویه با هم مخالفت کردند و بجنگ پرداختند و هر کدام ادعا کردند که دیگری و یارانش ستمکار و سرکشند.

ای مردم وقتی که من دعا کردم شما همگی آمین بگوئید، خدایتان رحمت کند.

آنگاه میگویم، خداوندا تو و فرشتگان و پیامبرانت و همه بندگانت لعنت کنید بر هر کدام از آنها که ستمکار بودند و لعنت کنید بر گروه سرکشان و نافرمانان، خدایا بر آنها نفرینی فراوان

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۲۴

بفرست. ای مردم شما هم آمین بگوئید، ای معاویه من این سخنان را بر روی منبر می گویم و چیزی کم و زیاد نمی کنم.

معاویه بشگفتی افتاد و گفت در این صورت ای ابو بحر از تو درمی گذریم «۱».

(۱)

۵) کثیر بن کثیر

از دیگر کسانی که به دشنام و ناسزاگوئی بساحت امیر المؤمنین اعتراض کردند شاعر نابغه و مشهور کثیر بن کثیر سهمی بود که از عقیده دینی و آگاهی زنده و راستینش در برابر این ناهنجاری دفاع کرد و با اشعاری که روانی و تازگی از آن میتراوید، خشم و نفرتش را به ناسزاگویان علی بدین گونه ابراز داشت «۲»:

خدا لعنت کند آن را که به علی دشنام دهدو حسین را که

پیشوایان و رهبران مردمند

آیا دشنام میدهد آنان را که نیاکانشان پاکندو دائیها و عموهایشان بزرگوارند

---

(۱)- عقد الفرید ۲/ ۱۴۴، مستطرف ۱/ ۵۴، ثمرات الاوراق ص ۵۹

(۲)- کثیر بن کثیر بن مطلب بن ابی وداعه قرشی سهمی از پدرش و از سعید بن جبیر و گروهی دیگر نقل روایت کرده و گروهی دیگر هم از او احادیثی نقل کرده اند، ابن سعد می گوید کثیر شاعری اندک سخن بود، احمد و ابن معین او را از ثقات دانسته اند و ابن حیان نیز او را از راویان قابل اعتماد میداند (تهذیب التهذیب ۸/ ۴۲۶، مرزبانی در معجم الشعراء ۲/ ۳۴۸) مرزبانی می گوید این اشعار را کثیر از آن جهت سرود که شنید عبد الله زبیر بخاندان پیامبر دشنام میدهد و گفته شده است که سبب سرودن اشعار این بود که عبد الملک مروان بفرماندار مدینه نوشت که مردم را به اجبار بدشنام اهل بیت وادار کند.

ابن ابی الحدید این اشعار را در کتابش آورده و آنها را به عبد الله بن کثیر سهمی نسبت داده است ولی این اشتباه است چون این نام در شرح حال شاعران نیامده است و فقط نام از کثیر بن کثیر برده شده که این اشعار از اوست.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۲۵ مرغان و کبوتران آسایش دارند ولی خاندان پیامبر در امان نیستند

پاکیزه است خانه شان و پاکند اهل آن همانها که خاندان پیامبر و اسلامند

رحمت خدا و درودش بر آنان بادمادام که سلام کننده ای بسلام بایستد «۱».

(۱)

۶) انیس انصاری

بهنگامی که معاویه خطیبان را وادار میکرد که آشکارا به امیر المؤمنین دشنام دهند و مقام والایش را کوچک شمارند، انیس انصاری که از یاران پاکیزه خوی

پیامبر بود بدفاع برخاست و اقدام معاویه را زشت شمرد و در خطبه ای پس از ستایش و سپاس خداوند چنین گفت:

«شما این روزها دشنام به علی (ع) را از حد گذرانیده اید و به او ناسزا میگوئید و من بخدا سوگند میخورم که از پیامبر شنیدم که میفرمود «من در روز قیامت مردمان را که شمارشان از ریگها و درختهای بیابان هم بیشتر باشد شفاعت می کنم» و بخدا قسم که من کسی را از علی (ع) به پیامبر نزدیکتر و خویشاوندتر نمی بینم آیا شما بشفاعت پیامبر امید می بندید در صورتی که نمی توانید از خاندانش حمایت کنید «۲».

(۲)

۷) زید بن ارقم

صحابی بزرگ زید بن ارقم وقتی که دید مغیره بن شعبه آشکارا به امیر المؤمنین دشنام میدهد با ابراز تنفر به او روی کرد و گفت:

ای مغیره مگر نمی دانی که پیامبر خدا ناسزاگوئی به مردگان را نهی

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۳/ ۴۷۵

(۲)- الاصابه ۱/ ۸۹، اسد الغابه ۱/ ۱۳۴

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۲۶

فرمود پس چرا علی را که از دنیا رفته است ناسزا می گوئی؟ «۱».

(۱)

۸) ابو بکره

بسر بن ارطاه همان جنایتگر تبهکار که کشتار بی باکانه اش صفحات تاریخ را سیاه کرده است روزی در بصره بر روی منبر، امیر المؤمنین را دشنام داد و بعد روی بمردم کرد و گفت:

«شما را بخدا قسم هر کس میداند که من راست می گویم تصدیقم کند وگرنه به تکذیبم پردازد».

ابو بکره فریاد زد بخدا قسم ترا جز مردی دروغگوی نمیشناسیم.

عقل از سر بسر بن ارطاه پرید و دستور داد که ابو بکره را بگیرند ولی مردم او را نجات دادند «۲».

این پرخاشگران شجاع که بر معاویه می تاختند و او را از دشنام به امام بازمیداشتند برای دفاع از کرامت اسلام که در وجود علی (ع) تجلی داشت مردانه برمی خاستند و میدانستند که معاویه میخواهد فضائل امام را محو کند و بدین جهت بدفاع از حقیقت می پرداختند.

معاویه و دار و دسته اش می کوشیدند که شخصیت علی را در هم کوبند و فضائلش را از یادها ببرند لکن اراده خداوند نام علی (ع) را جاویدان ساخت زیرا مشیت الهی بر این است که حق پایدار بماند و باطل نابود گردد اگر هم در زمان اندکی باطل بر حق بظاهر چیره گردد ولی بناچار و بزودی از هم می پاشد و چون دودی در هوا

محو میگردد.

(۲) اکنون امیر المؤمنین نـام بزرگ و جاویـد و صـفات سـتوده اش همه جهـان را فرا گرفته و در همه انجمنهـا از بزرگواریها و ارزندگیهایش

---

(۱)- اغانی ۶/ ۲ شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۳۶۰

(۲)- تاریخ طبری ۶/ ۹۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۲۷

سخن میرود و همه به ارادتمنـدی و بزرگ شـماری او افتخـار میورزنـد و این آرامگاه مقـدس اوست که کعبه آرزوی زائران و پناهگـاه نیازمنـدانست و ملیونهـا مسـلمان همچنانکه زیارت خانه خـدا را قصـد می کننـد بزیارت مزار او هم تبرک میورزنـد و بزیارت او بخداوند تقرب میجویند و این مفهوم پیروزی حق است و پرهیزگاران همیشه پیروزند و این معاویه است که از او جز به پستی و کوچکی نام نمی برنـد و از سـرنوشت شوم و ضـمیر ناپاکش حکایتها دارنـد و آن هم گور ویران اوست در یکی از مزبله های کثیف شام که خواری و پستی بر آن سایه افکنده است و این خواری، حق چنین مرده بدنامی است.

(۱) شاعر بزرگ محمد مجذوب سوری وقتی که قبر معاویه را در آن نکبت و کثافت مشاهده کرد و انبوه مگسها را دید که بر روی گورش صدا درمی دهند قصیده ای در این باره گفت که بعضی اشعارش این است:

این گور تو است اگر زشتی او را می بینی و من می پرسم که چرا قبرت این چنین سیاه است

انباشته ای از خاکهای پست و خراب که مگسها بر روی آن مستانه عربده میکشند

نشانه هایش برای مردم، مخفی شده گویا فراموشخانه ای است که شناخته نمی شود

پوسیدگی و ویرانی بر دیوارهایش راه یافته و نزدیک است از سستی درو بامش واژگون شود

آن قبه بلند پایه هایش از هم شکافته مثل اینکه دستهائی برای ویرانیش در کار است

از شکافهای سقفش ابرها

نمودار است زنـدگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۲۸ و بادهـا از سوراخهایش عبور میکننـدحتی نمازگاهش آنچنان تاریک است

که گوئی هرگز عابدی به آنجا نرفته است.

روزگاران گذشت و اکنون امیر المؤمنین (ع) پیشوای انسانیت و رهبر بزرگ عدالت اجتماعی در روی زمین است و در برابر او معاویه هم در چهره زشت یک سرکش تبهکار شناخته میشود که رسوائی و بدنامی همیشه همراه اوست.

(۱)

۲- مالیات دارابگرد

از شـرایط دیگر پیمـان صـلح معـاویه بـا امـام حسن (ع) آن بود مالیـات دارابگرد به امـام واگـذار شود تا درآمـد آن بمصـرف نیازمنـدان و مسـتمندان شـیعه برسـد ولی معاویه باین قرارداد هم وفا نکرد و چنانکه ابو الفداء می نویسد این شـرط را نیز زیر پا گذاشت و بنا بگفته طبری مردم بصره این درآمد را از امام بازداشتند و ابن اثیر می نویسد که اقدام آنها بدستور معاویه صورت گرفت و معاویه میخواست از این راه از تقویت قدرت اقتصادی امام جلوگیری کند و نگذارد که طرفداران امام نیرومند شوند.

(۲)

۳- دشمنی با شیعیان علی (ع)

از مهمـترین شـرایطی کـه امـام حسن بـا دشـمنش در مـورد صـلح مقرر داشت امنیت همگـانی شـیعیان علی (ع) بـود و معـاویه میبایست هرگز به آنها تعرضـی نکند و با آنها بدرفتاری ننماید ولی پسـر ابو سفیان این پیمان را هم در هم شکست و به آن وفا نکرد و قصـدش نابودی این گروه از مردان با ایمانی بود که بخانـدان پیامبر محبت میورزیدند، معاویه در ایجاد هراس و مرگ بین این دسته زیاده روی میکرد و بعضی را شربت مرگ می چشانید و گروهی دیگر را در سیه چالهای

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۲۹

زندان می انداخت و شـیعیان امام چنان بار سـنگینی از رنج و سـختی را تحمل میکردند که حتی کوهها توانائی برداشت آن را نداشـتند و ما هیچ امت و گروهی را در تاریخ سـراغ نداریم که به اندازه گروه شیعه متحمل اینهمه گرفتاری و خطر شده باشد. در این میان مردم کوفه بیش از همه با سـختی ها و دردها روبرو بودنـد، زیرا معاویه پس از مرگ مغیره، فرمانـداری کوفه را به زیاد واگذاشت و او شیعیان را

بخوبی می شناخت و بیرحمانه دست بکشتار آنان میزد و هرکجا شیعه ای را در زیر سنگی و پناهگاهی می یافت خونش را بی باکانه می ریخت، دست و پای شیعیان را می برید و چشمهایشان را درمی آورد و آنها را بر شاخه های نخل بدار می آویخت و یا از خانه و شهرشان آواره میکرد «۱». معاویه بخشنامه ای بهمه کارگزاران و فرماندارانش در شهرهای اسلامی فرستاد و ضمن آن چنین نوشت:

(۱) «متوجه باشید که هر کس ثابت شد که علی (ع) را دوست دارد نامش را از دفتر حقوق بگیران حذف و مستمری و روزی او را قطع کنید». و بعد نامه دیگری به آن بخشنامه پیوست کرد و در آن چنین دستور داد:

«هر کس متهم بدوستی این گروه شد او را بزندان بیفکنید و خانه اش را ویران کنید».

امام باقر (ع) درباره ستمهائی که به شیعیان علی (ع) میرفت فرمود «شیعیان ما را در هر شهری می کشتند و هر کس را که گمان می بردند از طرفداران ماست دست و پایش را می بریدند یا بزندانش می انداختند و اموالش را غارت میکردند و خانه اش را ویران می ساختند» «۲».

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۳/ ۱۵

(۲)- همان مصدر

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۳۰

(۱) از همان روز که پسر هند زمام خلافت را بدست گرفت درهای ستمگری و جنایت را بروی شیعیان گشود و طرفداران اهل بیت با مشکلات بزرگ سیاسی و اجتماعی روبرو شدند و چنان دچار خواری و رنج و گرفتاری گردیدند که اندازه ای نداشت چنانکه دوستی خاندان پیامبر ننگ و عیب و گناهی بزرگ شمرده می شد حتی بعضی محبت اهل بیت را کفر و الحاد و خروج از دین می دانستند چنانکه جناب کمیت شاعر بزرگ عقیده

و تشیع در این باره چنین می سرود:

آنها با دستهایشان بمن اشاره میکردند و میگفتنداین مرد زیانکاری است ولی خودشان زیانکارتر بودند

گروهی مرا بدوستی شما تکفیر میکردندو برخی می گفتند او بدکار و گناهکار است

از فریبکاری و گمراهی شان بر من عیب میگرفتندبجهت دوستی شما بلکه مسخره و تعجب میکردند

آنها مرا در عشق و عقیده، ترابی میخواندندو بچنین نام و لقبی من را معروف میدانستند «۱».

ابو الاسود دؤلی هم عقیده خود را به این اشعار ابراز میداشت:

من محمد (ص) را بسیار فراوان دوست میدارم و عباس را و حمزه را و جانشین پیامبر را

از آن روز این محبت بمن داده شد که میچرخیدگردونه اسلام بر محور عدالت و مانندی نداشت

عموزادگان پیامبر و خویشاوندانش گرامیترین مردم نزد من هستند

اگر دوستی آنها حق است که به آن میرسم________________________

(۱)- هاشمیات زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۳۱ و اگر بگویند حق نیست، من خطاکار نیستم «۱». (۱) عبد الله بن کثیر هم در پاسخ کسی که او را بدوستی علی (ع) سرزنش میکرد چنین سرود:

اگر عیب مردی این باشد که پیغمبر را دوست دارد گناهی ندارد

پسران ابو الحسن و پدرشان در نژاد و رحم پاکیزه هستند

آیا شما دوستی آنها را گناه میدانید؟بلکه دوستی آنها گناهان را میزداید.

خلفای بنی امیه هم در کینه توزی و جنایت نسبت بشیعیان، راه معاویه را رفتند و خلفای بنی عباس هم این روش ستمگرانه را پیروی کردند و اگر ما بخواهیم اندوهها و گرفتاریهای سیاهی را که بر شیعیان علی رفته بنگاریم نیاز بکتابهای مفصلی داریم.

ولی این آزارها هیچ گونه تأثیری در اراده استوار شیعیان نداشت و آنها به تهدیدها و قتلها و حبسهای معاویه اعتنائی نداشتند و جان خود را در

راه ایمان و عقیده پاکشان قربانی میکردند و ما اینک برخی از آن شهیدان بزرگ و راستین را که در راه عقیده استوار و دوستی خاندان پیامبر مردانه جان دادند یاد می کنیم، قربانیان بزرگی که بدست معاویه شهید شدند و جز عشق به اهل بیت پاک رسول گناهی نداشتند.

---

(۱)- کامل مبرد ص ۵۴۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۳۳

شهیدان عقیده و ایمان

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۳۵

(۱)

حجر بن عدی

اشاره

حجر بن عدی از شخصیت های مهم و والای اسلامی بود که در طلیعه یاران پیامبر، با دانش و پاکی و پارسائی و عبادت ممتازش چهره مینمود. در میزان طاعت و تقوای او گفته اند که هیچ گاه بدون وضو و طهارت نبود و هرگاه که وضویش را تجدید میکرد نماز میخواند و شبانه روزی هزار رکعت نماز می گذاشت و مردم او را مستجاب- الدعوه میدانستند.

وقتی که حجر را به اسارت بشام میبردند در بین راه لازم شد که غسل کند و بنگهبانش گفت آبی را که برای آشامیدنم به همراه داری بده تا غسل کنم. نگهبان به او آب نداد و گفت در این صورت از تشنگی میمیری و معاویه مرا مجازات میکند، حجر نتوانست بدون طهارت بسر برد و بدرگاه خدا دعا کرد تا آبی برایش فراهم شود، خداوند دعای حجر را پذیرفت و ابری پدید آمد و بارانی فراوان بارید و گودالها پر شد و حجر غسل کرد «۱».

بزرگواریها و برتریهای این صحابی شریف بیشتر از آن است که بحساب و نگارش آید و ما اکنون سبب شهادتش را بیان میداریم:

حجر پس از صلح امام حسن، با تاروپود اندوه فراوانش پرچم انقلاب را می بافت تا قیام تاریخیش را پدید آورد و کوبه ای کوبنده

---

(۱)- اصابه ۱/ ۳۱۳

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۳۶

بر سیاست کور معاویه که حیات توده اسلام را تهدید میکرد وارد سازد، (۱) معاویه زندگی اجتماع مسلمان را بمخاطره افکنده بود و می کوشید که برای نابودی اسلام، دوباره آئین سیاه دوران جاهلی را زنده کند و بنای کفایت و عظمت اسلامی را در هم کوبد و به احتکار منابع مادی

و غارت روزی مردم بپردازد و جامعه را دچار وحشت و ترور و پراکندگی سازد و پس از بی نیازی نیازمندشان کند و بعد از عزت اسلامی خوارشان نماید و آزادی همه جانبه اسلامی را از آنها بگیرد و به بردگیشان کشاند و بی پروا به ارتکاب زشتیها و تبهکاریهای ضد انسانیش بپردازد.

حجر و یاران برگزیده با ایمانش دیدند سکوت در برابر این ناروائیها و پرخاش نکردن بر ضد این سیاست تبهکارانه موجب پیروزی باطل و گسترش زشتکاریها و نابودی حق و ایمان میشود و بر هر مسلمانی که حقیقت اسلام را فهمیده واجب است که روش پیامبر را پیروی کند و با ستمکاران و خودکامگان و دشمنان مردم بستیز برخیزد.

حجر از جمله کسانی بود که حقایق اسلام را فهمیده بود و هدفهای والایش را می شناخت و به ارزندگیهای اسلام احاطه ای کامل داشت زیرا او شاگردی راستین در مدرسه تعلیمات پیامبر بود و از مکتب آموزشهای علی (ع) درس ایمان و جهاد آموخته بود در این صورت چگونه میتوانست ناروائیهای معاویه را تحمل کند و با ستمگریهای معاویه و یارانش بستیز برنخیزد و با بدعت ها و- هوس رانیهای آنها نجنگد؟

حجر دید که مغیره در مسجد کوفه بمنبر رفته و در ضمن گفتارش امیر المؤمنین (ع) را دشنام میدهد، دیگر خاموشی را جایز ندانست و روی به حاکم کوفه کرد و گفت «خداوند میفرماید همگی عدالت را

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۳۷

برپای دارید و در پیشگاه خدا بحقیقت گواهی دهید، ای مغیره من گواهی میدهم که آنها که شما به آنها دشنام میدهید، به برتری و حقیقت شایسته ترند و آن کس که خود را بدروغ پاک می شمارد سزاوار ناسزا است».

(۱) یاران

حجر هم برخاستند و با فریاد گفتار او را تأیید کردند مغیره به حجر رو کرد و گفت:

«ای حجر بدست خودت بسوی خویش تیر می افکنی زیرا من بر تو فرمانروایم، ای حجر از خشم پادشاه بترس و از قدرت و انتقام او پروا کن مگر نمی بینی که همانندان فراوان تو بخشم سلطان کشته شده اند؟» ولی حجر از پرخاش و اعتراض خود هرگز بازنمی ایستاد و سیاست سیاه بنی امیه را همه جا و همه گاه محکوم میکرد تا اینکه گروهی از دار و دسته چاپلوس حکومت کوفه، مغیره را به قتل حجر تحریک کردند ولی مغیره پیشنهادشان را نپذیرفت و گفت «هرگز نمیخواهم نخستین کسی باشم که نیکمردان این شهر را بکشم و خونشان را بریزم و آنها به سعادت شهادت نائل آیند و من بشقاوت افتم و معاویه در دنیا عزیز شود و مغیره در آخرت خوار گردد». ولی رازداران و جاسوسان مغیره در قتل حجر پافشاری میکردند و مغیره را باین کار وامیداشتند تا اینکه مغیره بصورت یک منافق زیرک و آگاه به آنها گفت:

- من او را حتماً می کشم.

زندگانی حسن بن علی(ع) ج ۲ ۴۳۷ حجر بن عدی ..... ص : ۴۳۵

- چگونه او را میکشی.

- پس از من حاکم دیگری به کوفه می آید و حجر او را هم مانند من می پندارد و بهمین پرخاشگریهایش ادامه میدهد ولی آن امیر سختگیر در اولین وهله او را میگیرد و ببدترین وضعی او را می کشد.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۳۸

(۱) پس از چندی مغیره مرد و زیاد بن سمیه بجایش بحکومت کوفه نشست و حجر همچنان نقشه های سیاه بنی امیه را برملا میکرد و سیاست تهدید و

ارعاب آنها را زشت میشمرد.

روزی زیاد روز جمعه بر منبر رفت و خطبه اش را آن قدر طول داد که وقت نماز تنگ شد.

حجر به او اعتراض کرد و در برابر همگان فریاد زد «الصلاه».

پسر سمیه اعتنائی بسخن حجر نکرد و ارزشی برای نماز قائل نشد و همچنان بگفتارش ادامه داد، دوباره حجر به او رو کرد و با صدای بلند گفت «الصلاه».

بازهم زیاد ارزشی برای اخطار حجر قائل نشد و گفتارش را ادامه داد، حجر ترسید که وقت نماز بگذرد مشتی ریگ برداشت و بجانب زیاد پاشید مردم هم بیاری حجر، همگی برخاستند و زیاد که این ماجرا را دید از منبر پائین آمد و با مردم نماز خواند ولی از شدت خشم رگهای گردنش باد کرده بود و تصمیم گرفت که حجر را بگیرد و به بند کشد و ضمن خطبه ای که در مسجد ایراد کرد تصمیم زشت خود را بهمگان اعلام کرد و گفت: «باك و پروائی ندارم که شهر کوفه را از وجود حجر خالی کنم و سرنوشت او را برای آیندگان عبرت قرار دهم، وای بر مادرت ای حجر، تیرگی شب فرا رسید و گرگان بچراگاه آمدند».

و به قول شاعری مثل زد و گفت:

به شترچران از راه اندرز بگوی شب فرا رسید و گرگ بچراگاه آمد زیاد گروهی از سرشناسان کوفه را به نزد حجر فرستاد تا او را از اینهمه پرخاش و اعتراض بازدارند ولی حجر نپذیرفت، ناچار رئیس پلیس را فرستاد تا حجر را بگیرد و بیاورد ولی بین او و یاران حجر برخوردی روی داد و نتوانست حجر را دستگیر کند.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۳۹

(۱) گروهی از مؤمنان در

این گیراگیر نزاع جمع شدند و نگذاشتند که سربازان زیاد حجر را دستگیر کنند، قیس بن فهدان کندی که سخنوری زبردست بود و همه جا با سخنان شورانگیزش از حجر حمایت میکرد در آن معرکه بسخن ایستاد و آتش انقلاب و حماسه را در جان مردم کوفه برانگیخت و حجر و یارانش را به ایمان و مردانگی ستود و این اشعار را در حمایت و یاری حجر بگونه رجز بر مردم خواند:

ای یاران حجر حمله کنید و دفاع کنیداکنون از برادرتان و بجنگید

نگذارید خوار کننده ای حجر را بگیردآیا در میان شما تیرانداز و نیزه داری نیست

و سواره نقابدار و پیاده ای و شمشیر زنی که از معرکه بیرون نرود؟ حجر و یارانش سنگر گرفتند و زیاد که نتوانست بر آنها دست یابد بوحشت افتاد و ناگزیر بزرگان کوفه و اشراف و سرشناسهائی را که همیشه برای رسیدن بهدف خود از آنها کمک میگرفت جمع کرد و به آنها گفت: «ای مردم کوفه آیا شما با دستی پیش میکشید و با دست دیگر پس میزنید پیکرهاتان با من است و دلهاتان با حجر پرخاشجوی نادان رانده شده، شما با من هستید ولی برادران و پسران و قبیله تان از حجر حمایت می کنند. بخدا قسم این دلیل فریب و نفاق شماست، بخدا قسم یا برائت خود را باید ثابت کنید یا گروهی را بسر شما می آورم تا کجی های شما را راست کنند».

بزرگان فرومایه کوفه در برابر زیاد ابراز اطاعت کردند و به او گفتند «پناه بخدای پاک اگر ما جز فرمانبرداری تو و امیر المؤمنین معاویه اندیشه ای در سر داشته باشیم ما چیزی جز خشنودی تو نمیخواهیم و اگر میخواهی اطاعت

ما را نسبت بخودت بدانی و

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۴۰

مخالفت ما را با حجر یقین کنی ما را بجنگ او بفرست».

(۱) زیاد به آنها گفت «همگی تان بجانب اطرافیان حجر بروید و هرکدامتان برادر و پسر و بستگانتان را از دور حجر پراکنده سازید تا کسی در اطراف حجر باقی نماند».

بزرگان پست نهاد کوفه برای شکست دادن حجر و پراکنده ساختن اطرافیان او حرکت کردند و زیاد به رئیس کل پلیس کوفه شداد بن هیثم هلالی فرمان داد تا حجر و یارانش را دستگیر کند و چون فهمید که شداد به تنهائی نمیتواند از عهده این کار برآید، محمد بن اشعث کندی «۱» را احضار کرد و به او گفت:

«ای ابا میثاء، بخدا قسم یا باید حجر را بیاوری و یا همه درختهای خرمایت را قطع می کنم و خانه هایت را ویران می سازم و بالأخره پیکرت را پاره پاره می کنم» پسر اشعث گفت سه روز مهلت بده تا او را دستگیر کنم زیاد گفت بتو مهلت میدهم که او را بیاوری وگرنه خود را برای مرگ آماده کن.

پسر اشعث و رئیس پلیس کوفه بمبارزه برخاستند و حجر یارانش مردانه از خود دفاع کردند و پس از جنگ سختی که بین آنها درگرفت بالأخره جلادان حکومت زیاد پیروز شدند و حجر و یارانش را گرفتند و به نزد زیاد آوردند و زیاد دستور داد آنها را بزندان انداختند.

زیاد گروهی از مردم کوفه را خواست تا گواهی نامه ای بر ضد حجر و یارانش امضاء کنند و آنها شهادت دادند که اینها علی (ع) را دوست میدارند و بر عثمان خورده میگیرند و با معاویه دشمنی

---

(۱)- محمد بن اشعث بن

قیس کنـدی کوفی مـادرش ام فروه خواهر ابو بکر بود گفته شـده که در زمان پیامبر بـدنیا آمـده است ولی این سـخن درسـت نیست زیرا او در زمان ابو بکر با فروه ازدواج کرده است، عبـد الله زبیر او را حاکم موصل گردانیـد و مختار او را در سال ۶۶ یا ۷۰ هجری بقتل رسانید (تهذیب التهذیب ۹/ ۶۴)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۴۱

میکنند ولی زیاد به این گواهی نامه راضـی نشد و گفت این نوشـته قاطع نیست در این وقت ابو برده بن ابو موسـی اشـعری آن مرد فرومایه شهادتنامه ای به این شرح نوشت:

(۱) «ابو برده پسـر ابو موسـی شـهادت میدهـد و خداونـد جهانیان را بگواهی میگیرد که حجر بن عدی از فرمان خداوند بیرون آمده و بین مسلمانان تفرقه انداخته و خلیفه را لعنت کرده و مردم را بر او شورانیده و گروهی بر او فراهم آمده و پیمان شکسته اند و حجر همچون فرومایگان بخداوند توانا کافر شده است!!»

زیـاد از این شـهادتنامه راضـی شـد و مردم را وادار کرد تـا آن را امضـاء کننـد و گروه فراوانی که بگفته مورخـان به هفتاد نفر میرسـیدند آن نامه را امضاء کردند و زیاد گواهی نامه را برای معاویه فرستاد و دستور داد تا حجر را به زنجیر آهنین بستند و او را با یارانش بدمشق بحضور معاویه فرستادند.

فریاد ناله و انـدوه دردناکی از خانه حجر بلند شد و دخترش که تنها فرزند او بود به روی بام رفت و کاروان اسـیران را دید که بجانب مرگ رهسپارند و با گریه و اندوه به آنها نگاه وداع کرد و شکایت و درد خود را به ماه آسمان بیان کرد

و از شدت درد و رنج مصیبت که از قلب گداخته اش حکایت میکرد این اشعار را سرود:

ای ماه تابنده بالاتر بروشاید حجر را در حال رفتن ببینی

او بسوی معاویه پسر حرب میرودتا آن کس که خود را امیر میداند او را بکشد

و او را بر دروازه دمشق بدار زندو مرغان چانه او را بخورند

بعد از حجر امیر شام ستم میکند زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۴۲ و در کاخهای خورنق و سدیر کامروائی میکند «۱»ای حجر، ای حجر بنی عدی

ترا سلامت و شادمانی همراه باد

ولی میترسم که تو هم مانند علی کشته شوی و آن پیرمردی که در شام چون شیر مینالید

ای کاش حجر هم همچون دیگران میمردو او را چون شتر نحر نمی کردند

اگر هم کشته شوی، پیشوایان هر قومی کشته میشوند و از این دنیا میروند «۲».

(۱) کاروان شهیدان به مرج عذراء رسید و حجر در آنجا گفت:

بخدا قسم من نخستین مسلمانی بودم که در اینجا سگهایش بر من پارس کردند و اولین کسی هستم که در این ناحیه تکبیر گفتم «۳».

پیک زیاد خبر اسیران را بمعاویه رسانید و او از این خبر شادمان شد و معاویه مرد یک چشمی را به آنجا فرستاد و دستور داد اگر حجر و یارانش از امیر المؤمنین بیزاری نجستند و بحضرتش دشنام ندادند آنها را بکشد. چون جلاد یک چشم به مرج عذرا رسید یاران حجر گفتند اگر اشتباه نکنیم این مرد نیمی از ما را میکشد و نیمی دیگر را باقی میگذارد و حدس ما از این جهت است که این مرد یکی از چشمانش را از دست داده است.

جلاد پیش آمد و به حجر چنین گفت:

---

(۱)-

خورنق و سدیر دو کاخ است که آنها را نعمان بن امری القیس در نزدیک حیره ساخته و گفته میشود که از بناهای شاپور است که برای بهرام گور بدست سنمار بنا شده.

(۲)- مروج الذهب و میگویند این اشعار را هند دختر زید انصاری در رثاء حجر سروده است.

(۳)- الکامل ۳/ ۱۹۲ و ابن حجر در اصابه آورده است که حجر مرج عذراء را فتح کرد و بالأخره در همان سرزمین بشهادت رسید.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۴۳

(۱) «امیر المؤمنین بمن فرمان داده که ترا بکشم، ای پیشوای گمراهی و معدن کفر و سرکشی و دوستدار ابو تراب و همچنین یارانت را خواهم کشت مگر اینکه از کفر خود بازگردید و علی (ع) را لعنت کنید و از او بیزاری جوئید».

حجر و بعضی از یارانش که نمونه های زنده و روشن ایمان و عقیده و جهاد در راه خدا بودند یک صدا به او گفتند: «تحمل شمشیر تیز برای ما گواراتر است از آنچه تو ما را به آن میخوانی و ورود بر خدا و پیامبرش و جانشین او را از افتادن در آتش بهتر می دانیم».

نیمی از یاران حجر که ایمانشان در برابر مرگ بناتوانی افتاد از عقیده خویش بازگشتند تا جان بسلامت برند و نیمی دیگر بر دوستی علی (ع) باقی ماندند و پیش بینی آنها درست درآمد.

گورها کنده شد و جلادها برای کشتار آماده شدند و حجر از آنها پیش از کشته شدن مهلتی خواست و گفت: «بمن مهلت دهید تا وضو بگیرم و نماز بخوانم، زیرا من هرگاه وضو گرفته ام نماز خوانده ام».

آنها به حجر مهلت دادند و حجر به نماز ایستاد و نمازی طولانی و

مخلصانه بجا آورد و پس از پایان نماز گفت:

«بخدا قسم تا کنون نمازی چنین سبک و کوتاه نخوانده ام و اگر میدانستم که مرا بفرار از مرگ متهم نمی کنید نمازم را طولانی تر بجا می آوردم».

آنگاه با خدایش به مناجات پرداخت و از مردمی که او را تسلیم دشمنی فریبکار ساخته اند بخداوند شکایت کرد و گفت:

«بار خدایا از پیشگاه تو برای امت خود خواستار سعادت هستیم، مردم کوفه بر ضد ما گواهی دادند و مردم شام ما را می کشند، بخدا قسم اگر مرا بکشید من نخستین کسی هستم از سواران اسلامی که در

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۴۴

سرزمین مفتوحه خود کشته می شوم و من اولین مردی هستم که سگان این ناحیه بمن پارس کردند».

(۱) جلاد یک چشم که هدبه بن فیاض قضاعی نام داشت با شمشیر آخته بر جناب حجر تاخت و اندام حجر بهیجان آمد و نیرویش بسستی گرائید، دژخیم گفت:

«گمان نمی بردم که از مرگ بهیجان آئی پس از مولایت بیزاری جوی تا ترا واگذارم».

حجر به آنها گفت:

«چرا چنین نشوم که می بینم گورم حفر شده و کفن من گسترده است و شمشیر برهنه بر بالای سرم آماده است بخدا قسم بازهم در این حال سخنی که خشم خدا را برانگیزد نمی گویم» «۱».

شمشیر بر گردن حجر فرود آمد و آخرین سخنی که از حلقوم حجر برآمد این بود که گفت:

«زنجیر آهنین را از من برندارید و خونهایم را نشوئید که میخواهم معاویه را با همین حال در صراط دیدار کنم» «۲».

پیکر خونین حجر به همراه شش تن از یارانش بخاک افتاد، ای حجر تو و یارانت در پناه عنایت خدا باشید شما بجهان جاوید شتافتید، شما شهیدان عقیده و

انسانیت کامل و نمونه های روشنی از شجاعت و دلیری هستید که بر ضد ستم و سرکشی انقلاب کردید و با ستمگری حکام مستبد و سرکش و ظالم به مقاومت پرداختید.

(۲)

یاران شهید حجر

اشاره

این تنها حجر نبود که جام شهادت را مردانه سرکشید بلکه با او و پس از او هم مردانی از یاران فداکارش قربانی شدند. کسانی که حیات ارزنده خود را در برابر عقیده استوار خود فدا کردند و

---

(۱)- کامل ۳/ ۱۹۲

(۲)- استیعاب ۱/ ۲۵۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۴۵

بدون پروای مرگ قربانی اعتقاد بمبدا هستی شدند و در اثر فداکاری این دلیران جاویدان و بزرگمردان جهان بود که عقائد راستین اسلامی قوام یافت و حق استوار شد و عدالت همگانی گردید و ستمگری بنابودی گرائید و ما اینک نام آنها را با ستمهائی که از سوی معاویه و کارگزارانش بر آنان رفت ذیلا مینگاریم:

(۱)

الف- عبد الرحمن

عبد الرحمن بن حسان عنزی از پیشتازان یاران حجر بود که به همراه او در بند آهنین بمرج عذراء رفت و در آنجا از دژخیمان شام خواست که او را نکشند و به نزد معاویه برند شاید از مرگش درگذرد، آنها درخواستش را پذیرفتند و او را بنزد معاویه بردند، چون عبد الرحمن در برابر او قرار گرفت معاویه گفت:

- بیا ببینم، برادر ربیعه درباره علی (ع) چه میگوئی؟

- مرا واگذار و از من مپرس، او از تو بهتر بود.

- بخدا قسم ترا وانمی گذارم.

- گواهی میدهم که او خدا را بفراوانی یاد میکرد و بحق امر میکرد و عدالت را برپای میداشت و مردم را می بخشید.

معاویه بهانه ای نیافت که خون او را بریزد ناچار ماجرای قتل عثمان را که مسلمانان به زنـده و مرده او گرفتار شده بودند پیش کشید و گفت:

- درباره عثمان چه میگوئی؟

- او نخستین کسی بود که باب ستم را گشود و درهای حق را بروی مردم فرو

بست.

- با این سخن خودت را بکشتن دادی.

- نه، بلکه ترا کشتم و قبیله ربیعه اکنون در بیابانند.

عبد الرحمن گمان میکرد که قبیله او به حمایتش برخواهند خاست و از قتلش جلو خواهند گرفت و از او رفع ستم خواهند کرد

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۴۶

ولی هیچ کس بحمایتش برنخاست، معاویه از او روی بگردانید و نامه ای به زیاد نوشت و به او گفت:

«اما بعد، این عنزی بدترین مردی است که بسوی من فرستاده ای پس او را به بدترین کیفری که سزاوار آن است برسان و بوضع دردناکی او را بکش».

وقتی که نامه معاویه به زیاد رسید عبد الرحمن را به ناحیه قس الناطف «۱» فرستاد و دستور داد او را زنده بگور کردند و آن شهید بزرگ زنده بزیر خاک رفت «۲».

(۱)

ب- صیفی بن فسیل

صیفی بن فسیل شیبانی از مسلمانان دلاور و بزرگمرد و فداکار و از یاران وفادار حجر بود که از او به نزد زیاد سعایت کردند و آن فرزند زنا بدنبال صیفی فرستاد و هنگامی که روبرویش ایستاد، زیاد از او درباره امیر المؤمنین سؤال کرد تا بهانه ای برای قتلش بدست آورد، پس با آهنگی که از آن خشم و قساوت میجوشید گفت:

- ای دشمن خدا درباره ابو تراب چه میگوئی؟

- من ابو تراب را نمی شناسم.

- تو او را نمی شناسی؟!

- نه نمی شناسم.

- تو علی بن أبی طالب را نمی شناسی.

- چرا.

- هم او ابو تراب است.

- نه، او ابو الحسن و ابو الحسین است.

رئیس پلیس برای آنکه تقرب بیشتری به زیاد پیدا کند با خشم به صیفی رو کرد و گفت:

---

(۱)- ناحیه ای است در نزدیک کوفه

(۲)- تاریخ طبری ۶/ ۱۵۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۴۷

«امیر می گوید او

ابو تراب است و تو میگوئی نه».

(۱) صیفی بدون اینکه اعتنائی بقدرت و حکومت زیاد بکند، در پاسخ با نهایت شدت گفت:

«اگر هم امیر دروغ بگوید تو میخواهی که من هم دروغ بگویم و بباطلی که او ادعا میکند گواهی دهم؟»

زیاد از شدت خشم برافروخت و رگهای گردنش ورم کرد و گفت:

«این هم یک گناه دیگر».

بعد به نگهبانانش با خشم رو کرد و گفت: عصایم را بیاورید وقتی که آوردند بصیفی رو کرد و گفت:

«چه میگوئی، حرف حسابت چیست؟»

صیفی با کمال شجاعت و ایمان گفت:

«سخن من بهترین سخنی است که درباره بنده ای از بندگان مؤمن خدا میگویم».

زیاد به مأموران فرومایه خود گفت: شانه اش را چنان در هم کوبند که بزمین بیفتد و آنها بصیفی حمله بردند و بسختی او را در هم کوفتند و بزمینش انداختند، زیاد گفت دست از او بردارند و به او گفت:

«خوب، حالا درباره علی چه میگوئی؟»

قهرمان عقیده و ایمان همچنان در گفتارش پافشاری کرد و گفت:

– بخدا قسم اگر مرا با تیغها و دشنه ها پاره پاره کنی چیزی جز این از من نخواهی شنید:

– یا او را لعنت کن یا گردنت را میزنم.

– در این صورت گویا پیش از این مرا کشته ای، اکنون اگر بخواهی مرا بجهت خودداری از دشنام به علی (ع) بکشی بچنین شهادتی خشنودم ولی تو هم بشقاوتی بزرگ خواهی رسید.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۴۸

– همچنان در اسارتش نگه دارید.

و بعد دستور داد او را بزنجیر آهنین بستند و بسیاهچال زندان انداختند «۱» و بعد او را به همراه حجر به مرج عذراء فرستاد و در آنجا با حجر و یارانش بشهادت رسید.

(۱)

ج– قبیصه بن ربیعه

از یاران دیگر حجر

که دچار فتنه زیاد شد قبیصه بن ربیعه عبسی بود که شداد بن هیثم رئیس پلیس کوفه بفرمان زیاد مخفیانه بخانه اش تاخت، قبیصه برای دفاع از خود شمشیر کشید و گروهی از بستگانش بیاری او برخاستند شداد از روی فریب گفت:

«تو در مال و جانت در امان هستی، چرا بیهوده خودت را بکشتن میدهی؟»

یاران قبیصه که این سخن را شنیدند فریب خوردند و از یاری و رهائیش دست برداشتند زیرا از قدرت حکومت زیاد بشدت میترسیدند و از بیم جان گفتند:

«حالا که بتو امان داد چرا خودت و ما را بکشتن میدهی؟»

قبیصه پیشنهاد یارانش را نپذیرفت زیرا از فریبکاری دار و دسته بنی امیه آگهی داشت و میدانست که آنها به پیمان خود وفا نمی کنند و بیارانش گفت:

- وای بر شما، این مرد زنازاده دروغ میگوید و بخدا قسم اگر بر من دست یابد یا همیشه بزندانم می اندازد و یا مرا می کشد.

- چنین که تو میگوئی نیست.

وقتی که دید چاره ای ندارد بناگزیر تسلیم شد و او را دستگیر کردند و به پیش زیاد بردند وقتی که در برابر او ایستاد زیاد گفت:

---

(۱)- تاریخ طبری ۴/ ۱۹۸، الکامل ۳/ ۱۳۹

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۴۹

- بخدا قسم، اکنون بحساب میرسم و کاری بدستت میدهم چون تو در بین مردم نطفه فتنه برمی انگیزی و مردم را بر حکومت می شورانی.

- ولی من را امان داده اند و به اینجا آورده اند.

- او را بزندان بیندازید «۱».

(۱) زیاد با این دستور، امانش را نقض کرد و پیمانش را شکست و بعد فرمان داد قبیصه را به همراه حجر به مرج عذراء بردند چون کاروان شهیدان به ناحیه جبانه (عرزم) که خانه قبیصه

در آنجا بود رسید، نگاهی بخانه اش کرد و دخترانش را دید که بروی بام آمده اند و لطمه بچهره شان میزنند و فریاد و اشکشان بهم آمیخته و درد و اندوه دلهاشان را پاره می کند، چون فرزندان خود را به آن حال دردناک دید از رئیس نگهبانان درخواست کرد تا اجازه دهد به پیش آنها برود و وداع و وصیتی بجای آورد، رئیس اجازه داد و قبیصه بخانه رفت و فریاد خاندانش بلند شد او فرزندانش را به خاموشی و آرامش و شکیبائی سفارش کرد تا نمونه ای کامل از ایمان و رضا بقضای الهی باشند و بآنها گفت:

«از خدای بزرگ و پرشکوه بترسید و شکیبائی پیش گیرید و من از خدایم میخواهم که مرا بیکی از سرنوشتهای نیکو برساند یا شهادت، یا سعادت که بازگشت بسوی شماست و مطمئن باشید که خداوند شما را روزی میدهد و نیازتان را برمی آورد زیرا او زنده ای است که هرگز نمی میرد، امیدوارم که ایمان خود را تباه نکنید و آبروی من را نگهدارید».

پس با آنها وداع کرد و بازگشت و چون دید دخترانش مویه و ناله می کنند و سراسیمه فریاد می کشند و دست بدعا برداشته اند و از خداوند سلامت و بازگشت او را میخواهند به آنها رو کرد و گفت:

---

(۱)- تاریخ طبری ۶/ ۱۴۹

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۵۰

«همچنانکه من اکنون گرفتار خطر شده ام بستگانم نیز کشته خواهند شد زیرا از یاریم دست برداشتند» «۱».

(۱) او از عدم همکاری قومش شکایت کرد که تنهایش گذاشته و بدست دژخیمش سپرده بودند و این ناجوانمردی برایش از ضربت شمشیر، دردناکتر بود.

قبیصه را به همراه حجر و یارانش به مرج عذراء بردند و در آنجا

شهیدش کردند.

از دیگر یاران حجر که به همراه او بشهادت رسیدند اطلاعات کافی در اختیار نداریم و فقط نامهای آنها را به این شرح می آوریم:

شریک بن شداد خضرمی، کدام بن حیان عنزی و محرز بن شهاب تمیمی.

اینها یاران راستین دین و قربانیان عقیده و ایمان و حامیان حق و نیکوکاران شایسته مسلمانان بودند که نیروهای سیاه بنی امیه شان بمصرع خونین شهادت کشانید و خونشان را بناحق ریخت. اینها گناهی جز این نداشتند که خاندان پیامبر را دوست داشتند خاندانی که همطراز قرآن بودند و دوستی و پیرویشان بر هر مسلمانی واجب بود.

(۲)

انعکاس فاجعه

اشاره

مسلمانان از این فاجعه دردناک و خونین بهیجان و خشم آمدند و غضب و اندوه سراسر جهان اسلامی را فرا گرفت زیرا حجر از مسلمانان نامور و یاران برگزیده پیامبر بود و با قتل او حرمت اسلام در هم شکسته شد. او هرگز مرتکب تباهی و گناهی نشده بود و با زشتکاریها و ستمگریها بمبارزه برمی خاست، گناه او در برابر دستگاه معاویه این بود که به زیاد برای تأخیر نماز اعتراض کرده و از دشنام-

---

(۱)- تاریخ طبری

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۵۱

گوئی به علی (ع) بازش داشته بود و بهمین جهت بدست جلادان بنی امیه کشته شد.

شخصیت های بلند پایه اسلامی با نهایت خشم، معاویه را بجرم ارتکاب این جنایت بزرگ محکوم کردند و اقدام ناروایش را زشت شمردند و ما اکنون نام برخی از آنها را به همراه متن اعتراضشان بیان میداریم.

(۱)

الف، امام حسین (ع)

امـام حسـین (ع) نـامه ای از مـدینه به معاویه نوشت و بسـختی باو درباره قتل حجر و یارانش اعتراض کرد، بـدین شـرح «آیا تو حجر کنـدی و یارانش را که نمازگزاران و عابدان بودند نکشتی؟ آنها با سـتم مبارزه میکردند و بدعت های ناروای ترا بزرگ و خطرناک میدانسـتند و در راه خدا از شـماتت هیچ سرزنشـگری نمی ترسیدند، تو آنها را با وجود پیمانهای محکمی که برای حفظ جانشان بسته بودی، بستم و ناحق کشتی و این کشتار را بخاطر خشمی که از آنها در دل داشتی انجام دادی» «۱».

امـام در این نـامه اعـتراض آمیزش به معـاویه حمله کرد که چرا حجر و یـارانش را که نمـونه هـای برتری در مبـارزه بـا سـتم و مخالفت با بدعت بودند بستم و دشمنی کشته است در صورتی که بآنها

با پیمانهای محکمی امان داده بود که هرگز ستمی به آنها نکند و کینه های پیشین را بکار نبرد ولی فرزند هند به این قولها و پیمانها وفا نکرده و آنها را ناجوانمردانه کشته بود.

(۲)

ب- عایشه

از جمله معترضین به قتل حجر، عایشه بود که معاویه را در این

---

(۱)- بحار ۱۰/ ۱۴۹

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۵۲

باره بسختی سرزنش کرد، وقتی که معاویه پس از مراسم حج بخانه عایشه رفت عایشه به او گفت:

- آیا نمی ترسی که بناگهانی کسی اینجا بر تو حمله برد و ترا بکشد.

معاویه با فریبکاری جواب داد:

- من وارد خانه امینی شده ام.

- آیا از خدا نترسیدی که حجر و یارانش را کشتی؟ «۱»

عایشه همیشه از مصیبت حجر سخن میگفت و گفتار پیامبر را درباره فضیلت او بزبان می آورد و می گفت: از پیغمبر شنیدم که میفرمود:

«بزودی در عذراء کسانی کشته میشوند که خدا و اهل آسمانها از قتل آنها خشمگین میشوند» «۲».

عایشه مردم کوفه را در این باره سرزنش میکرد و می گفت:

«بخدا سوگند اگر معاویه میدانست که مردم کوفه از حجر و یارانش دفاع میکنند هرگز جرئت نمیکرد که آنها را در کوفه دستگیر کند و در شام بکشد ولی پسر هند جگرخوار میدانست که غیرت مردم کوفه از بین رفته است بخدا قسم دیگر در جمجمه عرب عزت و دلاوری وفقه باقی نمانده است، خداوند لبید شاعر را پاداش خیر دهد که میگفت:

رفتند کسانی که مردم در پرتوشان زندگی میکردندو باقی ماندند آنها که چون پوست سگ جرب هستند

نه سودی دارند و نه امید خیری به آنهاست و بر آنها عیب میگیرد گوینده شان اگر کینه نورزد «۳»

---

(۱)- طبری ۶/ ۵۶

(۲)- البدایه و النهایه ۸/

۵۵، الاصابه ۱/ ۳۱۴

(۳)- استیعاب ۱/ ۳۵۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۵۳

(۱)

ج- ربیع بن زیاد

دیگر از کسانی که بمعاویه در این باره حمله بردند ربیع بن زیاد بصری بود «۱» که از طرف معاویه بر خراسان حکومت میکرد وقتی که این خبر دردناك را شنید مغزش بجوش آمد و جانش به حسرت افتاد و با اندوهی فراوان گفت:

«پس از این همیشه مرگ بسراغ عرب خواهد آمد، اگر مردم بحمایت حجر برمی خاستند او هرگز کشته نمی شد ولی مردم بر جای خود ماندند و خوار شدند».

اگر مردم کوفه در برابر قوای بنی امیه ایستادگی میکردند و حجر و یارانش را یاری مینمودند هرگز آنها نمی توانستند این راد مردان آزاد و نیکوکار را بکشند ولی آنها به پستی و خواری گرائیدند و از جهاد در راه خدا بازایستادند و خوار و بیچاره شدند و بنی امیه هر چه خواستند با آنها کردند و بخواری و بدبختی شان کشانیدند.

ربیع همچنان دردمند و اندوهناك بود و غمی بزرگ دلش را پاره میکرد تا روز جمعه رسید و با مردم نماز جمعه را خواند و بعد بخطبه ایستاد و بمردم گفت:

«ای مردم، من از این زندگی خسته شدم اکنون دعا می کنم و شما هم آمین بگوئید» بعد دست بدعا برداشت و گفت:

---

(۱)- ربیع بن زیاد بن انس حارثی بصری از طرف معاویه حاکم خراسان بود و حسن بصری منشیگری او را بعهده داشت. او از ابی بن کعب روایت میکرد و گروهی از او روایت میکردند و در سال ۵۱ هجری درگذشت (تهذیب التهذیب ۳/ ۴۳ و الاصابه ۱/ ۴۹۱) روزی ربیع بحضور عمر بن خطاب آمد و گفت ای امیر المؤمنین بخدا قسم فرمان

این مردم را که بعهده گرفتی مسئول همه گرفتاریهای آنها هستی و اگر گوسفندی در کنار فرات گم شود در روز قیامت از تو بازخواست میشود عمر از شنیدن این سخن بگریه افتاد.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۵۴

«بار خدایا اگر ربیع در پیشگاه تو خیری دارد جانش را بگیر و در مرگش شتاب فرما».

خداوند هم دعایش را پذیرفت و هنوز مجلس پایان نیافته بود که از دنیا رفت «۱».

(۱)

د- حسن بصری

حسن بصری قتل حجر را یکی از چهار جنایت بزرگ معاویه شمرد و درباره حجر دو بار گفت:

«وای بر معاویه که حجر و یارانش را کشت» «۲».

(۲)

ه- عبد اللّه بن عمر

وقتی که عبد اللّه بن عمر خبر قتل حجر را شنید بسختی سراسیمه شد، این خبر را به او در بازار مدینه دادند و او مشغول خرید بود تا این خبر دردناک را شنید دست از معامله برداشت، بخانه آمد و بسختی و تلخی در مرگ حجر گریست «۳».

(۳)

و- معاویه بن خدیج «۴»

خبر دردناک قتل حجر هنگامی به معاویه بن خدیج رسید که در آفریقا به همراه سپاهیانش سرگرم فتوحات بود و با شنیدن این خبر به افراد قبیله کنده که در سپاهش بودند گفت:

«مگر نمی بینید که ما بسود قریش می جنگیم و آنها در برابر

---

(۱)- الکامل ۳/ ۱۹۵

(۲)- جریان کار او و شرح حالش در فصلهای گذشته این کتاب بیان شد.

(۳)- اصابه ۱/ ۳۱۴.

(۴)- معاویه بن خدیج جفنه سکونی یا کندی، او همان کسی است که بنده شایسته پاکدامن خدا، محمد بن ابی بکر را بفرمان عمرو عاص در مصر شهید کرد و سه بار در افریقا جنگید (استیعاب ۳/ ۳۸۹)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۵۵

ما را می کشند تا حکومتشان پایدار بماند و آنها بر پسر عموهای ما میتازند و آنها را می کشند.»

قتل حجر یکی از حوادث بزرگی بود که به اسلام ضربتی بزرگ نواخت و عموم عرب را سوگوار و داغدار ساخت. معاویه خودش هم در عظمت این جنایت شکی نداشت و همیشه شبح حجر در برابر دیدگانش بهنگام تنهائی ظاهر می شد و ترسی شدید او را فرا میگرفت و هنگامی که در بستر مرگ افتاده بود او را بیاد می آورد و میگفت:

«وای بر من از قتل حجر» و همچنین می گفت: «روز محاکمه من درباره قتل ابن الادبر (حجر) بسیار دراز خواهد بود» و این سخن را سه

بار تکرار میکرد «۱».

بایـد هم روز محاکمه معاویه در پیشگاه خداوند درباره قتل حجر و یارانش دراز و هولناک باشد همان شـهیدان ارجمندی که بنـدگان با ایمان و شایسته خـدا بودنـد و معاویه خونشان را ریخته بود بـدون اینکه گناهی کرده باشـند و تنها جرمشان بعقیـده دستگاه بنی امیه دوستی خاندان پیامبر بود.

در اینجا داستان دردناک شهادت حجر و یارانش پایان می یابد و اکنون بشرح حال دیگر شهیدان میپردازیم.

(۱)

رشید هجری

رشـید هجری از پیشـگامان و چهره هـای روشن رجـال اسـلام بـود و در پارسـائی و دانش و برتری شـهرتی عظیم داشت. او در مدرسه امیر المؤمنین تربیت یافته و دانش فراوانی از آن حضـرت کسب کرده بود و امام او را (رشید البلایا) می نامید، دخترش قنو می گفت: از پدرم شنیدم که گفت:

---

(۱)- تاریخ طبری ۶/ ۱۵۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۵۶

امیر المؤمنین بمن فرمود، ای رشـید شـکیبائیت چگونه خواهـد بود وقتی که زنازاده بنی امیه بدنبالت بفرسـتد و دسـتها و پاها و زبانت را ببرد؟

- یا امیر المؤمنین سرانجام کارم بهشت خواهد بود؟

- ای رشید تو در دنیا و آخرت همراه من خواهی بود.

(۱) روزی رشـید به همراه امیر المؤمنین به یکی از نخلسـتانهای کوفه رفت و زیر سایه نخلی نشسـتند و صاحب نخلسـتان از آن نخل بالا رفت و خرماهای تازه ای چید و بحضور آورد و امام و رشید از آن خرماها تناول کردند رشید گفت:

- چه قدر خرمای تازه و پاکیزه ای است.

- اما تو بزودی بر شاخه این درخت بدار آویخته خواهی شد.

رشید پس از آن به درخت خرما انس گرفت و آن را آب میداد و در زیر سایه اش نماز میخواند. روزی دید که یکی

از شاخه هایش خشک شده و آن را بریده اند دانست که هنگام مرگش نزدیک شده است و دیگر بار که بسراغ درخت رفت دید نیمی از تنه درخت افتاده و نهری از آن برای آبیاری گذرانیده اند و یقین کرد که مرگ حتمی اش فرا رسیده است، در همین اوقات هولناک بود که فرزند سمیه بدنبالش فرستاد و وقتی حضور یافت به او گفت:

- دوستت از آینده ات چه خبر داد و گفت ما با تو چه می کنیم؟

- گفت شما دست و پایم را می برید و بدارم میکشید.

- اما من بخدا قسم بر خلاف پیش بینی او عمل می کنم و گفت او را رها کنید.

نگهبانان او را رها کردند تا برود وقتی که رشید رفت زیاد گفت او را برگردانید و به رشید گفت:

راهی بهتر از آنچه رفیقت گفت برایت نمی یابم چون تو همیشه

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۵۷

بر ما میتازی و اگر زنده بمانی مردم را بر ما میشورانی و دستور داد دست و پایش را قطع کنند.

(۱) مأموران بی سر و پا بفرمان زیاد دست و پای رشید را بریدند ولی او همچنان بحق سخن می گفت، زیاد از سخنان رشید بخشم آمد و دستور داد او را حلق آویز کنند، رشید گفت یک کار دیگر مانده که انجام دهید و من آن را بشما یاد میدهم و منظورش بریدن زبانش بود، پسر سمیه فرمان داد تا زبانش را هم قطع کنند و وقتی که خواستند چنین کنند رشید گفت بگذارید حرفی بزنم، به او اجازه دادند، رشید گفت «مولایم امیر المؤمنین براستی درباره ام خبر داد و فرمود که زبانت را می برند» و بعد زبانش بدست جلادان فرومایه بریده شد «۱».

این

عابد بزرگوار چه گناهی مرتکب شده بود که سزاوار چنین عقوبت سختی باشد و چنین جنایت زشتی درباره اش انجام یابد؟

معاویه و پسر سمیه میخواستند با شیعیان علی تصفیه حساب کنند و روح تشیع را از بین ببرند.

(۲)

عمرو بن حمق خزاعی

عمرو بن حمق مردی آگاه و دین باور و نیرومند و زنده بود و در پارسائی و پرهیزگاری از یاران بزرگ پیامبر بشمار میرفت روزی پیامبر را به کاسه شیری سیراب کرد و پیغمبر درباره اش دعا فرمود و گفت: خداوند، بجوانیت برکت دهد، در اثر این دعا، عمرو هشتاد سال زندگی کرد و موی سفیدی در سر و محاسنش پیدا نشد «۲».

---

(۱)- سفینه البحار ۱/ ۵۲۲، حافظ ذهبی در تذکره اش می نویسد که زیاد رشید هجری را برای شیعه بودنش کشت و دستور داد زبانش را بریدند و بدارش آویختند.

(۲)- الاصابه ۲/ ۵۲۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۵۸

او همچنین از یاران برگزیده امیر المؤمنین و اصحاب وفادار و راستینش بود و امام درباره اش چنین دعا کرد «خدایا دلش را به نور تقوی روشن گردان و راه راستت را به او بنما» «۱».

امام همیشه به تجلیل و بزرگداشت عمرو میپرداخت و او را بر دیگر یارانش مقدم میداشت و روزی به او فرمود: «ای کاش در سپاه من صد نفر مانند تو بودند».

(۱) رشید در بیان وفاداریش نسبت به امام چنین عرضه داشت:

«ای امیر المؤمنین، بخدا قسم ترا برای دنیا و مقامی که در پیشگاهت دارم دوست نمیدارم بلکه بجهت پنج امتیاز بزرگی که داری بتو مهر میورزم، تو نخستین کسی هستی که ایمان آوردی و پسر عموی پیامبر خدائی و در میان مهاجر و انصار از همه برتر و بزرگتری،

تو همسر فاطمه دخت پیامبر و پدر ذریه باقیمانده از رسول خدائی، اگر من از کوههای بلند و استوار بالا روم و از دریاهای مواج و پهناور بگذرم، تا دشمنت را خوار سازم و حجت تو را بیان دارم، از حق فراوانی که تو بر عهده من نداری فقط اندکی را بجا آورده ام» «۲»

سخنان عمرو، گویای ایمان راستین و اعتقاد استوار و دوستی خالصانه اش نسبت به امیر المؤمنین بود، محبت بی شائبه ای که خشنودی خدا و سعادت آخرت را در آن میجست.

چون زیاد بحکومت کوفه رسید و بتعقیب و کشتار بزرگان شیعه پرداخت، عمرو از هراس کشتار بیرحمانه زیاد به همراهی رفاعه بن شداد بمدائن گریخت و چندی در آنجا بسر برد و بعد هر دو بجانب موصل فرار کردند و پیش از آنکه بموصل برسند در کوهستانی فرود آمدند تا اندکی بیاسایند، خبر به بلتعه بن ابی عبد اللّه که عامل معاویه بود رسید و فهمید

---

(۱)- سفینه البحار ۲/ ۳۶۰

(۲)- تعلیقات ص ۲۴۶

که دو مرد در یکی از کوههای موصل پناه گرفته اند ولی آنها را نمی شناخت و با گروهی از سپاهیانش بسراغ آنها رفت، عمرو در آن وقت بر اثر سمی که خورده بود بیمار بود و نمی توانست خود را نجات دهد ناگزیر همانجا ایستاد و فرار نکرد اما رفاعه که جوانی نیرومند بود اسبش را جهانید و به عمرو گفت «میخواهی که از تو دفاع کنم؟»

(۱) عمرو او را از این کار بازداشت و گفت:

«دفاع تو سودی برای من ندارد، اگر میتوانی خودت را نجات بده».

رفاعه بر سپاهیان تاخت آورد و آنها ناچار راه را برایش باز کردند و بعد

بـدنبالش شـتافتند ولی چون رفـاعه تیرانـداز مـاهری بود به او دست نیافتنـد ولی عمرو را به اسـارت گرفتنـد و نـام و نشانش را پرسیدند، عمرو از معرفی خود امتناع کرد و به آنها گفت:

«من کسی هستم که اگر رهایم کنید برای شما سودمند است و اگر مرا بکشید زیان می بینید».

آنها هر چه پافشاری کردنـد نتوانسـتند عمرو را بشناسـند و ناچار او را به بنـد کشـیدند و به پیش عبد الرحمن بن عبد اللّه ثقفی حـاکم موصـل فرسـتادند، حـاکم او را شـناخت و فوراً نـامه ای بمعـاویه نوشت و او را در جریان گـذاشت معاویه در پاسـخش نوشت:

«عمرو خودش میداند که با نیزه ای که در دست داشـته نه ضربه بر عثمان بن عفان نواخته است ما هم نمیخواهیم بیش از این به او تجاوز کنیم، شما هم نه ضربه نیزه همچنانکه بر عثمان نواخته است به او وارد آورید».

عبد الرحمن، او را بیرون آورد و دسـتور داد نه ضـربه نیزه به او بزنند و عمرو در ضربت نخستین یا دوم جان داد «۱» بعد سرش را

---

(۱)- تاریخ طبری

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۶۰

بریدند و برای معاویه بشام فرسـتادند و معاویه دسـتور داد تا سـر عمرو را در شام و نواحی آن بگردانند و این نخستین سری بود که در اسلام گردانیده شد «۱».

(۱) معاویه دسـتور داد تا سـر عمرو را برای همسـرش که در زندان بسـر میبرد بفرسـتند، آنها هم سـر بریده را بدامان آمنه دختر شریـد، همسـر عمرو شـهید انداختنـد و او از جریان امر تا آن وقت بی خبر بود و چون چشـمش بسـر بریده شوهرش افتاد چنان سراسیمه شد که نزدیک بود بمیرد و با چشمهائی

اشکبار گفت:

«ای وای و انـدوه از مظلومیت تو در این دنیای پست و این تنگنای دردناکی که جباران فراهم ساخته اند، شـما شوهرم را مدتی دراز از من دور ساختیـد و اکنون سـر بریده اش را برایم به ارمغان می آورید، درود و سـلام بر همسـری که مرا همیشه دوسـت میداشت و امروز هم بدیدار من آمده تا هرگز از یادش نبرم».

بعد به نگهبانی که سـر را آورده بود گفت: این سـر را بمعاویه بازگردان و پیغام مرا بی کم وکاست به او برسان و بگو خداوند فرزندانت را یتیم کند و زن و بچه ات را از تو دور گرداند و هیچ گاه ترا نیامرزد.

نگهبان به نزد معاویه رفت و گفته های آن زن داغدیده را برایش بازگو کرد، معاویه خشـمگین شد و دسـتور به احضارش داد وقتی که او را بحضورش آوردند معاویه به او گفت:

«ای دشمن خدا، تو این حرفها را درباره من گفته ای؟»

آمنه بدون هیچ ترس و پروائی گفت:

«آری من گفته ام و هیچ پشیمان نیستم و پوزشی نمی خواهم

---

(۱)- استیعاب ۲/ ۵۱۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۶۱

و انکار نمی کنم، بجانم سوگنـد که من در دعا کوشـیدم و این کوشـش سودی برایم خواهـد داشت و خداوند که حق محض است بندگانش را مراقب است و هرگز کیفر تو بمن زیانی نمیرساند ولی عقوبت و خشم خداوند در انتظار تو است».

(۱) ایاس بن حسل برای تقرب بمعاویه گفت:

«یا امیر المؤمنین این زن را بکش زیرا شوهرش از او سزاوارتر بکشتن نبود».

بانوی مبارز در پاسخ آن مرد چاپلوس گفت:

«مرگ بر تو باد که لبهایت بین ریش و سبیلت مثل قورباغه ای می جنبد، تو میگوئی که مرا مثل همسـرم بکشند تو با این سخن که میگوئی

مرد جباری و نمی توانی فرد شایسته کاری باشی».

معاویه خندید و به نرمی خاصی که مخصوص فریبکاریش بود گفت:

«ای زن، خدایت خیر دهد برو که آزادی، ولی نشنوم که چیزی درباره شام بگوئی».

آمنه گفت: (من نمیتوانم از اینجا بروم و درباره شام و مظالمی که در اینجا بر من رفته است سخنی نگویم من هرگز شام را دوست نمیدارم و دوستی در اینجا نیافته ام، اینجا وطن من نیست و هرگز نمیخواهم که در اینجا بمانم در اینجا کار دین دشوار است و چشمم هرگز روشن نشد و نمیخواهم هیچ گاه بشام بازگردم و هرگز بتعریف این سامان نخواهم پرداخت.

سخن آمنه بر معاویه گران آمد و با دست اشاره کرد که از حضورش بیرون برود، آمنه بیرون رفت و گفت، از معاویه در شگفتم که زبانش را از سخن بازمیدارد و با انگشتش اشاره میکند که بیرون بروم ولی بخدا قسم که همسرم عمرو با او با سخن استواری که از ضربه های

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۶۲

آهنین دردناکتر بود معارضه میکرد و اکنون هم من مگر دختر شرید نیستم» و بعد از این بیان کوبنده از دستگاه معاویه بیرون رفت. «۱»

(۱) قتل عمرو برای اسلام از حوادث بزرگ و دردناکی بود زیرا او از یاران راستین پیغمبر بود و معاویه بریختن خون او تعمد داشت تا با فرمان خداوند مخالفت ورزد و حرمت خون مسلمانان را رعایت نکند کینه سوزان و پرجوش معاویه به قتل عمرو فرو ننشست بلکه دستور داد تا سرش را در شهرهای اسلامی بگردانند و بعد بدامان همسر داغدیده اش بیندازند، بحدی که نزدیک بود آن بانوی مبارز از شدت اضطراب جان دهد. امام حسین (ع)

از قتل عمرو بشدت اندوهگین شد و نامه ای از مدینه بمعاویه نوشت و این جنایت بزرگ را زشت شمرد و طی آن فرمود:

«آیا تو قاتل عمرو بن حمق صحابی پیامبر نیستی آن بنده شایسته ای که در عبادت خداوند، پیکرش ناتوان و لاغر و چهره اش زرد شده بود تو او را پس از امانی که به او دادی کشتی، و چنان از طرف خدا به او وعده امان دادی که اگر بمرغان هوا میدادی از کوهستانها بسویت می آمدند و بعد ناجوانمردانه خونش را ریختی و بخداوند گستاخی کردی و پیمانت را در هم شکستی» «۲».

امام طی این نامه بفضائل عمرو اشاره کرد و فرمود که او از یاران پیامبر بوده و پیکرش در عبادت خدا لاغر و ناتوان شده است و همچنین یادآوری فرمود که معاویه به او امان داد و پیمانهای محکمی بست که هرگز به عمرو جسارتی نورزد و حیاتش را محترم شمارد ولی پس از آنکه بر او دست یافت به عهدش وفا نکرد و فرمان داد تا او را شهید کنند.

---

(۱)- اعلام النساء ۱/ ۴

(۲)- تعلیقات ص ۲۴۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۶۳

(۱)

اوفی بن حصن

اوفی بن حصن از مخالفان سرسخت سیاست بنی امیه بود که بی پروا به اعمال ناشایست آنها اعتراض میکرد و در اجتماعات مردم کوفه به آشکارائی سخن میگفت و مردم را بر ضد امویان برمی انگیخت.

وقتی گزارش کار او به زیاد رسید فرمان داد تا او را بیاورند، اوفی پنهان شد و زیاد گروهی را برای دستگیریش اعزام داشت ولی اوفی شخصاً به پیش زیاد رفت، زیاد باور نکرد که اوفی بپای خود آمده باشد و از اطرافیانش پرسید:

- این مرد کیست؟

-

اوفی بن حصن.

- او را پیش بیاورید.

اوفی را بحضورش آوردند زیاد بخشم آمد و گفت «خائنی با پاهای خودش به پیش ما آمد» و بعد به او گفت:

- نظرت درباره عثمان چیست؟

- پیامبر دو دختر خود را به همسری او داد.

- درباره معاویه چه میگوئی؟

- پول میدهد و بردباری میکند.

- درباره من چه میگوئی؟

- شنیدم که در بصره گفته ای تندرست را بجای بیمار و آمده را بجای رفته میگیری.

- بله من این حرف را گفته ام.

- بخطا رفته ای و اشتباه کور و جاهلانه ای را مرتکب شده ای.

زیاد دستور داد تا او را کشتند، اعتراضات شدید اوفی به سیاست سیاه زیاد در چنان هنگامه خطرناکی از وظایف بزرگی بود که آن مرد شجاع به اجرای آن پرداخت و از مجاهدات ارزنده ای

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۶۴

بود که پیامبر به آن توجه داشت و میفرمود: «بزرگترین جهاد، سخن حق گفتن در برابر حاکم ستمکار است و برترین شهیدان حمزه بن عبد المطلب است و کسی که در برابر حکومت ستمگری سخن بحق گوید و بفرمان او کشته شود «۱»».

(۱)

جویریه بن مسهر عبدی

او از یاران وفادار امیر المؤمنین بود که از حضرتش نقل حدیث میکرد و در نزد امام از نزدیکان و برگزیدگان بود چنانکه روزی امام به او فرمود: ای جویریه بنزد من آی که هرگاه ترا می بینم شیفته ات می شوم و بعد بعضی اسرار امامت را به او آموخت و فرمود:

«ای جویریه مادام که دوست ما بما مهر میورزد او را دوست بدار و چون بما کینه ورزید او را دشمن بدار و هر کس با ما

دشمن است دشمنش باش و چون ما را دوست داشت با او دوستی کن» «۲».

روزی

جویر بخانه علی (ع) آمد و آن حضرت را خفته یافت، بشوخی گفت:

ای خفته بیدار شو وگرنه ضربتی بر سرت فرود آورم که محاسنت رنگین شود.

امیر المؤمنین تبسم کرد و جویریه را از سرنوشتی که بدست فرمانروایان ستمکار بسراغش خواهد آمد آگاهش کرد و فرمود:

«ای جویریه ترا از سرانجام کارت آگاه میکنم، بخدائی که جانم در دست اوست مردی زشتخوی و زناکار ترا دستگیر می کند و دست و پایت را میبرد و بر شاخه کوتاه نخلی بدارت می آویزد».

روزگاری نگذشت که زیاد جویریه را جلب کرد و دستور داد

---

(۱)- نصایح ص ۶۰

(۲)- ابن ابی الحدید و نزدیک بهمین مضمون در تعلیقات ص ۳۶۶ آمده است.

دست و پایش را بریدند و بر شاخه درختی بدارش آویختند «۱» و هشام بن محمد سائب کتابی درباره فاجعه شهادت جویریه و میثم تمار نوشته است «۲».

(۱)

عبد اللّه بن یحیی حضرمی

عبد اللّه حضرمی از دوستان امیر المؤمنین و اصحاب خاص آن حضرت و جزء نگهبانان خمیس بود «۳» که امام در جنگ جمل به او فرمود: «ای عبد اللّه ترا بشارت میدهم که تو و پدرت جزء سربازان خمیس هستید و رسول خدا بمن خبر داد که عبد اللّه و پدرش بحق جزء سپاهیان خمیس هستند». «۴»

وقتی که امیر المؤمنین (ع) شهادت یافت، اندوهی سخت بر جان عبد اللّه چنگ انداخت و از کوفه بیرون رفت و صومعه ای برای عبادت بنا کرد که خودش و یارانش در آن به پرستش خدا می پرداختند.

وقتی که معاویه به اندوه و گریه آنها از شهادت علی (ع) آگهی یافت آنها را احضار کرد و چون آنها را بحضورش آوردند فرمان داد تا همگی را

کشتند.

این مردان نیک و شایسته در پناه خدایند، مردانی که خونشان ریخته و پیکرشان پاره پاره شد، آنها گناهی نکرده و جرمی در اسلام مرتکب نشده بودند بلکه بدستور پیامبر خدا که اجرایش بر همه مسلمانان واجب است، امیر المؤمنین را دوست میداشتند.

معاویه در کین خواهی شیعیان علی (ع) بکشتار بزرگانشان اکتفا نکرد بلکه جنایات بزرگ دیگری نیز مرتکب شد که اینک بشرح آن میپردازیم:

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید.

(۲)- تعلیقات ص ۳۶۶

(۳)- خمیس یکی از نامهای سپاه است زیرا سپاه به پنج قسمت مقدمه، میمنه، میسره، قلب و ساقه تقسیم می شد و گفته اند چون خمس غنائم به آنها میرسید به این نام معروف شدند، بعضی مورخین نوشته اند که اصحاب خمیس معروف به عدالت و اعتماد بودند چنانکه شهادت یکی از آنها شهادت دو نفر حساب می شد.

(۴)- تعلیقات ص ۲۱۴

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۶۷

جنایات دیگر

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۶۹

(۱)

ویرانی خانه شیعیان

معاویه بسختی میکوشید تا شیعیان علی (ع) را در هم کوبد و بدین جهت بکارگزارانش در همه جا دستور داد که خانه های شیعیان را ویران کنند و مأموران فرومایه او هم خانه شیعیان را همه جا ویران میکردند و آنها را بدون هیچ پناهگاهی بهمه جا پراکنده و آواره می ساختند و همه این کوششها برای آن بود که شاید بتواند تشیع را نابود کند و مهر و ولای خاندان پیامبر را از دلها بردارد «۱».

(۲)

نپذیرفتن شهادت شیعیان

معـاویه آنچه در امکـان داشت برای شـکست و خواری شـیعیان و منکوب کردن آنها بکار میبرد چنانکه طی بخشـنامه ای بهمه فرمانداران و کارگزارانش اعلام داشت که هیچ یک از شـیعیان امیر المؤمنین (ع) و خاندانش نبایستی برای شهادت در محاکم قضائی حاضـر شوند، عمال معاویه فرمانش را اجرا کردند و شهادت شیعیان را با آنکه مردانی راستگو و قابل اعتماد بودند نمی پذیرفتند «۲».

(۳)

وحشت و زندان

اشاره

معاویه ترس و تهدید را در نفوس شیعه گسترش میداد و بعضی

---

(۱)- اعیان الشیعه ۴/ ۴۶

(۲)- شرح ابن ابی الحدید ۳/ ۱۵، ذخیره الدارین ص ۱۹

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۷۰

را برای همیشه در زنـدانها جای میداد تا بالاخره جان میدادند و گروهی را چنان بهراس می انداخت که وطن خود را ترک می گفتنـد و در بیابانها از شـدت وحشت و خوف متواری می شدند و اکثر آنها بدست مأمورین گرفتار می شدند و آنها را بزنجیر می کشـیدند و به پیش معاویه میبردنـد و معاویه به تحقیر و اهانت آنها میپرداخت و شخصـیت آنان را در هم می شـکست و ما نام بعضی از رادمردان اسیر را که گرفتار ستم و نابکاری معاویه شدند در اینجا می آوریم:

(۱)

۱- محمد بن ابی حذیفه

او در پیشاپیش مسـلمانان معتمد و مردان نیک و شایسـته اسـلامی قرار داشت که مردم را به نیکی وامیداشت و از بدی و زشتی نهی میکرد چنانکه امیر المؤمنین فرمود (محمـدها از عصـیان خداونـد بدورند) و او را هم در عداد آنها بشـمار آورد. وقتی که علی (ع) بشهادت رسید و معاویه حکومت یافت تصمیم به قتل محمد گرفت ولی بعد نظرش برگشت و دستور داد او را بزندان اندازند.

محمـد مـدتی دراز در سیاهچال زندان باقی ماند تا این که معاویه روزی بیاد او افتاد و به یارانش گفت «بهتر نیست که بدنبال محمد بن ابی حذیفه بفرستیم و خوارش شـماریم و بگمراهیش آگهی دهیم و بگوئیم که به علی (ع) دشنام دهد؟» گفتند چرا، معاویه دستور داد تا او را آوردند و وقتی که در برابرش ایستاد معاویه به او گفت:

«ای محمد آیا هنوز آن وقت فرا نرسیده که چشمانت را باز

کنی و بفهمی که در دوستی علی بن أبی طالب بگمراهی افتاده ای و عثمان به ستم کشته شد و عائشه و طلحه و زبیر بخونخواهی عثمان برخاستند و علی در قتل عثمان مردم را تحریک میکرد و ما بخونخواهی او برخاستیم؟»

محمد گفت تو خودت میدانی که من از خویشان نزدیک

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۷۱

تو هستم و ترا خوب می شناسم.

(۱) معاویه گفت چرا، محمد بگفتارش چنین ادامه داد:

«سوگند بخدائی که جز او خدائی نیست من کسی را جز تو و آن کس که ترا حکومت داد در قتل عثمان و تحریک مردم بر ضد او شریک نمی دانم، مهاجرین و انصار همیشه از او میخواستند که ترا از حکومت شام برکنار کند ولی او چنین کاری را نکرد بالاخره همانطور که میدانی با او رفتار کردند، بخدا قسم از آغاز تا سرانجام کسی در قتل عثمان جز عائشه و طلحه و زبیر شرکت نداشت و آنها کسانی بودند که نخست عثمان را بزرگ می شمردند و بعد مردم را بکشتن او برانگیختند و در آن کار، عبد الرحمن بن عوف و ابن مسعود و عمار یاسر و همه انصار شرکت داشتند» معاویه بشدت برافروخته شد و با خشم گفت:

«که میگوئی چنین بوده؟»

محمد گفت:

«بلی بخدا قسم و من گواهی میدهم از هنگامی که ترا در جاهلیت می شناختم و بعد که اسلام آوردی خوی و عقیده و عملت تغییر نکرد و اسلام نه کم و نه زیاد چیزی بر تو نیفزود و دلیلش این است که مرا بدوستی علی (ع) سرزنش می کنی کسانی در التزام علی (ع) به جنگ آمدند که شب زنده دار و روزه گیر بودند و از مهاجرین و انصار

راستین و با ایمان بودند ولی همراهیان و سپاهیان ترا فرزندان منافقان و رانده شدگان و بندگان تشکیل میدادند، کسانی که تو آنها را در دینشان فریب دادی و آنها هم ترا بدنیایت فریفتند. بخدا قسم ای معاویه بر تو پنهان نیست که چه کرده ای و آنها هم میدانند که چه کرده اند، آنها خشم خدا را در راه اطاعت تو بجان خریدند، بخدا قسم من همیشه علی (ع) را برای خدا و پیامبرش دوست میدارم و در

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۷۲

راه خدا و رسولش تا زنده هستم با تو دشمنی میکنم».

(۱) معاویه سراسیمه شد و گفت بازهم با وجود زندانی شدنت در گمراهیت باقی هستی و فرمان داد تا او را بزندان بازگردانند و محمد مدتی دراز در زندان ماند و بالاخره از دنیا رفت «۱».

محمد فرشته مرگ را در تاریکی زندان دیدار کرد زیرا به کردار ناشایست معاویه رضایت نداد و اعمال ناروایش را نپذیرفت و سرنوشت دیگر آزاد مردان و پرخاشگران عظیم القدر اسلامی هم که حکومت معاویه را محکوم میکردند نیز چنین بود و آنها هم شدیدترین سختی ها را در ظلمت زندان تحمل میکردند.

(۲)

۲- عبد اللّه بن هاشم مرقال

یکی از بزرگان و نامداران شیعه که مورد تعقیب معاویه قرار گرفت، سردار جوانمرد و نمونه عبد اللّه بن هاشم بود که معاویه خشمی شدید از او بدل داشت زیرا دوستی و اخلاص او را نسبت به امیر المؤمنین میدانست و همچنین از پدرش هاشم در جریان جنگ صفین کینه ای فراوان بدل داشت، صفین همان نبرد جاودانه ای که معاویه را چنان به وحشت و هراس افکند که تصمیم بفرار داشت.

معاویه برای انتقامجوئی و شفای دل زخم خورده اش نامه ای به

زیاد حاکم کوفه نوشت و از او خواست که عبد اللّه را بگیرد و دست بسته بسویش بفرستد. متن نامه چنین بود:

«اما بعد، عبد اللّه بن هاشم را دستگیر کن و دستش را محکم بر گردنش ببند و بحضور من روانه اش کن» نامه که به زیاد رسید دستور داد عبد اللّه را دستگیر کنند ولی او فرار کرده و پنهان شده بود.

مرد فرومایه ای برای تقرب معاویه بشام رفت و به او خبر داد

---

(۱)- رجال کشی ص ۴۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۷۳

که عبد اللّه در خانه زنی مخزومی پناهنده شده است و معاویه به زیاد چنین نوشت:

(۱) «اما بعد نامه ام که بتو رسید به قبیله بنی مخزوم یورش آور و آنجا را خانه بخانه تفتیش کن تا بخانه آن زن مخزومی برسی و عبد اللّه بن هاشم را از آنجا بیرون بیاور و سرش را بتراش و جامه ای خشن به او بپوشان و بر شتری بدون جهاز و سایه بان سوارش کن و به پیش من بفرست».

زیاد قبیله بنی مخزوم را بازرسی کرد و عبد اللّه را دستگیر ساخت و همچنانکه معاویه دستور داده بود او را با خواری و سختی به شام فرستاد، وقتی که عبد اللّه به دمشق رسید روز جمعه بود و در آن روز معاویه به بزرگان قریش و عراق بار داده بود، چون عبد اللّه را آوردند معاویه او را شناخت ولی عمرو عاص او را نشناخت معاویه متوجه پسر عاص شد و گفت:

«ای ابا عبد للّه، آیا این جوان را می شناسی؟» عمرو گفت نه.

معاویه گفت این کسی است که پدرش در صفین این شعر را می سرود:

من جان بیمارم را بفروختم که مرا

بسیار نه کم سرزنش میکرد

مرد یک چشم برای قومش احترام میجویدچندان زنده مانده که خسته شده

ناچار یا میکشد یا کشته میشودمن با نیزه خونش را می ریزم

نعمت رفته بنزد من بی ارزش است

پسر عاص از جا پرید و این شعر را بمناسبت خواند:

گاه بر زباله ها سبزه می رویداما کینه دلها همچنان پایدار است

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۷۴

(۱) عمرو عاص، پایمردیهای پدر عبد اللّه را در جنگ صفین بیاد معاویه آورد و گفت:

«ای امیر المؤمنین، این مرد فریبکار و خطرناک را رها مکن، پس رگهای گردنش را قطع کن و بر شانه اش بینداز و نگذار به عراق بازگردد زیرا او دست از نفاق برنمی دارد، اینها از گروه فریبکاران و تفرقه اندازان و از حزب شیطان در موقع هیجانند، او هنوز آرزوهائی دارد که میخواهد به آن برسد و نقشه ای دارد که باز سرکشی کند و دار و دسته اش یاریش می کنند و پاداش بدی را باید با بدی داد».

عبد اللّه چون شیر خشمگین به او روی آورد و بدون واهمه او را آماج تیر سخن ساخت و گفت:

«ای عمرو، اگر کشته شوم مردی هستم که قومش او را تسلیم کرده اند و روز مرگش فرا رسیده است، آیا چنین کسی مثل تو است که از جنگ می گریختی و ما ترا به مبارزه میخواندیم و تو از ترس بگودالها و جویها و سنگ پاره ها پناه میبردی و همچون کنیزان سیاه و گوسفندان ناتوان از خود قدرت دفاع نداشتی؟»

پسر عاص بشدت برافروخت و دید چاره ای جز تهدید ندارد بناچار گفت:

«اما بخدا قسم اکنون در میان دندانهای شیر جا گرفته ای و گروهی فراوان فرایت گرفته اند و گمان نمی کنم که از چنگال امیر المؤمنین رهائی یابی».

عبد

اللّه بدون آنکه اعتنائی باین تهدید کند در پاسخش گفت:

«اما بخدا قسم، ای پسر عاص، تو بهنگام آسایش و امنیت، شادمان و بازیگری ولی در روز جنگ از هر کس ترسوتری، چون بمقامی برسی ستمکاری و در رویاروئی با دشمن بسختی میترسی، تو همچون چوب واژگونه ای هستی که در بین خارهای تیز وارونه میروئی نه رشدی داری و نه امیدی بتو میتوان داشت آیا وضع و حالت

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۷۵

اینگونه نیست وقتی که دلاورانی با ایمان ترا فراگیرند که هرگز بر کودکان ستم نکنند و بر بزرگان نتازند، بازوانی نیرومند و زبانهائی تیز دارند، کجی ها را راست می کنند و دشواریها را می برند و کمی ها را بسیار می کنند و دردمندان را شفا می بخشند و خوارها را عزیز می کنند؟»

(۱) پس عاص توانائی پاسخ به عبد اللّه را نداشت و ناگزیر به گذشته او نظری انداخت شاید بتواند عیبی بر او بگیرد و ننگی بر او بنشاند و چون چنین چیزی نیافت ناچار بدروغ و بهتان پرداخت و گفت:

«اما بخدا قسم که من پدرت را در روز صفین دیدم که از شدت ترس اندامش میلرزید و نهادش میگداخت و پشتش بلرزه افتاده بود».

عبد اللّه دروغ و بهتان او را تکذیب کرد و گفت:

«ای عمرو، ما ترا و سخنانت را از دیرباز آزموده و دانسته ایم که زبانی دروغ پرداز و حیله ساز داری، تو در شام با گروهی همدمی که ترا نمی شناسند و با سپاهیانی همراهی که از ناتوانیت آگهی ندارند، اگر بخواهی با غیر مردم شام سخن بگوئی نابخردیت آشکار میشود و زبانت بلکنت می افتد و پاهایت چنان میلرزد که گوئی باری سنگین بر دوش داری».

معاویه گفتارشان را قطع

کرد و گفت خاموش شوید و بعد دستور داد تا عبد اللّه را آزاد کنند، پسر عاص از عفو عبد اللّه ناراحت شد و معاویه را بکشتن عبد اللّه تحریک کرد و جنگاوری پدر عبد اللّه را در جنگ صفین بیاد معاویه آورد و این اشعار را برایش خواند:

من از روی دوراندیشی پیشنهادی کردم و نپذیرفتی کشتن پسر هاشم برای تو موفقیت است

ای معاویه، آیا پدرش کسی نیست که علی را در روز بریدن سرها یاری میکرد

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۷۶ از جنگ بازنایستاد تا از خونهای ما روان کرددر جنگ صفین همچون دریاهای پرموج

اینهم پسر اوست و فرزند مانند پدر است و نزدیک است که دندان پشیمان را بشکنی (۱) عبد اللّه هم در پاسخ او این شعر را سرود:

ای معاویه، عمرو مردی است که نمیخواهدکینه ای که در سینه دارد بخواب رود

ای پسر هند او کشتن مرا میخواهد و همانااندیشه او همچون روش پادشاهان عجم است

ولی آنها اسیران خود را نمی کشتندوقتی که پیمانهایشان بسلامت بسته می شد

در صفین از سوی ما ضربه کوبنده ای بر تو از هاشم و پسر هاشم وارد شد

هر چه بود گذشت و آنچه که گذشت و جریان یافت بمانند خوابهای گذشته است

اگر اکنون ببخشی از نزدیکان خود گذشته ای و اگر بکشی خونم را حلال دانسته ای معاویه هم در پاسخ این شعر را خواند:

من عفو را از بزرگان قریش می بینم وسیله ای برای تقرب بخدا در روز سخت قیامت است

و من نمیخواهم قتل دشمنانه پسر هاشم رابرای خونخواهی نیاکانم تلافی کنم

بلکه وقتی که گناهش آشکار شد عفو لازم است در برابر لغزشهائی که پدرانش نشان داده اند

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۷۷ پدرش در جنگ صفین شعله آتشی بودکه بر ما

زبانه زد ما هم نیزه های تیز را بر او افکنـدیم «۱» معاویه، عبـد اللّه را در ترس و هراس نگه داشت در صورتی که او گناهی جز دوستی امیر المؤمنین (ع) نداشت و چنین محبتی را پسـر هند از بزرگترین گناهان میدانست و بعضـی تواریخ تصـریح کرده اند که معاویه عبد اللّه را نبخشید و او را در تاریکی زندان بحبس انداخت.

(۱)

۳- عبد اللّه بن خلیفه طائی

عبد اللّه به دوستی و اخلاص نسـبت به امیر المؤمنین (ع) شـهرت داشت، او وقتی که امام عازم بصـره بود بحضورش رسید و به امام عرضه داشت:

«سپاس خدائی را که حق را به اهلش بازگردانید و در جایگاهش قرار داد و اگر گروهی از این پیروزی ناراحتند بخدا قسم که بـا محمـد (ص) به ستیز پرداخته و بجنگ پیامبر برخاسـته انـد، خداونـد هم فریبشان را بخودشان بازمیگردانـد و به گرفتاریهای سوء دچارشان می سازد، بخدا قسم که همراهت همه جا می جنگم تا حق پیامبر را نگهبانی کنم» «۲».

سخنان عبد اللّه، دلیل روشـنی بر آگاهی دینی و پاکی روح او بود که درست می اندیشید و ایمانی استوار و عقلی سلیم داشت و در نزد امام منزلتی خاص را حائز بود و امام در کارهای بزرگ با او مشورت میفرمود «۳».

در فاجعه قتل حجر، عبد اللّه از یاران وفادار او و مخالفان سیاست بنی امیه و همگام انقلاب بر ضد آنها بود، پس از آنکه زیاد، حجر و یارانش را دستگیر کرد بمأمورینش دستور داد تا عبد اللّه را نیز

---

(۱)- مروج الذهب ۲/ ۳۱۲- ۳۱۴ و شرح ابن ابی الحدید

(۲)- فوائد، چاپ شده در حاشیه تعلیقات ص ۲۰۲

(۳)- همان مأخذ

بگیرند و بیاورند، آنها بدنبال

عبـد اللّه رفتنـد و جـایش را پیـدا کردنـد ولی عبـد اللّه بـا آنها بمبارزه برخاست و پس از درگیری طرفین، عبـد اللّه نتوانست از چنگ آنها نجات یابد و مأمورین او را گرفتند، خواهر عبد اللّه بسوی خویشان و بسـتگانش شـتافت و آنها را به نجات برادرش برانگیخت و گفت:

«ای گروه طی آیا نیزه نیرومند و زبان گویاتان عبد اللّه را تسلیم دشمن می کند؟»

(۱) قبیله طی بهیجان آمدنـد و با مأمورین زیاد بمبارزه برخاسـتند و با حمله ای سـخت عبد اللّه را از چنگشان ربودند. مأمورین به پیش زیاد آمدند و ماجرا را برایش گفتند، زیاد بدنبال پیشوای قبیله طی، عدی بن حاتم فرستاد و به او گفت «عبد اللّه خلیفه را به نزد من بیاور».

پس از گفتگوئی که بین آنها درگرفت، عدی بزبان آزادگان به زیاد گفت:

«نه بخدا قسم، هرگز او را نمی آورم، میخواهی پسر عمویم را بیاورم که او را بکشی؟ بخدا قسم اگر او زیر پاهایم باشد، هرگز پاهایم را برنمی دارم».

زیاد خشـمگین شد و دسـتور داد پسر حاتم را بزندان انداختند، ولی هر چه یمانی و ربعی در کوفه بودند به پیش زیاد آمدند و امتیازات و فضائل عـدی را برایش گفتند و او را از شأن و شـرف آن بزرگمرد آگهی دادند، زیاد بناچار دسـتور داد تا عدی را آزاد ساختند ولی با او شرط کرد که پسر عمویش از کوفه خارج شود و عدی این شرط را پذیرفت و به عبد اللّه دستور داد که از کـوفه بیرون برود و در جبلیـن اقـامت کنـد، عبـد اللّـه از کـوفه بیرون رفـت ولی آوارگی و دوری از خانـدانش غمی بزرگ بجانش ریخت و

پس از تبعیدش قصیده پرشوری در سوک حجر و یارانش برای عدی فرستاد که اندوه بزرگش را در آن مصیبت

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۷۹

جانکاه بازگو میکند:

حجر در آن سرزمین رحمت خدا را یافت و خداوند از او خشنود و پوزش پذیر بود

همیشه بارانی نرم و پیوسته می باردبر قبر حجر و ندا می شود که برخیزد

پس ای حجر ای آنکه خون سپاه دشمن را میریختی و بر حاکم جنگنده که ستم میکرد می تاختی

بعد از تو کیست که حق گوید و آن را بگستردبا پرهیزگاری، و سخن باطل را تغییر دهد

تو برادر اسلامی خوبی بودی و من میخواهم که همیشه در بهشت جاودان بمانی

تو در جنگ، حق شمشیر را ادا میکردی و نیکی را می شناختی و بدی را زشت می شمردی (۱) در اینجا عبد اللّه ضمن اشعاری دیگر از ماتم حجر سخن می گوید و امتیازات و ارزندگیهایش را بیان میدارد و بر شهادت دردناکش میگرید و در پایان قصیده اش از سختی تبعید و دوری یاران و اندوه بزرگی که جانش را در هم می کوبد چنین حکایت میکند:

من اکنون بکوههای طی پناه برده ام آواره ام و اگر خدای بخواهد بازمیگردم

دشمنم ستمگرانه مرا تبعید و دور کردمن خشنودم به آنچه خدا میخواهد و تقدیر میکند

قوم من مرا بدون هیچ گناهی تسلیم کردندگویا من هیچ قبیله و خویشاوندی نداشتم طبری و ابن اثیر بقیه قصیده را در کتابهای خود آورده اند که گویای اندوه سخت و تأثر عمیق اوست.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۸۰

عبد اللّه همچنان آواره بسر میبرد تا اینکه پیش از مرگ زیاد در جبلین که تبعیدگاهش بود درگذشت «۱».

(۱)

۴- صعصعه بن صوحان

صعصعه از بزرگان و سخنوران نامی عرب و خطیبان و گویندگان دیندار و پرفضیلت روزگارش بود. او در

سنین کودکی بزمان پیامبر اسلام آورد و بحقائق و معارف اسلامی آگهی کامل داشت، چنانکه در خلافت عمر، روزی بر او وارد شد، عمر غنائمی را که بمدینه رسیده بود و به یک ملیون درهم بالغ می شد بین مسلمانان تقسیم کرد و مقداری از آن باقی ماند و درباره اموال باقی مانده بین اصحاب اختلاف شد، عمر بسخن ایستاد و گفت:

«ای مردم، پس از پرداخت حقوق همگان مقداری از این اموال باقی مانده است درباره آن چه میگوئید؟»

صعصعه از اینکه چنین مسأله ساده ای را خلیفه نمی داند تعجب کرد و گفت:

«ای خلیفه، تو درباره چیزی که قرآن تکلیف آن را تعیین کرده با مردم مشورت می کنی؟ قرآن در این باره بصراحت سخن گفته و مورد مصرف غنائم را تعیین کرده تو هم این اموال را در همان راه مصرف کن».

عمر رأی صعصعه را تحسین کرد و به او گفت راست گفتی، تو از منی و من از تو و بقیه اموال را در راهش مصرف کرد «۲».

صعصعه از یاران برگزیده امیر المؤمنین و همراهان همیشگی بود چنانکه امام صادق درباره اش فرمود «در بین یاران امیر المؤمنین (ع) هیچ کس به اندازه صعصعه و یارانش حق علی (ع) را نمی شناخت» «۳».

---

(۱)- تاریخ طبری ۶/ ۵۷، کامل ۳/ ۳۱۴

(۲)- استیعاب ۲/ ۱۸۹

(۳)- تعلیقات ص ۱۸۳

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۸۱

(۱) وقتی صعصعه بیمار شد علی (ع) به عیادتش رفت و به او فرمود:

- ای صعصعه مبادا عیادت من را وسیله ای برای تفاخر بر قومت قرار دهی.

- درست است ولی من بخدا قسم چنین توفیقی را منت و فضل خداوند برای خود میدانم.

- بطوری که می دانم تو مردی کم هزینه و مردم دوستی.

-

و تو بخدا قسم ای امیر المؤمنین، خدا را بخوبی می شناسی و به بندگانش مهر میورزی «۱».

درست اندیشی و زبان آوری صعصعه موجب شد که امام او را در کارهای مهم خلافت به رسالت میفرستاد چنانکه او را به همراه نامه ای به نزد معاویه اعزام داشت، وقتی که او به پیش معاویه رفت، معاویه برای نشان دادن شخصیت و قدرت عمل خود به صعصعه گفت:

«زمین از خداست و من جانشین خدا در روی زمینم پس هر چه از مال خدا بردارم مال خود من است و هر چه را که واگذارم اختیار دارم.»

صعصعه از این سخن ناهنجار برآشفت و در پاسخش این شعر را خواند:

ای معاویه خواستار چیزی باش که از روی نادانی و گناه نباشد معاویه ناراحت شد و با اعتراض گفت:

- سخن گفتن را از کسی آموخته ای؟

- دانش از آموزش بدست می آید و کسی که نیاموزد نداند.

- اگر تلخی مرگ را بتو بچشانم چه میکنی؟

- این کار بدست تو نیست بلکه بدست کسی است که چون

---

(۱)- تعلیقات

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۸۲

اجلی فرا رسد آن را به تأخیر نمی اندازد.

(۱)- چه کسی میتواند بین من و تو قرار گیرد و مرا از کشتن تو بازدارد.

- همان کس که بین مردم و دلهایشان قرار میگیرد.

- درونت از سخن پر شده مثل شکم شتری که پر از جو باشد.

- شکم کسی گشاد است که هر چه میخورد سیر نمی شود و هرگز خواهشهایش پایان نمی یابد «۱».

این گفتار تند و صریح، گواه روشنی بر قوت قلب صعصعه است که هرگز هراسی بدل نداشت و بحق سخن می گفت و گفتار

معاویه را مردانه رد میکرد و بدون اینکه از نیروی جابرانه اش بترسد، بخواری

و تحقیرش می کشید.

وقتی که معاویه بحکومت رسید، روزی بخطبه ایستاد ولی صعصعه هم در برابرش بپای خاست و به هر جمله از گفتارش پاسخی صریح داد که به این شرح آمده است:

معاویه گفت:

- اگر همه مردم فرزندان ابو سفیان بودند همگی شان زیرکی و درایت داشتند.

- همه مردم فرزند آدمند که از ابو سفیان بهتر بود ولی در میان آنها هم احمق پیدا میشود و هم زیرک.

- سرزمین ما به محشر نزدیک است.

- قیامت از مؤمن دور و به کافر نزدیک نیست.

- سرزمین ما ناحیه ای مقدس است.

- زمین را چیزی پاکیزه یا آلوده نمی کند بلکه اعمال است که بسر زمینها تقدس می بخشد.

---

(۱)- مروج الذهب ۲/ ۳۴۲

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۸۳

(۱)- ای بندگان خدا، پروردگارتان را دوست بدارید و به خلفاء او پناه ببرید.

- چگونه بتو پناه ببرند، تو سنت خدا را تعطیل کردی و پیمانها را شکستی، چنانکه اکنون جامعه در گودالی سیاه و بویناک فرو افتاده و ناگواریها بر آن میتازد و میثاقها در هم شکسته میشود.

معاویه بخشم آمد و فریاد زد:

- ای صعصعه اگر بر زمین بیفتی بهتر است که اندیشه سست و ناتوانیت را ابراز کنی، اگر میتوانی حسن بن علی (ع) را متعرض شو که قصد دارم بدنبالش بفرستم.

- بخدا قسم، نیاکان آنها از شما بزرگوارترند و آنها حدود خدا را بهتر از شما زنده میدارند و به پیمان خود وفادارترند و اگر بدنبالش بفرستی او را در اندیشه اش استوار و در کارش محکم و در بزرگواریش نجیب می یابی او به تیزی زبانش ترا میگزد و چنانت می کوبد که توانائی انکار نخواهی داشت.

سخن صعصعه، معاویه را بی تاب کرد و با تهدیدی شدید گفت:

-

ترا از جایگاه آسایشت برمی کنم و در سرزمینها آواره ات می کنم.

- بخدا قسم زمین خدا وسیع است و دوری از تو موجب آرامش است.

- بخدا قسم، حقوق تو را قطع می کنم.

- اگر این کار از دستت می آید کوتاهی مکن، بخشش ها و بزرگواریها و عنایت نعمت ها در ملکوت آسمانها بدست خداوندی است که هرگز گنجینه هایش پایان نمی یابد و بخشندگیش نابود نمی شود و در داوریش ستم نمی کند.

- تو داری خودت را بکشتن میدهی.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۸۴

(۱)- آرام باش، من از روی نادانی سخنی نگفته ام که خونم حلال شود، کسی را که خداوند خونش را حرام کرده جز بحق نباید کشت و هر کس که بستم کشته شود خداوند از قاتلش خونخواهی میکند و او را به عذابی دردناک گرفتار می کند و آب جوشان بگلویش میریزد و بدوزخش می اندازد «۱».

صعصعه از پیش معاویه بیرون رفت و او را در خشم و اندوهی شدید باقی گذاشت و بعد معاویه، او و گروهی از یارانش را بزندان انداخت و آنها زمانی دراز در زندان ماندند و روزی معاویه بسراغشان رفت و بآنها گفت:

«شما را بخدا قسم میدهم که براستی بگوئید مرا چگونه خلیفه ای می بینید؟»

ابن کواء در پاسخش گفت، اگر ما را قسم نمی دادی چیزی نمی گفتیم زیرا تو مردی سرکش و ستمگری و در کشتن نیکمردان از خداوند نمی ترسی، اکنون در پاسخ تو میگوئیم، ما ترا مردی می شناسیم که دنیائی فراخ و آخرتی تنگ و سیاه داری در سراشیبی گور قدم برمی داری و از حقیقت بدوری، تاریکی ها را بجای روشنی گرفته ای و نور را بظلمت ستم کشیده ای.

معاویه گفت، خداوند مردم شام را به خلافت من کرامت بخشید زیرا از اجتماع اسلامی

نگهبانی میکننـد و از گناهان بدورنـد وماننـد مردم عراق نیسـتند که پرده حرمت فرمان خـدا را می درند و حرامش را حلال و حلالش را حرام میدانند.

ابن کـواء در جـوابش گفت، ای پسـر ابـو سـفیان هر سـخنی پاسـخی دارد و مـا اکنون از غرور و قـدرت تو می هراسـیم و اگر زبانمان را باز گزاری از مردم عراق دفاع می کنیم و زبانهای تیزمان را بکار میبریم و هر گز در راه خدا از شـماتت سرزنشگران باک نمی داریم و اگر نتوانیم

---

(۱)- تاریخ ابن عساکر ۶/ ۴۲۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۸۵

شکیبا هستیم تا خداوند بین ما داوری کند و گشایشی بر ایمان پدید آورد.

معاویه گفت، نه بخدا قسم نمیگذارم زبان درازی کنید.

(۱) عبد اللّه خاموش شد و صعصـعه بسخن آمد و گفت، سخن برسائی گفتی و از آنچه خواستی کوتاهی نکردی ولی حقیقت در آنچه میگوئی نیست، چگونه کسی که بزور بر مردم حکومت میکند میتواند خلیفه باشد، کسی که دچار کبر و غرور شده و مردم را می گیرد و با دروغ و فریب و نیرنگ بر مسـلمانان تسلط می یابـد، بخـدا قسم که تو در جنگ بـدر شمشـیری نزدی و تیری نینداختی و چنانکه مشهور است امر و نهی و دخالتی نداشتی بلکه تو و پدرت جزء گروه و دار و دسته ای بودید که مردم را بر ضد رسول خدا برمی انگیختید، شما همان آزادشدگان دست پیامبرید و آزاد شده چگونه میتواند جانشین پیامبر باشد.

قلب معاویه از خشم و غیظ سرشار شد و گفت شعر ابو طالب بیادم آمد که گفت:

من جهل آنها را بر بردباری و بخشش پاسخ میدهم و عفو در حال قدرت نشانه بزرگواری است اگر نه این

بود همه شما را می کشتم «۱».

صعصعه از جمله کسانی بود که امام حسن از معاویه خواسته بود که در امان باشند و به آنها تعرض و اسائه ادبی نشود «۲».

ولی معاویه به این تعهد رفتار نکرد و او را به ترس و هراس انداخت و بزندانش افکند همچنانکه بزرگان شیعه از چنین سرنوشتی برکنار نماندند.

---

(۱)- مروج الذهب ۲/ ۳۴۱

(۲)- رجال کشی ص ۴۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۸۶

(۱) بعضی کتب تاریخ نوشته اند که مغیره، صعصعه را بفرمان معاویه از کوفه به جزیره یا بحرین یا جزیره ابن کافان تبعید کرد و صعصعه در آنجا دور از خانه و خانمانش جان سپرد و مرزبانی «۱»، در سوک او چنین سرود:

آیا از بنی جارود نمی پرسی که کدام جوانمردبهنگام شفاعت و بزرگواری همچون پسر صوحان است

ما و آنها همچون مادری بودیم که پسری را شیر دادیم و بیازردیم و نیکی را به نیکی پاداش ندادیم «۲».

(۲)

۵- عدی بن حاتم

عدی از شخصیت های نامور و ممتاز عراق بود و پیش از اسلام از بزرگواری و نسب شریف و شهیری بهره داشت، او پسر حاتم، سخاوتمند و بخشنده مشهور عرب بود و بعلاوه این نسب ممتاز از مجاهدان بزرگ عقیده و ایمان بشمار میرفت و در صف مقدم مؤمنان حقیقی و رجال بزرگ اسلام قرار داشت و ما برخی از شرح حال او را در بخش پیشین کتاب آوردیم، او بخاطر دوستی و اخلاصی که نسبت به امیر المؤمنین داشت مورد خشم و اهانت شدید معاویه قرار گرفت چنانکه روزی معاویه بسرزنش به او گفت:

- چه بسر طرفه فرزندانت آمد؟ «۳».

- همه در رکاب علی (ع) کشته شدند.

- علی با تو انصاف نکرد که

پسرانت کشته شدند و پسران او باقی ماندند.

---

(۱)- یکی از بزرگان ایران است (لباب ۳/ ۱۲۴ و وفیات الاعیان ۳/ ۴۴۳)

(۲)- اصابه ۲/ ۱۹۲

(۳)- نام فرزندان عدی طریف و طارف و طرفه بود.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۸۷

- تو هم با علی انصاف نکردی که او کشته شد و تو زنده ماندی.

(۱) معاویه از سخن عدی بخشم آمد و از روی تهدید گفت، هنوز قطره ای از خون عثمان باقی مانده که بایستی با خون یکی از بزرگان یمن یعنی عدی محو شود.

عدی بدون پروا از تهدید معاویه گفت:

«بخدا قسم دلهای ما که از کینه تو سرشار است هنوز در سینه هامان جا دارد و همان شمشیرهائی که بجنگ تو می کشیدیم اکنون بر دوش ماست اگر با فریبکاریت باندازه دو انگشت بسوی ما بیائی ما باندازه یک دست شر را بسوی تو میرانیم، اگر حلقوم ما بریده شود و ستون فقراتمان در هم بشکند برای ما آسانتر است که سخن ناروائی درباره علی (ع) بشنویم، پس ای معاویه شمشیر را به شمشیر- زنان بسپار.

معاویه به عادت همیشگی خود از در فریب آمد و گفت این کلمات حکیمانه را بنویس و بعد بدون توجه به آنچه گذشته است گفت: «۱»- علی را برای من تعریف کن

- بهتر است از این پیشنهاد بگذری

- هرگز بازت نمی دارم

عدی زبان بستایش امیر مؤمنان گشود و چنین گفت:

«بخدا قسم او مردی بلند نظر و نیرومند بود، به عدالت سخن میگفت و بحق داوری میکرد، چشمه های حکمت از جوانبش می جوشید و دریای علم در وجودش موج میزد، از دنیا و زیورهایش می هراسید و به تاریکی و وحشت شب انسی تمام داشت، بخدا قسم که اشکهائی

فراوان از دیده فرو می ریخت و در اندیشه هائی دراز فرو

---

(۱)- مروج الذهب ۲/ ۳۰۹

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۸۸

می رفت (۱) بهنگام تنهائی بحساب اعمالش میرسید و بر گذشته ها حسرت میخورد، لباسی کوتاه و زندگانیی سخت داشت او در میان ما همچون یکی از ما بود که پرسش ما را پاسخ میداد و نیازمان را برمی آورد و ما را بخویش نزدیک می ساخت ولی با آنکه به او نزدیک و در کنارش بودیم از شکوه آسمانیش پروای سخن گفتن نداشتیم و از بزرگی و جلالش جرئت نگاه کردن به او در ما نبود و چون می خندید دندانهایش چون رشته مروارید میدرخشید، دین داران را بزرگ می شمرد و مستمندان را دوست می داشت، نیرومند از ستمش نمی ترسید و ناتوان از دادگریش نومید نبود.

بخدا قسم شبی او را دیدم که در محرابش به عبادت ایستاده و پرده سیاه شب بر او سایه افکنده بود و ستارگان پدیدار نبودند اشکهای علی (ع) بر محاسنش فرو می بارید و همچون مارگزیدگان بخود می پیچید و بمانند دردمندان مینالید، گویا سخنان او هم اکنون در گوشم طنین می افکند که می گفت ای دنیا آیا بسوی من می آئی و مرا میجوئی برو دیگری را بفریب که اینجا جای تو نیست من ترا سه بار طلاق دادم و دیگر جای بازگشتی نیست، زندگی تو کوتاه و خطرهایت فراوان است، ای وای از کمی توشه و راه دراز آخرت و همدمان اندک».

چشمهای معاویه پراشک شد و با آستینش آنها را پاک کرد و گفت:

«خدا رحمت کند ابو الحسن را او واقعاً چنین بود اکنون چگونه در فراق او صبر میکنی؟».

- شکیبائیم همچون کسی است که فرزندش را در دامنش سر

بریده باشند که هرگز اشکش نمی خشکد و گریه اش پایان نمی یابد.

- اکنون چگونه بیاد اوئی؟

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۸۹

- مگر روزگار میگذارد که او را فراموش کنم «۱».

(۱) این گفتار عدی نشان دهنده شدت دوستی و اخلاص او بساحت امیر المؤمنین (ع) است و بهمین جهت بود که معاویه او را آزار میداد و بهراس می انداخت و چنانکه قبلا- نوشتیم زیاد بن أبیه او را بجهت حمایت از عبد اللّه بن خلیفه طائی مدتی بزندان انداخت و رعایت شخصیت عالی و موقعیت اجتماعی و مقام معنوی او را نکرد زیرا میخواست بدین وسیله شیعیان علی (ع) را در هم کوبد و نابود کند.

(۲)

۶- جاریه بن قدامه

جاریه بن قدامه سعدی به پیش معاویه رفت و معاویه به او گفت:

- این تو بودی که به همراه علی (ع) بسختی میکوشیدی و آتش جنگ را بر می افروختی و در روستاهای عرب به پنهانی میرفتی و خونشان را میریختی؟

- ای معاویه علی را واگذار، بخدا قسم، ما که او را دوست میداریم دشمن نخواهیم داشت و در یاری و دوستیش بخطا نخواهیم رفت.

- وای بر تو ای جاریه که خاندانت ترا خوار شمردند و نامت را جاریه نهادند.

- تو ای معاویه در نزد خاندانت خوارتری که معاویه ات نام گزاردند «۲».

- ای بی مادر.

- مادرم مرا برای شمشیر زدن زائید و همان شمشیرها که

---

(۱)- محاسن و مساوی ۱/ ۳۲

(۲)- کلمه معاویه مؤنث کلاب (سگان) است.

در صفین برویت کشیدیم اکنون در دست ماست.

- تو مرا تهدید میکنی؟

(۱)- تو ما را به اسارت جنگی نگرفته ای و سرزمین ما را نگشوده ای، بلکه پیمانی با ما بسته ای که اگر به آنها وفا کنی ما

نیز وفا می کنیم و اگر بخواهی راه دیگری پیش گیری پشت سر ما مردان نیرومند و سخت کوشی را با دندانهائی تیز خواهی یافت. اگر بخواهی دو انگشت با فریب بسوی ما بیائی ما هم با نیرنگی شدیدتر بسویت خواهیم آمد.

- خداوند امثال ترا در بین مردم زیاد نگرداند.

جاریه با ترس و اندوه از پیش معاویه رفت و این تحقیر و خواری را بخاطر دوستی خاندان پیامبر تحمل کرد، خاندانی که خداوند دوستی آنها را بر مردم واجب گردانیده بود «۱».

(۲)

تعقیب زنان شیعه

اشاره

معاویه تنها به تعقیب و آزار مردان و بزرگان شیعه اکتفا نکرد بلکه بجستجوی زنان شیعه نیز پرداخت و هر زن بلند مرتبه ای را که شناخت بدنبالش فرستاد و به آزار و تحقیرش پرداخت و ترس و اندوهی فراوان بجانش ریخت و هرگاه یکی از زنان شیعه به نزدش میرفت خوارش میکرد و کینه شدیدی را که از امیر المؤمنین و شیعیانش بدل داشت بی پروا ظاهر میکرد و ما نام بعضی از این بانوان نامور را که مورد تعقیب معاویه قرار گرفتند به همراه گفتارشان در اینجا می آوریم:

(۳)

۱- زرقاء دخت عدی

زرقاء دختر عدی بن غالب بدوستی مخلصانه علی (ع) شهرتی

---

(۱)- تاریخ خلفاء ص ۱۹۹

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۹۱

خاص داشت زنی بود سخنور و بلیغ و درست اندیش که در جنگ صفین مردم را بیاری امیر المؤمنین میخواند و بجنگ با دشمنانش برمی انگیخت وقتی که فاجعه قتل علی (ع) در اسلام رخ داد و پسر هند بحکومت رسید به فرماندار کوفه نوشت تا زرقاء را بشام بفرستد (۱) وقتی که آن زن نامور به پیش معاویه رفت معاویه به او خیر مقدم گفت و از او پرسید:

- آیا میدانی چرا بدنبالت فرستادم؟

- سبحان اللّه که من چیزی را که نمی دانم بدانم، آیا جز خداوند کسی از دلها آگاهست؟

- بـدنبالت فرسـتادم تا بپرسم آیا تو همان زنی نبودی که در جنگ صـفین بین دو صف سـپاه بر شتر سـرخ موئی سوار بودی و مردم را بجنگ من برمی انگیختی، منظورت از این کار چه بود؟

- ای خلیفه، اکنون سـر مرده است و دم بریده شده است و دنیا دستخوش دگرگونی است و کسی که بیندیشد بصیرت می یابد و حوادث پشت سر

هم روی میدهد.

- راست گفتی، آیا بیاد داری که آن روز چه میگفتی؟

- چیزی بیاد نمی آورم.

- اما من سخنانت را بیاد دارم خداوند جزای پدرت را بدهد من شنیدم که آن روز میگفتی، ای مردم شما در فتنه سیاهی فرو رفته اید که پرده تاریکی بر آن افتاده است و خون قلبها بر زمین جاری است، فتنه کور و گنگی که صدای فریاد را می شنود و تسلیم پیشوایش نمی شود، چراغ در پرتو خورشید نور نمیدهد و ستارگان در برابر ماه نمیدرخشند و قاطر بر اسب پیشی نمیگیرد و پر مرغ وزن سنگ را ندارد و آهن را جز آهن قطع نمی کند آگاه باشید هر کس راه راست را میجوید ما به او نشان میدهیم و هر کس آگاهی میخواهد آگاهش می کنیم حق بدنبال گمگشته اش میرود و آن را پیدا می کنم، ای

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۹۲

گروه مهاجر و انصار پایدار باشید، اکنون زخم پراکندگیها بهبود یافته و حق بر باطل پیروز شده، پس کسی شتاب نکند و نپرسد که عدالت کجاست و چگونه است تا اینکه فرمان خداوند برسد و بدانید که امر الهی بوقوع می پیوندد، آگاه باشید که خضاب زنان حناست و خضاب مردان خون است و پایداری بهترین سرانجام نیک کارها را بدنبال دارد بسوی جنگ بشتابید و پیمان خدا را نشکنید و پراکنده و ناتوان نباشید که امروز را روز پیروزی در پی خواهد بود.

(۱) معاویه پس از بیان سخنان زرقاء بشدت خشمگین شد و با غضب و غیظی گلوگیر به زرقاء گفت:

- بخدا قسم ای زرقاء در همه خونهائی که علی ریخت تو هم شریکی.

- خدا بشارتت را نیکو و سلامتت را ادامه

دهـد و هر کس را که مثل تو بشارت بخیر دهد و همنشـینش را شادمان سازد. زندگانی حسن بن علی(ع) ج ۲ ۴۹۲ ۱ – زرقاء دخت عدی ..... ص : ۴۹۰

– تو از این سخن خوش حال شدی؟

– بلی بخدا قسم، سخنت مرا شادمان کرد، چگونه میتوانم از تصدیق کردارم شادمان نباشم؟

معاویه از وفای آن بانو نسبت بمولایش بشگفت آمد و گفت:

– بخدا قسم وفای شما را نسبت به علی پس از مرگش از دوستیش در زمان حیاتش بهتر میدانم، اکنون حاجتت را بگو.

– من خودم را وادار کرده ام که چیزی از امیر که بر او دشوار باشـد نخواهم، ولی بدان که علی پیش از درخواست می بخشـید و بدون نیاز بردن بخشش میکرد.

– راست گفتی.

سپس دستور داد قطعه زمینی به او ببخشند و جایزه ای به او بدهند و بخاندانش بازش گردانند «۱».

---

(۱)- بلاغات النساء طیفور چاپ نجف ص ۳۲، صبح الاعشی، مستطرف

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۹۳

اگر چه معاویه به او جایزه داد ولی قبلا او را به وحشت انداخت و پیروزی و قدرتش را برخش کشید و بهراسش انداخت.

(۱)

۲– ام الخیر بارقی

ام الخیر دخت جریش بـارقی از زنـان نـامور و سـخنوران پارسـائی بود که به محبت امیر المؤمنین شـهرتی خـاص داشت. او در جنگ صـفین مردم را بجنگ با پسر هند برمی انگیخت و بدفاع و یاری امیر المؤمنین دعوت میکرد و معاویه از سخنان او دلی پردرد داشت و کینه او را در سینه پنهان میکرد وقتی که اسلام به فاجعه حکومت او گرفتار آمد، نامه ای بفرماندار کوفه نوشت و فرمان داد تا او را بشام بفرستند تا از آن بانو انتقام بگیرد.

نامه معاویه که بفرماندار کوفه رسید

ام الخیر را بدمشق فرستاد، وقتی که بانو بر معاویه وارد شد گفت:

- سلام علیک ای امیر المؤمنین.

- علیک السلام، بخدا قسم بمسخره مرا به این نام میخوانی.

- آرام باش ای مرد، صراحت سلطان، آگاهی او را باطل می سازد.

- راست گفتی، ای خاله این راه دراز را چگونه پیمودی؟

- همواره در عافیت و سلامت بسر میبردم تا به حضور پادشاه بخشنده راه یابم و در حضور او از مدارا و زندگانی شادمانه ای برخوردار شوم.

- من با حسن نیتی که داشتم بر شما پیروز شدم و شما را بسختی انداختم.

- خاموش باش، از تو بخدا پناه میبرم که مبادا گفتارم بی نتیجه ماند و سرانجام کارم به تباهی کشد.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۹۴

- چنین منظوری درباره تو نداشتم.

(۱)- در حضور تو آنچه میخواهی بجا می آورم اکنون هر چه میخواهی بپرس.

- روزی که عمار بن یاسر کشته شد چه می گفتی؟

- من درباره او سخنی در زندگی و مرگش نگفته ام و سخنانم در آن روز فریادی بود که از هیجان جنگ برمی خاست اکنون اگر سخنی دیگر میخواهی می گویم.

- نه، این را نمیخواهم.

بعد معاویه بیارانش رو کرد و گفت کدام یک از شما سخنان این زن را در روز جنگ صفین بیاد دارید؟ یکی از آنها برخاست و گفت ای امیر المؤمنین من سخنان او را مانند سوره حمد از بر دارم، اکنون گویا او را در آن روز می بینم که پارچه ای زبیدی پوشیده و اطرافش بروی هم افتاده بود و بر شتری خاکستری رنگ سوار بود و گروهی او را در برگرفته بودند و او تازیانه ای تابیده در دست داشت و مانند شتر نری فریاد میزد و می گفت:

«ای مردم

از پروردگارتان بترسید که زلزله روز قیامت بزرگ و ترس آور است، همانا خداوند، حق را آشکار ساخته و برهان را پدیدار کرده و راه را بروشنی نمایانده و پرچم حقیقت را برافراشته، من شما را به کوری و نادانی و تاریکی نمیخوانم، پس میخواهید چه کار کنید، خدایتان بیامرزد. آیا میخواهید از جهاد در رکاب امیر المؤمنین فرار کنید، یا از اسلام روی برگردانید و بحق پشت کنید؟ مگر سخن خدای بزرگ را نشنیده اید که فرمود «ما شما را می آزمائیم تا مجاهدان و پایداران و نیکانتان را بشناسیم» پس سرش را به آسمان برداشت و گفت، خدایا پایداریها پایان یافته

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۹۵

و یقین ها کم شده و ترس همه جا را فرا گرفته، پروردگارا زمام دلها بدست تست پس کلمه تقوی را فراهم آور و دلها را هدایت کن و حق را به اهلش بازگردان.

(۱) ای مردم خدایتان پیروزی دهد، بشتابید بیاری امام عادل و جانشین وفادار پیامبر و راستگوی بزرگوار، بدانید که این جنگ از کینه کشی غزوه بدر و تعصب جاهلی و انتقام گیری غزوه احد مایه میگیرد و معاویه در بی خبری برای خونخواهی کشتگان بنی عبد شمس به نبرد ما آمده است.

بعد گفت «با پیشوایان کافر بجنگید که آنها به پیمان خود وفادار نیستند شاید از فسادشان بازایستند».

ای گروه مهاجر و انصار، پایداری کنید و با بینشی که خدا بشما داده با آنها بجنگید، شما اکنون رویاروی مردم شام هستید که همچون خران فراری از میدان شیران میگریزند و نمیدانند که بکدام یک از شکافهای زمین پناه ببرند، آنها آخرت را بدنیا فروخته اند و گمراهی را بر هدایت برتری داده و کوری را

بجای بینائی بر گزیده اند، آنها بزودی از کارهای خود پشیمان میشوند و از ما درخواست عفو می کنند. بخدا قسم هر کس که از حق روی گردانـد بباطل می افتـد و کسـی که بهشت را انتخاب نکنـد در جهنم سـرنگون میشود. ای مردم، آنان که آگاهند زندگی دنیا را کوتاه میدانند و از آن درمی گذرند و حیات آخرت را دراز میدانند و بسوی آن می شتابند.

ای مردم، اگر این نمی بود که حق بنابودی می گرایـد و حـدود خدائی تعطیل میشود و سـتمکاران روی کار می آیند ما هرگز مرگ را انتخـاب نمی کردیم، و از زنـدگانی شـیرین و پـاکیزه دنیـا دست نمی شـستیم، بنـابراین میخواهیـد چه کنیـد خـدایتان بیامرزد.

(۲) بیائید و از پسر عموی پیامبر و همسر دختر و پسرانش حمایت

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۹۶

کنیـد، همان کس که از سـرشت پیغمبر آفریـده شـده و از تنه او شاخه زده، رازدار اوست و دروازه شـهر دانشـش، دوستیش را نسبت بمسـلمانان و دشـمنیش را به منافقین اعلام داشـته، اسـلام را یاری کرده و بر طبق سـنت آن گام برداشـته، از کامیابیهای جهان گذشـته و هوسـها را در هم شکسـته، بتها را در هم کوفته و بهنگامی که همه مردم مشـرک بوده انـد خـدا را به یگانگی پرستیـده و به وقت شک مردم، خـدا را فرمان برده و همیشه در میـدان جنگ پافشاری کرده تا آنکه جنگاوران بدر را کشـته و سپاهیان احد را نابود کرده و مهاجمان هوازن را از هم پاشیده است بهمین روی تخم کینه در کشتزار جان بنی امیه روئیده و به نفاق و شقاق گرائیده اند.

من سخنان خود را گفتم و در اندرزگوئی بشما کوشیدم، توفیق از خداوند است، سلام و درود خدا

بر شما باد».

(۱) رگهای گردن معاویه از شدت خشم باد کرد و با گفتاری که آتش غضب از آن برمی خاست گفت:

بخدا قسم، ای ام الخیر، تو با این گفتارت آهنگ کشتن مرا داشتی اکنون اگر ترا بکشم گناهی نکرده ام.

ام الخیر بدون هیچ پروائی در پاسخش گفت:

«ای پسر هند بخدا قسم، از این کار تو هرگز ناراضی نیستم زیرا خداوند بدست مردی شقی مرا بسعادت میرساند.

معاویه گفت هیهات ای زن پرحرف، حالا بگو نظرت درباره عثمان چیست؟

ام الخیر جواب داد باکی ندارم که بگویم او با ناخشنودی مردم روی کار آمد و با رضایت عمومی کشته شد.

بعد از سخنان دیگری که رد و بدل شد معاویه از او درگذشت و آزادش کرد «۱».

---

(۱)- اعلام النساء ۱/ ۳۳۲، بلاغات النساء ص ۳۶، صبح الاعشی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۹۷

(۱)

۳- سوده دخت عماره

سوده دختر عماره بن اشتر همدانی از زنان نامی عراق بود که در دامان ایمان و سخنوری پرورش یافته و دوستی علی (ع) را از پدران بزرگوارش که بحب علی شهرت داشتند بمیراث برده بود.

سوده به پیش معاویه رفت تا از ستمهای کارگزارش شکایت کند وقتی که وارد شد و معاویه او را شناخت گفت:

تو همان زنی هستی که در جنگ صفین این اشعار را میخواندی:

ای پسر عماره چون پدرت دامان بر میان ببندد روز جنگ و رویاروئی سپاهیان

علی و حسین و یارانشان را یاری کن و هند و پسرش را بخواری بینداز

همانا امام برادر محمد (ص) رسول خداست که پرچم هدایت و مناره ایمان است

در پیشاپیش سپاه در پشت پرچم او بتازو در پرتو شمشیرها و نیزه ها بحرکت درآی.

- بلی بخدا قسم این اشعار را من میخواندم و همچو

منی از حق روی برنمی گرداند و دروغ نمی گوید.

- چه چیز ترا به این کار واداشت؟

- دوستی علی و پیروی حق.

- بخدا قسم من اثری از علی در تو نمی بینم.

- ای خلیفه، سر نابود شد و دنباله بریده شد اکنون آنچه را که گذشته فراموش کن و بیاد نیاور.

- هیهات که کارهای برادرت را فراموش کنم، من هرگز کسی مثل برادر و بستگانت را در دشمنی خویش نیافتم.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۹۸

(۱)- راست گفتی، برادرم بی منزلت و ناشناخته نبود بلکه بخدا قسم شعر خنساء درباره او صدق داشت که می گفت:

او همچون کوهی بود که راهنمایان به او راه می یافتند

بمانند قله ای که بر فرازش آتش زبانه زند.

- راست گفتی او چنین کسی بود.

- اکنون سر نابود شده و دنباله بریده ترا بخدا قسم از آنچه گذشته است درگذر.

- چنین می کنم، حال از من چه میخواهی؟

- تو اکنون حاکم مردم شده ای و کار همه در دست تو است و خداوند درباره ما و حقی که از ما بعهده تو است بازپرسی خواهد کرد. اکنون کسی را بر ما مسلط کرده ای که تو را میفریبد و به پشتیبانی تو بر ما سخت میگیرد و ما را همچون خوشه گندم درو می کند و مثل گاو بما شاخ میزند، ما را به پستی میکشاند و حرمت و شکوهمان را در هم می شکند، این مرد ستمگر بسر بن ارطاه است که از سوی تو فرمان میراند، مردهای مرا کشت و اموالم را ربود، اگر نه این بود که متعهد طاعتیم شر او را دفع میکردیم، اکنون اگر او را از کار برکنار کنی سپاسگزاریم وگرنه بتو نشان میدهیم.

معاویه از سخن سوده برآشفت

و گفت:

داری مرا به نیروی بستگانت تهدید میکنی؟ اکنون دستور میدهم ترا بر شتر چموشی سوار کنند و بسوی او بفرستند تا هر کار که میخواهد درباره ات بکند.

سوده سرش را پائین انداخت و با دلی دردمند گریست و این اشعار را خواند:

درود خدا بر پیکری که او را در بر گرفته قبری که در آن عدالت مدفون است

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۴۹۹ او با حق همراه بود و راه دیگری نمی جست و همیشه با حقیقت و ایمان همساز بود.

(۱)- این مرد که بود؟

- علی بن أبی طالب (ع).

- با تو چه کرده که چنین او را می ستائی؟

- بین ما و کارگزار او اختلافی رخ داد، اختلافی بین مردی نیرومند و زنی ناتوان، من بحضور علی (ع) رفتم تا از فرماندارش شکایت کنم، علی نماز میخواند و مرا که دید نمازش را سبک کرد و پایان داد.

بعد، از روی مهربانی و نرمی فرمود: آیا حاجتی داری؟ من او را از ستم کارگزارش آگاه کردم، علی (ع) بگریه آمد و گفت:

«خداوندا تو بر من و آنها گواهی که من هرگز آنها را به ستمکاری بر بندگانت و ترک حقت دستور نداده ام».

پس پاره ای پوست از جیبش درآورد و بر آن چنین نوشت:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم، فرمانهای روشن خدا برای شما آمده است پس پیمانه و میزان را بدرستی ایفا کنید و مال مردم را نابود نکنید و در روی زمین فساد نورزید، آنچه خداوند برای شما باقی گذارده است برای شما بهتر است و من هرگز نمیتوانم در برابر کیفر خدا نگهدارتان باشم. (آیات قران از قول حضرت شعیب) تا نامه من بتو رسد آنچه در دست داری

نگه دار و بر جای بمان تا نماینده من برسد و از تو تحویل بگیرد و برکنارت کند و السلام».

من نامه را از او گرفتم بخدا قسم نه آن نامه را مهری زد و نه در هم پیچید.

معاویه از این عدالت ممتاز بشگفت آمد و به کاتبش گفت:

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۰۰

نامه ای برایش بنویسید که با او به عدالت رفتار شود.

(۱) سوده گفت این نامه سفارش درباره من تنهاست یا همه مردم.

معاویه گفت تو و دیگران یعنی چه؟ سوده گفت اگر این نامه فقط مخصوص من باشد، چنین سفارشی زشتی و پستی است که عدالت همگانی نباشد در این صورت منهم فردی چون دیگرانم.

معاویه گفت این علی بن أبی طالب بود که دشمنی شما را برانگیخت و بشما جرئت و گستاخی داد وقتی که گفت:

اگر بر درهای بهشت دربان باشم به قبیله همدان میگویم که بسلامت داخل شوید.

بعد گفت بنویسید تا نیاز خودش و مردمش را برآورند «۱».

(۲)

۴- ام البراء دخت صفوان

ام البراء دختر صفوان بن هلال از بانوان بزرگ و پاکدامنی بود که به محبت و اخلاص امیر المؤمنین شهرتی خاص داشت. او در جنگ صفین مردم جنگجوی مبارز را بجنگ با معاویه برمی انگیخت و چون معاویه روی کار آمد و بشام احضار شد معاویه به او گفت:

- چگونه ای، ای دختر صفوان؟

- خوبم، ای حاکم مؤمنان

- حالت چطور است؟

- پس از چالاکی، اکنون ناتوان شده ام و نشاطم به کسالت گرائیده است.

- بیاد می آوریم که در جنگ صفین این اشعار را میخواندی:

ای عمرو شمشیر رونق دار را بگیرو با خشم بحرکت آور و سست مباش

---

(۱)- اعلام النساء ۲/ ۶۶۳، عقد الفرید ۱/ ۲۱۱، بلاغات النساء ص ۳۰

زندگانی حسن بن

علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۰۱ اسبت را زین کن و چالاک و تند بتازبرای جنگ و به اندیشه فرار مباش

امام را پاسخ گوی و در زیر پرچمش حمله کن و بر دشمن بتاز و شمشیر را بنواز

ای کاش که من زن نبودم و سپاهیان تبهکار را از امام دور میکردم.

(۱)- بلی چنین بود ولی باید از گذشته ها گذشت که خداوند میفرماید:

خدا از گذشته ها می گذرد.

- هیهات، اگر بازهم چنان موقعیتی پیش آید بازهم بهمان راه میروی، ولی اکنون کاری نمی کنم، دیگر در آن روز جنگ چه میگفتی؟

- فراموش کرده ام.

یکی از حاضرین اشعار او را چنین خواند:

ای مردان مصیبت بزرگی پیش آمده که بسیار گران است و شوخی نیست

خورشید، تاریک از نبودن امام ماست همان بهترین مردمان و پیشوای دادگر

ای آنکه بهترین سوارگان و پیادگانی بر روی زمین برای مردن یا حمله بردن

حاشا که پیامبر راضی شود که سست شویم و حق در برابر باطل ناتوان ماند.

پسر هند از شنیدن این اشعار ناراحت شد و گفت: خدا ترا بکشد ای دختر صفوان که سخنی را ناگفته نگذاشتی. اکنون نیازت را بگو، دخت صفوان که اینهمه اهانت و گستاخی معاویه را دید، ننگش آمد که از او چیزی بخواهد و در جوابش گفت:

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۰۲

هیهات، پس از این اهانت بخدا قسم چیزی از تو نمیخواهم.

وقتی که از پیش معاویه برخاست که برود پایش لغزید و بزمین افتاد و در آن حال گفت (سرنگون باد دشمن علی) «۱».

این زن بزرگ منش و مبارز و پاکدامن بخاطر محبتی که به امیر المؤمنین داشت چنین گستاخی هائی را تحمل کرد.

(۱)

۵- بکاره هلالی

بکاره از بانوان بزرگواری بود که در شجاعت و سخنوری شهرتی خاص داشت او هم در جنگ صفین

سخنان پرشوری ایراد کرد و سپاهیان حق را بحمایت پیشوای مسلمین و امیر المؤمنین و جنگ با دشمنانش دعوت کرد.

پس از آنکه معاویه بخلافت رسید بکاره به نزدش رفت و در آن وقت پیر و فرتوت شده و استخوانش ناتوان مانده بود، او بدو نفر خادم تکیه کرده بود و عصائی بدست داشت و بمعاویه سلام کرد، معاویه او را خوش آمد گفت و اجازه نشستن داد، عمرو عاص و مروان که در آنجا حضور داشتند بکاره را شناختند و مروان بمعاویه گفت:

ای امیر المؤمنین، این زن را می شناسی؟

- این زن کیست؟

- این همان زنی است که در صفین مردم را بجنگ ما برمی انگیخت و این اشعار را میخواند:

ای زید برخیز و از خانه ما بردارشمشیر برائی را که در زمین دفن است

آن شمشیر برای پیش آمدهای بزرگ ذخیره شده و برای چنین روزی روزگار او را نگهداشته است

---

(۱)- بلاغات النساء ص ۷۵ و صبح الاعشی

(۱) پسر عاص هم گفت، ای امیر المؤمنین، این زن چنین اشعاری را آن روز میخواند:

آیا گمان می کنی که معاویه خلافت را بدست آوردچنین چیزی دور است و آرزوی او بعید است

هوست به آرزویت انداخت و گمراه شدی و عمرو و سعید ترا ببدبختی فریب دادند

بازگرد، بمرغ شوم و زندگانی ناخجسته ای ولی علی (ع) سعادت و کامیابی را دیدار کرد و پس از آنها سعید بسخن آمد و گفت ای امیر المؤمنین، بکاره این اشعار را نیز گفته است:

آرزو داشتم که بمیرم و نبینم بر روی منبرها خطیب بنی امیه را

خداوند، عمرم را بتأخیر انداخت و دراز کردتا اینکه از روزگار شگفتی هائی دیدم

همه روز پیوسته خطیب آنهادر میان مردم از

آل محمد بدگوئی میکند.

آنها که خاموش شدند، بکاره روی بمعاویه کرد و گفت:

ای خلیفه، سگهایت را بروی من تازاندی که پارس کنند و حمله نمایند، چنانکه از سخن بازماندم و شگفتیم زیاد شد و چشمانم بسته ماند، بلی این من بودم که این حرف را زدم و هرگز انکار نمی کنم، هر کار دلت میخواهد بکن، زندگی پس از امیر المؤمنین برای من خیری ندارد. «۱»

بکاره شجاعانه این سخنان را گفت و رفت و از حمله و پارس

---

(۱)- بلاغات النساء ص ۳۴، عقد الفرید

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۰۴

سگان معاویه و حاشیه نشینان درد و اندوهی جانکاه بدل گرفت.

(۱)

۶- اروی دخت حارث

اروی دختر حارث بن عبد المطلب در شجاعت و ایمان و سخنوری در ردیف پیشوایان زنان مسلمان قرار داشت و بدوستی و مهر امیر المؤمنین مشهور بود. وقتی که به پیش معاویه رفت او را آماج تیرهای سخن خود قرار داد و رنجها و گرفتاریهای خاندان پیامبر را پس از مرگ آن حضرت بیان داشت و چنین گفت:

«تو، ای پسر برادرم، نعمت خدا را سپاس نگفتی و نسبت به پسر عمویت علی (ع) گستاخی کردی و مقامی را که شایسته آن نبودی بدست آوردی و نامی که سزاوارش نبودی بخود گرفتی، بدون اینکه خودت و پدرانت در راه اسلام، رنجی برده باشید، شما بدین محمد (ص) کفر ورزیدید و خداوند نیاکانتان را سرنگون ساخت و چهره شان را بر خاک مالید، تا اینکه حق در مقامش جای گرفت و کلمه خدا در استوای برتریش تجلی کرد و محمد (ص) بر مخالفانش پیروز شد، اگر چه مشرکان را ناخوش آمد، و ما خاندان پیامبر در میان مردمان از همه بیشتر

و برتر در بهره منـدیهای معنوی و مکانت اسـلامی قرار داشتیم تا آنکه خداوند پیامبرش را با دامانی پاک بسوی خود فرا خواند و مقام والایش را برکشـید و از او خشـنود بود، پس از آن حادثه. ما خاندان رسول در برابر شما مثل قوم موسی در برابر فرعون بودیم که پسـرانشان را میکشـتند و زنانشان را بخدمت میگرفتند و پسـر عموی پیامبر هم سرنوشتی همچون هارون برادر موسی داشت که می گفت (ای پسـر مـادرم این مردم مرا نـاتوان کردنـد و نزدیـک بود مرا بکشـند) پس از پیامبر خـدا دیگر گروهی بسود ما شکل نیافت و برفع گرفتاریهایمان نپرداخت ولی سرانجام

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۰۵

کار ما ورود به بهشت است و جایگاه شما دوزخ خواهد بود».

(۱) پسر عاص در مجلس حاضر بود و این سخنان برایش ناگوار آمد و در پاسخش گفت:

- ای پیر زن گمراه، سخنت را کوتاه کن و چشمهایت را بهم بگذار.

- تو کیستی ای بی مادر؟

- من عمرو عاص هستم.

- ای پسـر نابغه گندیده، تو با من حرف میزنی، بجای خودت بنشـین و خودت را بشـناس، بخدا قسم تو هرگز از شرافت قریش بهره ای نـداری و از مقام بزرگ آنها بدوری، شـش نفر ادعای پدری ترا میکردند و هر کدام تو را فرزند خودش میدانست من مادرت را در ایام منی در مکه دیدم که مردان زناکاری را نگاه میکرد تا ببیند تو بکدامشان شبیه تری.

مروان به آن بانو رو کرد و گفت:

ای عجوزه گمراه، چشم تو هم مثل عقلت ناتوان است و گواهی تو قبول نیست، بانو در پاسخ مروان گفت:

«ای پسر میخواهی برای تو هم بگویم؟ بخدا قسم تو به سفیان بن

حـارث کلـده شبیه تری تـا به پـدرت مروان، تو بـا چشـمهای زاغ و موهای سـرخ و قـد کوتاه و چهره خون رنگت درست مثل سفیانی ولی حکم را دیـده بودم که بلنـد قد و معیوب بود و موهائی افشانده داشت و بین تو و او هیچ گونه تشابهی نیست مگر تشـابه یـک اسب لاغر میـان با یک ماده خر چاق، اگر باور نـداری از مادرت بپرس تا چنانچه راست بگویـد پـدر واقعی تو را معرفی کند. (۲) و بعـد رو بمعـاویه کرد و گفت بخـدا قسم این توئی که اینها را بر من میشورانی تو پسـر هنـدی که در جنگ احد پس از قتل حمزه این اشعار را میخواند:

ما کیفر روز بدر شما را دادیم

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۰۶

و جنگ در روز جنگ شعله میکشد

از مرگ عتبه برایم صبری نمانده پدرم و عمویم و برادرم و دامادم

وحشی آتش دلم را فرونشانیددلم شفا یافت و نذرم را دادم

سپاس وحشی همه عمر بر من است تا اینکه استخوانم در گور پنهان شود.

(۱) و من پاسخ او را چنین دادم:

ای دختر رقاع همان کافر بزرگ تو در بدر و دیگر جنگها خوار شدی

خداوند سحرگاه دین را بر تو نمایان کردبوسیله بنی هاشم که دلیر و روشن بین بودند

در همه سرزمینها شمشیرها حرکت داشت حمزه شیر من بود و علی شاخسار بارورم

چون شبیب افتاد و پدرت نیرنگ زدکینه دلت را به وحشی سپردی

وحشی پرده پوشش را در هم دریدو دیگر برای بدنامان افتخاری نماند.

معاویه برآشفت و به مروان و عمرو عاص گفت:

- این شما بودید که این زن را وادار کردید که این سخنان ناروا را بگوید.

بعد به آن بانو رو کرد و

گفت:

- ای عمه نیازت را بگوی و داستانهای زنان را بزبان میاور.

- بگو بمن دو هزار دینار و دو هزار دینار و دو هزار دینار بدهند.

- دو هزار دینار را میخواهی چه کنی؟

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۰۷

(۱)- میخواهم چشمه آب روانی در ناحیه ای حاصلخیز برای فرزندان حارث بن عبد المطلب خریداری کنم.

- خوب فکری کرده ای، با دو هزار دینار دیگر چه میکنی؟

- پسران جوان دودمان عبد المطلب را داماد می کنم.

- اینهم کار خوبی است، با دو هزار دینار دیگر چه میکنی؟

- بدرماندگان مدینه کمک میکنم و صرف زیارت خانه خدا مینمایم.

- مصرف بسیار خوبی است، این برای تو نعمت و کرامت است.

پس از پرداخت این مبلغ برای اینکه میزان دوستیش را نسبت به امیر المؤمنین بداند به او گفت:

- ولی بخدا قسم علی (ع) چنین پولی بتو نمی داد.

- راست میگوئی، علی رعایت امانت میکرد و فرمان خدا را بکار می بست ولی تو امانت را تباه می کنی و بخدا و مال خدا خیانت میورزی و مال خدا را بکسانی که استحقاق ندارند می بخشی با آنکه خداوند در کتابش فرمان داده که حق را به اهلش برسانند، علی (ع) ما را دعوت میکرد که حق خود را که خداوند بر ما واجب ساخته بازگیریم و بهمین جهت با تو جنگید که حق را در مقامش استقرار بخشد، آنچه من از تو خواستم حق ماست که در نزد تو مانده است و غیر از آن چیزی از تو نمیخواهم، آیا از علی (ع) نام میبری خدا دهانت را بشکند و بر گرفتاریت بیفزاید.

بعد شروع بگریستن کرد و در سوک علی (ع) این اشعار را خواند:

ای دیده بمن کمک

کن وای بر توتا بر مرگ امیر المؤمنین گریه کنم

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۰۸ سوگواریم بر مرگ بهترین سواره ای که بر اسب سوار شود و بکشی بنشیند

و آن کس که نعلین ساده ای می پوشیدو آیات قرآنی را تلاوت میکرد

هنگامی که در برابر پدر حسین قرار بگیری ماه درخشانی را می بینی که نور می پاشد

نه بخدا قسم، علی را فراموش نمی کنم و نمازش را که نیکو بود در میانه رکوع کنندگان

آیا در ماه حرام بر ما گرد آمدیدو آهنگ جنگ با بهترین مردم را کردید.

(۱) معاویه دستور داد شش هزار دینار به آن بانو بپردازند و او این مبلغ را گرفت و بیرون رفت «۱».

معاویه می خواست با چنین بخششی او را بسوی خود کشاند و از دوستی امیر المؤمنین برگرداند ولی کوشش او بی نتیجه ماند.

زیرا کسی که دلش بدوستی علی (ع) نقش یافته چگونه میتوان با پول محبتش را تغییر داد و یا وسائل مادی از عقیده اش برگردانید چنانکه دختر ارزنده ابو اسود دؤلی این آگاهی مقدس را بدرستی از خود نشان داد، که روزی معاویه ظرفی حلوا برای پدرش فرستاد تا او را از دوستی علی (ع) بازدارد، دخترک قدری از آن حلوا برداشت و در دهانش گذاشت پدرش به او گفت:

دخترم، لقمه را بینداز که زهرآگین است، این حلوا را معاویه برای ما فرستاده است تا ما را بفریبد و از دوستی امیر المؤمنین و اهل بیت بازدارد.

دخترک که این سخن را شنید آگاهی و شناخت حقیقی خود

---

(۱)- بلاغات النساء ص ۲۷، عقد الفرید ۱/ ۲۱۹

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۰۹

را ابراز کرد و درباره دوستی جاودانه اش نسبت به امیر المؤمنین گفت:

(۱) خدایش زشت گرداند که میخواهد ما

را از دوستی پیشوای پاکدامن با حلوائی زعفرانی بازدارد، مرگ بر آن کس که آن را فرستاد و بر کسی که چنین حلوائی را بخورد، لقمه را از دهان انداخت و این شعر را خواند:

آیا با حلوای زعفرانی ای پسر هنددین و شخصیت خود را بتو بفروشیم

پناه بخدا که چنین کاری انجام دهیم که پیشوای ما امیر المؤمنین است «۱».

(۲)

۷- عکرشه دخت اطرش

عکرشه بانوی گرانقدری بود که در شجاعت و قدرت سخن از زنان نامور عرب بود و در جنگ صفین مردم را بیاری امام و نبرد با دشمنانش برمی انگیخت. وقتی که معاویه حکومت یافت، پیش او رفت و به خلافت به او سلام داد، معاویه سخنان او را در صفین بیاد آورد و گفت ای عکرشه، حالا امیر المؤمنین شده ام؟ جواب داد بلی چون علی (ع) زنده نیست، معاویه به این سخن قناعت نکرد و موقعیت و سخنان آن بانو را بیاد آورد و گفت تو همان زن نیستی که در کجاوه ای پرده دار و در جایگاهی استوار نشسته و شمشیری بر میان بسته بودی و در برابر دو لشکر می گفتی:

«ای مردم، در اندیشه سعادت خود باشید که گمراهان به راه یافتگان نمیتوانند زیانی برسانند، بهشت جایگاهی است که هر کس به آن راه یافت دیگر بیرون نمی رود و هر کس در آنجا می گزیند اندوهگین نمی شود پس این بهشت را در برابر دنیائی خریداری کنید

---

(۱)- الکنی و الالقاب ۱/ ۸

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۱۰

که نعمتهایش پایدار و گرفتاریهایش بی پایان نیست، (۱) بیدار و آگاه باشید و بدانید معاویه گروهی از فرومایگان عرب را بجنگ شما آورده است که دلهاشان بسته و سیاه است، ایمان را نمی فهمند و نمیدانند

معنی حکمت چیست، معاویه آنها را بـدنیا خوانـده و آنها هم دعوتش را پـذیرفته انـد و بسوی باطل کشانیده و آنها هم تسـلیم شده اند، شـما را بخدا، شـما را بخدا، ای بندگان خدا، حرمت دین خدا را نگهدارید و از سـستی بپرهیزید تا دستاویز مستحکم اسلام از هم نگسلد و نور ایمان خاموش نشود و سنت پیامبر از دست نرود و باطل آشکار نگردد.

این جنگ بـدر کوچک است و آخرین نبرد است، ای گروه مهاجر و انصار با آگاهی و بینش دینی پیکار کنید و بر اراده خود پابرجـا بمانیـد، من می بینم که شـما فردا با مردم شام روبرو میشویـد آنها همچون خران فریادگر و قاطرهای پرصـدا هسـتند که همچون گاوهائی که تیز میدهند بانگ برمی دارند و چون اسبهائی که سرگین می اندازند حرف میزنند».

معاویه که این خطابه را شنید با آهنگی که خشم از آن شعله می کشید گفت:

بخـدا قسم اگر قضا و قـدر الهی نبود و خـدا نمیخواست که خلافت بما برسد، هر دو سـپاه را بر من برمی انگیختی و بعد گفت ای زن چرا چنین کاری کردی و چنین سخنانی گفتی؟

عکرشه بنرمی گفت، شخص عاقل چیزی را که خوشش نمی آید تکرار نمی کند.

- راست گفتی نیازت را بگو.

- خداونـد، صدقاتمان را بما بازگردانید و اموالی را که شایسـته بودیم بما عنایت کرد ولی اکنون آن حقوق از ما گرفته شده و فقیر ما،

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۱۱

از نعمت و آسایش محروم است و دل شکسته ما را کسی تیمار نمی دارد، اگر چنین وضعی را دوست می داری هرگز از چون توئی شایسته نیست که خائنان را کمک کنی و ستمکاران را بخدمت گیری.

(۱) معاویه اعتنائی به استرحام

آن بانو نکرد و گفت:

- ای زن، ما خودمان گرفتار کارهای بزرگی در مرزهای گسترده و دریاهای بیکران هستیم و فرصتی که بشما برسیم نداریم.

- سبحان اللّه، خداوند هرگز حقی برای ما تعیین نکرده که موجب زیان دیگران باشد و او علام الغیوب است.

- هیهات ای مردم عراق، پسر ابو طالب شما را آگاهی بخشیده ولی شما نتوانستید در برابر من پایداری کنید و بعد دستور داد تا نیازش را برآورند و بخاندانش بازگردانند «۱».

(۲)

۸- دارمیه حجونی

او از زنان نامدار و نیکوی عرب بود که به شایستگی و عبادت و قدرت برهان و بحث همه جا شهرت داشت و نسبت به امیر المؤمنین محبتی خاص میورزید، وقتی که معاویه بخلافت رسید در سفری که به حجاز کرد بدنبال او فرستاد و گفت:

- حالت چطور است ای دختر حام (سیاهپوست)

- خوبم ولی من از اولاد حام نیستم و زنی قریشی از بنی کنانه ام که با خاندان تو خویشی دارند.

- راست گفتی، آیا میدانی چرا بدنبالت فرستادم؟

- سبحان اللّه، چیزی را که آگاه نیستم چگونه میدانم.

- بدنبالت فرستادم تا از تو بپرسم چرا علی را دوست میداری و با من دشمنی و به او محبت و به من عداوت میورزی؟

---

(۱)- بلاغات النساء ص ۷۰، عقد الفرید ۱/ ۲۱۵، صبح الاعشی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۱۲

- بهتر است مرا از پاسخ معاف بداری.

- هرگز معاف نمیدارم و برای همین بدنبالت فرستاده ام.

(۱)- حالا- که دست برنمی داری میگویم، من علی (ع) را برای دادگریش در بین مردم و مساواتش در تقسیم اموال دوست دارم و با تو دشمن هستم که با او بجنگ برخاستی و مقامی را که شایسته آن نبودی میخواستی.

علی (ع) را دوست میدارم که پیامبر او را بولایت برگزید و مستمندان را دوست میداشت و دینداران را بزرگ می شمرد و تو را دشمن میدارم که خون مسلمانان را میریزی و گروهشان را پراکنده می سازی.

پسر هند خشمگین شد و بناسزاگوئی و مسخره پرداخت و گفت:

- راست میگوئی بهمین جهت است که شکمت گنده شده و پستانهایت بزرگ و سرین تو چاق شده است.

- ای معاویه، این مثل ها را برای مادرت هند میزنند.

- عصبانی نشود من از تو ستایش کردم زیرا وقتی شکم زنی بزرگ باشد بچه را در رحمش خوب میپرورد و با پستانهای بزرگش به او شیر زیاد میدهد و سرین عظیم هم به او مهابت می دهد.

دارمیه خشمش فرو نشست و معاویه به او گفت:

- تو علی را دیده ای؟

- بلی، بخدا او را دیده ام.

- او را چگونه دیدی؟

- حکومت او را به تکبر و غرور نینداخته بود و از نعمت به نشاط نیامده بود «۱».

- سخنش را شنیده بودی؟

---

(۱)- در عقد الفرید آمده که گفت، من علی را دیدم که مانند تو مفتون حکومت و گرفتار و اسیر نعمت نبود.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۱۳

(۱)- بخدا قسم سخنانش دلهای نابینا را روشن می ساخت و همچون روغن زیت پلیدی را از ظرف جانها میزدود.

- راست گفتی، حالا اگر نیازی داری بگو.

- هر چه بخواهم میدهی؟

- بله، میدهم.

- صد شتر ماده سرخ موی را با نرها و چوپانهایش بمن بده

- با آنها چه میکنی؟

- کودکـان را با شـیرهاشان سـیراب می کنم و از منافع آنها بزرگها را نگهـداری مینمایم و بزرگواریهائی کسب می کنم و بین قبایل عرب صلح و سازش برقرار می سازم.

- اگر این شترها را بتو

ببخشم، جای علی را در دلت می گیرم؟

– سبحان اللّه، پست ترین جائی را هم در برابر او نمیتوانی داشته باشی.

معاویه بشگفت آمد و این شعر را خواند:

اگر من درباره شما شکیبائی نورزم پس بعد از من به که امید حلم دارید

شترها را بگیر، گوارایت باد و از بخشنده اش یاد کن که در جنگ بعوض دشمنی بتو جزای دوستی داد.

و بعد گفت، بخدا اگر علی (ع) زنده بود یکی از این شترها را هم بتو نمیداد، دارمیه گفت، نه بخدا قسم حتی یک موی آنها را هم از مال مسلمانان بمن نمی بخشید «۱».

در اینجا سخن ما، درباره ستمهای معاویه نسبت به شیعیان علی (ع) پایان می یابد و زجر و رنجها و اعدامها و ستمگریها

---

(۱)- بلاغات النساء، عقد الفرید و صبح الاعشی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۱۴

و تهدیدها و خوارگریهائی که از جانب معاویه و عامل جنایتکارش زیاد نسبت به دوستان علی (ع) بیرحمانه اجرا شد نشان گر این واقعیت تلخ و سیاه است که معاویه یکی از شرایط مهم صلح با امام حسن (ع) را که عدم تعرض بشیعیان اهل بیت بود نقض کرد و پیمان شکنی رسوای خود را نشان داد.

(۱)

کنگره حسینی

حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام در برابر اینهمه جنایتها و گستاخی هائی که معاویه بر ضد خاندان پیامبر معمول می داشت برای آگاهی مسلمانان در ایام حج کنگره ای در مکه تشکیل داد و گروهی انبوه از مهاجران و انصار و تابعین و دیگر کسانی را که برای انجام مراسم حج بمکه آمده بودند بشرکت در آن کنگره بزرگ دعوت فرمود و طی خطابه ای مردم را از جنایاتی که معاویه و کارگزارانش نسبت بخاندان رسول و شیعیان آنها ابراز

میدارنـد آگـاه کرد و از نقشه هـای سـیاه معـاویه که برای پوشانیـدن و پامـال کردن حق اهل بیت و دسـتورهای پیامبر در مورد تجلیل و تفضیل خاندانش طرح می شد پرده برداشت و حاضرین را ملزم فرمود که هر یک در بازگشت به وطن، این حقایق را به آگهی مسلمانان آن سامان برسانند، اکنون جریان این کنگره را از قول سلیم بن قیس بیان می کنیم:

«یک سال پیش از مرگ معاویه با فرا رسیدن موسم حج، حضـرت حسـین بن علی (ع) بمکه رفت و عبد اللّه عباس و عبد اللّه جعفر همراهش بودنـد، حضـرت در مکه همه مردان و زنـان بنی هاشم و خـدمتکارانشان را به همراه مهاجرین و انصاری که به حج آمده بودند فرا خواند و دیگر کسانی را که نیز می شناخت احضار کرد و همگی را دستور

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۱۵

داد که بمیان حجاج بروند و یاران پیامبر و افراد شایسته و سرشناس را بحضور در مجمعی که به تصمیم امام برپا میشود دعوت کنند.

(۱) در این کنگره که در اردوگاه منی تشکیل شد بیش از هفتصد نفر از تابعین و دویست نفر از اصحاب پیغمبر فراهم آمدند. در این وقت امام بسخن ایستاد و پس از ستایش و سپاس خدا فرمود:

اما بعد، این مرد سرکش ستمکار چنانکه می بینید و میدانید و گواهید نسبت بما و شیعیان ما بزرگترین جنایتها را انجام میدهد، اکنون میخواهم از شـما درباره مسئله مهمی سؤال کنم اگر راست گفتم مرا تصـدیق کنیـد و اگر دروغ گفتم تکـذیبم نمائیـد، سخنانم را بشنوید و بنویسید و بعد که بشهرها و قبیله های خود بازگشتید، کسانی را که مورد اعتماد شما هستند دعوت

کنید و سخنان مرا به آنها برسانید، زیرا می ترسم بتدریج حقیقت کار ما کهنه و فراموش شود و ستمکاران بر آن پیروزی یابند.

آنگاه امام آیاتی را که از قرآن در شأن خاندان رسول آمده بود تلاوت و تفسیر فرمود و بعد احادیثی را که پیغمبر درباره پدر و برادر و مادرش و خودش و خاندانش بیان فرموده بود نقل کرد، صحابه همه سخنان امام را تصدیق کردند و گفتند راست میگوئی ما خودمان از پیامبر شنیدیم و گواهی میدهیم و تابعین هم گفتند ما این احادیث را از یاران معتمد پیغمبر شنیده ایم، امام فرمود شما را بخدا قسم این گفتار را بمسلمانان مورد اعتماد خود برسانید «۱». این نخستین کنگره ای بود که در اسلام تشکیل شد و امام در آن مجمع، سیاست سیاه معاویه را محکوم کرد و مسلمانان را بقیام و مبارزه با حکومت و واژگونی قدرت او برانگیخت.

---

(۱)- سلیم بن قیس

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۱۷

(۱)

بیعت یزید

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۱۹

(۱) از مهمترین مواد قرارداد صلحی که بین امام حسن و معاویه بسته شده بود این بود که پس از معاویه خلافت اسلامی به امام حسن و بعد از او به برادرش امام حسین واگذار شود ولی وقتی که معاویه بر مقام خلافت استوار شد و حکومتش بی رقیب گردید تصمیم گرفت این پیمان را بشکند و به آن وفا نکند بلکه خلافت را در خاندانش موروثی سازد و این اقدام ناروا بگفته استاد سید قطب کاری بود که اسلام آن را برسمیت نمی شناخت و زائیده تعصب های خانوادگی و قبیله ای عرب جاهلی بود ولی این کار برای معاویه مانعی نداشت زیرا معاویه که پسر ابو

سفیان و فرزند هند دختر عتبه بود دوری از روح و حقیقت اسلام را از آنها بمیراث میبرد «۱».

این اقدام نابجای معاویه از جاهلیت کور و تعصب قبیلگی او مایه میگرفت در صورتی که اسلام هر گونه افتخار نژادی و اشرافی و خانوادگی را محکوم کرده بود و برای احراز مقام حکومت، شایستگی و علم و کفایت را شرط میدانست و هرگونه امتیازی را که مغایر این شرایط بود ناچیز می شمرد چنانکه پیامبر فرمود کسی که یکی از کارهای مسلمانان را بعهده گیرد و در انجام آن بی پروائی کند لعنت خدا بر او است و از او هیچ عذری و شفاعتی پذیرفته نمی شود تا بجهنم درآید «۲».

---

(۱)- عدالت اجتماعی

(۲)- النصائح ص ۳۹

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۲۰

(۱) ولی معاویه که از حقیقت اسلام بدور بود با الهام گیری از تعصب کور جاهلی بمنظور انتقام گرفتن از اسلام و از هم گسستن رشته اتحاد مسلمانان بچنین کار ناروائی دست زد و تصمیم گرفت که خلافت اسلامی را بفرزند تبهکار و زشتخوی و پلیدش یزید واگذار کند، یزیدی که هرزگی و نابکاری او را شاعر بزرگ و نابغه، بولس سلامه با این اشعار مجسم می سازد:

توجه کن به دارنده تختی که خدا را از یاد برده و سرگرم زنان خنیاگر نمکین است

هزار اللّه اکبر برابر نیست برای یزید با یک مشت شراب

زبانش را به عشق دوشیزگان میچرخاندو نمیتواند لبهایش را به بوسه های آبدار بیالاید. «۱»

عبد اللّه بن حنظله صحابی بزرگ پیغمبر که راهب لقب یافته بود و در واقعه حره بقتل رسید درباره یزید گفت هرگاه بسوی یزید میرفتیم می ترسیدیم که سنگی از آسمان بر ما فرود آید زیرا او با مادران

و خواهران و دخترانش همخوابگی میکرد و شراب میخورد و نماز نمی خواند و بخدا قسم اگر کسی هم از مردم با من همراهی نکند من در راه خدا با او مبارزه می کنم و خود را بخطری که پاداش آن خیر است می اندازم «۲».

منذر بن زبیر هم درباره یزید بهنگام مسافرتش بمدینه گفت:

یزید صد هزار دینار بمن جایزه داد و مرا از افشای این بخشش منع نکرد، بخدا قسم او شراب میخورد و بخدا قسم آن قدر مست میماند که نمازش از بین میرفت. «۳»

---

(۱)- ملحمه الغدیر ص ۲۲۷

(۲)- تاریخ ابن عساکر ۷/ ۳۷۲، تاریخ خلفاء سیوطی ص ۸۱

(۳)- البدایه و النهایه ۸/ ۲۱۶، کامل ابن اثیر ۴/ ۴۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۲۱

(۱) بگفته ابن فلیح، ابا عمرو بن حفص به پیش یزید رفت و مورد احترام یزید قرار گرفت و جایزه ای بزرگ از او دریافت داشت ولی چون بمدینه بازگشت در کنار منبر پیغمبر ایستاد او مردی سرشناس و شایسته بود و در برابر مردم از مفاسد یزید سخنها گفت و بصراحت اقرار کرد که یزید همیشه مست است و نمازش را نمی خواند «۱».

معاویه خودش هم از تبهکاری پسرش آگهی داشت و میدانست که او مرتکب همه گونه زشتیها میشود و همیشه شراب میخورد و نماز نمیخواند و دلیل آگاهی او به کردار یزید نامه ای است که به او می نویسد و بسرزنش فرزندش میپردازد.

متن نامه: بمن گزارش داده اند که تو بزمهای شراب و لهو و گناه برپا میکنی چنانکه خداوند در قرآن فرمود (آیا بر فراز هر تپه ای خانه ای برای هوسرانی برپا می کنید و گمان می برید همیشه در این خانه ها میمانید) و کار را بجائی

کشانیده ای که گناهان را به آشکارائی مرتکب میشوی و زشتی هایت را از پرده به بیرون انداخته ای، ای یزید بدان که مستی ترا از سپاس نعمت خدا و عنایتهایش بازمی دارد و این گناهی عظیم و فاجعه ای بزرگ است و ترک نمازهای واجب در وقتهایش بزرگترین بلاها را ببار می آورد دیگر آنکه عیب ها را نیکو می شماری و گناهان را بی پرده انجام میدهی و شرم و حیا را کنار گذارده و پرده ها را دریده ای، پس از این تبهکاریها خود را در امان مپندار و بکردار سیاهت معتقد مباش. «۲»

پس چگونه معاویه با آگهی کاملی که از ارتداد پسرش از دین داشت و میدانست که او حرام خدا را حلال میداند و در منجلاب

---

(۱)- تاریخ ابن عساکر ۷/ ۲۸

(۲)- صبح الاعشی ۶/ ۲۸۸

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۲۲

شهوات غرق شده او را بر دوش مسلمانان سوار کرد و حکومتش را بر مردم واجب شمرد؟ شک نیست که این اقدام نابجای معاویه پدیده کینه ای بود که از اسلام بدل داشت و بحکم تعصب جاهلی که همچنان در جانش سر میکشید به این خیانت مبادرت کرد.

(۱) معاویه نهایت کوشش را بکار میبرد تا نقشه سیاهش را اجرا کند و یزید را بجانشینی خودش برگزیند و بمدت هفت سال به راضی کردن مردم و بخشندگیها و بریز و بپاشها و نزدیک ساختن اذهان دور مردم به این مسئله شوم پرداخت «۱» و چون زیاد بن أبیه که مخالف جانشینی یزید بود هلاک شد معاویه با کوششی بیشتر برای استقرار خلافت یزید بدست و پا افتاد «۲».

او بهمه وسائل ناروا و نادرستی که مسلمانان به آنها عادت نداشتند و اسلام بنفی آنها پرداخته بود

چنگ زد تا حکومت را در خاندان امیه استقرار و استمرار دهد و خلافت راستین اسلامی را بحکومتی سیاه و ستمگرانه تبدیل سازد، همه این اقدامات بروزگار حیات امام حسن انجام می شد ولی از بیم مخالفت امام آن را آشکار نمی کرد ولی پس از آنکه امام را بشهادت رسانید به آشکارائی خلافت یزید را بطور رسمی اعلام داشت و اکنون برخی اقدامات معاویه را که در این مورد صورت گرفت بیان می کنیم.

(۲)

دعوت مغیره

نخستین کسی که پیشنهاد این بیعت ناخجسته را کرد مغیره بن شعبه همان تبهکار یک چشم ثقیف بود که در اسلام کارهای زشتی

---

(۱)- عقد الفرید ۲/ ۳۰۲

(۲)- تاریخ طبری ۶/ ۲۷۰، عقد الفرید ۲/ ۳۰۲

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۲۳

از او سرزده بود «۱» چنانکه مورخین می نویسند بدان جهت مغیره به این کار دست زد که شنید معاویه میخواهد او را از فرمانداری کوفه برکنار کند، بهتر دید که خودش بدمشق برود و از حکومت استعفا دهد تا مردم بگویند خودش به ادامه حکومت علاقه ای نداشت، وقتی که بدمشق رسید تصمیم گرفت پیش از دیدار معاویه بملاقات یزید برود و او را به خلافت بعد از پدرش تهنیت گوید و از این جهت برای ادامه حکومتش راهی پیدا کند وقتی که به پیش یزید رفت به او گفت:

«یاران محمد که دارای شخصیت و اعتباری بودند از دنیا رفتند و بزرگان قریش و سالمندان آنها چشم از جهان پوشیدند و در میانه فرزندانشان که باقی مانده اند تو از همه برتر و در اندیشه و آگاهی به سنت و سیاست از همگان بهتر هستی با اینهمه نمیدانم چرا امیر المؤمنین برای خلافت تو از مردم بیعت

نمی گیرد؟»

یزید سبک مغز مغرور از شنیدن این مژده بهیجان آمد و شادمانی فراوانی سراپایش را فرا گرفت و به مغیره گفت:

تو عقیده داری که این کار انجام می یابد؟ مغیره گفت آری.

یزید با شتاب پیش پدرش معاویه رفت و پیشنهاد مغیره را به آگهی او رسانید، معاویه خوش حال شد و بدنبال مغیره فرستاد و سخنان یزید را برایش بازگو کرد. مغیره جریان را تصدیق نمود و برای اینکه معاویه را تحریک کند و او را به انجام چنین کاری بازدارد بزبان منافقی که خیر را نمی شناسد و به آن هرگز نمی اندیشد بمعاویه چنین گفت:

---

(۱)- از کج رویهای مغیره یکی این بود که او برای نخستین بار در اسلام رشوه گرفت و دیگر اینکه در جریان استلحاق زیاد واسطه بود و بالاخره مسئله بیعت یزید به پیشنهاد او انجام یافت.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۲۴

(۱) «ای امیر المؤمنین تو خودت دیدی که پس از قتل عثمان چه اختلافی پدید آمد و چه خونهائی ریخته شد، اکنون که فرزندی چون یزید داری او را بجانشینی خود برگزین تا چنانچه حادثه ای برای تو رخ دهد پسرت پناه مردم و جانشین تو باشد و دیگر خونی ریخته نشود و فتنه ای برنخیزد».

این سخنان همان آرزوئی بود که معاویه از دیرباز در دل داشت بدین جهت با همان نیرنگ همیشگیش از راه مشورت گفت: در این باره چه اشخاصی بما کمک می کنند؟

مغیره گفت «راضی کردن مردم کوفه بعهده من، زیاد هم مردم بصره را وادار بقبول می کند و وقتی که این دو شهر تسلیم شد دیگر کسی نمیتواند مخالفت کند» معاویه رأی او را پسندید و او را در حکومتش ابقا کرد و دستور داد

که به کوفه بازگردد و برای انجام این کار تلاش کند، مغیره از حضور معاویه بیرون آمد و به نزد قوم و قبیله اش رفت، بستگانش درباره کارش از او پرسیدند، مغیره گفت:

«پایه معاویه را در منجلابی فرو بردم که برای امت محمد (ص) سرنوشت درازی خواهد داشت و چنان کارشان را گره زدم که هرگز باز نخواهد شد» و به این شعر استشهاد کرد:

بمانند من که از رازها آگاهم آیا دشمنان به عداوت برمی خیزند مغیره راهی کوفه شد و تا به آنجا رسید گروهی از دار و دسته خود را که بخاندان معاویه مهر میورزیدند فراهم آورد و جریان را با آنها در میان گذاشت آنها رأیش را پذیرفتند و اعلام همکاری کردند، مغیره ده نفر را انتخاب کرد و بهر کدام سی هزار درم رشوه داد و آنها را به پیش معاویه فرستاد و ریاست این هیئت را به پسرش موسی واگذاشت.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۲۵

(۱) آنها بحضور معاویه رفتند و بمعاویه درباره یزید مبارکباد گفتند و از او خواستند که این اقدام را بزودی انجام دهد، معاویه از آنها تشکر کرد و گفت این راز را همچنان پنهان نگه دارید، بعد به پسر مغیره رو کرد و گفت:

- پدرت دین اینها را بچند خرید.

- به سی هزار درهم

معاویه خندید و گفت چه دین کم ارزشی داشتند.

معاویه برای رسیدن بمقصود خود بخریداری دین مردم پرداخت و بهر وسیله ای که او را بهدفش برساند دست زد، وسیله های ننگینی که مسلمانها به آنها عادت نداشتند و اسلام چنان اقداماتی را محکوم می ساخت.

(۲)

نمایندگان شهرستانها

معاویه دعوتنامه هائی رسمی برای شخصیتهای سرشناس کشور اسلامی فرستاد و آنها را بدمشق فرا خواند

تا درباره ولیعهـدی یزید با آنها گفتگو کند و چون همگی حضور یافتند به پنهانی ضـحاک بن قیس فهری را احضار کرد و به او گفت:

«وقتی که در حضور نمایندگان شهرستانها بمنبر رفتم و سـخنانی درباره پند و موعظه ایراد کردم تو از من اجازه سخنرانی بگیر و چون اجازه یافتی حمد و سپاس خداوند را بجای آور و بعد درباره یزید آنچه شایسته است بگو و از برتریها و نیکوئیهای او آنچه میتوانی بزبان آور و از من بخواه تا او را بجانشینی خود انتخاب کنم تا منهم حاضرین را بقبول چنین اقدامی دعوت کنم و از خداوند میخواهم که این کار با خیر و خوشی انجام یابد».

و بعد چند نفر از دار و دسته فرومایه خود را که بوئی از دین

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۲۶

نبرده بودند و آن را به ارزش اندک میفروختند احضار کرد، آنها عبارت بودند از عبد الرحمن پسر عثمان ثقفی و عبد اللّه پسر مسعده فزاری و ثور پسر معن سلمی و عبد اللّه پسر عصام اشعری که دعوت معاویه را در انجام مأموریت خائنانه خود پذیرفتند.

(۱) معاویه در حضور هیئت های وارده بمنبر رفت و پاره ای سـخنان فریبکارانه که میخواست گفت در این وقت ضـحاک پسر قیس اجازه سخن خواست و پس از کسب اجازه به ستایش خدا پرداخت و بعد چنین گفت:

«خداوند امیر المؤمنین را شایسته بدارد و ما را از حکومتش بهره مند سازد. ما، در روزگار خود به اتحاد و دوستی و اختلاف و پراکنـدگی دچار بوده ایم و دریافتیم که آنچه پراکندگیها را فراهم می آورد و امنیت را پدید می سازد و خونها را نگه میدارد و امیدهائی

را کـه داریـم بمـا بازمیگردانـد و بـه آرزوهایمـان میرسانـد همـان است که امیر المـؤمنین هم به آن امیـد می بنـدد یعنی اتحـاد همگانی و یکپارچگی مردم، و اگر ما چنین نعمتی را از دست بـدهیم خیری نمی بینیم، روزگار هم کج رفتار است و تغییرپذیر چنانکه خداوند میفرماید:

(خداوند را هر روز اراده و شأنی است) و ما نمی دانیم که روزگار چه بازی هائی می کند.

تو هم ای امیر المؤمنین سـرانجام خواهی مرد چنانکه پیش از تو پیامبران خـدا و خلفاء او از دنیا رفتند، از خدا میخواهیم که بتو توفیق عنایت فرماید، اکنون یزید پسـر امیر المؤمنین را می بینیم که روشـی نیکو و خوئی خوش دارد و پیشوائی خجسته است و خداونـد محبت او را در دلهـای مسـلمانان جـای داده و در عقل و سـیاست و روش پسـندیده اش شبیه امیر المؤمنین است که تا کنون بخوبی بر ما

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۲۷

حکومت رانده و ما را از هر جهت خشـنود ساخته است اکنون شایسـته است که امیر المؤمنین که خدایش گرامی داشـته فرزند خود یزیـد را بخلافت برگزینـد و او را پس از خویش پناهگـاه و پیشوای ما قرار دهـد تا به پناه او درآئیم زیرا هیـچ کس از او باین مقام شایسته تر نیست پس اراده خود را بر این کار استوار دار خداوند ترا تأیید کند و ترا در اداره امور ما موفق فرماید»

(۱) سخنان ضحاک گویای نهاد ناپاک اوست که برای رسیدن به منافع پلید خود همه ارزشهای انسانی را زیر پا گذاشت.

پس از سـخنان ضـحاک، همکاران فرومایه او به تأیید گفتارش پرداختند و فضـیلتها و امتیازاتی فراوان برای یزید تراشیدند و از نبوغ و کرامتش سخنها گفتند

و نامها و لقبهای بزرگ و دروغینی باو چسبانیدند و ستایش های نابجائی که فاقد آنها بود ازو کردند و حاضرین را نیز برانگیختند که به ثناگوئی یزید بپردازند و خدا میداند که آنها با چنین گفتار دروغ و فریبنده ای او را به بدبختی و هلاکت و بدنامی و رسوائی و نفی همه سنت ها و مقدسات اسلامی کشانیدند.

وقتی که چرب زبانیهای این گروه فرومایه پایان یافت معاویه متوجه نمایندگان عراق شد تا نظر آنها را در این باره آزمایش کند، رئیس آن هیئت احنف بن قیس مرد بردبار عرب و پیشوای تمیم بود.

معاویه از او خواست تا نظرش را ابراز کند، احنف بسخن ایستاد و خداوند را ستایش کرد و بعد بمعاویه روی کرد و گفت:

«خداوند امیر المؤمنین را شایسته بدارد، مردم روزگار بسیار بد دیروز را گذرانیدند و اکنون زمان خوبی را در پیش دارند، یزید پسر امیر المؤمنین فرزند نیکوئی است که از پستان روزگار شیر سرشاری نوشیده است، ای امیر المؤمنین بیاد آور که پیش از این خلافت

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۲۸

را پس از خود به چه کسی واگذارده ای آنگاه پیشنهادی را که بتو می کنند رد کن، متوجه باش که این مستشاران فریبت ندهند و در کارت اظهار نظر نکنند چون خودت از دیگران بیناتر و به پایداری در قبول طاعت داناتری و خوب میدانی که مردم حجاز و عراق بچنین کاری رضایت نمی دهند و مادام که حسن (ع) زنده است با یزید بیعت نمی کنند».

(۱) احنف حق نصیحت را بجا آورد و معاویه را بحقیقت راهنمائی کرد و به او فهمانید که بگفتار جیره خوارانی که منافع خود را بر مصالح مسلمانان ترجیح میدهند گوش

ندهـد و به آشـکارائی گفت که مردم حجاز و عراق مادام که فرزنـد و سـبط بزرگ پیامبر زنـده است بچنین بیعتی تن در نمی دهند.

سخنان احنف، خشم خود فروخته ها و سودپرسـتهائی را که مزدور و مجری نقشه های پلید معاویه بودند برانگیخت و ضـحاك قیس همان جلاد نابکاری که خون هزاران مسلمان را در زمان خلافت علی (ع) ریخته بود دوباره بسخن ایستاد و گفت:

«خداونـد امیر المؤمنین را بشایسـتگی هـدایت فرمایـد، مردم منافق عراق جوانمردیشان در نهادشان تفرقه افکنی و پیوندشان در دینشان پراکنده سازی است حق را بدیده هوس می بینند گویا همیشه به پشت سـرشان نگاه میکنند و از سرانجام کارشان بیمی ندارنـد و در نادانی و بازیگری بسـر میبرند و خدا را مراقب کارشان نمی دانند ابلیس را برای خود خدا گرفته اند و شـیطان هم آنها را بحزب خود پیوسته است، هر کس به آنها نزدیک شود شادمان نمی شود و آن کس که از مردم عراق جدا گردد زیانی به او نمی رسد، پس ای امیر المؤمنین رأی آنها را بگلوگاهشان و سخنانشان را

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۲۹

بسـینه شـان بـازگردان، حسن و اطرافیان او را در سـلطنتی که خداونـد در زمینش بمعاویه عنایت کرده چه حقی است، که دور است خلافت از طریق زنان بکسـی برسـد و غیر از طریق مردان در محیط قدرتمنـدان کسـی آن را بـدست آورد، پس ای مردم عراق دلهاتان را در اختیار پیشواتان قرار دهید همین پیشوائی که کاتب پیامبر و خویشاوند اوست با شـما از در دوستی و سازش درمی آید و با دوستی و فرمانبرداری او در آینده بهره مند میشوید».

(۱) بیاد نمی آید که مردم عراق بچنین ناسزا و سرزنشی یاد شوند و

بچنین وضع دردناکی گرفتار گردنـد ولی این خود عراقیها بودند که برای خودشان چنین سـرنوشت شومی را بوجود آوردند و با تنها گذاشـتن علی (ع) و فرزندانش وضعی پیش آمد که تبهکاری مثل ضحاک فرومایه به آنها بتازد و حیثیت آنها را در هم کوبد.

با وجود چنین گفتاری بازهم احنف تسلیم نظر معاویه نشد و بسخنان ضحاک اعتنائی نکرد و معاویه را در صورت اقدام بچنین کاری تهدید بجنگ کرد و گفت:

«ای امیر المؤمنین، ما برای شـناخت تو در قریش بررسـی کردیم و ترا مردی بزرگوار و سـخت پیمان و وفادار شناختیم، تو خود میدانی که عراق را به نیروی سپاه نگشودی و بر آن دست نیافتی، بلکه با حسن بن علی پیمان بستی و طبق یکی از شرایط آن، خلافت بعـد از تو بایـد به حسن برسـد، اگر باین پیمان وفا کنی مردی وفاداری و گر بخواهی آن را بشـکنی بایـد بدانی که در پشت سـر حسن سـپاهیانی ارزنده و نیرومند با شمشیرهائی تیز قرار دارند که اگر بخواهی یک وجب از روی فریب پیش بیائی، آنهـا را بانـدازه یـک دسـت از پیروزی در برابر خـود می بینی، تـو خـودت میـدانی کـه مردم عراق پس از دشـمنی ترا دوسـت نخواهند داشت و علی و حسن (ع) را که همیشه

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۳۰

دوست میدارند دشـمن نخواهند داشت و این حقیقت همچنان پابرجاست و دگرگونی نیافته است اکنون همان شمشـیرهائی که عراقیها در صـفین برویت کشـیدند بـدوش دارند و همان دلهای سـرشار از کینه تو در نهاد آنها قرار دارد و بخدا قسم که مردم عراق حسن را از علی بیشتر دوست دارند»

(۱) احنف در نصیحت

معاویه چیزی فروگذار نکرد و از دوستی مردم عراق نسبت بخاندان پیامبر و مهری که به امام حسن (ع) میورزند سخن گفت و بیان داشت که حتی نسبت به او از علی (ع) هم اخلاص بیشتری دارند و چنانچه معاویه بخواهد جانشینی یزید را اعلام کند آماده نبرد با او هستند.

در این وقت عبد الرحمن بن عثمان، سخنان احنف را مردود شمرد و معاویه را به اجرای مقاصدش برانگیخت و چنین گفت:

«خدایت شایسته بدارد ای امیر المؤمنین، آراء مردم مختلف است ولی بیشترشان براه کج میروند، کسی را بحقیقت راهنمائی نمی کنند و دعوت درست اندیشان را هم نمی پذیرند، از رأی خلفاء کناره می گیرند و با سنت و قضای الهی مخالفت میورزند، تو اکنون برای یزید موقعیت خوبی را انتخاب کرده و او را برای خلافت مسلمین برگزیده ای، حالا که خداوند ترا اختیار کامل داده، تصمیم خود را بگیر و اینهمه گفتگو را تمام کن، یزید در دانش و بردباری از همه ما برتر و در بخشندگی بخشنده تر و در دودمان و نژاد بزرگتر است، تجربه ها اندیشه اش را استوار کرده و طریق رهبری را آموخته است مبادا کسی ترا از انتخاب او بازدارد و اراده ات را متوقف سازد، چنین کسی از حقیقت بدور و نافرمان است که بدنبال فرصت میگردد تا فتنه گری آغاز کند، زبانش پیچیده بباطل است

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۳۱

(۱) و در دلش دردی بزرگ میدود اگر سخن بگوید بدترین سخن گویانست و اگر خاموش بماند از روی سرگشتگی و بیچارگی است، تو خودت آنها را خوب می شناسی و میدانی که نسبت بتو چگونه اند، آنها از تو بدورند و همیشه در اندیشه نفاق افکنی هستند، پس با

بیعت یزیـد، اندوه را از ما بردار و پراکندگی مردم را به پیوسـتگی برسان اکنون که به انتخاب او راهنمائی شده ای از اراده ات دست مـدار و از آهنگی که داری بازممان، این رأی ما و تو است و حق هم با ما و تو است از خداونـد یاری و حسن عاقبت را برای تو و خودمان درخواست می کنم».

این سـخنان نقشـی پلید از دل پراضـطراب گوینده ای است که جانش را گناه و نافرمانی خدا در بر گرفته و با همه بدیها همراه است و از خیر دوری گزیده است.

در اینجا معاویه بتهدیـد مخالفان پرداخت تا حاضـرین را در برابر اراده اش تسـلیم کنـد و به بیعت با یزیـد وادارد و در این باره چنین گفت:

«ای مردم، شیطان برادران و دوستانی دارد که او را یاری می کنند و همیشه از کمک آنها بهره مند میشود و بزبان آنها سـخن میگوید، اگر به طمعی امید بندند بسویش می شـتابند و اگر بی نیاز شوند کنار میروند، همیشه به فتنه انگیزی و بدکاری دسـت میزنند و آتش بیار نفاق و تفرقه اندازیند، عیب گیر و شـکاکند، اگر رشته کاری را بدست آورند سختگیرند و اگر به سرکشی دعوت شونـد زیـاده رونـد، هرگز دست از کارهاشان برنمی دارنـد و تباهی را ریشه کن نمی کننـد و پنـد نمی گیرنـد تا اینکه صاعقه خواری و بدبختی بر سرشان بیاید و خطرهائی بزرگ و دردناک نابودشان کند و ریشه آنها را مثل ریشه سست قارچ از بیخ برکند، و اینها شایسته چنین سرنوشتی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۳۲

هستند البته که شایسته اند، ما پیشنهاد خود را دادیم و آنها را ترساندیم اگر این سخنان سودی داشته باشد».

(۱) معاویه با چنین تهدید هراس انگیزی که

نظیر آن را کسی بیاد نداشت اندیشه سیاه خود را تحمیل کرد و بعد ضحاک قیس را بپاداش این خوش خدمتی بفرمانداری کوفه پس از مرگ مغیره منصوب کرد و عبد الرحمن را نیز حکومت جزیره بخشید، یزید بن مقفع هم در این میان برخاست و فریاد زد:

این امیر المؤمنین است و اشاره به معاویه کرد.

بعد گفت اگر او بمیرد این جانشین اوست و اشاره به یزید کرد.

و بعد گفت هر کس مخالفت کند جزایش این است و اشاره بشمشیر کرد.

معاویه او را تحسین کرد و گفت تو بهترین و گرامی ترین سخنورانی.

معاویه با اینگونه تهدید آشکارش فرزند تبهکار و زشتخوی خود یزید را بجانشینی خود نشانید و اگر شمشیرش نمی بود هرگز در این راه به پیروزی نمی رسید، وقتی که احنف بن قیس دید معاویه دست بردار نیست و اراده اش را بزور عملی میکند به او گفت:

«ای امیر المؤمنین، تو خودت بشب و روز پنهان و آشکار فرزندت آگاهی، اکنون اگر میدانی که وجودش برایت خیر است او را انتخاب کن و اگر میدانی برای تو موجب شر خواهد بود او را از مقام و لذت دنیا برخوردار مکن زیرا خودت بسوی آخرت میروی و برای آخرت تو هرگز توشه ای جز کردار نیک، سودمند نخواهد بود.

و با آن که تو در برابر پروردگار هیچ عذری نداری اگر بخواهی یزید را بر حسن و حسین (ع) پیشی دهی و تو خودت میدانی که آنها

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۳۳

کیستند و چه مسیر مقدسی در پیش دارند اکنون چاره ای ندارم جز اینکه این آیه را بخوانم و بگویم (خداوندا شنیدیم و فرمان بردیم و آمرزش ترا امیدواریم و بازگشت مان بسوی

تو است) «۱».

(۱) معاویه بگفتار انـدرزآمیز احنف اعتنائی نداشت و فکر نکرد که مسـلمین با خلافت یزید دچار چه نکبتی خواهند شد، یزید همان شراب خواری که همیشه مست است و با میمونها و سگها بازی میکند.

معاویه فرزندش را در کاخ سـرخ بر مسندی نشانید و خودش با یزید بعنوان ولایت عهد بیعت کرد و فرمان داد تا مردم هم با او بیعت کننـد، یکی از خود فروختگان فرومایه پیش آمـد و به پـدر و پسـر سـلام کرد و بعد بمعاویه گفت، ای امیر المؤمنین اگر این را (اشاره به یزید) به خلافت انتخاب نمی کردی کار مسلمانان تباه می شد.

معاویه به احنف رو کرد و گفت: ای ابا بحر چرا چیزی نمی گوئی؟

احنف گفت اگر سخنت را تصدیق کنم از خدا میترسم و اگر تکذیب کنم از شما میترسم.

معاویه گفت خداوند ترا در اطاعتت پاداش خیر دهد.

وقتی که احنف از قصـر سـرخ بیرون آمـد بـا آن مرد فرومـایه روبرو شـد او پاداش فراوانی از معاویه گرفته بود و با معـذرت به احنف گفت:

«ای ابا بحر، من میدانم که معاویه و پسرش بدترین مخلوق خدایند، اما اینها پول فراوانی را فراهم کرده و در خانه هائی در بسته نگهداشته اند و برای بیرون کشیدن این پولها چاره ای جز آنچه گفتم و شنیدی نیست» «۲».

---

(۱)- الامامه و السیاسه ۱/ ۱۷۴- ۱۸۰

(۲)- تاریخ ابن خلکان ۱/ ۲۳۰، تمدن اسلامی ۴/ ۷۶- ۷۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۳۴

(۱) معاویه با این بیعت ناخجسـته شـکافی بزرگ در بنیان اسـلام پدید آورد که شاعر بزرگ عرب عبد اللّه بن هشام سلولی در اشعار خود بتصویر این اقدام ناهنجار پرداخته و سراسیمگی خود و مسلمانان را از خلافت

یزید این چنین بیان کرده است:

اگر رمله و هند هم بیایندما بعنوان ملکه مؤمنان با آنها بیعت می کنیم

اگر خسروی بمیرد خسرو دیگری برپاخیزداز پس سه کس که هماهنگ بودند

ای کاش که ما هزاران مرد داشته باشیم افسوس که چنین نیروئی نداریم

در آن صورت چنان شما را میزدیم که بمکه برسیدو در آنجا کاسه لیسی کنید.

چنان خشم ما را فرا گرفته که اگر بیاشامیم خون بنی امیه را سیراب نمی شویم

مردم شما دارند نابود میشوند و شما در بی خبری بشکار خرگوش مشغولید «۱». همه مسلمانان در همه جای میهن اسلامی از چنین حادثه بزرگی به فریاد و نفرت آمدند زیرا مقام خلافت مانند مقام کسری و قیصر نبود که بمیراث رسد، بلکه به عقیده اهل سنت و جماعت بایستی در شورای مسلمانان مطرح شود و هر کس را که نمایندگان مردم انتخاب کردند به خلافت رسد و بعقیده شیعه: مقام خلافت همچنانکه پیامبر فرموده حق شرعی امیر المؤمنین و فرزندان اوست.

(۲) معاویه پس از آنکه در شام برای یزید بیعت گرفت بخشنامه ای

---

(۱)- مروج الذهب ۲/ ۳۳۰

برای همه کارگزارانش در شهرها فرستاد و از آنها خواست تا از همه مردم برای یزید بیعت بگیرند، (۱) همه کارگزارانش این فرمان را پذیرفتند مگر مروان بن حکم که از شدت خشم باد در دماغش افتاد زیرا او از شیوخ بنی امیه بود و انتظار داشت که پس از معاویه خلافت به او برسد و با شتاب به همراه گروهی از کس و کارش راهی شام شد و به نزد معاویه رفت و با خشمی شدید گفت:

«ای امیر المؤمنین، کار مسلمانان را بدرستی انجام ده و کودکان را بسرپرستی

آنها انتخاب نکن، بدان که در خاندان امیه اشخاصی همانند تو هستند که در کارهای مهم با تو همکاری میکردند».

معاویه از در فریبکاری درآمد و بنرمی گفت، تو مانند امیر المؤمنین هستی که در همه سختی ها یاور و پشتیبان او بوده ای در این صورت پس از یزید، جانشین او خواهی بود.

بعد فرمان ولیعهدی مروان را پس از یزید به او داد و او را از دمشق با احترام روانه مدینه کرد و چون بمدینه رسید او را از کار برکنار کرد «۱» و سعید بن عاص و بگفته دیگر ولید بن عقبه را بجای او فرماندار مدینه ساخت و به او نوشت که از مردم مدینه برای یزید بیعت بگیرد ولی او در انجام مأموریتش دچار سستی و شکست شد زیرا همه مردم مدینه پیشنهاد معاویه را درباره یزید رد کردند و نافرمانی خود را در برابر خلافت یزید اعلام داشتند، بخصوص فرزندان معروف و بزرگوار مهاجرین و انصار که آشکارا به مخالفت برخاستند و خشم و امتناع خود را ابراز داشتند و به تحقیر یزید پرداخته و خود را برای مبارزه با خلافت او آماده کردند.

---

(۱)- مروج الذهب ۲/ ۳۳۰

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۳۶

(۱)

سفر معاویه بمدینه

با مخالفت شدیدی که مردم مدینه نسبت بخلافت یزید ابراز داشتند و همگی به طرد او پرداختند، معاویه تصمیم گرفت خودش بمدینه برود و با بزرگان این شهر به گفتگو پردازد و با پرداخت پولهای کلان دل و دین مردم را خریداری کند و آنها را هم که دین فروش نیستند با تهدید تسلیم کند و کار خلافت پسرش را روبراه سازد، بهمین جهت راهی مدینه شد و این سفر

در سال پنجاه هجری روی داد.

معاویه بمحض ورود بمـدینه بـدنبال عبـد اللّه عباس و عبـد اللّه جعفر و عبـد اللّه عمر و عبد اللّه زبیر فرسـتاد و وقتی که همگی حاضر شدند بدربانش گفت کسی را بداخل راه ندهد و بعد به آنها رو کرد و گفت:

«سـتایش خدائی را که ما را به ستایش خود فرمان داده و بپاداش نیکویش وعده فرموده است، او را بفراوانی می ستائیم چنانکه او هم نعمتهای بسـیار بما ارزانی داشـته و گواهی میـدهم که خـدائی جز او نیست و یکتا و بدون همتاست و گواهی میدهم که محمد (ص) بنده و فرستاده اوست.

اما بعـد، سن من زیاد و اسـتخوانم سـست و مرگم نزدیک شـده است و بزودی خدا مرا بسوی خود میخواند و منهم دعوتش را می پذیرم، اکنون میخواهم پسـرم یزید را بجانشـینی خود برگزینم و لازم دانستم که رضایت شما را بدست آورم، شما عبد اللّه های قریش و نیکمردان و فرزنـدان نیکوکاران آنها هستیـد، مانعی نداشت که حسن و حسـین را هم به اینجا دعوت کنم ولی با حسن رأیی که نسبت به آنها دارم و دوستی فراوانی که به آنها ابراز میکنم در هر صورت

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۳۷

آنها پسران علی هستند، اکنون شما پاسخ خیر و موافق خود را ابراز دارید خدایتان رحمت کند».

(۱) در اینجا سـخنان معاویه در نهایت نرمی و همراه با ستایش و چاپلوسی بود ولی این مردان شجاعی که برگزیده گروه عرب و مسـلمین و در اندیشه و اقدام مورد توجه عموم بودند پیشـنهاد معاویه را نپذیرفتند و سخنش را مردانه برگردانیدند و آن کس را که شایسته خلافت است معرفی کردند، نخستین

کسی که بسخن آمد دانشمند امت، عبد اللّه عباس بود که در پاسخ معاویه چنین گفت:

«ستایش خدائی را سزاست که بما ستایشگری آموخت و سپاس بر نعمت ها و آزمایشهای نیکویش را بر ما واجب فرمود و گواهی میدهم که خدائی جز او نیست و یکتا و بی همتاست و گواهی میدهم که محمد بنده و فرستاده اوست و درود خدا بر محمد (ص) و خاندانش باد.

اما بعد تو سخن گفتی و ما خاموش ماندیم و حرفهایت را شنیدیم، خداوند که ثنایش جلیل و نامهایش مقدس است محمد (ص) را به پیامبریش برگزید و وحی آسمانی را بر او فرود آورد و بر همه بندگانش بزرگی و شرف و برتری بخشید پس شریف ترین مردم کسی است که تشریف پیوستگی او را دریابد و سزاوارترین مردم، خاصان خاندان اویند پس مردم باید تسلیم فرمان پیامبر باشند زیرا خداوند او را برگزیده است و به علم خود او را به نبوت رسانیده و او دانا و آگاه است، از خداوند برای خود و شما آمرزش میخواهم».

(۲) پس از او عبد اللّه جعفر رشته سخن را بدست گرفت و گفت:

«ستایش خدای راست که شایسته حمد و هدف ستایش است، او را به ستایشی که به ما الهام کرده می ستائیم و برای ادای حق او بسویش روی می آوریم، گواهی میدهم که خدائی جز او نیست

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۳۸

و یگانه و بی همتاست و پناه نیازمندان است و زن و فرزندی ندارد و محمد (ص) بنده و فرستاده اوست.

اما بعد، چنانچه در مورد خلافت بقرآن توجه کنیم میفرماید:

(در کتاب خداوندی همبستگان برخی از آنها بر دیگران شایستگی دارند) و اگر به سنت

پیامبر مراجعه کنیم، پیامبر بخاندان خود ولایت داده است و اگر روش شیخین ابو بکر و عمر را در نظر بگیریم که نسبت بخاندان رسول احترامی خاص قائل بودند می بینیم که هیچ یک از مردم برتر و کاملتر و شایسته تر از خاندان پیامبر به احراز خلافت نیستند.

(۱) بخدا قسم اگر آنها بزمامداری مسلمانان برسند، حق در جایگاهش قرار میگیرد و خدا اطاعت میشود و فرمان شیطان کنار میرود و حتی دو شمشیر در اختلاف امت کشیده نمی شود، پس ای معاویه از خداوند بترس تو اکنون زمامدار مسلمانانی و ما رعیت تو هستیم، پس بمصالح مردم توجه کن که فردا در پیشگاه خدا مسئول هستی و اینکه نام پسر عموهای من را بردی بخدا قسم هرگز بحقیقت نمیرسی و حق را نمی یابی مگر که حق آنها را بشناسی و تو میدانی که آنها معدن دانش و بزرگوارند اکنون آنچه میخواهی بگوی، از خداوند برای خود و شما آمرزش میخواهم».

(۲) عبد اللّه در سخنانش شایستگی خاندان پیامبر را برای خلافت اسلامی از همه جهت بیان داشت از قرآن کریم به آیه اولو الارحام استناد کرد و از لحاظ سنت گفت که خاندان پیامبر از هر کس به رهبری پیروان او سزاوارترند و روش شیخین را هم دلیل دیگری در این باره دانست زیرا آنها خاندان پیامبر را بواسطه کمال و مقامی که داشتند بر همگان در دانش و ایمان برتری میدادند و بعد زیانهائی را که در اثر عدم اجرای این حقیقت برای مسلمانان ببار می آید بیان

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۳۹

داشت، پس از او عبد اللّه زبیر برخاست و چنین گفت:

«ستایش خدائی را سزاست که دینش را بما

بیاموخت و ما را به پیامبرش گرامی داشت او را می ستایم که آزمود و شایستگی بخشید و گواهی میدهم که خدائی جز او نیست و محمد (ص) بنده و فرستاده اوست.

(۱) اما بعد این خلافت خاص قریش است که با آثار استوار و رفتار ارزنده و پسندیده خود شایسته آن است و شرف پدران و بزرگواری پسران در انحصار اوست، پس ای معاویه از خدا بترس و خودت انصاف بده این عبد اللّه عباس است پسر عموی رسول خدا و این عبد اللّه پسر جعفر است که خدایش در بهشت دو بال عنایت فرمود و پسر عموی پیغمبر نیز هست، و منهم عبد اللّه زبیر پسر عمه پیامبرم، علی (ع) هم حسن و حسین (ع) را از خود برای مردمان بیادگار گذاشته و تو میدانی که حسن و حسین (ع) کیستند و چه مقاصد مقدسی را در پیش دارند پس ای معاویه از خدا بترس و خودت بین ما و خویشتن داوری کن».

عبد اللّه زبیر ضمن این گفتار، این چند نفر را نامزد خلافت کرد و آنها را به مخالفت با معاویه برانگیخت و نقشه اش را بهم زد.

پس از او عبد اللّه عمر بسخن ایستاد و گفت:

«سپاس خدائی را شایسته است که ما را به دینش کرامت بخشید و به پیامبرش شرافت داد.

اما بعد، این خلافت، مقام هرقل و قیصر و کسری نیست که آن را پسران از پدران بمیراث برند و اگر چنین بود، خلافت پس از پدرم عمر بمن میرسید ولی او بخدا قسم حتی مرا جزء افراد ششگانه شورا قرار نداد ولی خلافت مشروط بشرطی نیست و مخصوص قریش است که از

این گروه هر کس را که مردم به پرهیزکاری و ایمان

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۴۰

شناختند و بزمامداری خود برگزیدند، با انتخاب آنها بخلافت میرسد و اگر تو بخواهی از تازه جوانان قریش کسی را برای خلافت نامزد کنی یزید هم یکی از آنهاست و این را بدان که هیچ چیز ترا از خداوند بی نیاز نمی سازد».

(۱) پسر عمر در گفتارش خلافت یزید را بظاهر رد کرد ولی در قبول بیعت یزید و اطاعت معاویه درنگی نداشت زیرا معاویه صد هزار دینار به او رشوه داده و دین و دلش را خریده بود. «۱»

سخنان این گروه بر معاویه گران آمد زیرا آنها بصراحت صلاحیت یزید را برای احراز خلافت رد کردند و خود را شایسته آن دانستند و با ناراحتی در پاسخ آنها چنین گفت:

«من گفتم و شما هم گفتید، اکنون پدران رفته و پسران مانده اند و من پسرم را از پسران آنها بیشتر دوست دارم و اگر شما با پسرم بگفتگو پردازید او را سخنور و شایسته می یابید، زمامداری و خلافت، مخصوص بنی عبد مناف است زیرا آنها از تیره پیامبر خدایند، پس از آنکه پیامبر از دنیا رفت، مردم ابو بکر و عمر را که از این دودمان نبودند بخلافت برگزیدند ولی آنها روش نیکوئی را دنبال کردند، پس از آنها دوباره پادشاهی بدودمان عبد مناف بازگشت و تا روز قیامت در میان آنها باقی خواهد ماند و تو ای پسر زبیر و تو ای پسر عمر، خداوند شما را از این دودمان بیرون رانده است و اما این دو پسر عمویم از نظر ما دور نخواهند ماند ان شاء اللّه».

در هر صورت معاویه در

این سـفر و گفتگو شکست خورد و از مدینه راهی دمشق شد و دیگر سخنی از بیعت یزید بزبان نیاورد «۲» او بدرستی فهمید تا امام حسن زنده است هرگز نمیتواند بمقصودش

---

(۱)- سنن بیهقی ۸/ ۱۵۹، تاریخ ابن کثیر ۸/ ۱۳۷، فتح الباری ۱۳/ ۵۹

(۲)- الامامه و السیاسه ۱/ ۱۸۰- ۱۸۳، جمهره الخطب ۲/ ۲۳۳- ۲۳۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۴۱

برسـد و برای اجرای مقصود شوم خود به انـدیشه پرداخت که چگونه امـام را از میان بردارد و آنگاه بگزینش یزیـد دست یابد برای انجام این جنایت بهمه کارها دست زد تا بالاخره امام را بشـهادت رسانیـد و ما بتفصـیل در پایان کتاب در این باره سـخن خواهیم گفت:

(۱) معـاویه پس از توطئه قتـل امـام حسن (ع) و شـهادت آن حضـرت همه انـدیشه هـایش را بکار برد و آنچه وسـیله در اختیار داشت بخـدمت گرفت تا اینکه مردم را بپـذیرش بیعت یزیـد وادارد و او را بدوش مسـلمانان سوار کند از جمله نامه هائی برای شخصـیتهای بزرگ اسـلامی که فرزندان مهاجران و انصار بودند نوشت و آنها را به بیعت با یزید دعوت کرد که مورخین متن نامه ها و پاسخ آنها را نوشته اند و نامه ای هم به امام حسین نوشت که متن آن چنین است:

«اما بعد، گزارشی درباره کارهای تو بمن رسیده است که من هرگز چنین گمانی بتو نمی بردم و شایسته ترین کس به وفاداری پیمانش توئی که چنین پیمانی بسته ای زیرا تو دارای شخصیت و شرف و مقامی هستی که خداوند بتو ارزانی داشته است، پس با همبستگانت در نیفت و از خدا بترس و این مردم را بفتنه میناداز درباره خودت و دینت و امت محمد

(ص) بینديش، مبادا که مردم بی ایمان ترا از جای بلغزانند».

پـدر شـهیدان، حسـین علیه السـلام بنامه او پاسـخ گفت و تبهکاریهائی را که معاویه بـدوران خلافتش انجام داده برایش بازگو کرد و از سـتمها و تجاوزهـائی کـه مسـلمانان را بآنهـا دچـار کرده سـخن گفت که اینـک برخی از فصـلهای آن را که امـام از تبهکاریهای معاویه سخن گفته و در آخر نامه آمده است بیان میداریم:

«و گفتی، که من مردم را در فتنه نیندازم، بخدا قسم من فتنه ای برای مردم بزرگتر از حکومت تو نمی بینم.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۴۲

(۱) و گفتی که دربـاره خودم و دینم و امت محمـد (ص) بینـدیشم بخـدا قسم، من کاری واجب تر از جنگ با تو نمی بینم که اگر با تو بجنگم بخـدا تقرب می یابم و اگر از نبرد تو بازایسـتم از خـدا آمرزش میخواهم و از او درخواست توفیق می کنم که مرا بانجام کاری که مورد خواست اوست موفق فرماید.

و گفتی که بـا من نیرنـگ خواهی زد، ای معاویه هر نیرنگی که میخواهی با من بزن بجان خودم از دیرباز نیرنگبازان با شایسـته کاران چنین میکرده اند و من امیدوارم که زیان آن بخودت برسد و عملت را تباه گرداند، پس هر کاری که میتوانی بکن.

ای معـاویه از خـدا بترس و بـدان که خداونـد کتـابی دارد که هر عمل بزرگ و کوچکی را در آن آمار برمی دارد و بـدان که خداونـد هرگز ترا فرامـوش نمی کنـد، ایـن تـوئی کـه مردم را به بـدگمانی میکشـی و بتهمت بـازداشت می کنی و اکنـون هم میخواهی کودکی را بزمامـداری مسـلمانان انتخاب کنی که شـراب میخورد و با سـگها بازی میکند، اکنون می بینم که خود را بگناه انداخته و

دینت را تباه کرده ای و مسلمانان را به تباهی می افکنی و السلام» «۱»

ولی پسر هند از این اندرزها سودی نبرد و از بیم رسانی عقوبت خدا نترسید و با همان اندیشه جاهلی پلیدی که در سر داشت برای نابودی اسلام دست بکار شد و مسلمانان را بزور وادار بپذیرش بیعت یزید کرد، فرزندی که همه کارهای حرام را بی پروا حلال می شمرد.

(۲)

سفر دوم بمدینه

معاویه که دید بازهم یاران نیکوکار پیامبر و فرزندان مهاجران و انصار پیشنهادش را نمی پذیرند و در طرد خلافت یزید پافشاری میکنند برای بار دوم بمدینه سفر کرد و نیروی نظامی بزرگی با خود

---

(۱)- الامامه و السیاسه ۱/ ۱۸۸- ۱۹۰

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۴۳

همراه کرد تا مخالفان بترسند و فرمانش را بپذیرند. در روز دوم ورودش بمدینه بدنبال امام حسین (ع) و عبد اللّه عباس فرستاد، عبد اللّه زودتر آمد و معاویه او را در جانب چپش نشانید و با او بگفتگو پرداخت تا اینکه حسین (ع) وارد شد و معاویه حضرتش را در طرف راست خود نشانید و درباره فرزندان امام حسن و سن آنها سؤال کرد و حضرت به او پاسخ فرمود.

بعد معاویه خطبه ای خواند و از برتری یزید سخن ها گفت و از دانش او بقرآن و سنت و حسن سیاستش مهملها بافت و بعد امام و عبد اللّه عباس را بقبول خلافت یزید دعوت کرد.

(۱)

گفتار امام حسین (ع)

پدر شهیدان مظلوم، پس از گفتار معاویه بسخن ایستاد و خدای را ستایش کرد و ثنا گفت و بعد چنین فرمود:

«اما بعد، ای معاویه هر گوینده ای که درباره شخصیت پیامبر سخن بگوید هر چند گفتارش بدرازا کشد نمیتواند همه برجستگی ها و ارزندگیهای صفات حضرتش را بیان دارد، آنچه را که راجع به پس از مرگ پیامبر گفتی، و حقایقی را فرو پوشانیدی و مسائلی را ناگفته گذاردی دانستم، هیهات، هیهات ای معاویه، سپیدی سحرگاهی تراکم سیاهی شب را اکنون رسوا ساخته و پرتو فروزان خورشید نور کم چراغها را مات کرده، تو در گفتارت طریق افراط پیمودی و در خودخواهی و خودپسندیت بسیار مفاخره کردی و در

منع حقوقی مسلم به بخل افتادی و آن قدر پیش تاختی که به تجاوز پرداختی و بهره ای برای حق داران باقی نگذاشتی تا جائی که شیطان از این کردارت سودی فراوان و بهره ای شایان بدست آورد.

سخنانی را که درباره یزید گفتی و از کمال و حسن سیاستش

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۴۴

در اداره امور امت محمد (ص) بزبان آوردی شنیدم، (۱) تو میخواهی مردم را درباره یزید به اشتباه اندازی مثل اینکه میخواهی درباره فردی ناشناخته سخن گوئی و غائبی را بستائی و از کسی که مردم چیزی درباره او نمیدانند سخن گوئی، در صورتی که یزید خودش را بخوبی شناسانیده اگر میخواهی از تخصص یزید آگهی یابی از او درباره سگهای شکاری و کبوتران پیش پرواز بهنگام تاختن و مسابقه دادن بپرس و در مورد کنیزان نوازنده و بازیگران سؤال کن تا ترا بخوبی آگهی داده و یاری کند.

دست از این گفتگوها بردار و روزی را بیاد آور که خدا را دیدار کنی و خداوند مسئولیت گمراهی این مردم را از تو بازخواست کند، بخدا قسم تو همیشه به باطل و جنایت پرداخته و بظلم و گناه گرائیده ای تا آنجا که کاسه تبهکاریت لبریز شده و اکنون بین تو و مرگ جز یک چشم بهم زدن باقی نمانده است، اکنون بجانب روزی روانی که کردار ناروای ضبط شده ات در برابرت تجسم خواهد یافت و در آن روز هرگز گریزگاهی نخواهی داشت، این توئی که امر مهم خلافت را که از نیاکانمان بمیراث رسیده از ما بازداشتی و دلایل و حجت های ناروائی در ماجراهای پس از رحلت پیامبر ارائه دادی و انصاف روا نداشتی و اراجیفی

سست بهم بـافتی و آنچه توانستی کردی و چنین و چنـان گفتی تا کنون که خلافت را که شایسـته تو نیست و مربوط بـدیگران است بچنگ آوردی، پس عبرت بگیرید ای دیده وران.

(۲) تو دربـاره آن مرد که بزمان پیامبر از سوی آن حضـرت امارت و مسـئولیتی یافت سـخن گفتی، بلی چنین است در آن روز عمرو بن عـاص از امتیـاز همنشـینی پیـامبر بهره داشت و فرمـانش را گردن نهـاده بود و بخـدا قسم مردم در آن روز بـا ناراحتی امـارت او را پذیرفتنـد و برتری او را خوش نداشـتند و کردارش را دشـمن میداشـتند و پیامبر فرمود بناچار ای گروه مهاجرین و انصار از امروز ببعد هیچ کس جز خودم بر شما

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۴۵

فرمان نخواهد راند، پس چگونه بفرمانی که پیامبر آن را نسخ فرمود استناد می کنی با وجود تأکیدهائی که فرمود و اجرای آن را برای مردم سـزاوار دانست، تـو چگونه بـا چنین کسـی دمسـاز می شوی مگر نمی بینی که حـتی دار و دسـته ات به او ایمـان ندارنـد و به ایمـان و پیونـدش اعتماد نمی کننـد و ما او را بسوی زیاده روی و فریبخواری در شـتاب می بینیم، تو میخواهی که مردم را به اشـتباه انـدازی و بگنـاهی واداری که بازمانـدگانت در دنیـا کامیـاب شونـد و خودت در آخرت ببـدبختی افتی، این زیانی آشکار است، از خدا برای خود و تو آمرزش میخواهم.

تـو میخـواهی که مردم را بشـبهه انـدازی و برای آنکه بازمانـدگانت بنـوائی برسـند خود را در آخرت بـدبخت کنی و این یک زیانکاری بزرگ است از خدا برای خودم و شما آمرزش میخواهم».

(۱) معاویه سراسیمه شد و به ابن عباس نگاه کرد و گفت:

این کیست و چه میگوید ای پسر عباس؟

ابن عباس گفت، بخدا قسم او فرزند پیامبر است و یکی از اصحاب کساست و از خاندان پاک و پاکیزه ای برخاسته، او از خواستهای تو پرده برداشت البته کسانی هم هستند که از کردار تو راضی هستند ولی خداوند بالاخره درباره تو حکم خواهد کرد و او بهترین داوران است «۱».

امام از نزد معاویه بیرون رفت و او را در ناراحتی و اندوهی بزرگ باقی گذاشت، و معاویه تصمیم گرفت که در این مورد از تهدید و زور استفاده کند و بگفته مورخان وقتی که معاویه بمکه رفت امام حسین (ع) و عبد اللّه زبیر و عبد الرحمن بن ابو بکر و پسر عمر را احضار کرد و به آنها گفت من اکنون در برابر شمایم و کسی که میترساند

---

(۱)- الامامه و السیاسه ۱/ ۱۹۵- ۱۹۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۴۶

معذور است، من با حضور شما و مردم در مسجد الحرام سخن میگویم و ممکن است یکی از شماها در برابر مردم سخنم را تکذیب کند ولی از حالا بشما میگویم بخدا قسم اگر یکی از شما بخواهد یک کلمه در رد من سخن بگوید شمشیرها بر سرش فرود خواهند آمد، پس هر کس مسئول جان خودش خواهد بود.

(۱) بعد رئیس نگهبانانش را احضار کرد و به او گفت بر بالای سر هر کدام از اینها دو نگهبان بگمار که با شمشیر بالای سرشان بایستند و هر کدام خواستند یک کلمه در تصدیق و یا تکذیب من بگویند فوری گردنشان را بزنند.

بعد با آنها بمسجد الحرام رفت و بر منبر جای گرفت و خدای را ستایش و سپاس گزارد

و بعد گفت:

اینها پیشوای مسلمانان و نیکمردان مؤمنانند که بدون خواست آنها کاری نمی کنم و بدون مشورتشان تصمیمی نمی گیرم اینها به قبول بیعت یزید راضی شدند و بنام خدا با یزید بیعت کردند «۱».

معاویه با این تهدیدهای هراسناک و دروغهای بزرگ مردم را بقبول بیعت یزید وادار کرد و پرده حرمت اسلام را درید و مسلمانان را به فتنه و بلای بزرگی گرفتار کرد.

(۲)

عایشه و بیعت یزید

عایشه با این بیعت ناخجسته هیچ مخالفتی نکرد و اقدامی بر ضد چنین مصیبت بزرگی که مسلمانان را گرفتار کرد بجا نیاورد. بیعتی که پرده حرمت اسلام و مسلمین را در هم درید بلکه معاویه را در انجام این کار راهنمائی کرد و به او سفارش نمود که با مخالفان مدارا کند و به نرمی رفتار نماید تا آنها هم مخالفت خود را کنار گزارند و فرمانش را بپذیرند و بصراحت گفت «با مخالفان مدارا کن

---

(۱)- کامل ابن اثیر و کتابهای دیگر

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۴۷

زیرا آنها ان شاء اللّه تسلیم اراده تو خواهند شد» «۱».

(۱) عایشه در چنین موقعیت دردناکی که یزید هرزه و بی پروا بخلافت مسلمین انتخاب می شد سکوت کرد و رضایت داد با اینکه از فسق یزید آگاهی کامل داشت و از هوسرانی و بازیگری او با سگها و میمونها و ارتکاب حرامها بدرستی باخبر بود. در اینجا اندیشه انسان فرو میماند که چگونه عایشه با خلافت یزید موافقت کرد ولی با خلافت امیر المؤمنین که برادر پیامبر و پدر فرزندان او و باب مدینه علم او بود به مخالفت برخاست؟

وقتی که عایشه از خلافت امیر المؤمنین (ع) آگهی یافت اعصابش متشنج شد و با خشمی فراوان فریاد

کشید و چشم به آسمان دوخت و بعد بزمین نگاه کرد و گفت:

«بخدا، ای کاش زمین مرا فرو میبرد و خبر خلافت علی را نمی شنیدم»

بعد از بین راه بمکه بازگشت و مردم را بجنگ امیر المؤمنین که پیشوای عدالت اجتماعی در روی زمین بود برانگیخت و فرماندهی سپاهیان را خودش بعهده گرفت و به نبرد امام رفت و زمین را بخون مردم رنگین کرد و مسلمین را عزادار ساخت و برای اجرای مقاصدش مسلمانان را در مصیبت و اندوهی بزرگ فرو برد.

در هر صورت، رضایت عایشه و موافقت پسر عمر به ولایتعهدی یزید و دیگر گروه سودپرستانی که دین را بدنیا فروخته بودند مسلمانان را به بزرگترین فتنه ها و مصیبت ها گرفتار کرد و آنها را به آه و اندوه سختی که تاریخ بیاد ندارد دچار ساخت و مقام خلافت را در مسیر وراثت بگروه رهاشدگانی منتقل کرد که از هیچ کوششی در راه نابودی اسلام و گسترش و تباهی در روی زمین دست بردار نبودند.

---

(۱)- الامامه و السیاسه

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۴۹

(۱)

زنان و فرزندان امام

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۵۱

(۱) درباره زنان فراوان امام پرسشهای زیادی مطرح است و دروغپردازان در این باره سخنهائی بگزاف گفته اند و این تهمت ها زائیده کینه و سوء ظنهائی است که افراد نادان ساخته و گفته اند که امام در اثر هواپرستی و هوسرانی به ازدواجهای زیادی دست زده است و ما میدانیم که چنین افتراهائی از ساحت امام دور است و امام از پیروی غرایز شهوی مبرا است زیرا او پیشوای جوانان اهل بهشت است و قرآن مجید در عصمت و پاکی او سخن گفته است.

ما بزودی ثابت می کنیم که بهتانهای راویان دروغگوی، سراسر

باطـل و دروغ و از هر جهت آلوده به تردیـدها و ناروائیهـای کاذبـانه است و در اینجـا نـاگزیریم این گفتـار را مورد بررسـی و تحلیل و تحقیق قرار دهیم و شرح مختصری درباره آنها بیان داریم.

بعضـی از دانشـمندان این خبرها را درست میدانند ولی از جنبه اسـلامی اشـکالی برای آن نمی بینند و برخی دیگر این اخبار را دروغ و مجعول میداننـد و بهتر است که مـا دلایل هر دو گروه را بررسـی کنیم، آنهائی که این خبرها را درست میداننـد بـدین گونه استدلال می کنند:

۱- از لحاظ شـریعت اسـلامی مانعی برای تعدد زوجات نیست و اسـلام چنین کاری را جایز دانسـته است و این سخن از منجی عالم بشـریت که مردم را به ازدیاد فرزنـد تحریض میفرمود مشـهور است که گفت (زن بگیریـد و فرزنـد بیاوریـد تا من بتعداد فراوان شما حتی بکودکان سقط شده بر دیگر امت ها مباهات کنم) و سفیان ثوری

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۵۲

گفت (در تعـدد زنها اسـرافی نیست) (۱) و خلیفه دوم گفت (من زن می گیرم ولی حرصـی در زنـاشوئی نـدارم و بـا آنهـا می آمیزم ولی شـهوتی در این مورد نـدارم) به او گفتنـد پس چرا زن میگیری؟ گفت برای آنکه پیروان فراوانی برای پیامبر بیاورم. بگفته تاریـخ مغیره بن شـعبه هزار زن گرفت «۱» و امیر المـؤمنین (ع) چهـار زن و نوزده فرزنـد داشت «۲». این شـیوه مربوط به اسـلام بود اما پیش از اسلام، گویند که سلیمان بن داود هفتصد زن آزاد و سیصد کنیز داشت و پدرش داود یکصد زن آزاد و سیصد کنیز گرفته بود در این صورت زیادی زن در شریعت اسلامی مانعی ندارد و نمیتوان امام

را در این باره سرزنش کرد.

۲- امام از آن جهت زنان فراوانی گرفت تا وابستگان زیادی پیدا کند و قدرت و حشمت یابد و در برابر بنی امیه که برای نابودی بنی هاشم و در هم شکستن قدرت آنها تلاش می کنند نیروئی بیابد.

۳- پدرهای دختران، خودشان دختران خود را به امام عرضه می داشتند و اصرار میکردند که امام آنها را بگیرد تا بدین وسیله شرافتی را دریابند و به فرزند پیامبر که سبط اکبر و پیشوای جوانان بهشت است تقرب جویند، آنها می دیدند ابو بکر که از مردم عادی عرب بود وقتی که دخترش عایشه را به پیامبر داد بمقام و شرفی بزرگ رسید و مقام والائی در میان مسلمانان پیدا کرد، آنها هم دخترانشان را به امام پیشنهاد می کردند تا بافتخار خویشاوندی پیامبر نائل شوند. این دلایل کسانی بود که کثرت زنان امام را توجیه میکردند، کسانی هم که این مسأله را نفی میکردند چنین دلیل می آوردند:

(۲)

۱- کراهت شرعی طلاق

طرفداران کثرت زنان امام می گفتند که امام زنانش را پس

---

(۱)- استیعاب ۴/ ۳۷۰

(۲)- شرح الشفای علی قاری ۱/ ۲۰۸

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۵۳

از مدت کوتاهی طلاق میدهد در صورتی که اسلام، طلاق را نمی پسندد و مبغوض میدارد و روایاتی فراوان درباره ناپسندی طلاق آمده است چنانکه وقتی پیامبر فهمید که ابو ایوب میخواهد زنش را رها کند فرمود طلاق ام ایوب گناه است. و امام صادق فرمود خداوند خانه ای را که در آن عروسی شود دوست دارد و از خانه ای که در آن طلاق صورت گیرد بیزار است و چیزی از طلاق در پیش خدا مبغوض تر نیست و آن حضرت فرمود از کارهای حلال هیچ چیز بمانند

طلاق مورد خشم خدا نیست و خداوند مرد طلاق دهنده هوسباز را دوست نمیدارد.

و نیز فرمود زن بگیرید ولی طلاق ندهید زیرا طلاق عرش خدا را بلرزه می اندازد «۱». با وجود چنین کراهتی چگونه امام زنانش را رها میکرد و در این باره زیاده روی میکرد؟

(۱)

۲- منافاه با روش امام

بدیهی است که امام، بردبارترین مسلمانان و نمونه برتر اخلاق نیکو است و معلوم است که طلاق با چنین اخلاقی مخالف است زیرا دل زن می شکند و شخصیتش خوار و ناچیز می شود و این کار با روش امام مغایر است زیرا امام اشتیاقی فراوان دارد که مردم را شادمان سازد و از هر گونه بدی و اذیتی نسبت بهر انسانی برکنار است.

(۲)

۳- بی توجهی به زن خواهی

اشاره

امام وقت خود را به پرستش پروردگار و تعبد و تهجد می گذراند و همیشه بخدمت مردم و اصلاح کار آنها مشغول بود تا بمردم خیر و سعادت برساند و آنها را از بدبختی و گمراهی برهاند در این صورت برای او وقتی باقی نمی ماند که بمعاشرت زنان زیاد بپردازد.

---

(۱)- وسائل الشیعه ۱۵/ ۲۶۷- ۲۶۸

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۵۴

اینها دلایل کسانی است که کثرت زنان امام را نفی می کنند البته استدلال آنها خالی از ضعف هم نیست.

(۱) اما وقتی که بدرستی درباره زندگانی امام تحقیق و بررسی می کنیم به این نتیجه میرسیم که مسأله کثرت زنان امام، سخنی دروغ و ساختگی و از ساحت امام و واقعیت بدور است و برای اثبات این نظر بایستی روایات مربوطه را بیان و سند آنها را وارسی کنیم زیرا قبول هر روایتی بچنین بررسیهائی نیازمند است، راویان در تعداد زنان امام اختلاف فراوانی دارند بعضی تعداد آنها را هفتاد و بعضی نود و عده ای دویست و پنجاه و بالاخره گروهی سیصد نفر میدانند، روایتهای دیگری هم آمده است که اندك و غیر قابل اعتناست. مهم این است که درباره سند این روایات بحث کنیم و نفی و اثبات آنها را مورد بررسی قرار دهیم:

(۲) روایت نخستین را

ابن ابی الحدید و دیگران نقل کرده و آن را از علی بن عبد اللّه بصری مشهور بمداینی که در سال ۲۲۵ هجری مرده است گرفته اند «۱».

این شخص در نقل روایات ضعیف بوده، چنانکه مسلم در صحیحش از او خبری نیاورده «۲» و ابن عدی هم در کامل او را ضعیف دانسته و درباره اش گفته است (او در نقل حدیث، قوی نبوده و روایاتی که آورده سند درستی نداشته است «۳»).

و اصمعی به او گفته است (تو اسلام را به پشت سرت انداختی) «۴».

او از یاران نزدیک ابو اسحاق موصلی بود و از اموال او بهره می برد چنانکه احمد بن ابی خثیمه میگوید (پدرم و یحیی بن معین و مصعب

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۸

(۲)- میزان الاعتدال ۳/ ۱۳۸

(۳)- لسان المیزان ۴/ ۲۵۲

(۴)- میزان الاعتدال ۳/ ۱۳۹

زبیری بر در خانه مصعب نشسته بودند که در این وقت مردی که بر کره الاغی سوار بود و سلاحی نیکو به همراه داشت از برابر آنها گذشت و سلام کرد، یحیی به او پاسخ داد و گفت ای ابو الحسن کجا میروی؟

بگفت بخانه اسحاق موصلی آن مرد بزرگوار میروم تا جیبم را از دینارهای طلا پر کنم. وقتی که گذشت یحیی گفت ثقه، ثقه، ثقه!! پدرم از یحیی پرسید این مرد که بود گفت او مدائنی است «۱» که از عوانه بن حکم متوفای سال ۱۵۸ هجری روایت میکند و او مردی عثمانی بود که بنفع بنی امیه احادیثی می ساخت «۲». مدائنی هم بنی امیه را تأیید و تقویت میکرد و در ستایش آنها مبالغه میورزید بعلاوه او از موالی سمره بن حبیب

اموی بود «۳» و این بردگان بیشترشان مطابق میل اربابهایشان رفتار میکردند و مدائنی هم از آقای امویش پیروی میکرد و سمره از دشمنان اهل بیت بود بنابراین نمیتوانیم به احادیث او اعتنا کنیم.

(۱) روایت دوم را فقط شبلنجی آورده و آن را از احادیث مرسله که سند صحیح ندارد آورده که قابل اعتبار نیست «۴». (۲) اما روایتهای سوم و چهارم که مجلسی «۵» و ابن شهر آشوب «۶» آنها را نقل کرده و گفته اند که این خبرها را از کتاب قوت القلوب ابو طالب مکی که در سال ۳۸۰ هجری درگذشته است گرفته اند. ما باین کتاب مراجعه کردیم و دیدیم که این خبر را آورده است و اصل مطلب این است:

---

(۱)- لسان المیزان ۴/ ۲۵۳، معجم الادباء، ۱۲/ ۱۲۶

(۲)- لسان المیزان ۴/ ۳۸۶

(۳)- معجم الادباء ۱۴/ ۱۲۴ و در کتاب لسان المیزان آمده که او غلام عبد الرحمن بن سمره بود.

(۴)- نور الابصار ص ۱۱۱

(۵)- بحار ۱۰/ ۱۳۷

(۶)- مناقب ۲/ ۲۴۶

(۱) «حسن بن علی (ع) دویست و پنجاه زن گرفت و گفته میشود که سیصد زن اختیار کرد، علی (ع) از این کارهای پسرش دلتنگ بود و از پدرهای این زنان که حسن آنها را طلاق میداد شرم میکرد و بارها میگفت: حسن زنهایش را طلاق میدهد به او زن ندهید یکی از مردان قبیله همدان برخاست و گفت ای امیر المؤمنین بخدا قسم هر کس را که بخواهد به او میدهیم تا هر کدام را میخواهد نگه دارد و هر یک را که نمیخواهد رها کند، علی (ع) شادمان شد و این شعر را درباره بنی همدان سرود:

اگر

من دربان در بهشت می بودم به همدان می گفتم بسـلامت وارد شوید این یکی از مواردی بود که حسن به رسول خدا شباهت داشت و در اخلاق و خلقت حسن نظیر پیامبر بود و پیامبر به او میفرمود تو در اخلاق و آفرینش مانند منی و می گفت حسن از من است و حسین از علی و گاهی بود که حسن چهار زن میگرفت و چهار زن را طلاق میداد» «۱»

ولی ابو طـالب مکی کسـی است که بگفتـارش هرگز نمیتوان اطمینـان کرد زیرا او مردی بود که عرقهـای گیـاهی را میخورد و بحـدی در این باره افراط میکرد که رنگ پوسـتش سبز شده و نیز مبتلا به بیماری هیستری شده بود. روزی برای وعظ به بغداد رفت و مردم برای شـنیدن گفتـارش ازدحـام کردنـد ولی دیدنـد هـذیان می گویـد و گفتـارش از روی عقـل و فهم نیست و از دورش پراکنـده شدنـد. از پرت وپلاهائی که می گفت یکی این بود (که برای خلق هیـچ کس از خالق، زیان آورتر نیست) او موسیقی و آوازه خوانی را حلال میشمرد، عبد الصمد بن علی به او اعتراض کرد و برای سرزنش

---

(۱)- قوت القلوب ۲/ ۲۴۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۵۷

کردن بخانه اش رفت ولی ابو طالب این شعر را برایش خواند:

ای شب چقدر بهره های خوبی داری وای صبح ای کاش که نزدیک نشوی (۱) عبد الصمد با خشم از خانه اش بیرون رفت. از رفتار استثنائی او چنین نقل می کنند که در بستر مرگ به یکی از دوستانش گفت (اگر میخواهید عاقبت بخیر باشم بر جنازه ام خرما و مغز بادام بریزید).

دوستش گفت علامت آمرزش تو چیست؟ گفت اینکه در دامان تو جان بدهم و بهنگام مرگ در دامان دوستش

بسختی فراوان جان سپرد و رفیقش هم بنا بوصیتش بر جنازه او آجیل و بادام پاشید «۱». و گروهی زیاد در شرح حالش نوشته اند که او در کتابش احادیث نادرست فراوانی آورده است.

با چنین وضعی چگونه میتوان بروایت ابو طالب مکی استناد کرد و کسانی که از او روایاتی نقل کرده اند از وضع او آگاهی نداشته اند. در هر صورت خبر کثرت زنان امام حسن مستند بهمین ابو طالب مکی معلوم الحال است که هرگز نمیتوان بگفتارش اطمینان داشت.

(۲) بهر صورت ما هیچ دلیلی در مورد فراوانی زنان امام جز این روایات نادرست نداریم و هیچ اعتمادی هم به این اخبار ساختگی نیست زیرا غرض ورزیهای فراوانی آنها را احاطه کرده است و دلایل زیر بخوبی نادرستی چنین اخباری را آشکار می سازد:

(۳) ۱- اگر کثرت زنان امام درست باشد بایستی آن حضرت فرزندان بسیاری داشته باشد در صورتی که علمای نسب شناس چنین فرزندان فراوانی را برای امام یاد نکرده اند و حد اکثر فرزندان آن حضرت را از پسر و دختر بیست و دو نفر نوشته اند و چنین تعدادی هرگز با آن همه

---

(۱)- البدایه و النهایه، لسان المیزان، الکنی و الالقاب، منتظم ابن جوزی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۵۸

زنانی که برای آن حضرت یاد کرده اند تناسب ندارد.

(۱) ۲- از دلایل روشنی که ساختگی این روایات را ثابت میکند گفتگوها و مجادلاتی است که بین آن حضرت و دشمنانش در دمشق صورت میگرفت زیرا آنها با توان تمام می کوشیدند تا در زندگی خصوصی امام جستجوئی کنند و نقطه ضعفی برای حضرتش پیدا کنند و امام را در آن مجالس مجادله بکوبند و هرگز نتوانستند عیب و نقصی برای امام بیابند،

چنانکه شـرح آن جر و بحثها را در گفتار پیشـین بیان داشتیم و چنانکه امام زنان فراوانی میگرفت و طلاق میداد به آن حضرت می گفتنـد تو زنان فراوانی میگیری و همیشه سـر و کارت با آنهاست و بـدین جهت شایسـتگی خلافت را نداری و در این باره جنجـالی براه می انداختنـد و در مجالسـی که تشـکیل میدادنـد بـا این حمله رویـارویش می ایسـتادند، در صورتی که می بینیم هرگز چنین اعتراضی بمیان نیامده و این بهترین دلیل برای نفی این اتهام است.

(۲) ۳- دیگر از مواردی که نادرستی این اخبار را تأییـد میکنـد نوشـته ابا جعفر محمد بن حبیب متوفای سال ۲۴۵ هجری است که در کتـابش بنام محبر برای امام فقط سه داماد ذکر کرده است که یکی امام علی بن الحسـین (ع) است که ام عبـد اللّه دختر آن حضـرت را بزنی گرفت و دیگری عبد اللّه بن زبیر همسـر ام الحسن و سومی عمرو بن منذر شوهر ام سلمه است که این سه نفر دامـاد امام حسن بوده انـد «۱» و نـام نفر دیگری بمیـان نیامـده است و اگر امـام زنانی زیاد میـداشت لازم بود که دامادهای فراوانی داشـته باشـد و ابا جعفر هم که این خبر را در کتابش آورده از مورخین معروف بوده و کتابش بنام محبر هم از مؤلفات معتبر است و اگر امام زنان زیادی می داشت در این کتاب به آنها اشاره شده بود.

---

(۱)- المحبر ص ۵۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۵۹

(۱) ۴- در نـادرستی این خـبر سـاختگی که گفته انـد امیر المـؤمنین بمردم میفرمود دخترانتـان را به حسن ندهیـد که او طلاـق میدهد باید گفت اگر حضرت علی این سخن را گفته باشد

یا امام قبلا فرزندش را از این کار بازداشته و حسن (ع) بسخن پدر توجه نکرده و امام مجبور شده که این سخن را روی منبر بهمه مردم اعلام دارد و یا امام قبل از این نهی، کراهت طلاق را به پسرش اعلام نداشته و ناراحتی خود را ابراز نکرده است و در هر دو صورت چنین مسئله ای بعید خواهد بود.

در صورت اول از امام حسن (ع) چنین نافرمانی و مخالفتی بعید است زیرا حسن (ع) از خاندان پاک و بی گناه پیامبر است و پیغمبر به وسیله او هم با کفار مباهله کرده و چگونه چنین فردی از دستور پدرش و امامش سر می پیچد؟

در صورت دوم هم این نظر نادرست است که امیر المؤمنین کراهیت طلاق را به فرزندش بیان نداشته باشد و بعد آن را بر روی منبر و با حضور گروهی از مسلمانان ابراز کند و فرزندش را که جانشین او و شریک در امتیاز آیه تطهیر است در برابر دشمنان تحقیر نماید، علاوه بر این اگر طلاق دادن در اسلام جایز است چرا علی آن را نهی کند و اگر جایز نیست چگونه امام حسن آن را مرتکب می شده است؟

ما تردیدی نداریم که این خبر، ساختگی است و دشمنان امام آن را پرداخته اند تا روش روشن امام را بدین وسیله لکه دار سازند در صورتی که سیره امام از روش پیامبر و امیر المؤمنین بخوبی حکایت میکند.

(۲) ۵- یک خبر مجعول دیگر حاکی است که پس از مرگ امام حسن گروهی زیاد از زنان در تشییع جنازه اش با سوگواری و ناله شرکت کردند و می گفتند ما همگی زنان امام بوده ایم «۱»، نادرستی

---

(۱)- بحار

الانوار

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۶۰

این خبر هم روشن است، زیرا اگر آنها بواقع زنان امام بوده و از شهادتش سوگوار و دردمند بوده اند چگونه در میان گروه فراوان مردانی که جنازه امام را مشایعت میکرده اند بفریاد و گریه میپرداخته اند در صورتی که آنها وظیفه داشته اند در پرده عفاف بمانند و از خانه هاشان بیرون نیایند، این خبر و امثال آن را دشمنان امام از بنی امیه و بنی عباس ساخته اند تا مقام ارزنده امام را در هم کوبند و شخصیت ممتازش را پائین بیاورند.

(۱) دیگر از اخبار مجعول در این مورد خبری است که محمد بن سیرین آورده و میگوید امام حسن با زنی ازدواج کرد و برای مهریه اش یکصد کنیز فرستاد که هر کدام از کنیزان هزار درهم به همراه داشتند او این بعید است که امام چنین مهریه افسانه ای و سنگینی را برای یک زن بپردازد و چنین ولخرجی و اسرافی را مرتکب شود زیرا چنین کاری از طرف اسلام نهی شده و دستور رسیده که بهمان مهر السنه اکتفا شود و از آن بیشتر چیزی بکابین زن نرود چنانکه پیامبر فرمود (بهترین زنان امت من کسانی هستند که مهریه شان کمتر باشد) پیغمبر زنانش را بهمان مهر السنه می گرفته و امیر المؤمنین هم از روش پیغمبر پیروی میکرده است زیرا اسلام میخواسته سنت قویم ازدواج بآسانی صورت گیرد و مشکلاتی در برابرش پدید نیاید و مسلم است که امام حسن هرگز از سنت پیامبر تجاوز نمیکرد و بر خلاف شریعت اسلام، قدمی برنمی داشته است، این خبر و دیگر اخباری که در مورد ازدواجهای امام بیان شده به آشکاری نشان میدهد که پرداخته دست و

زبان دشمنان است و در این صورت هیچ گونه دلیلی برای کثرت ازدواج امام جز همین روایات ساختگی نمی بینیم که همگی آلوده به غرض ورزیهای دشمنانه است (- البدایه و النهایه ۸/ ۳۸، مسالک شهید ثانی)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۶۱

و نمیتواند قابل اعتبار و اعتنا باشد.

(۱)

دروغ پردازی منصور

بگمان قوی نخستین کسی که امام حسن را به داشتن زنان زیاد متهم کرده منصور خلیفه عباسی بوده است و مورخان این خبر را از او آورده اند زیرا منصور از قیامها و انقلابهای بنی حسن دردی فراوان بدل داشت و حکومتش را از انقلاب آنها در خطر میدید و گروهی فراوان از آنان را بدین جهت کشت و بزندان انداخت. وقتی که منصور عبد اللّه بن حسن را دستگیر کرد در برابر مردم خراسان خطبه ای خواند و بنی هاشم را ناسزا گفت و نسبت به امیر المؤمنین و فرزندانش جسارت ورزید و این تهمت را هم به امام حسن زد.

متن گفته اش این بود:

«ما پسران أبی طالب را به خلافت واگذاشتیم و بخدائی که جز او خدائی نیست در کار خلافت با آنها نه کم و نه زیاد معارضه نکردیم، علی بن أبی طالب بخلافت رسید ولی پیروزی نیافت و حکمین را تعیین کرد و آنها بزیانش رأی دادند و در میان مردم اختلاف افتاد و پراکندگی بوجود آمد تا اینکه یاران و شیعیان مورد اعتمادش بر او تاختند و او را کشتند، پس از او حسن بخلافت رسید بخدا قسم او کسی نبود که مالی باو عرضه شود و بپذیرد و معاویه با او دسیسه کرد و گفت خلافت را پس از خود به او واگذار خواهد کرد و او را

از خلافت کنار زد و حسن هم بزنان روی آورد و یک روز زنی میگرفت و روز دیگر زنی را طلاق میداد تا آنکه در بستر بیماری جان سپرد» «۱».

گفتار منصور دروغها و تهمتهای زیادی را در بر داشت به این شرح:

---

(۱)- مروج الذهب ۳/ ۲۲۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۶۲

(۱) ۱- اینکه گفت امیر المؤمنین حکمین را به حکم دادن تعیین کرد، بهتان محض است، زیرا افراد متمرد سپاه به تعیین حکمین پرداختند و در این کار پافشاری کردند و امام را بقبول آن واداشتند و امام هم بناچار به این مسأله تسلیم شد و ما شرح این جریان را در جلد اول این کتاب آوردیم.

(۲) ۲- منصور در خطبه اش گفت که یاران و شیعیان معتمد امام بر آن حضرت شوریدند و او را کشتند، در صورتی که قاتل امام از گروه خوارج بود و آنها نه تنها از یاران و شیعیان امام نبودند بلکه از سرسخت ترین دشمنانش بحساب می آمدند.

(۳) ۳- و همچنین گفت که امام حسن بزنان روی آورد و هر روز زنی می گرفت و روز دیگر زنی را طلاق میداد و این تهمت از ساحت امام بدور است و هیچ کدام از مورخان چنین سخنی نگفته اند.

منصور، این دروغها را برای استواری بنیان حکومتش میپرداخت و میخواست که خاندان حسن (ع) را تحقیر کند و موقعیت و محبوبیتشان را در هم کوبد در صورتی که خودش از رسیدن بخلافت، دو بار با محمد نفس زکیه بیعت کرده بود و هیچ آرزوئی از خلافت در دل نداشت و در جامعه مسلمانان هم فردی گمنام و بی شخصیت بود. او مرد فقیری بود که در روستاها و مزرعه ها

گدائی میکرد و خاندان پیغمبر را می ستود و از مسلمانان صدقه میگرفت و او و خاندانش هرگز باسلام خدمتی نکرده بودند که شایسته خلافت باشند.

از تهمتهای ناروای این سرکش خونریز بر فرزند پیامبر مطالبی است که در ضمن نامه خود به نفس زکیه نوشته و چنین گفته است:

«خلافت از جدت امیر المؤمنین به حسن رسید و او خلافت را در برابر مقداری جامه و لباس بمعاویه فروخت و به حجاز رفت و شیعیانش را تسلیم او کرد و خلافت را بنااهل سپرد و پولهائی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۶۳

ناروا و نامشروع دریافت کرد بنابراین اگر شما حقی در خلافت داشتید پولش را پیش از این گرفته اید «۱»».

منظور منصور از این یاوه گوییها و مغلطه کاریها این بود که پیراهن خلافت را که بناحق پوشیده بود همچنان نگه دارد زیرا انقلابی که برای واژگونی حکومت اموی برپای شد در راه حمایت از علویان صورت گرفت تا خلافت به آنها بازگردد و بنی عباس هیچ حقی در این باره نداشتند.

(۱)

نادانیهای لامنس

لامنس مستشرق از جمله کسانی است که کرامت اسلام را مورد حمله قرار داده و تهمتهای ناروائی بآن چسبانده و بمردان بزرگ و یاران اسلام طعن هائی وارد ساخته است که ما برخی از تهمتهای او را در مورد صلح امام بیان داشتیم، او درباره زنان امام چنین نوشته است:

«وقتی که حسن بسنین جوانی رسید دوران شبابش را به گرفتن و رها کردن زنان گذرانید چنانکه زنان او را تا یکصد نفر نقل کرده اند و بر اثر این اخلاق نادرستش او را طلاق دهنده نام نهادند. او با چنین کارهائی پدرش را دچار گرفتاریهای فراوانی کرد و در این راه اسراف

و ولخرجی زیـادی میکرد و به هر یـک از زنـانش خـانه و خـدمتکار و دم و دسـتگاهی اختصاص میـداد و در روزگار خلافت پدرش که فقر همه جا را فرا گرفته بود ثروت زیادی در این راه خرج میکرد» «۲».

لامنس این حرفها را از مورخان جیره خواری مثل مدائنی

---

(۱)- صبح الاعشی ۱/ ۲۳۳، جمهره رسائل العرب ۳/ ۹۲

(۲)- دائره المعارف ۷/ ۴۰۰

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۶۴

و امثال او نقل کرده که این اخبار را برای جلب رضایت قـدرتهای حاکم می نوشـتند نه برای تاریخ، و مستشـرقین هم در بحث هـای تـاریخی خود بیشتر از گفته های همین مورخین اسـتفاده میکردنـد، همان تاریـخ نویسان خیانتکار که به حکومتهای جائر ضد اهل بیت تکیه داشـتند (۱) ولی لامـنس از این انـدازه هم گذشـته و دروغهـا و تهمتهای زیادتری هم به آنها افزوده و گفته است: زندگانی حسن بن علی(ع) ج ۲ ۵۶۴ نادانیهای لامنس ..... ص : ۵۶۳

۱- حسن به علت ازدواجهـا و طلاقهـای فراوانش علی (ع) را گرفتار دشـمنیهای زیادی کرده بود ولی هیـچ کس از کسانی که شرح حال امام را نوشته اند به این یاوه های لامنس اشاره ای نکرده اند.

۲- گفته است که امـام حسن برای هر یک از زنانش خانه و خـدمتکار و دم و دسـتگاهی روبراه کرده بود در صورتی که هیچ یک از مورخین چنین سخنی نگفته اند و این از دروغهای محض و تهمتهای نابجای خود لامنس است.

گروههای تبشـیر مسیحی که با اسلام می جنگند و به آن حمله می کنند چنین قلمهای مزدوری را باستخدام گرفتند تا به اسلام بتازنـد و ذهن مردم را مشوب کنند و ارزش مردان بزرگ و پیشوایان مقدس را که مشـعلهای راهنمائی مردم را برافراشـته اند و تمدن بزرگ

جهانی را بوجود آورده اند دستخوش تضعیف و تحقیر سازند.

در اینجا سخن ما درباره مسئله کثرت زنان امام و دروغها و غرضهائی که ساخته و پرداخته اند پایان می یابد و اینک به شرح حال و اسامی زنان آن حضرت که مورخان نقل کرده اند می پردازیم:

[شرح حال و اسامی زنان آن حضرت]

اشاره

(۲)

۱- خوله فزاری

خوله دخت منظور فزاری از زنان نامور و خردمند و کاملی بود که امام با او ازدواج کرد و در نخستین شب همسری که بر روی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۶۵

بامی خوابیده بودند خوله با روسری پای همسرش را به خلخالش گره زد و برای علت این کار گفت ترسیدم که شب از جا برخیزی و از بام بپائین بیفتی و من نامبارکترین کس در میان عرب باشم و بدین وسیله مراتب ارادت و اخلاص خود را ابراز داشت «۱».

امام از دوستی و وفاداری خوله خوش حال شد و هفت روز همانجا بماند و یک سال گذشت و خوله آرایشی نکرد و سرمه ای بچشم نکشید ولی پس از آنکه سید بزرگوار حسن بن حسن را بدنیا آورد، زینت کرد و امام که علت را پرسید جواب داد ترسیدم که خود را بیارایم و زنها بگویند که خود را زینت می کند ولی فرزندی از امام نمی آورد اکنون که پسری آورده ام پروائی ندارم، خوله همچنان در خانه امام بود تا آن حضرت وفات یافت، او در مرگ امام بی تابی و زاری فراوان کرد به اندازه ای که پدرش خطاب به او این شعر را خواند:

خبر یافتم که خوله دیروز را بناله گذرانید که مصیبتهای روزگار به او رسیده بود

ای خوله زاری مکن و شکیبا باش که بزرگواران بصبر تکیه می کنند «۲».

(۱) در شرح حال خوله چنین آمده است که چون بدوران بلوغ رسید گروهی از سرشناسان قریش بخواستگاریش آمدند ولی پدرش رضایت نداد زیرا آنها را همتای دخترش نمی دانست، بعد که پدرش مادر خوله را بنام ملیکه دختر خارجه طلاق داد طلحه بن عبید اللّه او را بزنی گرفت و

دختر او خوله را هم به ازدواج پسرش محمد درآورد و خوله از محمد، فرزندانی بنام ابراهیم و داود و ام قاسم

---

(۱)- تاریخ ابن عساکر ۴/ ۲۱۶

(۲)- امالی زجاج ص ۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۶۶

بدنیا آورد. محمد در جنگ جمل کشته شد و عده ای بخواستگاری خوله آمدند و اختیار این کار به امام حسن واگذار شد و امام او را بزنی گرفت و با خود بمدینه برد، پدر خوله که این خبر را شنید بمدینه آمد و در مسجد پیغمبر پرچمی برافراشت و تمام بستگانش که از قبیله قیس بودند دور پرچم جمع شدند و پدر خوله از آنها کمک خواست تا دخترش را از امام بگیرد، خبر که به امام رسید، خوله را آزاد گذاشت تا آزادانه تصمیم بگیرد، خوله پدرش را سرزنش کرد و از فضائل امام سخن گفت، پدرش از این کار پشیمان شد و به خوله گفت همین جا بمان تا اگر امام بتو علاقه دارد بدنبالت بیاید، امام به همراه برادرش حسین و عبد اللّه عباس به نزد خوله رفتند و او را با احترام و تجلیل بخانه بازگردانیدند، در این باره جبیر عبسی این اشعار را سرود:

سرزمینها و مردم بنی ذبیان دانستندکه بخشندگی در دودمان منظور بن سیار است

و باران آوران بدستهایشان بر آنها باریدندو هر بارانی از جایگاه خودش فرو می بارد

بدیدار کنیزشان رفتند و کمانها راست کردندو هیچ جوانی نماند که به پنهانی او را دیدار کند

قریش راضی شدند که داماد آنها باشندو آنها نیز به خواهرزادگان و دامادها راضی شدند.

(۱) خوله تا سنین پیری با امام بود و پس از مرگ امام دیگر با کسی ازدواج نکرد

و گفته شـده که عبد اللّه زبیر او را بزنی گرفت و وقتی که عبد اللّه بقدرت رسـید نوار همسـر فرزدق شاعر به نزد خوله رفت تا درباره فرزدق پیش شوهرش شفاعت کند و خوله در این باره اقدام کرد و عبد اللّه شفاعتش را پذیرفت و فرزدق در این باره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۶۷

چنین سرود:

اما پسرانش شفاعتشان پذیرفته نیست ولی دختر منظور شفاعت کرد

شفیع کسی نیست که با جامه بنزد تو آیدبلکه شفیع کسی است که بتواند برهنه به پیشت آید. «۱»

(۱) ولی این قصه بنظر ما یک داستان خیالی و از واقعیت بدور است، زیرا امام هرگز با خوله بدون اجازه پدرش ازدواج نکرده زیرا چنین کاری از شأن امام برنمی آیـد و محال است که بـدون رضایت پـدر با دختر ازدواج کند و دیگر آنکه بعید است که پـدر خوله از مرگ شوهر نخستین او که مـدتی از آن گذشـته بود بی خبر باشـد و همچنین تصور نمیرود که پـدر خوله بمدینه برود و از بسـتگانش کمک بخواهد که دخترش را از امام بگیرد، زیرا او میخواست که دامادی از مردان شریف و بزرگ داشته باشد در این صورت چگونه دامادی امام را نمیخواست امامی که از بزرگترین شخصـیتهای اسـلام بود بنابراین شک نداریم که این داستان دروغ و ساختگی است.

(۲)

۲- جعده دخت اشعث

درباره نام او مورخان اختلاف دارند و او را سکینه، شعثاء و عایشه دانسته اند که درست ترینش جعده است و سبب این ازدواج چنین بیان شده است که امیر المؤمنین دختر سعید بن قیس همدانی را بنام ام عران برای فرزندش حسن خواستگاری کرد. سعید گفت بمن مهلت دهید در این باره مشورت کنم

و از حضور امام بیرون آمد در بین راه به اشعث برخورد و جریان را به او گفت، آن مرد منافق از روی نیرنگ به سعید گفت:

---

(۱)- در المنثور ص ۱۸۷، عمده الطالب ص ۷۳

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۶۸

«چگونه دخترت را به حسن میدهی که همیشه به او فخر بفروشد و درباره اش انصاف نورزد و با او بدرفتاری کند و بگوید من فرزند پیامبر خدا و امیر المؤمنینم و او در برابرش چنین فضیلتی نداشته باشد، پس بهتر نیست که او را به پسر عمویش بدهی تا شایسته یکدیگر باشند؟» «۱»

- کدام پسر عمویش؟

- محمد پسر اشعث.

آن بیچاره فریب خورد و گفت دخترم را به پسرت دادم، (۱) اشعث شتابزده به نزد امیر المؤمنین رفت و گفت:

- تو دختر سعید را برای حسن (ع) خواستگاری کرده ای؟

- بلی

- آیا دختری را نمی خواهی که از او شریف تر و خانواده دارتر و زیباتر و ثروتمندتر باشد؟

- آن دختر کیست؟

- جعده دختر اشعث.

- ما با مرد دیگری در این باره گفتگو کرده ایم

- درباره این گفتگو راهی برای شما وجود ندارد

- او رفته است تا با مادرش مشورت کند

- او دخترش را به محمد بن اشعث داد

- کی چنین کاری کرده؟

- قبل از اینکه به اینجا بیایم

امير المؤمنين با اين پيشنهاد موافقت كرد، وقتى كه سعيد فهميد فريب اشعث را خورده پيش او شتافت و گفت:

- اى مرد يك چشم با من نيرنگ باختى؟

---

(۱)- مقاتل الطالبيين ص ۳۳ و مآخذ ديگر

زندگانى حسن بن على(ع) ،ج ۲،ص:۵۶۹

- كور خبيث تو هستى كه خواستى درباره فرزند پيامبر مشورت كنى آيا تو احمق نيستى؟

اشعث شتابان بحضور حسن (ع) رفت و گفت آيا نمى خواهى با همسرت

دیدار کنی؟ او میترسید که فرصت از دست برود و بعد راه بین خانه امام و خانه خودش را فرش کرد و دخترش را به همسری امام بخشید. «۱»

و به این ترتیب جعده بخانه امام رفت.

(۱)

۳- عایشه خثعمی

از جمله زنان امام، عایشه خثعمی بود که در زمان حیات امیر المؤمنین به ازدواج حسن (ع) درآمد و هنگامی که علی (ع) شهید شد، این زن بحضور حسن (ع) آمد و از قتل امیر المؤمنین ابراز شادمانی کرد و گفت خلافت را بتو تبریک میگویم، امام از این شماتت برافروخت و فرمود:

«بر مرگ علی ابراز شادمانی میکنی؟ برو که ترا طلاق دادم، عایشه رفت و خانه نشین شد تا روزگار عده اش پایان یافت و امام بقیه مهریه او را پرداخت و ده هزار درم به او بخشید تا زندگانیش را بگذراند و وقتی که پولها به عایشه رسید گفت (بهره ای اندک است از دوست جدا شده «۲») و تاریخ طلاقی از امام جز همین مورد و طلاق ام کلثوم و زنی از قبیله بنی شیبان یاد نکرده است، پس آن طلاقهائی که بعضی از مورخان درباره اش سر و صدا راه انداخته اند کجاست؟

(۲) نام دیگر زنان امام که بشرح حالشان دست نیافتیم بدین شرح است:

---

(۱)- الاذکیاء ابن جوزی ص ۲۷

(۲)- تاریخ ابن عساکر ۴/ ۲۱۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۷۰

۴- ام کلثوم دختر فضل بن عباس که امام او را بزنی گرفت و بعد رهایش کرد و ابو موسی اشعری با او ازدواج کرد. «۱»

۵- ام اسحاق دختر طلحه بن عبید اللّه تمیمی که فرزندی بنام طلحه بدنیا آورد.

۶- ام بشیر دختر ابی مسعود انصاری که پسری بنام زید از او

بدنیا آمد.

۷- هند دختر عبد الرحمن بن ابو بکر.

۸- زنی از دختران عمرو بن اهیم منقری.

۹- زنی از قبیله ثقیف که پسری بنام عمر از او متولد شد.

۱۰- زنی از دختران زراره

۱۱- زنی از بنی شیبان از خاندان همام بن مره که بعد معلوم شد از گروه خوارج است و حضرت او را طلاق داد و گفت نمی خواهم که شعله ای از آتش جهنم را همراه داشته باشم. «۲»

۱۲- ام عبد اللّه دختر شلیل بن عبد اللّه از برادران جریر بجلی

۱۳- ام قاسم که کنیزی بود و نام او را نفیله و رمله نوشته اند.

اینها، همه زنان امام بودند و این تعداد معدود چگونه میتواند با مقیاس فراوانی که مورخان دروغ پرداز بیان داشته اند برابری کند؟

[فرزندان پسر و دختر امام]

اشاره

(۱) در اینجا سخن ما، درباره زنان امام پایان می یابد و بحث درباره فرزندان پسر و دختر امام باقی میماند که مورخان در تعداد آنها اختلافی فراوان دارند بدین شرح:

۱- دوازده نفر، هشت پسر و چهار دختر «۳»

---

(۱)- استیعاب ۳/ ۲۰۴

(۲)- شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۸ که نام این زنها را نوشته است.

(۳)- ارشاد

۲- پانزده نفر، یازده پسر و چهار دختر «۱»

۳- شانزده نفر، یازده پسر و پنج دختر «۲»

۴- نوزده نفر، سیزده پسر و شش دختر «۳»

۵- بیست نفر، شانزده پسر و چهار دختر «۴»

۶- بیست و دو نفر، چهارده پسر و هشت دختر. «۵»

غیر از این هم گفته شده است و مورخان همگی نوشته اند که از فرزندان امام فقط حسن و زید از خود فرزندانی باقی گذاشته اند.

(۱)

۱- قاسم

که در طلیعه فرزندان امام قرار دارد، به همراه عمویش سید الشهداء در واقعه کربلا که اندوه جاودانه اش همچنان باقی است شهادت یافت و بهنگام شهادت در دوران جوانی و خرمی زندگانی بسر میبرد و در زیبائی و روشنی و شادابی جوانی نمونه بود، قاسم هنگامی که عمویش را تنها دید و قتل خاندان پیامبر و فریاد

---

(۱)- نفحه العنبریه

(۲)- زینب و زینبیات عبیدلی، اتعاض الحنفاء فی اخبار الخلفاء مقریزی مجدی که نامهای فرزندان امام را چنین نوشته است: پسران باسامی زید، حسن، حسین، اثرم، طلحه، اسماعیل، عبد اللّه، حمزه، یعقوب، عبد الرحمن، ابو بکر و عمر، و دختران به اسامی ام الخیر، رمله، ام الحسن، ام السلمه، ام عبد اللّه که زید و ام الخیر و ام الحسن مادرشان خزرجی بوده و مادر حسن خوله فزاری است که امام حسین دخترش

فاطمه را به همین حسن داده، مادران عمر و حسین کنیز بوده اند و مادر طلحه قریشی و از قبیله تیم بود و گفته شده است که عبد الرحمن فرزند امام حسن در ناحیه ابواء در حال احرام وفات کرد و امام حسین او را کفن کرد ولی حنوط نکرد و چهره اش را نپوشانید.

(۳)- سر السلسله العلویه ابو نصر بخاری

(۴)- تذکره الخواص ابن جوزی

(۵)- حدائق الوردیه ص ۱۰۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۷۲

ماتم زنان از قتل یادگارهای رسالت به هیجانش آورد و به نزد عمویش آمد و دست و پایش را بوسید و از او اجازه جهاد خواست و امام به او اجازه داد، چگونگی شهادت قاسم، بسیار درد آورد و جانگداز است که مورخان و ارباب مقاتل بتفصیل بیان داشته اند.

(۱)

۲- ابو بکر

نامش عبد اللّه و مادرش کنیزی بود «۱» که رمله نام داشت «۲».

او در روز عاشورا بحمایت دین خدا و یاری فرزند پیامبر مبارزه کرد و در آن فاجعه دردناکی که پیامبر خدا عزادار شد شهید گردید.

(۲)

۳- عبد اللّه

او نیز در فاجعه کربلا به همراه عمویش سید الشهداء (ع) بشهادت رسید و در آن وقت فقط یازده سال داشت، این کودک چون عمویش را دید که سپاهیان اموی گردش جمع شده و بر او حمله میبرند برای دفاع از حسین (ع) بسوی حضرت شتافت در این وقت ابحر بن کعب با شمشیر به امام حمله کرد، عبد اللّه فریاد زد (ای فرزند مادر خبیث میخواهی عمویم را بکشی) و دست کوچکش را برای دفاع از امام پیش آورد و شمشیر دستش را به پوست آویزان کرد، عبد اللّه بعمویش پناه برد و امام او را به سینه چسبانید که ناگهان حرمله بن کاهل تیری رها کرد و کودک را در آغوش عمویش ذبح کرد «۳».

در تاریخ قدیم و جدید انسانی هرگز همچون جوانان خاندان پیامبر کسانی دیده نمیشوند که در راه ایمان خود چنین بزرگی و رشادتی از خود نشان دهند.

(۱)- تاريخ طبرى ۶/ ۲۵۹

(۲ و ۳)- لهوف ص ۶۸

زندگانى حسن بن على(ع) ،ج ۲،ص:۵۷۳

(۱)

۴- زيد

زيد كه از مادرى خزرجى بدنيا آمده بود سـيدى شكوهمند و بخشنده بود كه احسان و نيكيش بهمه ميرسيد و مردم از راههاى دور براى جلب عنايتش بمدينه ميرفتند تا از كمكهاى بيدريغش بهره يابند. او متولى صدقات پيغمبر بود و چون سليمان بن عبد الملك بخلافت رسيد او را از اين مقام بركنار كرد ولى پس از مرگ سليمان كه خلافت

به عمر بن عبد العزیز رسید دوباره عهده دار این صدقات شد، محمد بن بشیر خارجی او را به این اشعار ثنا گفته است:

هنگامی که پسر مصطفی بسرزمینی درآیدخشکی آن را میرباید و چوبهایش را سبز میکند و میرویاند

زید بهار مردم است در هر تابستان سوزانی هنگامی که هسته ها بشکفد و خوشه ها برآید

همه خونبهاها را بدوش میگیرد گویا اوچراغی است در شب تاریک و ناخجسته.«۲»

زید سوار اسب می شد و ببازار معروف (الظهر) می آمد و آنجا می ایستاد و مردم در برابرش ازدحام میکردند و از چهره زیبایش بشگفتی می افتادند و میگفتند زید همانند پیامبر خدا است «۳»

زید در سال صد و بیست هجری درگذشت و نود یا صد سال عمر کرد، گروهی از شعراء در مرگش مرثیه گفتند از جمله قدامه ابن موسی جحمی بود که این اشعار را در سوك زید گفت:

اگر زمین بشخصیت زید مینازدبدان جهت است که از زندگیهای او آشکار شده است

و اگر پیکرش بخاك رفته پس زمین در بر گرفته فقیدی را که همه کارهایش پسندیده بود

---

(۱)- بحار ۱۰/ ۱۸۰

(۲)- بحار ۱۰/ ۲۳۴

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۷۴ او ندای بیچارگان را می شنید و میدانست که از او کمك میخواهند و کامیاب بازمیگردند

او مرد حرف نبود و شترش را میخوابانیددر برابر نیازمند و می گفت چه میخواهی

اگر هم نیازمندی بهمه درخواستهایش نمی رسیدولی بسوی مردی که نیاکانی بزرگوار داشت رفته بود

بسته هائی برای بردگان و گروه هائی برای مهمانی داشت و بهنگام ترس و ناگواریها بردبار بود

وقتی که آقائی از آنها بمیرد آقائی دیگر برمی خیزدبزرگواری که بزرگواری آنها استوار و پابرجاست «۱».

(۱)

۵- حسن

حسن سید بزرگوار و گرانقدری بود که بوصیت امام حسن تولیت صدقات را بعهده داشت. او

به همراه عمویش حسین (ع) در معرکه عاشورا شرکت کرد و در رکاب آن حضرت جنگید تا با جراحت زیاد بر زمین افتاد، وقتی که سپاهیان فرومایه کوفه آمدند تا سرهای شهیدان را جدا کنند، در حسن نیمه رمقی یافتند، در این وقت اسماء بن خارجه فزاری که از دائیهای او بود وساطت کرد تا از قتلش دست برداشتند، اسماء حسن را به کوفه برد و درمان کرد و بعد بمدینه فرستاد. حسن، تولیت صدقات جدش امیر المؤمنین را بعهده داشت و با دختر عمویش فاطمه دخت حسین (ع) ازدواج کرد. وقتی که حسن از دنیا رفت، فاطمه در مرگش زاری فراوانی کرد و بر قبر او خیمه ای برپا ساخت و یک سال شبها را به عبادت و روزها را به روزه داری گذرانید «۲».

---

(۱)- حدائق الوردیه ص ۱۰۷

(۲)- بحار ۱۰/ ۱۳۸، تنقیح المقال ۱/ ۲۷۲

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۷۵

حسن در سنین سی و پنج سالگی به زهر ولید بن عبد الملک خلیفه مروانی بشهادت رسید «۱».

در اینجا سخن ما درباره فرزندان امام حسن پایان می یابد.

سخنی که بسیار اندک بود و نیازی به بحث گسترده تری داشت که چنانچه توفیق همراهی کند بشرح حال مفصل آنان و انقلاب فرزندانشان در طول تاریخ خواهیم پرداخت، انقلابهای خونینی که بدست فرزندان حسن (ع) بر ضد ستمگران و تجاوزکاران اموی و عباسی انجام گرفت و صفحات تاریخ اسلامی را درخشان ساخت.

---

(۱)- عمده الطالب ص ۷۸

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۷۷

(۱)

پایان دوران

اشاره

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۷۹

(۱) همه آرزوهای معاویه در زندگی رنگین دنیا تحقق یافت و به آنچه در این کامیابی زودگذر میخواست رسید ولی تنها

یک اندیشه همیشه او را بخود

مشغول میداشت و بستر خوابش را بناآرامی میکشید. او میخواست که خلافت غاصبانه و حکومت جابرانه اش بین پسران و خاندانش ادامه یابد و برای رسیدن به این آهنگ نادرست همه کوششهایش را بکار می انداخت و دورماندگان را به نزدیک می آورد و پولهائی فراوان خرج میکرد و با وجود پیری و ناتوانیش بمدینه سفر میکرد ولی به اجرای طرح نابکارانه اش توفیق نمی یافت زیرا امام حسن (ع) زنده بود و مانعی بزرگ در برابرش بشمار میرفت، پس از اندیشه زیاد، دریافت که راهی جز کشتن امام به پنهانی ندارد، چون همه مردم به امام چشم دوخته اند و منتظرند تا دوران خلافت الهیش فرا رسد و در همه جا به گسترش عدالت و تعمیم خیر بپردازد و ستمگریها و نابرابریها را براندازد.

معاویه همچنان می اندیشید و در فکری ژرف و سیاه فرو میرفت و نیرنگها و نقشه هائی فراوان بنظر می آورد تا چگونه به آرزویش برسد و امام را از سر راه بردارد، ناگهان سخن ما کرانه اش که نمونه سیاهی از ترور و نامردمی بود بیادش آمد که گفته بود (خداوند سپاهیانی از عسل دارد) زیرا با عسل زهرآلود، سردار بزرگ اسلامی مالک اشتر را کشته و همچنین سعد وقاص را با زهر از بین برده بود، بهمین جهت چندین بار زهرهای کشنده ای به امام بهنگام اقامتش در دمشق

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۸۰

خورانیده ولی بمقصودش نرسیده بود. (۱) این بار نامه ای به امپراطور روم فرستاد و از او زهر مؤثر و مهلکی درخواست کرد ولی امپراطور روم از فرستادن زهر خودداری کرد و گفت «در دین ما شایسته نیست که در کشتن کسی که با ما نمی جنگد دخالت کنیم». امپراطور

روم بنا به اعتقاد دینیش حاضر نشد که بی گناهی را بکشد ولی معاویه این قتل را جایز دانست و کفرش را آشکار کرد و در نامه خود به امپراطور روم چنین قتلی را مشروع دانست و نوشت «مردی را که میخواهم بکشم پسر همان کسی است که در سرزمین حجاز قیام کرد (پیغمبر خدا) و اینک این مرد، پادشاهی پدرش را از من میخواهد بگیرد و من میخواهم او را مسموم کنم تا مردم و سرزمینها از شر او راحت شوند.»

معاویه بدان جهت قتل امام را جایز میدانست که او پسر پیامبر خداست، همان پیامبری که بت ها را در هم شکست و بدوران شرک پایان داد.

امپراطور روم برای انتقام از پیامبر اسلام فرصتی یافت و زهری کشنده برای معاویه فرستاد «۱».

چون زهر بمعاویه رسید، بفکر فرو رفت که چگونه آن را بکام امام بریزد، همه بستگان امام را از نظر گذرانید و هیچ کس را آماده ارتکاب چنین جرم بزرگی نیافت. بعد درباره زنان امام تحقیق کرد و جعده دختر اشعث را برای این کار، آماده یافت زیرا اشعث پدر جعده همان مرد نابکاری بود که در جنگ صفین، امیر المؤمنین را به قبول حکمیت وادار کرد و در سپاه امام تفرقه انداخت بنابراین دخترش هم میتوانست در قتل امام حسن (ع) همدست معاویه باشد و او را در رسیدن بهدف شومش همراهی کند.

---

(۱)- بحار ۱۰/ ۱۷۳

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۸۱

(۱) معاویه بوسیله مروان تبهکار، زهر را برای جعده فرستاد و به او وعده داد که همسر یزیدش کند و صد هزار درم تقدیمش کرد «۱». و این زن تبهکار را به ارتکاب چنان جنایت بزرگی

برانگیخت تا پیشنهاد معاویه را بپذیرد و امام را مسموم سازد. خاندان اشعث، گروه فرصت طلبی بودند که با کردار ناروایشان تاریخ اسلام را سیاه کردند، آزمندی در خونشان جریان داشت و سرشت ناپاکشان به تمایلات مادی آلوده بود، چنانکه امام صادق (ع) درباره شان فرمود (اشعث در قتل امیر المؤمنین شرکت داشت و دخترش امام حسن را مسموم ساخت و پسرش در خون امام حسین شریک بود) «۲» علاوه بر این، جعده نسبت به امام عقده ای روانی داشت زیرا نتوانسته بود از امام فرزندی بیاورد و امام با او رفتاری سرد و عادی داشت.

وقتی که زهر بمروان رسید آن را پیش جعده برد و پولها را بدامنش ریخت و او را به ازدواج با یزید وعده داد. اهریمن بوسوسه پرداخت و آن زن بدخوی فریب خورد و از آن همه پول و بشارت همسری یزید خوش حال شد و با ارتکاب چنان جرم بزرگی موافقت کرد و سم را گرفت تا بکار برد.

امام در روزی بسیار گرم و سوزان، روزه دار بود، جعده افطاری برای امام حاضر کرد و سم را در کاسه شیر ریخت و در سفره گذاشت، امام جرعه ای از شیر تناول کرد و تا زهر بدرونش رسید امعائش پاره شد و با دردی شدید فرمود:

«انا للّه و انا الیه راجعون، شکر خدا را که بدیدار محمد پیشوای فرستادگان و پدرم پیشوای جانشینان و مادرم پیشوای زنان جهان

---

(۱)- مروج الذهب ۲/ ۳۵۳ و گفته شده است که معاویه ده هزار دینار برای جعده فرستاد و املاکی در سواد کوفه به او بخشید (تحف العقول ص ۲۹۱)

(۲)- اعیان الشیعه ۴/ ۷۸

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۸۲

و عمویم

جعفر طیار و دیگر عمویم حمزه سید الشهداء نائل میشوم».

(۱) آنگـاه به جعـده رو کرد و گفت «ای دشـمن خـدا، همچنـانکه مرا کشتی خـدایت بکشـد بخـدا قسم پس از من بهتر از من کسی نخواهی یافت، او (معاویه) ترا فریب داد و به این کار واداشت، خداوند او و ترا خوار گرداند» «۱». خدا هم به نفرین امام او را خوار کرد و در میان مردم به خیانت و بدکاری و گناه زبانزد شد و این رسوائی در خاندانش برای همیشه بماند و پسـرانی که از دیگران بدنیا آورد بنام پسران زنی که همسرش را سم داد معروف شدند «۲».

معـاویه هـم کـه از جنـایت او بهره برد، بـه وعـده اش وفـا نکرد و او را بـه همسـری یزیـد نیـاورد و وقـتی که جعـده از او چنین درخواستی کرد با مسخره و سرزنش به او چنین پاسخ داد:

«ما دوست داریم که یزیـد زنـده بمانـد و اگر او را دوست نمی داشتیم بنا بوعـده ای که داده بودیم ترا بعقدش درمی آوردیم» «۳»

بیشتر مورخان عقیده دارند که امام حسن (ع) بوسیله زهر کشته شده و این زهر را معاویه باو داده است. «۴»

---

(۱)- تحف العقول ص ۳۹۱

(۲)- اعیان الشیعه ۴/ ۷۶

(۳)- مروج الذهب ۲/ ۳۰۳

(۴)- شـرح ابن ابی الحدید ۴/ ۱۷، تاریخ دول اسلامی ۱/ ۵۳، تذکره الخواص ص ۲۲۲، استیعاب ۱/ ۳۷۴، نصائح الکافیه ص ۶۲، تاریـخ ابو الفداء ۱/ ۱۹۴، همه این کتابها را اهل تسـنن نوشـته و قتل امام را بمعاویه نسـبت داده انـد و در این صورت فساد مورخینی که این خبر را فقط بشیعه نسبت داده اند معلوم میشود و همچنین اشتباه دکتر فیلیپ حتی معلوم میشود که

در ص ۷۹ کتابش بنام (العرب) می نویسد (و اما شیعه مرگ حسن را بمعاویه نسبت میدهند و حسن را شهید بلکه سید همه شهیدان میدانند) این دکتر هم سخنش را از ابن خلدون گرفته و به بقیه مصادر مراجعه نکرده است و اینهم دلیل دیگری است که مستشرقین در نوشته های خود تحقیقات علمی و بررسیهای مستند را بکار نمی برند.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۸۳

(۱) گروهی دیگر میگویند: یزید، امام را مسموم کرده است «۱» اگر هم این خبر را درست پنداریم بازهم باید بگوئیم که بامر پدرش معاویه چنین کاری را کرده است زیرا از عقل بدور است که بگوئیم یزید چنین کار بزرگی را بدون خبر و جلب موافقت پدرش انجام داده باشد، آنچه بواقع موجب شگفتی است نوشته ابن خلدون است که میخواهد معاویه را از این جرم بزرگ تبرئه کند و میگوید (اینکه میگویند معاویه امام حسن را بدست جعده دختر اشعث مسموم کرده است از گفته های شیعه است و چنین کاری از معاویه بدور است). «۲»

ابن خلدون هم دچار تعصبی ناروا شده و همان درد بزرگی که مردم را در شری عظیم انداخته او را هم گرفتار کرده و مطالبی را که در این زمینه و نظائر آن بیان داشته از همین تعصب کور پدید آمده است، ما از او می پرسیم که چه عاملی ممکن بود معاویه را در راه استواری ارکان حکومتش از این کار بازدارد، مگر نه این بود که معاویه بزرگترین جرائم را مرتکب شد، او با خلیفه شرعی اسلامی امیر المؤمنین و امام حسن جنگید و حجر بن عدی صحابی بزرگ پیامبر را با یارانش کشت و مالک

اشتر و سعد وقاص را مسموم کرد و زیاد بن أبیه را به برادرخواندگی خود گرفت و تبهکاریهای بیشماری ببار آورد در این صورت برای او چه مانعی داشت که امام را مسموم

---

(۱)- تاریخ ابو الفداء ۱/ ۱۹۳، نور الابصار ص ۱۱۲، تاریخ ابن وردی ۸/ ۴۳، ابن کثیر این خبر را درست نمیداند، و یزید را از این کار بدور میداند ولی مدرکی برای نادرستی خبر نمی آورد و این عقیده زائیده یک تعصب نابجاست زیرا یزید چه فضیلتی داشت که او را از این کار بازدارد، یزید همانست که امام حسین (ع) را کشت و سه روز زنان شهر مدینه را برای سپاهیانش حلال دانست و با عمه اش ام الحکم زنا کرد.

(۲)- تاریخ ابن خلدون ۲/ ۱۸۷، عبد المنعم هم در کتابش بنام تاریخ سیاسی اسلام ۲/ ۲۰ بقول ابن خلدون استناد جسته و درباره وفات امام می نویسد (ما بعید میدانیم که معاویه چنین کاری کرده باشد).

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۸۴

کند و بدین وسیله خلافت یزید را تحکیم بخشد؟

(۱)

گفته های نادرست

اشاره

مانعی ندارد گفته های دیگری را هم که در نادرستی با نوشته های ابن خلدون همراه و از واقعیت بدور است در اینجا بیاوریم

(۲)

۱- مرگ در اثر بیماری سل

روایت م، رونلدس، مستشرق نوشته است که امام حسن در سن چهل و پنج سالگی در اثر بیماری سل، درگذشته است «۱». این گفته، بسیار عجیب و دور از واقعیت است زیرا هیچ یک از مورخان چنین سخنی نگفته اند و همگی عقیده دارند که آن حضرت مسموم شده و سخنی از بیماری سل بیان نداشته اند، همه نوشته های این مستشرق مانند این نظریه اش، از تحقیق و بررسی کامل تاریخی بیرون است و آلوده به دروغ و افتراست.

(۳)

۲- مسمومیت از راه عصا

اسـتاد حسین واعظ می نویسد: (امام حسن برای معالجه از مدینه به موصل رفت زیرا پس از آن رویدادها احساس بیماری کرد، در بین راه که حضـرت روی زمین نشسـته بود فقیر کوری به نزد امام آمـد و از او صدقه خواست ولی ناگهان عصایش را بپای امام فرو برد و چون عصایش زهرآلود بود امام مسموم شد ولی بعد بوسیله پزشکان معالجه شد و بهبودی یافت «۲».

این سـخن هم کاملا نادرست و از واقعیت دور است و هیـچ کدام از مورخین به آن اشاره نکرده اند و دروغ محضـی است که هیچ صحتی

---

(۱)- عقیده الشیعه ص ۹۰- همین سخن را هم لامنس در دائره المعارف اسلامی ۷/ ۴۰۰ آورده است

(۲)- روضه الشهداء ص ۱۰۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۸۵

ندارد.

(۱)

۳- مسمومیت در طواف

مورخ شـهیر احمد بن سهل بلخی مشهور به مقدسی می نویسد (امام در حال طواف کعبه بود که شخصی نیزه زهرآلودی را در پایش فرو برد و امام مسموم شد و بر اثر آن شهادت یافت). «۱»

این سـخن شـگفت آور را فقط همین مورخ گفته و شایـد قصـد داشـته که معاویه را از قتل امام تبرئه کنـد و او را از مسـئولیت چنین جریمه ای برکنار سازد و ما هرگز نشنیده ایم که مورخی این خبر را در کتابش آورده باشد.

(۲)

۴- مرگ عادی

اشاره

دکتر حسن ابراهیم میگویـد: بعضـی مورخین عقیـده دارنـد که امـام به اجـل عـادی از دنیا رفته و چهل روز پس از بازگشت از عراق بمدینه از دنیا رفته است «۲». نادرستی این سـخن هم معلوم است زیرا امام بمرگ عادی از دنیا نرفته و دیگر آنکه پس از بازگشت از عراق سالها در مدینه زیسـته و سپس چنانکه همه مورخان نوشته اند شهادت یافته است اکنون بشرح مفصل مسموم شدن امام میپردازیم.

وقتی که امام مسموم شد احساس مرگ کرد و چهل روز «۳» و بگفته ای دو ماه «۴» در بستر بیماری ماند و هر روز حالش بدتر می شد

---

(۱)- البدء و التاریخ ۶/ ۵ چاپ پاریس

(۲)- تاریخ سیاسی اسلام ۱/ ۳۹۸، محمد اسعد طلس هم نزدیک بهمین گفته را در کتاب تاریخ امت عربی ص ۹ و ۱۶ آورده و می نویسد حسن پس از صلح بمدینه رفت و بیش از دو ماه نگذشت که از دنیا رفت.

(۳)- دائره المعارف بستانی ۷/ ۳۸، شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۴

(۴)- حیات الحیوان دمیری ۱/ ۵۳ و گفته شده است که امام فقط دو روز پس از مسموم شدن رحلت یافت (تحف العقول

ص ۳۹۱)

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۸۶

و اثر زهر شدیدتر می گشت، (۱) تا آنجا که قلب پاکش از شدت درد میگداخت، قلبی که دوستی و عاطفت انسانها را در برداشت. روزی برادرش حسین (ع) که به عیادت امام رفته بود، رنگ برادر را پریده یافت که سرش را بسته و در بستر افتاده و از سوزش درونش بهم می پیچد، حسین (ع) با اندوهی سخت و حالی پریشان گفت:

- برادرم، کی بتو زهر داد؟

- میخواهی چه کنی؟

- میخواهم او را بکشم.

- اگر آن کس که به او سوء ظن دارم این کار را کرده باشد، خداوند از او سخت تر انتقام خواهد گرفت و چنانچه او این کار را نکرده باشد دوست ندارم که بی گناهی کشته شود «۱».

امام تا این حد در مورد ریختن خون مردم، احتیاط داشت و هرگز نمیخواست که درباره او خون اندکی ریخته شود در این وقت پزشکی برای امام آوردند و پزشک بمعاینه پرداخت و پس از تشخیص حال امام از حیات حضرتش ناامید شد و بخاندانش گفت (سم امعاء او را از هم گسیخته است) «۲».

امام، از زندگانی قطع امید کرد و آماده مرگ شد، در این وقت صحابی بزرگ پیغمبر جناده بن ابی امیه به عیادت امام آمد و عرض کرد ای پسر پیامبر، مرا موعظه کن، امام با درد جانکاهی که توانش را میفرسود با گفتار ارزنده و هدایت بخشی که گران قدرتر از هر گوهر بود و از اسرار امامت او حکایت میکرد به این شرح موعظه اش فرمود:

---

(۱)- استیعاب ۱/ ۳۷۴

(۲)- بدایه و النهایه ۸/ ۴۳

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۸۷

اندرز در بستر مرگ

(۱) ای جناده، آماده سفر آخرت باش و پیش از مرگ

توشه این راه را مهیا کن و بدان که تو دنیا را میجوئی و مرگ در جستجوی تو است، در این روزی که هستی بار فردائی را که می آیـد بـدوش مگیر و بـدان هر چـه بیش از بهره خـود گردآوری برای دیگران فراهـم می آوری و بـدان کـه در حلال دنیا حساب است و در حرامش کیفر است و در گردآوریهای شـبهه ناکش بازخواست خواهد بود، سـرمایه دنیا را لاشه گندیده ای بدان و باندازه نیازت از آن بهره بردار، که اگر حلال باشد بمیزان ضرورت از آن برداشته و پارسائی کرده ای و اگر حرام باشد سنگینی گناهت کمتر خواهد بود و از مرداری بکمی برداشت کرده ای، و کیفرت در آخرت آسان است.

برای دنیـایت چنـان بـاش که گوئی همیشه زنـده خواهی مانـد و برای آخرتت چنان دقیق باش که گوئی فردا خواهی مرد. اگر میخـواهی بـدون کمـک بسـتگانت به عزت رسـی و بـدون قـدرت حکـومت یـابی از خواری نافرمـانی خـدا به عزت فرمـانبری پروردگار بگرای، اگر خواهی همنشینی اختیار کنی با کسی دوستی گزین که دمسازیش برایت افتخار باشد و همیشه نگهبانیت کنـد و اگر از او کمک خواهی یاریت نمایـد و سـخنت را تصدیق کند و بر جلالت بیفزاید و دست فضـیلت بسویت بگشاید و شکسـتهایت را جبران کنـد و نیکیهـایت را بسـتاید و آنچه خواهی بتو ببخشـد و اگر خاموش مانی بسـخن آیـد و در گرفتاریها یاورت باشـد و رنجهائی برایت پدیـد نیاورد و از راههای گوناگون بر تو نتازد و بخواریت نکشاند و ترا در بهره مندیها بر خود مقدم شمارد «۱».

---

(۱)- اعیان الشیعه ۴/ ۸۵

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۸۸

(۱) حسن (ع) با چنین وصیت

جاودانه و درسهای سودمند و حکمتهای ارزنده و اندیشه های استوار که از جدش پیامبر و پدرش امیر المؤمنین دریافته بود جناده را به بهترین راههائی که پیروزی دنیا و آخرت را در بر دارد راهنمائی کرد.

عمیر بن اسحاق هم برای عیادت ببالین حضرتش آمد «۱» امام فرمود:

پیش از آنکه مرا نیابی آنچه میخواهی بپرس، ولی عمیر که حضرتش را در آن حالت دید نخواست که بزحمتش اندازد و گفت، نه بخدا چیزی نمی پرسم تا اینکه خداوند ترا شفا بخشد. امام که از شدت درد بر خود می تپید از درد فراوانی که بسختی آزارش میداد ناله ای کشید و بخاندانش گفت «پاره ای از جگرم بیرون افتاد، مرا بارها سم داده بودند ولی مانند این بار هرگز بهلاکت نیفتادم، اکنون پاره ای از جگرم بیرون افتاد و پاره های گداخته آن را دیدم «۲».

---

(۱)- صفوه الصفوه ۱/ ۳۲۰، بدایه و النهایه ۸/ ۴۲

(۲)- روایت چنانچه درست باشد حکایت میکند که زهر در کبد آن حضرت اثر گذاشت چنانکه امام پاره ای از آن را قی کرد ولی طب جدید میگوید مسمومیت موجب قی کردن کبد نمی شود بلکه در معده ایجاد التهاب میکند و در امعاء مسموم هیجان بوجود می آورد و اگر مسمومیت اندک باشد فشار خون را پائین می آورد و التهابی در اعصاب ایجاد می کند و خیلی کم است که اثری بر روی کبد بگذارد و بعلاوه کبد هرگز از راه حلق بیرون نمی افتد در این صورت نظریه پزشکان با نص روایت اختلاف پیدا می کند ولی این در صورتی است که ما کبد را فقط یکی از قسمتهای جهاز هاضمه بدانیم که در جانب راست شکم قرار دارد و صفرا پس

میدهد، ولی در زبان عرب شنیده شده که همه جهاز هاضمه را هم کبد نامیده اند چنانکه در قاموس ۱/ ۳۳۲ و در تاج العروس ۲/ ۴۸۱، چنین آمده است (و گاهی آنچه را که در شکم انسان است کبد میگویند چنانکه در این شعر آمده است:

وقتی که یک فرد ناشی دست دراز می کندبسوی کبد صاف (پهلو) یا پستانها دست می گشاید. پس از طریق مجاز میتوان پهلو را کبد نامید چنانکه در حدیث آمده

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۸۹

(۱) در این وقت برادرش سید الشهداء ببالینش آمد و چون امام را در سختی دردناک مسمومیت دید، چشمهایش از اشک پر شد، حسن به برادرش نگاهی کرد و گفت:

- ای ابا عبد اللّه چرا گریه میکنی؟

- از آن می گریم که با تو چنین کردند.

امام در این حال سرنوشت جانگداز برادرش حسین را بنظر آورد و مصیبت خودش را در برابر فاجعه او اندک شمرد و قطرات درشت اشک بر چهره اش فرو چکید و با آهنگی لرزان گفت:

(برادرم، یک نفر مرا سم داد و بمرگ کشانید، ولی روزی به جانسوزی روز تو نیست که سی هزار سپاهی بجنگت می آیند و خود را مسلمان و امت جدمان محمد (ص) میدانند و همگی آهنگ کشتن و ریختن خونت را می کنند و بخاک و خونت می کشند و احترامت را در هم می شکنند و خاندانت را اسیر می کنند و اردوگاهت را بغارت میکشند) «۱».

بواقع هم چنین بود، زیرا همه دردها و ستمهائی که بخاندان پیامبر پس از رحلت آن حضرت رسید هرگز با مصیبت دردناک شهادت حسین (ع) برابری نمی کرد و روزی بسختی روز قتل او نبود که کرامت اسلام و مسلمین را

شکستند و بمقام رسالت جسارت ورزیدند

است که زمین پـاره هـای کبـدش را بیرون میدهـد) یعنی گنجینه هـائی را که در درون دارد به بیرون می انـدازد که منظـورش گنجهـا و معـدن هاست که به اسـتعاره کبـد نامیـده شـده است این سـخن همچنین در لسان العرب ۴/ ۳۷۸ آمـده است بنابراین منظور روایت این است که امـام قطعه خون لخته شـده ای را که شبیه کبـد بود قی کرد و در این صورت اختلاف بین روایت و نظریه پزشکان برطرف می شود. (شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۱۷)

(۱)- بحار ۱۰/ ۱۲۳

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۹۰

پیامبری که حرمت او و خاندانش بر همه مسلمانان واجب بود.

(۱) در این وقت درد امام شدت یافت و آن حضرت را اندوه و جزعی فراوان فرا گرفت.

یکی از حاضـرین گفت، ای فرزنـد پیامبر، چرا ناراحت شـده ایـد، مگر جد شـما پیامبر و پدرتان علی و مادرتان فاطمه نیست و خودتان پیشوای جوانان بهشت نمی باشید؟

امام با صدائی نرم و آهسته فرمود، از دو چیز می گریم، ترس مرگ و دوری دوستان «۱».

(۲)

وصیت به حسین (ع)

چون درد امـام شـدت یـافت و بیمـاریش سـنگین شـد دانست که هنگـام سـفر آخرت و رحلتش از دنیـا نزدیـک شـده است و برادرش حسـین (ع) را فرا خوانـد تـا به او وصـیت کنـد و عهـدی با او ببنـدد، وصـیتی را که مورخان شـیعه روایت کرده انـد با وصیتی که اهل تسنن آورده اند اختلافی فاحش دارد و متن روایت شیعه چنین است:

«این وصـیت حسن بن علی به برادرش حسین است که میگوید، گواهی میدهد که خدائی جز خدای یگانه نیست که یکتا و بی همتاست، او را بشایستگی عبادت پرستیده، همتائی برای او در پادشاهیش نیست و بکارگزاری نیاز ندارد، او همه

چیز را به توانـائیش آفریـده و برای همه چیز انـدازه قرار داده است، او از هر کس به عبـادت سـزاوارتر و به سـتایش شایسـته تر است، هر کس فرمـانش را برد هـدایت یـافت و آنکه نافرمـانیش کرد گمراه شـد و هر کس بسـوی او بـازگشت، راه بسـعادت یافت.

من ترا ای حسین ببازماندگان سفارش می کنم و همه فرزندان

---

(۱)- امالی صدوق ص ۱۳۳

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۹۱

و خاندانم را بتو می سپارم، (۱) اگر خطائی کردنـد بر آنها ببخشای و نیکیهایشان را بپذیر و برای آنها بازمانده و پدری مهربان باش، مرا در کنار قبر پیامبر دفن کن که از هر کس به این امتیاز شایسـته ترم ولی اگر مخالفت کردند ترا بخدا و بمقامی که در نزد او داری و بخویشاونـدیت با پیامبر خدا سوگند میدهم که نگذاری قطره خونی در این راه بریزد، تا اینکه بدیدار پیامبر بروم و از آنها شکایت کنم و او را از آنچه مردم با ما کردند آگهی دهم «۱».

بخشـهای این وصیت شامل بیان توحید پروردگار و پاکی او از داشتن همتا و نفی شریک باری تعالی است همچنین به برادرش وصیت کرده که با خاندانش به نیکی رفتار کند و اگر خطائی کردند از آنها بگذرد و پیکرش را در جوار قبر پیامبر دفن کند و چنـانچه گروهی بـا این کار مخالفت کردنـد، با آنها نجنگـد و خونی نریزد، زیرا امام از دیرباز متوجه حفاظت جان مردم بود و آنچه داشت در راه خـدا بخشـید و بـدیهائی را که درباره اش روا داشـتند به نیکی پاسـخ گفت و برای حفظ جان مسـلمانان از خلافت گذشت.

(۲) اما مورخان سنی متن وصیت امام را چنین

آورده اند:

«ای برادر، وقتی که پیامبر خدا از دنیا رفت پدرت متوجه خلافت شد و امید داشت که بآن برسد اما خداوند او را از این مقام بازداشت و ابو بکر به آن رسید، وقتی که ابو بکر از دنیا رفت بازهم پدرت به خلافت تمایل یافت ولی این مقام به عمر رسید، عمر هم بهنگام مرگ امر خلافت را به شورای شش نفری واگذاشت و علی را هم جزء آنها قرار داد، شک نبود که اعضای شورا او را بحساب نمی آورند و در نتیجه خلافت بعثمان رسید، چون عثمان کشته شد

---

(۱)- اعیان الشیعه ۴/ ۷۹، امالی صدوق، عیون المعجزات سید مرتضی، مرآه- العقول ۱/ ۲۲۶

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۹۲

با علی بیعت کردند ولی مخالفتها آغاز و شمشیرها کشیده شد و خلافت بر او راست نیامد، اکنون من فهمیده ام که نبوت و خلافت در خاندان ما جمع نمی شود بنابراین مبادا که مردم کوفه ترا به قیام وادار کنند.

(۱) من از عایشه درخواست کرده بودم که اگر بمیرم اجازه دهد که در کنار پیامبر خدا دفن شوم و او هم موافقت کرد ولی درست نمیدانم که به این کار راضی باشد و ممکن است از روی حیا موافقت کرده باشد، چون از دنیا رفتم از او درخواست کن تا اجازه دهد در جوار رسول خدا دفن شوم چنانچه رضایت داد مرا در آنجا بخاک سپار ولی گمان میکنم که آنها از این کار جلوگیری کنند، اگر چنین کردند با آنها هرگز ستیز مکن و مرا در بقیع دفن کن تا سرمشقی از سرنوشت من برای دیگران باقی بماند «۱».

این وصیت به آشکارائی گستاخی بمقام امیر المؤمنین و

انتقامجوئی از آن حضرت را میرساند و هرگز با روش امام حسن تطبیق نمی کند و متأسفانه در تاریخ چنین هرزه گوئیهائی که نمایانگر اهانت بمقام پیامبر و خاندان اوست بفراوانی دیده میشود.

(۲)

وصیت به محمد حنفیه

امـام بسوی مرگ میرفت و دروازه هـای آخرت را در برابر دیـدگانش گشوده می یافت. در این وقت به قنبر فرمود، تا برادرش محمـد حنفیه را ببـالینش بیاورد، قنبر شـتابان به پیش محمـد رفت، محمـد از وضع قنبر سراسـیمه شـد و با هراسـی فراوان گفت امیدوارم خیر باشد قنبر گفت ابا محمد را دریاب.

محمد وحشت زده و سراسـیمه از خانه بیرون رفت و از شدت شـتاب کفشـهایش را درست نپوشید و ببالین برادرش حاضر شد. امام

---

(۱)- استیعاب ۱/ ۳۷۵، تاریخ خمیس ۲/ ۲۲۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۹۳

را دیـد که رنگ از چهره اش پریـده و انـدامش را تکانی سـخت در برگرفته است. (۱) امـام، چشم گشود و به برادرش محمد فرمود، بنشـین ای محمـد، تو نبایـد اکنون غایب باشـی زیرا سـخنی بایـد بشـنوی که مردگان از آن زنـده شوند و زندگان جان دهند، دانش را در نهاد خویش جای دهید و برای شبهای تاریک چراغی روشن باشید زیرا پرتو روزها بر هم تجلی میکنند، آیا نمی دانی که خدای بزرگ، فرزندان ابراهیم را پیشوای مردم قرار داد و برخی را بر بعضـی دیگر برتری بخشید و بر داود، زبور را فرو فرسـتاد و تو میـدانی که خداونـد، محمـد (ص) را از میانه فرزندان ابراهیم، مخصوص رسالت خویش ساخت، ای محمد می ترسم که دچار حسـد شوی، ولی حسادت صـفت کافران است که خداونـد میفرمایـد (کافران پس از آنکه حقیقت بر آنها روشن شد، حسادت میورزند) «۱».

خداوند، شیطان را بر

تو مسلط نسازد، ای محمد، میخواهی که آنچه درباره ات از پدرت شنیدم بگویم؟

- بلی

- شنیدم که پدرت در جنگ بصره میفرمود، هر کس که میخواهد در دنیا و آخرت دوست من باشد، محمد را دوست بدارد.

ای محمد اگر بخواهم میتوانم درباره تو آنگاه که در پشت پدر و رحم مادرت بودی خبر دهم.

ای محمد آیا میدانی که حسین بن علی پس از مرگ من که روحم از پیکرم برخیزد امام پس از من است و این مقام را که برای او بمشیت پروردگار و وراثت پیامبر تقدیر شده از میراث پدر و مادرش احراز می کند، خداوند میداند که شما بهترین بندگان او هستید بدین جهت محمد (ص) را از بین شما برگزید و محمد، علی (ع) را اختیار

---

(۱)- بقره، آیه ۱۰۹

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۹۴

کرد و علی هم مرا برای امامت برگزید و من هم حسین (ع) را برای امامت انتخاب میکنم.

(۱) محمد اطاعت خود را در قبول سفارش پیامبر ابراز داشت و در پاسخ امام گفت:

(تو پیشوای منی و تو وسیله تقرب من بمقام نبوت محمد (ص)، بخدا قسم دوست داشتم که پیش از آنکه چنین سخنانی را از تو میشنوم مرده بودم، بدان که در سر من اندیشه ای است که هیچ برهان و حجتی آن را تباه نمی سازد و هیچ طوفانی آن را از جای برنمی کند همچون نگاشته ای که بر سنگ نقش گیرد، چنانچه بخواهم آن را بیان کنم می بینی که من بپذیرش آن بر مبنای کتاب منزل و پیام پیغمبران پیشی جسته ام، سخنی که از گفتن و نوشتنش، سخنوران و نویسندگان بازمانند و بازهم به مقام فضل تو نرسد و خداوند پاداش

نیکوکاران را می دهد و هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر آنکه از سوی خدا باشد، همانا حسین (ع) در دانش از همه ما برتر و در بردباری از همه سنگین بارتر و برسول خدا از همه ما نزدیکتر است، او پیش از آنکه بدنیا بیاید امام دانای ما بوده و آیات وحی را پیش از نزول تلاوت میکرده است، اگر خداوند کسی را از ما بهتر میدانست، محمد (ص) را از میان ما برنمی انگیخت، اکنون که محمد (ص) علی را برگزیده و علی (ع) ترا انتخاب کرده و تو نیز حسین (ع) را به امامت اختیار می کنی، تسلیم تو هستیم و برضای خداوندی راضی هستیم «۱».

دینوری میگوید، امام در ساعات آخر عمرش بدنبال محمد حنفیه فرستاد که آن وقت در مزرعه اش بسر میبرد، وقتی که محمد ببالین حضرتش رسید، امام چشم گشود و بهوش آمد و ابتدا به حسین (ع) رو کرد و باو درباره محمد سفارش کرد و فرمود:

---

(۱)- محمد بن حنفیه ص ۵۲

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۹۵

«برادرم، ترا درباره برادرت محمد سفارش میکنم که او بمنزله جلوه گاه چهره تو است».

و بعد به محمد توجه کرد و گفت:

«ای محمد، ترا هم درباره حسین سفارش می کنم که همیشه یاور و پشتیبان تو است». «۱»

(۱)

بسوی رفیق اعلی

بیماری امام سنگین تر شد و دردی جانکاه سراپای وجودش را فرا گرفت و احساس کرد که حالت احتضارش فرا میرسد و از حیات مقدس و ارزنده اش، تنها دقایقی اندك باقی مانده است، در این حال بخاندانش فرمود:

(مرا به حیاط خانه ببرید تا بملکوت آسمانها نگاه کنم).

امام را بصحن خانه بردند و چون اندکی آرامش یافت سر بآسمان برداشت و با تضرع بمناجات

پروردگار پرداخت و چنین عرضه داشت:

«بار خدایا، جانم را به پیشگاهت عرضه میدارم، جانی که نزد من گرامی و بی مانند بود، بار خدایا بهنگام مرگ همدمم باش و در تنهائی گور تنهایم مگذار».

سپس فریبکاریهای معاویه را بیاد آورد و فرمود پیمانه پیروزیش را بسر کشید ولی بخدا قسم به پیمانش رفتار نکرد و سخنی براستی نگفت «۲».

امام بتلاوت آیات قرآن پرداخت و خدای را ستایش و سپاس می گفت و با معبود یگانه اش راز و نیاز میکرد تا جان پاکش به بهشت

---

(۱)- اخبار الطوال ص ۲۰۳

(۲)- تذکره الخواص، تاریخ ابن عساکر، حلیه الاولیاء، صفه الصفوه

جاویدان پر کشید و روان مقدسی بسوی رفیق اعلی پرواز کرد که مانند او در گذشته و آینده، کسی در بردباری و بخشندگی و دانش و انسان دوستی و مهربانی بر افق حیات ندرخشیده و نخواهد درخشید.

(۱) و بدین ترتیب بردبارترین مسلمانان و پیشوای جوانان بهشتی و فرزند و نور چشم پیامبر از دنیا رفت و جهان از فقدان او تاریک شد و آخرت بمقدمش روشنی یافت «۱».

فریاد دردناک مصیبت از خاندان بنی هاشم برخاست و ضجه و ناله ای جگرسوز از همه خانه های مدینه به آسمان رفت و ابو هریره، شتابان و ماتم زده و سراسیمه بمسجد پیامبر دوید و با صدای بلند فریاد زد، ای مردم فرزند محبوب پیامبر از دنیا رفت همگی بگریید «۲».

این خبر دردانگیز، دلها را در هم شکافت و اندوهی تلخ بجانها ریخت و هر کس در مدینه بود بخانه امام روی آورد بعضی خاموش بودند و گروهی فریاد میزدند و عده ای حسرت زده و نالان اشک میریختند و اندوهی سخت دلهاشان را

پاره میکرد، زیرا امام بزرگوارشان که پناهگاه و یاور آنان بهنگام نیازها و گرفتاریها بود از دنیا رفته بود.

(۲)

تجهیز امام

حسین (ع) بتجهیز پیکر پاک امام پرداخت و عبد اللّه بن عباس

---

(۱)- در سال شهادت امام، مورخان اختلاف دارند، ابن کثیر و ابن حجر، سال ۴۹ هجری نوشته اند و خطیب بغدادی در تاریخش و ابن قتیبه در کتاب امامت و سیاست ۵۱ هجری نوشته اند و در ماه شهادت آن حضرت نیز اختلاف است بعضی بیست و پنجم ربیع الاول و عده ای دو شب باقی مانده از ماه صفر و گروهی دهم محرم سال ۴۵ هجری نوشته اند چنانکه در سامرات ص ۲۶ چنین آمده است.

ولی مشهور در نزد شیعه هفتم صفر است که باین مناسبت مجالس ذکر مصیبت برپا میشود (در ایران بیست و هشتم صفر. م) سید مهدی کاظمی در دوائر المعارف ص ۲۳ تفصیل اختلاف روایات را در مورد موقع شهادت امام ذکر کرده است

(۲)- تهذیب التهذیب ۲/ ۳۰۱، تاریخ ابن عساکر ۴/ ۲۲۷

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۹۷

و عبد الرحمن بن جعفر و علی بن عبد اللّه عباس بهمکاریش پرداختند، حسین (ع) برادرش را غسل داد و حنوط و کفن کرد و تا چشمهایش توانائی داشت در این فاجعه دردناک گریست و سپس فرمود تا جنازه امام شهید را برای نماز بمسجد پیامبر ببرند. «۱»

(۱)

گروه مشایعین

تشییع جنازه امام با گروهی انبوه انجام یافت که مدینه هرگز چنین اجتماعی بخود ندیده بود و عده ای از بنی هاشم بنواحی اطراف مدینه رفتند و مردم را خبر دادند و سیل جمعیت بمدینه سرازیر شد تا بتشییع امام تبرک جویند «۲» چنانکه ثعلبه بن مالک درباره کثرت مشایعین می نویسد:

(روزی که امام حسن از دنیا رفت و در بقیع دفن شد چنان گروهی از مردم در تشییع جنازه اش حاضر

شدند که اگر سوزنی انداخته می شد بزمین نمی افتاد) «۳» ازدحام مردم چنان بود که قبرستان وسیع بقیع برای آنها تنگ بود و حق هم چنین بود که مردم به احترام فرزند پیامبرشان قیام کنند، امامی که مصالح مردم را در نظر داشت و بناتوانان و درماندگان کمک میکرد و خود را وقف خدمت مردم فرموده بود.

(۲)

نماز بر جنازه امام

پیکر امام بر روی انگشت مردم بمسجد پیامبر برده شد و بزرگان صحابه و شخصیتهای نامدار اسلامی همه در این تشییع شرکت داشتند و امام حسین (ع) بر پیکر مطهر برادرش نماز خواند و اصحاب

---

(۱)- اعیان الشیعه ۴/ ۸۰

(۲)- تاریخ ابن عساکر ۸/ ۲۲۸

(۳)- الاصابه ۱/ ۳۳۰

رسول و گروه مختلف مردم از همه طبقات به امام حسین (ع) اقتدا کردند.

ابن ابی الحدید می نویسد که امام حسین (ع) به سعید بن عاص حاکم مدینه فرمود تا بر امام نماز بخواند و فرمود اگر روش معمول چنین نبود ترا بنماز وانمی داشتم «۱» ولی این خبر درست بنظر نمی رسد زیرا با دشمنی فراوانی که بین بنی هاشم و بنی امیه بود، چگونه امام حسین (ع) بزرگتر بنی امیه را بنماز دعوت میکرد و خبر درست این است که جز سعید بن عاص، هیچ یک از بنی امیه در مراسم تشییع شرکت نکردند «۲».

(۱)

فتنه بزرگ

مشایعین، جنازه را به نزدیک قبر پیامبر بردند تا امام با جدش تجدید عهد کند و پیکرش را در جوار قبر پیغمبر دفن کنند، بنی امیه از این جریان برآشفتند و آتش حسد و کینه شان زبانه کشید و دور هم جمع شدند و مخالفتی شدید پدید آوردند، زیرا جسد عثمان خلیفه سوم که از بنی امیه بود در حاشیه گورستان یهودیان دفن شده بود و دفن امام را در جوار پیغمبر برای خود ننگی بزرگ میدانستند و بدین جهت فریاد کشیدند و گفتند، در اینجا فریاد و مبارزه از خاموشی و سکوت بهتر است، آیا

عثمان در نقطه دور مدینه مدفون شود و حسن در کنار قبر جدش دفن گردد؟

در این وقت

مروان حکم و سعید بن عاص بنزد عایشه رفتند تا او را فریب دهند و بکمک گیرند زیرا آنها از کینه و حسد عایشه نسبت بفرزندان علی و فاطمه بخوبی آگهی داشتند و به عایشه گفتند:

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۱۸

(۲)- تاریخ خمیس ۲/ ۳۲۳

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۵۹۹

(۱) «ای مادر مؤمنان، حسین میخواهد برادرش حسن را در کنار پیامبر خدا دفن کند، بخدا قسم اگر چنین کاری انجام یابد افتخار پدرت ابو بکر و رفیقش عمر بن خطاب از بین خواهد رفت».

آتش کینه در نهاد عایشه زبانه کشید و بدون اختیار بیاری آنها برخاست چنانکه پیش از این هم بجنگ علی (ع) رفته بود و این اقدام بر مبنای هیچ دلیل و مصلحتی نبود بلکه زائیده همان حسد و کینه زنانه ای بود که همیشه در اندرون او شعله میکشید و بهمین جهت بمروان گفت:

- ای مروان، چه کار کنم؟

- پیش حسین برو و نگذار برادرش را آنجا دفن کند.

قاطری برای عایشه آوردند و او سراسیمه و خشمگین بر زین نشست و به پیش مشایعین رفت و بدون اختیار فریاد زد:

«کسی را که دوست نمیدارم وارد خانه ام نکنید و بدانید این کار انجام نمی یابد مگر اینکه گیسوهای من پریشان شود و اشاره به پیشانیش کرد.» «۱»

عایشه نمی دانست که سخنش خونهای فراوانی خواهد ریخت و اتحاد مسلمانان را در هم خواهد شکست ولی بدون شک اهمیتی به این کار نمی داد زیرا در جنگ جمل سیل خروشانی از خونهای بناحق جاری کرده بود تا آتش کینه و حسدش را فرو نشاند و با خلافت دادگرانه امیر المؤمنین بمبارزه برخیزد.

---

(۱)- گروه زیادی از مورخین، جریان مخالفت عایشه را

با دفن امام حسن در کنار قبر پیغمبر نوشته اند از جمله ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۴/ ۱۸ و سبط- جوزی در تذکره الخواص ص ۲۲۳ و یعقوبی در تاریخ خود ۱/ ۲۰۰ و ابو الفداء در تاریخش ۱/ ۱۹۲ و ابو علی نیسابوری در روضه الواعظین ص ۱۴۳ و ابو الفرج در مقاتل الطالبیین ص ۵۲ و همچنین در خرایج و الجرایح ص ۲۳ و روض المناظر و بحار الانوار این خبر آمده است.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۰۰

(۱) اینک ما می پرسیم:

۱- از کجا خانه ای که پیغمبر در آن دفن شده متعلق به عایشه است؟ مگر پدرش ابو بکر ادعا نمیکرد که پیغمبر فرموده ما پیامبران، طلا- و نقره و خانه و مزرعه ای بمیراث نمی گذاریم، آیا این روایت، مخصوص بفاطمه زهرا (ع) بود که از حق مشروعش محروم گردد؟

یا عمومی بود که در این صورت عایشه هم بهره ای نمی برد.

۲- اگر این ارث هم درست باشد عایشه یک نهم از یک هشتم خانه یعنی یک هفتاد و دوم آن را به ارث میبرد زیرا پیغمبر نه نفر زن داشت و زن از شوهرش یک هشتم میبرد چنانکه در این باره به او گفته شد:

تو یک نهم از یک هشتم میبری و میخواهی همه را تصرف کنی.

۳- علاوه بر این، زن از زمین ارث نمی برد و از قیمت عمارت و اموال منقول بهره میبرد، پس نمیتواند مدفن پیغمبر را ملک خود بداند.

۴- چرا عایشه، امام حسن ع را دوست نداشته باشد، در صورتی که حسن، ریحانه پیامبر و میوه دل او بود و پیغمبر درباره اش فرموده بود (خدایا من او را و هر کس که

او را دوست بدارد دوست میدارم) و عایشه که گفت من حسن را دوست نمی دارم به پیامبر جفا کرده و گفتارش را دروغ دانسته است «۱».

پس عایشه بخواست بنی امیه به همراه آنها حرکت کرد و از دفن امام در جوار پیغمبر جلوگیری کرد و احترام خاندان پاک پیامبر را که خداوند در کتاب کریمش آن را واجب دانسته رعایت نکرد. انا للّه و انا الیه راجعون.

---

(۱)- اخبار و احادیثی را که درباره امام حسن از زبان پیامبر همه راویان مسلمان آورده اند در جلد اول این کتاب نوشته ایم.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۰۱

(۱)

اجازه دفن عبد الرحمن بن عوف

بطوری که مورخین نوشته اند، عایشه اجازه داد که جسد عبد الرحمن بن عوف (اشرافی و سرمایه دار معروف عرب که در شورا بر ضد امیر المؤمنین ع و بنفع عثمان رأی داد. م) در خانه پیغمبر دفن شود «۱» و این کار بواقع مایه شگفتی است، آیا عبد الرحمن به پیغمبر نزدیکتر بود یا امام حسن که ریحانه و فرزند پیغمبر است؟

خدایا خودت رحم کن، این چه کاری بود که عایشه کرد و اجازه داد که عبد الرحمن در جوار پیامبر دفن شود و ریحانه رسول و پاره جگر او را از کنار پیامبر دور ساخت و غرضها و کینه های خصوصی و شخصیش را ابراز کرد و عشق سرشار و محبت شدید پیغمبر را نسبت بخاندان پاکنهادش رعایت نکرد؟

استاد سید سعید افغانی درباره شدت عداوت عایشه درباره امیر المؤمنین و حسنین (ع) می نویسد که عایشه صورت خود را از حسنین (ع) میپوشانید در صورتی که آنها با عایشه محرم بودند و فرزندان دختر همسرش بودند و بدستور شرع بر او حلال نبودند و او

هم بر آنها حلال نبود و بدیهی است که زن به پسران شوهر و پسران پسر و دختر همسرش محرم است و عایشه هم این مسأله را میدانست ولی در برابر آنها رو میگرفت و به آنها در پشت پرده اجازه ورود میداد و بدین وسیله در دوری فرزندان پیغمبر مبالغه میورزید، چنانکه ابن عباس از این کار دچار تعجب شد و گفت آنها به عایشه محرم بودند «۲».

درخواست امام حسن هم پس از شهادت پدرش و برکناریش از خلافت اسلامی که بدست معاویه انجام شد یک خواست و آرزوی حقی بود که میخواست در کنار جدش دفن شود و عایشه حق نداشت

---

(۱)- الدره الثمینه فی تاریخ المدینه ص ۴۰۴

(۲)- طبقات ابن سعد ۸/ ۵۰

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۰۲

که جلو این کار را بگیرد زیرا حسن (ع) از هر کس در آن روز به پیغمبر نزدیکتر بود ولی هوسها و غرضهای سیاسی هرگز نمی گذاشت که عایشه در برابر حق و منطق تسلیم شود «۱».

(۱) عایشه در این کار مرتکب ستمی بزرگ گردید و کینه ای را که از دیرباز نسبت به علی و فرزندانش در دل داشت بروز داد و ما هرگز در اینجا دلیلی برای تبرئه او نمی یابیم، محمد حنفیه که این روش تلخ و ناروای عایشه را دید از شدت خشم و اندوه گویا قلبش پاره شد و با غضبی گدازان فریاد زد:

«ای عایشه، روزی بر شتر سوار میشوی و روزی بر قاطر و نمیتوانی خودت را نگهداری و از شدت عداوتی که با بنی هاشم داری نمیتوانی روی زمین بایستی».

سخنان محمد آتش خشم عایشه را برانگیخت و برای آنکه بین محمد و فرزندان

فاطمه (ع) جدائی بیندازد گفت: «حرف نزن، اینها پسران فاطمه اند».

حسین (ع) منظور عایشه را فهمید که میخواهد بین فرزندان علی تفرقه بیندازد و گروهشان را پراکنده سازد و برای رد تفرقه اندازی عایشه فرمود:

«تو میخواهی محمد را از فاطمه ها جدا کنی، بخدا قسم، او از سه فاطمه بدنیا آمده است، فاطمه دختر عمران بن عابد بن مخزوم، فاطمه دختر اسد بن هاشم و فاطمه دخت زائده»

عایشه با خشم و فریادی شدید، نعره زد:

«بردارید پسرتان را ببرید که شما گروهی عداوت پیشه اید» «۲».

در این وقت برادرزاده عایشه، قاسم بن محمد، جوان پاک-

---

(۱)- عایشه و السیاسه ص ۲۱۸

(۲)- اعلام الوری ص ۲۶

نهادی که پدرش نیز پاکیزه دامن بود عایشه را از این روش نابجا بازداشت و به او گفت:

«ای عمه، هنوز خونهائی که در جنگ سرخ جمل ریخته شده نشسته ایم اکنون میخواهی روز خونین دیگری بنام روز قاطر بوجود آوری؟» «۱»

(۱) ابن عباس هم که از شدت خشم، پیش پایش را نمی دید جلو آمد و پیکانهای منطقی سخن ها را به عایشه پرانید و گفت:

«ای وای که چه کارهای بدی انجام میدهی، روزی بر شتر سوار میشوی و روزی بر قاطر، میخواهی نور خدا را خاموش کنی و با اولیاء حق بمبارزه برخیزی؟» آنگاه بمروان رو کرد و گفت:

«ای مروان، از همان راهی که آمده ای بازگرد، ما نمیخواهیم مولایمان را در کنار رسول خدا دفن کنیم آمده ایم تا حسن (ع) با جدش پیامبر، عهدی تازه کند و بعد همانگونه که وصیت کرده، او را در بقیع کنار قبر مادربزرگش فاطمه بنت اسد دفن میکنیم، اگر او وصیت کرده بود که پیکرش را در اینجا دفن کنیم،

آن وقت بتو می فهماندیم که زیان متوجه کیست؟» «۲»

ابو هریره که ناظر جریان بود فریاد زد:

«بمن بگوئید، اگر پسر موسی بن عمران از دنیا میرفت، آیا در کنار پدرش دفن نمی شد، من خودم از پیغمبر شنیدم که میفرمود «حسن و حسین پیشوای جوانان بهشتند» تاریخ جز در این مورد، برای ابو هریره اقدام شایسته ای بیاد ندارد، مروان از سخن ابو هریره

---

(۱)- تاریخ یعقوبی ۲/ ۲۰۰

(۲)- روضه الواعظین ص ۱۴۳، اعیان الشیعه ۴/ ۸۱ ولی این پسر عباس، عبد الله عباس معروف نبوده زیرا او در این وقت در دمشق بسر میبرد و ممکن است عبید الله یا یکی دیگر از پسران عباس باشد.

خشمگین شد و فریاد زد حدیث پیامبر را ضایع کردی «۱».

(۱) ابان پسر عثمان هم فریادش را بلند کرد و گفت:

«مایه تعجب است که پسر قاتل عثمان، در کنار پیغمبر و ابو بکر و عمر دفن شود و پدرم، امیر المؤمنین شهید مظلوم در بقیع مدفون باشد» «۲».

بنی هاشم که مقاومت بنی امیه را در جلوگیری از دفن امام حسن در کنار جدش دیدند، آماده جنگ شدند و گروه هائی برای هجوم تشکیل دادند، امام حسین (ع) با مشاهده چنین وضع خطرناکی به آنها فریاد زد و فرمود:

«شما را بخدا، ای بنی هاشم، وصیت برادرم را بهم نزنید و بسوی بقیع حرکت کنید، چون برادرم مرا سوگند داد که اگر نگذاشتند در کنار رسول خدا دفن شود، هرگز جنگی راه نیندازند و او را در بقیع کنار مادرش دفن کنند».

---

(۱)- اعیان الشیعه ۴/ ۸۱ و نزدیک بهمین سخن در مستدرک حاکم آمده است و در تاریخ ابن عساکر نقل شده

کـه محرز بن جعفر از قـول پـدرش گفت، از ابـو هریره در روز دفن حسن (ع) شـنیدم که گفت، خـدا مروان را بکشـد که می گفت، بخـدا نمی گـذارم که پسـر ابو تراب در کنار رسول خـدا دفن شود و عثمان در بقیع مدفون باشد من گفتم ای مروان از خـدا بترس، و جز نیکی درباره علی چیزی مگوی، من گواهی میدهم که روز خیبر از پیامبر شـنیدم که فرمود، پرچم را بکسـی می سـپارم که خـدا و پیـامبرش او را دوست میدارنـد، قهرمـانی که هرگز از جنگ فرار نمی کنـد و همچنین شـنیدم که پیغمبر درباره حسن فرمود «خدایا من او را دوست دارم پس تو هم او را و دوسـتدارانش را دوست بدار» مروان گفت، بخدا قسم تو بر پیغمـبر دروغهـای زیـادی بسـته ای و من حرفی را که میگوئی از دیگری نشـنیده ام، آیـا کسـی دیگر هم گفته ترا تصـدیق می کنـد؟، گفتم بلی، ابو سـعید خـدری گواهی میدهـد، مروان گفت او هم حـدیث پیغمبر را ضـایع می ساخت، او غلامی بود که پیش از مرگ پیغمبر از کوههای دوس بمـدینه آمد و زمانی کم با پیامبر بود، ای ابو هریره از خدا بترس ابو هریره گفت، چنین است و خاموش ماند.

(۲)- تاریخ ابن عساکر جزء دوازدهم نسخه فتوگرافی در کتابخانه امیر المؤمنین.

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۰۵

(۱) بعد رو به بنی امیه کرد و به آنها فرمود:

«بخدا قسم، اگر برادرم از من تعهد نگرفته بود که در پای جنازه اش خونی ریخته نشود بشما نشان میدادم که چگونه شمشیر را در میانتان میگذارم، شما همانهائید که پیمانهایتان را درباره ما شکستید و بشرطهائی که در مورد ما قائل شدید وفا نکردید»

«۱».

آنگاه دستور داد تا پیکر پاک امام را بسوی بقیع حرکت دهند جنازه مقدس بر روی انگشتان مشایعین قرار گرفت و بنی هاشم و فرزندان ابو طالب در اطراف جنازه سیلاب اشک بدامان میریختند و از شدت اندوه و مصیبت فریاد میکشیدند، دلهاشان را غمی بزرگ گداخته بود و از مرگ پیشوای بزرگ و ستمهای بنی امیه بفریاد آمده بودند.

پیکر مطهر امام در گورستان بقیع بهمین جای که هست در جوار مادربزرگش فاطمه بنت اسد دفن شد «۲» و آن جثمان پاک چهره در نقاب خاک کشید و همراه پیکرش، بردباری و علم و بخشندگی نیز

---

(۱)- مورخین شیعه نوشته اند که عایشه به بنی امیه فرمان داد تا جنازه امام را تیرباران کنند، آنها هم تیرها را رها کردند و هفتاد تیر بر جنازه آن حضرت فرود آمد، این خبر در ناسخ التواریخ و کتابهای دیگر آمده است و تاریخ ابن عساکر هم این خبر را در جلد ۱۲ تأیید می کند که می نویسد، حسین (ع) به نزدیک قبر پیغمبر آمد و فرمود قبر حسن (ع) را در اینجا حفر کنید، سعید بن عاص اموی حاکم مدینه در آنجا حاضر بود و اعتراضی نکرد ولی مروان فریاد کشید و بنی امیه را فرمان داد تا مسلح شوند و گفت، این کار هرگز نخواهد شد، حسین (ع) به او فرمود ای پسر زن ازرق چشم، ترا به این کار چه مربوط، مگر کسی از تو سزاوارتر نیست؟ مروان گفت تا من زنده ام این کار، انجام پذیر نیست و هم پیمانهای خود را صدا زد و از دو طرف گروههای مختلف از بنی هاشم و تیم و رهن و اسد

و دیگران فراهم آمدنـد و مروان پرچمی افراشت و حسـین (ع) هم نیز پرچمی برپا کرد و بنی هاشم می گفتنـد، حسن بایـد در کنار پیغمبر دفن شود و بین آنها تیرها و نیزه هائی پرتاب شد. الخ

(۲)- کفایت الطالب ص ۲۶۸ و کتابهای دیگر

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۰۶

مدفون گردید.

(۱)

در کنار قبر

سید الشـهداء در کنار قبر امام ایستاد و چنان چشم بر او دوخته بود که دیدگانش پلک نمیزد و سوی دیگر را نمی دید و قلبش می گداخت و بمرگ برادر میگریست و سوگمندانه می گفت:

«برحمت خدای درآی ای ابا محمد، این تو بودی که حقیقت را دیدی و شـناختی و در برابر گروه باطل گرایان با روشـی نیکو و مبارزه ای پنهانی راه خـدا را برگزیـدی، دنیا و زیبائیها و ناگواریهایش را بدیـده تحقیر نگریستی و با دستی پاک و خانـدانی پـاکیزه در دنیـا زیسـتی و از آن گـذشتی، و فریبکاریهـا و خیـانت دشـمنانت را به آسـانی رد کردی و پاسـخ گفتی و این مـایه شگفتی نیست، زیرا تو از دودمـان رسالتی، که از پسـتان حکمت نوشـیده ای و اکنون بسوی روح و ریحان و بهشت نعمت خیز پرواز کردی، خدای پاداش تو و ما را در این سوک و مصیبت، بزرگ دارد و بما شکیبائی عنایت فرماید».

پس در کنار قبر نشست و با سرشک دیده آن مضجع پاک را آبیاری کرد و این اشعار را خواند:

آیا بسر و محاسنم عطر و روغن بمالم و چهره تو بر خاک و پیکرت در کفن باشد

آیا آب گوارای ابر و چشمه را بیاشامم ولی درون تو از آتش زهر برافروخته باشد

آیا از دوست داشتنی های دنیا بهره گیرم چیزهائی که در برابر حب تو ناچیز است

من بر تو میگریم مادام

که کبوتران آشیانه دارندو در باغهای حجاز شاخه ها سبز میشود

غریب است و همه سوی حجاز بر گرد اویند زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۰۷ بلی هر کس که زیر خاک باشد غریب است بازماندگان پس از مرگ او شادمان نیستند

هر جوانمردی از مرگ بهره ای دارد

غارت زده آن نیست که سرمایه اش برودبلکه آنست که برادرش را در خاک دفن کند

گریه ام دراز و اشکم فراوانست تو از من دوری و مزارت نزدیکست

خویشان سوگوارت در اندیشه ترا میخوانندو آن کس که در زیر خاک است خویشی ندارد «۱».

(۱) برادر سوگوار و دردمندش محمد حنفیه هم بکنار قبر امام آمد، چنانکه گوئی در حال مرگ است و نفس سوزانش احساس میشود و در قلب شکسته اش جز برای درد و اندوه جائی نبود و از سخنانش شربت تلخ اندوه میریخت که می گفت:

«رحمت خدای ارزانیت باد ای ابا محمد، بخدا قسم اگر زندگی را بسختی گذراندی ولی به آرامی و راحتی جان سپردی، روح نیکوئی بدنت را آباد داشت و بدنی نیکو در کفنت جای گرفته و چه کفن خوبی را قبرت در برگرفته است، چرا چنین نباشد که تو از دودمان هدایت و هم پیمان پرهیزگاران و چهارمین اصحاب کسائی، نیایت محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادرت فاطمه زهرا و عمویت جعفر طیار در بهشت جاوید است، از دست حق غذا خوردی و در دامان اسلام پرورش یافتی و از پستان ایمان شیر خوردی پس در زندگی و مرگت پاک و پاکیزه ای ما بدان جهت ترا در زندگی دوست میداشتیم و در انتخاب توبه امامت تردیدی نداشتیم که تو و برادرت پیشوای جوانان بهشتید، سلام ما بتو باد ای ابا

محمد «۲»».

---

(۱)- مقتل الحسين ۱/ ۱۴۲ و گفته شده که این اشعار را محمد حنفیه سروده است.

(۲)- زهر الآداب ۱/ ۵۵، تاریخ یعقوبی ۲/ ۲۰۰

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۰۸

پس از دفن امام و گریه و اندوه بر ماتم بزرگش، گروه مردم بحضور امام حسین (ع) آمدند و بحضرتش تسلیت گفتند و گدازنده ترین تعزیتها را از این مصیبت بزرگ بحضرتش عرضه داشتند و امام هم از همدردی و تسلیت آنان شکرگزاری فرمود.

(۱)

طنین فاجعه

اشاره

خبر دردناک شهادت امام در جهان اسلام، موجی از اندوه و سوک برانگیخت و همه جا را از شدت اسف بسختی تکان داد و دشمنان نیز از این حادثه شادمان شدند.

مسلمانان همگی با غمی بزرگ سوگوار شدند زیرا پیشوای مسلمین و پناهگاه همگان از دنیا رفته بود و با شهادت حضرتش مسلمانان و اعراب دچار شکست و خواری شدند «۱» و اینک شرح انعکاس حادثه دردناک را در شهرهای اسلامی بیان میداریم:

(۲)

۱- مدینه

مدینه، مرکز جهان اسلام از مرگ پیشوای فقید و عظیمش جامه عزا پوشید و بازارها و دکانها تعطیل شد «۲» و مردان و زنان یک هفته سوگوار بودند و زنان بنی هاشم یک ماه بعزا نشستند و اندوه درد خود را ابراز داشتند و یک سال تمام سیاه پوشیدند «۳».

(۳)

۲- مکه

اندوه و سوک سراسر مکه را فرا گرفت و با رسیدن خبر شهادت امام بازارها و دکانها را بستند و کارها را تعطیل کردند و به

---

(۱)- مقاتل الطالبیین ۱/ ۵۳، در این کتاب آمده که عمرو بن بشیر از ابو اسحاق پرسید، مردم کی خوار شدند؟ گفت وقتی که حسن از دنیا رفت.

(۲)- مستدرک حاکم ۳/ ۱۷۳، اسد الغابه ۲/ ۱۱، اعیان الشیعه ۴/ ۸۰

(۳)- البدایه و النهایه ۸/ ۴۴

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۰۹

عزاداری پرداختند و زنان و مردان مکه یک هفته سوگواری کردند «۱».

(۱)

۳- بصره

این خبر دردناک را عبد اللّه بن سلمه به بصره رسانید و زیاد بن أبیه فرماندار بصره را آگهی داد و حکم بن ابی العاص ثقفی فریاد برآورد و مردم را از شهادت امام آگاه کرد. مردم همگی فریاد بضجه و ناله برآوردند، ابا بکره برادر زیاد که در آن وقت بیمار بود از شنیدن فریاد و ناله مردم سراسیمه شد و به همسرش میسه دخت سخام گفت:

- این سر و صدا چیست؟

- حسن بن علی، از دنیا رفت و شکر خدا را که مردم از دستش راحت شدند.

- وای بر تو، خاموش شو، خداوند او را از شر بسیاری از مردم راحت کرد و مردم از مرگ او خیر فراوانی را از دست دادند، خداوند حسن را برحمت بی پایانش درآورد «۲».

جارود بن ابی سبره شاعر بصری امام را بدین گونه مرثیه گفت:

اگر شر، شب و روزی را سیر میکندخیر را سیری چهار برابر آن است

اگر شر بخواهد بسوی ما بیایدو مصیبتی را بیاورد، سیری شتابان دارد «۳» .

(۲)

۴- کوفه

هنگامی که خبر دردناک شهادت امام بکوفه رسید، دلها از هم شکافت و جانها از هراس بلرزه درآمد و مردم کوفه بگریه و ناله آمدند،

---

(۱)- تاریخ ابن عساکر ۴/ ۲۲۸

(۲)- شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۴

(۳)- همان مأخذ ص ۶

آنها فضائل و صفات بارز امام را می شمردند و از خطا و تقصیری که درباره اش کردند پشیمان بودند، شاعر ارزنده سلیمان بن قته امام را چنین رثاء گفت:

ای که به خداپرستیت دروغ بستند آن کس که با حسن بستیزدبرای تکذیب سخنش ارجی نمیتوان قائل شد

تو دوست من و برگزیده من هستی و هر قبیله ای

برای خویش جایگاهی دارد

در خانه میگردم و ترا نمی یابم و درخانه گروهی هستند که با زیان همجوارند

تو رفتی و آنها بجای تو برای من ماندندو ای کاش که بین من و آنها بیابانی فاصله بود «۱».

(۱) همچنین شاعر بزرگ کوفه قیس بن عمر، مشهور به نجاشی امام را مرثیه گفت و گناه جعده و فضائل امام را چنین بیان داشت:

ای جعده گریه کن و خسته مشوپس از گریه فریادگر سوگوار

دیگر پرده بر چهره کسی بمانند او سایه نمی افکندبر روی زمین از پا برهنگان و کفش بپایان

او هنگامی که شعله هدایتش زبانه می کشیدبجایگاه بلند و استواری پرتوش میداد

برای آنکه مستمند و بی سرپرست آن را ببیندو آنکه خاندانی ندارد و از قومش بدور است

گوشت را بجوش می آورد تا اینکه پخته شود و خورنده ای بسختی نیفتد

مقصودم آن کس است که تسلیم عزای او شدیم در یک روزگار تنگ و پرسختی و دشواری. «۲»

---

(۱)- شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۱۸

(۲)- مروج الذهب ۲/ ۳۰۳

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۱۱

نامه به امام حسین (ع)

(۱) بزرگان و سرشناسان کوفه در خانه سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمدند و نامه تسلیتی به امام حسین (ع) نوشتند و ضمن ابراز اندوه از چنین مصیبت بزرگی، مراتب دوستی و اخلاص و فرمانبرداری خود را بحضرتش چنین ابراز داشتند:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم، به حسین بن علی، از سوی شیعیانش و شیعیان پدرش امیر المؤمنین علیه السلام

سلام علیک، بر تو خدائی را می ستائیم که خدائی جز او نیست، اما بعد خبر درگذشت حسن بن علی بما رسید سلام بر او باد، روی که بدنیا آمد و روزی که از دنیا رفت و روزی که زنده مبعوث شود، خدایش ببخشاید و

نیکی هایش را بپذیرد و او را به نیایش، پیامبر خدا برساند، و تو را در این مصیبت پاداش دهد و پس از او چنین ضایعه ای را جبران فرماید، او بسوی خدا رفت و ما هم از خدائیم و بسوی او بازمیگردیم. مصیبت بزرگی بهمه این امت و خاصه بتو و شیعیانت رسید که فرزند وصی و پسر دختر پیامبر و پرچم هدایت و چراغ بلاد اسلامی که همه به او امید داشتند تا روش شایسته کاران را بازگرداند از دنیا رفت، پس در این سوک، شکیبا باش، خدایت برحمت فراوان مخصوص گرداند که شکیبائی نشانه اراده در کارهاست، اکنون تو جانشین اوئی و خدای مردمان را برهبری تو هدایت می کند، ما شیعیان در این مصیبت بزرگ با تو شریکیم و در اندوه و شادمانیت همراه و در مسیر پیشوائیت همگامیم و در انتظار فرمانت هستیم، خدای، سینه ات را بگشاید و نامت را بکند گرداند و پاداشت را بزرگ فرماید و بر تو ببخشاید و حقت را بتو بازگرداند و السلام». «۱»

---

(۱)- تاریخ یعقوبی ۲/ ۳۰۳

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۱۲

(۱)

شادمانی معاویه

معاویه، بی صبرانه منتظر اخبار مدینه بود و هر لحظه انتظار پیک را میکشید و از فرماندار مدینه خواسته بود که هر روز جریان را به او گزارش دهد، وقتی که خبر شهادت امام به او رسید، چنان شادمان شد که نتوانست خوش حالی خود را پنهان دارد و ناگهان بزمین افتاد و خدا را بعنوان سپاس سجده کرد و خدا را تکبیر گفت و دار و دسته اش هم صدا بتکبیر بلند کردند و این صدا کاخ سبز را در بر گرفت.

فاخته دخت قرضه که همسر معاویه بود از

شنیدن صدا بهیجان آمد و از خانه اش بیرون شد و به پیش معاویه رفت و شوهرش را که غرق در شادمانی دید گفت:

- خدای، امیر المؤمنین را شادمان بدارد، چه خبر خوشی بتو رسیده که اینچنین شادمانی؟

- مرگ حسن.

فاخته اندوهگین شد و گفت انا لله و انا الیه راجعون و بعد بگریه افتاد و گفت:

«پیشوای مسلمانان و فرزند دختر پیامبر از دنیا رفت». «۱»

معاویه از تأثیر سریع زهری که برای امام فرستاده بود ابراز شگفتی کرد و گفت:

«عجیب است که حسن شربتی از عسل نوشید و از دنیا رفت». «۲»

معاویه همچنین از جریان دفن امام حسن که بنی هاشم میخواستند در کنار جدش بخاکش سپارند خبر یافت و گفت بنی هاشم درباره ما انصاف نکردند که میخواستند حسن را در کنار پیغمبر دفن

---

(۱)- مروج الذهب ۲/ ۳۰۵

(۲)- استیعاب ۱/ ۳۷۴

کنند در صورتی که عثمان در نقطه دوری از بقیع دفن شده بود، حسن ظن من به مروان درست درآمد که نگذاشت آنها چنین کاری را انجام دهند و مرتب معاویه می گفت، آفرین مروان که تو شایسته این کار بودی. «۱»

(۱) مقداد بن عدی بن کرب که از شیعیان امیر المؤمنین بود در این وقت به پیش معاویه آمد و معاویه از شهادت امام ابراز شادمانی کرد و گفت:

«ای مقداد، آیا خبر داری که حسن بن علی از دنیا رفت؟»

مقداد کلمه استرجاع بزبان آورد و اندوهناک شد، معاویه با خوش حالی خنده ای بر لبانش پدید آمد و با مسخره گفت:

«تو مرگ حسن را مصیبت میدانی؟»

مقداد گفت، چرا مصیبت ندانم، او بود که پیغمبر بر دامانش می نشانید و میفرمود حسن از من است و

حسین از علی (ع). «۲»

معاویه از مرگ امام شادمان بود زیرا آرزوها و پندارهایش را تحقق یافته میدانست و اکنون میتوانست حکومت جابرانه اش را در فرزندان و خاندانش بمیراث گذارد، چنانکه فضل بن عباس، شادمانی معاویه را از مرگ امام در شعری چنین می سراید:

امروز پسر هند شادمان است و ابراز غرور از مرگ حسن میکند

رحمت خدا بر حسن باد که اومدتها پسر هند را خشمگین و اندوهناک میکرد

اکنون معاویه پس از او راحت شده که امام از حوادث روزگار بخاک رفته

---

(۱)- تاریخ ابن عساکر

(۲)- کفایه الطالب ص ۲۶۸

 ای پسر هند با آسودگی چرا کن که چاقی بر بدن شتر پیچیده شده

تو هم پایدار نمی مانی پس خوش حالی مکن که هر زنده ای در گرو مرگ خواهد بود

ای پسر هند اگر جام مرگ را سرکشی در روزگار چنانی که گویا نبوده ای. «۱»

(۱) مورخان نوشته اند که پس از مرگ امام، ابن عباس به پیش معاویه رفت و چون مجلس آرام گرفت معاویه به او رو کرد و با چهره ای شادمانه به او گفت:

«ای پسر عباس، حسن هلاک شد».

پسر عباس گفت، بلی از دنیا رفت، انا لله و انا الیه راجعون و این سخن را چند بار تکرار کرد و بعد گفت ای معاویه می بینم که از مرگ امام، شادمان و خندانی، ولی بخدا قسم که پیکر او گور ترا پر نمی کند و کمی عمرش بر عمر تو نمی افزاید، او از دنیا رفت و از تو بهتر بود، ما بمرگ او سوگواریم و پیش از او هم بمرگ کسی که از او بهتر بود یعنی رسول خدا، سوگوار شدیم، خدای مصیبت او را جبران فرماید و نیکو جانشینی

برایش قرار دهد.

ابن عباس فریاد کشید و از شدت اندوه بغض در گلویش ترکید و هر کس در دربار معاویه بود بگریه افتاد و معاویه هم با فریبکاری خودش را بگریه زد و تا آن روز چنان گریه ای در شام دیده نشد.

معاویه دوباره چهره اش برگشت و شادمانی و سروری فراوان بر چهره اش نقش بست و گفت:

«ای پسر عباس، شنیده ام که او پسرهای کوچکی از خود باقی گذاشته است».

---

(۱)- مقتل الحسین خوارزمی ۱/ ۱۴۱

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۱۵

ابن عباس، شماتت و سرزنش معاویه را دریافت و در پاسخش گفت، همه ما کوچک بودیم و بزرگ شدیم».

معاویه گفت، عمر حسن چقدر بود؟

ابن عباس جواب داد، حسن بزرگتر از آن است که کسی سال ولادتش را نداند.

معاویه خاموش شد و پس از لحظه ای فکر، برای آنکه عقیده ابن عباس را درباره حسین (ع) بداند گفت:

«ای ابن عباس، اکنون تو پیشوای قومت شدی».

ابن عباس، منظور معاویه را فهمید و در پاسخ او گفت:

«تا حسین (ع) زنده باشد چنین نخواهد بود».

معاویه با نیرنگ همیشگیش گفت «خدا پدرت را بیامرزد، ای پسر عباس که هر چیزی را از تو پرسیدم ترا برای جواب آماده دیدم».

(۱)

پایان کتاب

در اینجا شرح زندگانی امام ابو محمد حسن بن علی (ع) پایان می یابد، درود بر او باد روزی که بدنیا آمد و روزی که درگذشت

روزی که در قیامت برانگیخته شود، مسلمانان بفقدان رهبری معنوی و زمانی او دچار زیانی بزرگ و سختی ها و گرفتاریهائی فراوان گردیدند و پس از او بنی امیه بخواری مسلمین پرداختند و آنها را تسلیم ناخوشی ها و ستمهائی بزرگ ساختند.

این کتاب را که بخوانندگان عرضه میدارم خلاصه ای است از بررسیهائی که در

زنـدگانی امام پاک حضـرت ابو محمـد الحسن (ع) بعمل آورده ام و از یادگارهای او و روش و روزگار و خلافت و سـخنانی که درباره صلح حضرتش از راه تعصب گفته شده مطالبی نگاشته ام،

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۱۶

و هرگز ادعـا نمی کنم که این کـار را بکمـال رسانیـده ام زیرا کمـال، خاص خـداست ولی در بحث و تحلیل و بررسـی و بیان اخبار هیچ گونه کوششـی را فروگذار نکرده ام تا شاید بتوانم تصویر روشـنی از زندگی امام و چگونگی روزگار حضـرتش را ترسیم کنم، بعلاـوه حوادثی را که در روزگـار امـام پدیـد آمـده بطوری گسترده بیـان داشـته ام زیرا شـرح آن را برای روشـن ساختن مطلب ضروری میدانستم.

در پایـان سـخن، لاـزم میـدانم مراتب سپاسـگزاری خود را بشخصـیت بزرگ و نیکوکـار جناب حاج محمـد رشاد فرزنـد حاج محمد جواد عجینه که هزینه چاپ این کتاب را بعهده گرفتند ابراز دارم، و این خدمت را بمنظور ابراز ارادت بخاندان رسول و احیـاء آثـار حضـرت امـام حسن (ع) انجام دادنـد و ما توفیق ایشان را از خداونـد میخواهیم (منظور چاپ عربی کتاب در نجف است).

انه تعالی ولی القصد و التوفیق

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۱۷

مأخذ جلد اول و دوم کتاب زندگانی امام حسن (ع)

اشاره

نام کتاب نام مؤلف

«الف»

احکـام القرآن ابو اسـحاق رازی انسـاب الاشـراف بلاـذری اسـد الغـابه ابن اثیر اصابه ابن حجر عسـقلانی استیعاب ابن عبـد البر مالکی الامامه و السیاسه ابن قتیبه اصول کافی کلینی امالی صدوق شیخ صدوق امالی الزجاج زجاج ارشاد شیخ مفید انباء نجباء الابناء محمد الصقلی اخبار الطوال دینوری احیاء العلوم غزالی الاموال ابی عبید الامام علی (ع) عبد الفتاح عبد- المقصود صوت العـداله الانسانیه جورج جرداق الاسـلام و النصـرانیه محمـد عبـده اسـباب النزول واحدی اصول العامه للفقه المقارن محمد تقی حکیم الارشاد فی اصول الاعتقاد جوینی اغانی ابو فرج اصـفهانی ابو الشـهداء عقاد ابو هریره امام شرف الدین اعیان الشیعه سید محسن عـاملی الاذکیـاء ابن جـوزی الایضـاح فخر المحققین ادب المفرد بخـاری انعـاض الحنفـاء مقریزی اعلاـم النسـاء کحـاله الاعلاـم زرکلی احکـام السـلطانیه مـاوردی الهاشـمیات کمیت انوار التنزیـل بیضـاوی نـام کتاب نام مؤلف اتمام الوفاء خضـری الاسـلام بین السـنه و الشـیعه هاشم الدفتر اسـعاف الراغبین محمد الصـبان ایضاح الکفایه باقر القرشـی اعلام الوری سید مرتضی الاثنی عشریه محمد بن قاسم- حسینی اتمام الوفاء خضری احتجاج طبرسی

«ب»

بحار الانوار مجلسی بلاغات النساء احمد بن ابی طاهر البدء و التاریخ ابو طاهر مقدسی البدایه و النهایه ابن کثیر البیان و التبیین جاحظ بدایع الصنایع علاء الدین کاشانی

«ت»

تهذیب التهذیب ابن حجر تهذیب الاسماء و اللغات النووی تهذیب الاحکام طوسی تطهیر الجنان و اللسان ابن حجر الترغیب و الترهیب عبد العظیم منذری التصوف الاسلامی زکی مبارک التنبیه و الاشراف مسعودی تاریخ یعقوبی احمد بن ابی یعقوب تاریخ خمیس حسین بن محمد دیار بکری تاریخ بغداد خطیب احمد بن علی تاریخ ابن خلدون عبد الرحمن بن محمد تاریخ ابن خلکان احمد بن محمد بن خلکان تاریخ ابی الفداء اسماعیل بن علی عماد الدین تمام المنون صلاح الدین صفدی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۱۸

نام کتاب نام مؤلف تحفه المحتاج النووی تذکره الحفاظ ذهبی تقیید العلم تفسیر ابن کثیر اسماعیل بن کثیر التاج جاحظ التعلیقات محمد باقر بهبهانی تنزیه الانبیاء سید مرتضی تاریخ الامم و الملوک محمد بن جریر تحف العقول حسن بن شعبه تاریخ سینا شفیر نعوم تاریخ الخلفاء سیوطی تفسیر الکبیر فخر رازی تلخیص المستدرک ذهبی تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان تاریخ العرب العام مستشرق، سدیو تحفه الانام فاخوری تاریخ دول الاسلام صدفی تذکره الخواص ابن جوزی تاریخ الامه العربیه محمد سعد تاریخ الاسلام السیاسی دکتر ابراهیم حسن تنقیح المقال ممقانی تاریخ ایران مستشرق

«ث»

ثمرات الاوراق ابو بکر بن علی حموی

«ج»

جامع السادات نراقی جامع اسرار العلماء قاسم بن محمد کاظمی جوهره الکلام قراغولی جریده الساعه شرف الدین جمهره رسائل العرب احمد زکی صفوت جمهره الخطب محمد رضا مدرس جنات الخلود محمد رضا مدرس جمهره اشعار العرب ابو زید قرشی جواهر الکلام محمد حسن جمع الجوامع سیوطی نام کتاب نام مؤلف جامع البیان جریر طبری الجامع لاحکام القرآن قرطبی

«ح»

حلیه الاولیاء ابو نعیم اصفهانی حیاه الحیوان دمیری حماه الاسلام حیاه الحسین (ع) علائلی حیاه الامام علی (ع) محمد حبیب الله شنقیطی حیاه محمد (ص) محمد حسین هیکل حدائق الوردیه حمید بن زید یمانی

«خ»

خطط المقریزی مقریزی خصائص الکبری سیوطی خلاصه تهذیب الکمال احمد خزرجی خزانه الادب شیخ عبد القادر بغدادی الخرائج و الجرایح راوندی الخراج ابو یوسف الخلفاء الراشدون عبد الوهاب نجار

«د»

دائره المعارف بستانی دائره المعارف القرن فرید وجدی العشرین دائره المعارف الاسلامیه مستشرقین دوائر المعارف محمد مهدی کاظمی دره الناصحین عثمان بن حسن در المنثور جلال الدین سیوطی الدر المنثور زینب بنت علی عاملی

«ذ»

ذخائر العقبی محب الدین طبری ذخیره الدارین عبد المجید

«ر»

روضات الجنات خوانساری

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۱۹

نام کتاب نام مؤلف روضه الواعظین ابو علی نیشابوری ربیع الابرار زمخشری رجال الکشی محمد کشی روح المعانی آلوسی روض المناظر ابن شحنه روضه الشهداء حسین واعظ

«ز»

زهر الآداب ابراهیم قیروانی زینب و الزینبیات عبیدلی

«س»

سنن ابن ماجه سنن ابو داود سفینه البحار شیخ عباس قمی سر السلسله العلویه ابو نصر بخاری سیره ابن هشام سیره الحلبی سفر السعاده فیروزآبادی سلیم بن قیس سلیم بن قیس هلالی السیاده العربیه فان فلوتن سنن کبری بیهقی

«ش»

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه محمد عبده شعراء الغدیر عبد الحسین امینی شذرات الذهب ابن عماد حنبلی شرح الشفاء علی القاری شرح لامیه العجم صفدی شرح المضیره شیخ محمود ابو ریه

«ص»

صحیح مسلم صلح الحسن ع آل یاسین صحیح ترمذی صبح الاعشی قلقشندی صفوه الصفوه ابن جوزی نام کتاب نام مؤلف

«ط»

طبقات ابن سعد طبقات فحول الشعراء ابن سلام طبقات الشافعیه سبکی طبقات القراء محمد جزری طبقات الکبری شعرانی

«ع»

علل الشرایع ابن بابویه عیون الاخبار ابن قتیبه عائشه و السیاسه سعید افغانی علم النفس فی الحیاه ماندر عبقریه الامام علی عقاد عصر المأمون احمد رفاعی عقیده الشیعه روایت، م، رونلدس عمده الطالب ابن مهنا العلم الشامخ صالح مقبلی العمده ابن رشیق العقد الفرید ابن عبد ربه العداله الاجتماعیه سید قطب العرب فیلیپ حتی العناصر النفسیه شفیق جبری

«غ»

غرائب القرآن حسن بن محمد- نیشابوری

«ف»

فکره الافریقیه الآسویه مالک جزائری الفتوحات الاسلامیه احمد دحلان الفتنه الکبری طه حسین فصول المهمه ابن صباغ فضائل الاصحاب احمد مصطفی فاطمه و بنات محمد ص لامنس فجر الاسلام احمد امین فتح الباری ابن حجر فیض القدیر مناوی الفائق زمخشری

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۲۰

نام کتاب نام مؤلف فصول المهمه شرف الدین الفوائد محمد باقر بهبهانی

«ق»

قوت القلوب ابو طالب مکی قوت الاراده اویسون سویت ماردن القاموس فیروزآبادی

«ک»

کشف الخفاء و الالتباس عجلونی کنز العلوم فرید وجدی کشف الغمه اربلی کنوز الحقائق مناوی الکنی و الاسماء دولابی کشف الغمه شعرانی کنز العمال علی المتقی الهندی کفایه الطالب محمد قرشی کشف المحجه سید بن طاوس الکامل مبرد الکشاف زمخشری الکامل ابن اثیر الکنی و الالقاب قمی

«ل»

لسان المیزان ابن حجر لسان العرب ابن منظور لباب التأویل خازن لهوف سید طاووس اللباب فی معرفه الانساب ابن اثیر

«م»

مجمع البیان طبرسی مجمع البلدان یاقوت الملل و الاهواء ابن حزم المستطرف شهاب الدین المنتظم ابن جوزی معجم الادباء یاقوت حموی مجمع الزواید نور الدین هیثمی مجمع الامثال احمد میدانی نام کتاب نام مؤلف معجم الشعراء مرزبانی مشکل الآثار طحاوی المواهب اللدنیه ابن حجر الملل و النحل شهرستانی المجتبی ابن درید المحاسن و الاضداد جاحظ مجمع البحرین طریحی محاضرات الادباء راغب اصفهانی میزان الاعتدال ذهبی مروج الذهب مسعودی مقاتل الطالبیین ابو الفرج اصفهانی منهاج السنه ابن تیمیه مقتل الحسین خوارزمی مطالب السئول کمال الدین شافعی المحبر محمد بن حبیب مکاسب انصاری مناقب احمد ابن جوزی مناقب ابی حنیفه خوارزمی مقتل الحسین مقرم المعارف ابن قتیبه محاضرات الاوائل سکتواری المحاسن و المساوی بیهقی مجموعه ورام ورام المجدی علی بن محمد صوفی محمد بن الحنفیه سید علی هاشمی مجله العرفان احمد عارف الزین مجله آسیائی بریتانیا مجله البیان علی خاقانی مجله الغری شیخ العراقین مناقب ابن شهر آشوب مسند احمد بن حنبل مرآت العقول مجلسی من لا یحضره الفقیه طوسی مصابیح الانوار سید عبد اللّه شبر ملحمه الغدیر بولس سلامه مقدمه ابن خلدون ابن خلدون مشارق الانوار الأجهوری

زندگانی حسن بن علی(ع) ،ج ۲،ص:۶۲۱

نام کتاب نام مؤلف المراجعات امام شرف الدین المسالک شهید ثانی الملاحم و الفتن سید بن طاوس

«ن»

النزاع و التخاصم مقریزی النفحه العنبریه محمد کاظم یمانی نور الابصار شبلنجی نزهه المجالس صفوری نهایه غریب الحدیث ابن اثیر نهایه الارب احمد نوبری ناسخ التواریخ محمد تقی سپهر النصائح الکافیه محمد بن عقیل نام کتاب نام مؤلف نظام الحکم و الاداره فی الاسلام باقر شریف قرشی النظام السیاسی فی الاسلام باقی شریف قرشی النص و الاجتهاد شرف الدین

«و»

وسائل الشیعه شیخ حر عاملی وقعه صفین نصر بن مزاحم وفاء الوفاء نور الدین سمهودی وفیات الاعیان ابن خلکان

«ی»

ینابیع الموده سلیمان حنفی

زندگانی حسن بن علی(ع) ،فهرست ج ۲،ص:۱

فهرست مطالب جلد دوم

زندگانی حسن بن علی(ع) ،فهرست ج ۲،ص:۳

۶۴- بسوی دمشق (مناظرات

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹